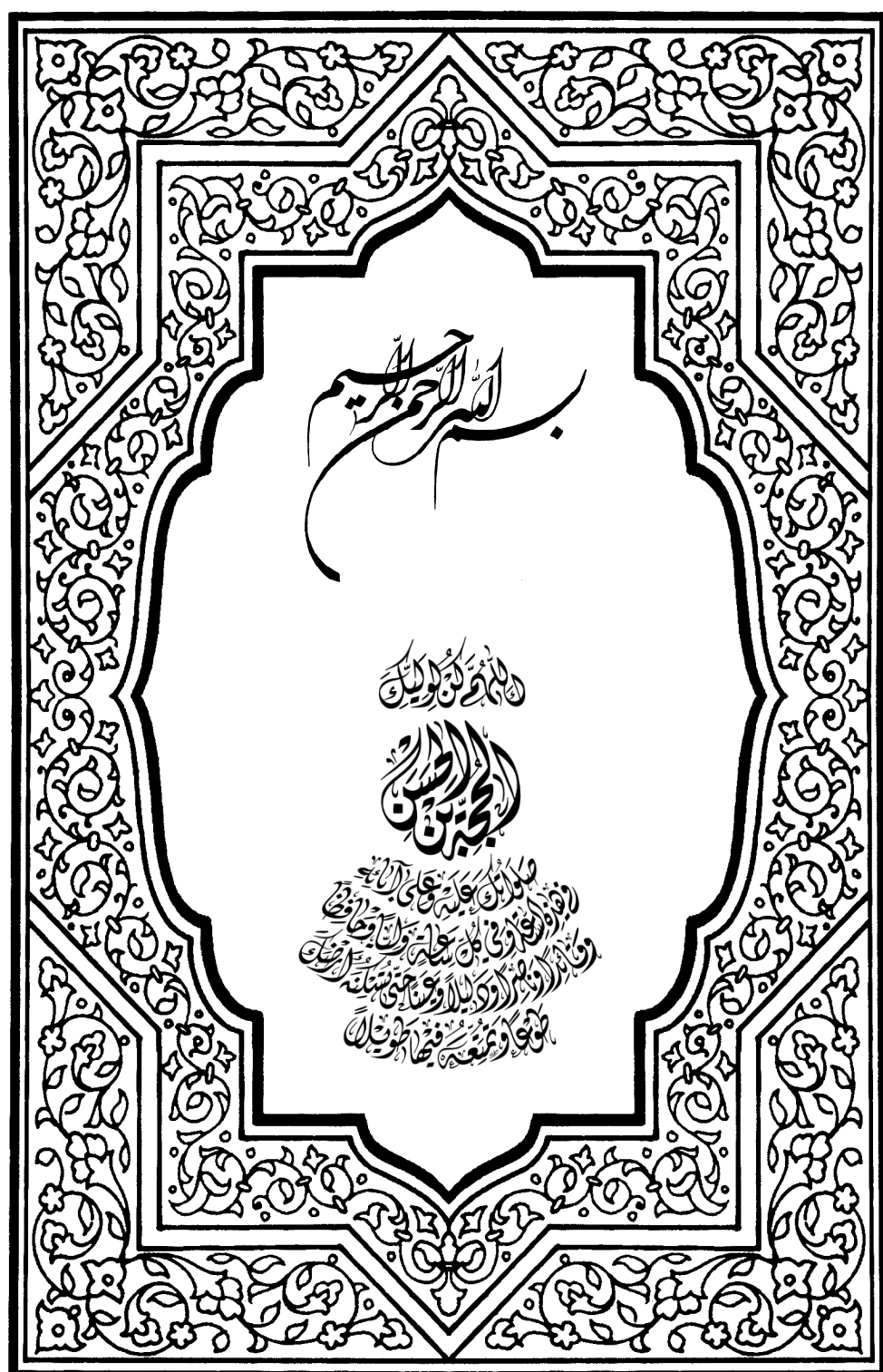




فاطمہ علیہا السلام
تخلیگاہ انوار آفرینش

جلد ہمارم

«بررسی کنیہا، اسماء و القاب حضرت فاطمہ زہراء علیہا السلام»

مؤلف:

حجة الاسلام و المسلمین
دکتر سید مجتبیٰ برہانی

سرشناسه	: برهانی، مجتبی، ...
عنوان و نام پدید آورنده	: فاطمه علیها السلام تجلیگاه انوار آفرینش / سید مجتبی برهانی
مشخصات نشر	: قم: بیت الاحزان، ۱۳۹۲ -
مشخصات ظاهری	: ج. ۱
شابک	: ۲۰۰۰۰۰ ریال
شابک دوره	: فیبا
وضعیت فهرست نویسی	: فهرست نویسی بر اساس جلد چهارم: ۱۳۹۲.
یادداشت	: کتابنامه
یادداشت	: فاطمه زهرا علیها السلام ۴۸ قبل از هجرت - ۱۱ ق.
موضوع	: فاطمه زهرا علیها السلام ۴۸ قبل از هجرت - ۱۱ ق. - فضایل
موضوع	: فاطمه زهرا علیها السلام ۴۸ قبل از هجرت - ۱۱ ق. - نامها
موضوع	: صبر
موضوع	: ۱۳۹۲ ۲۶ ف ۲ / BP
رده بندی کنگره	: ۲۹۷/۹۷۳۴
رده بندی دیویی	: ۹۲ م ۲۹۷۹۷۳۴
کتابشناسی ملی	:



﴿ فاطمه علیها السلام تجلیگاه انوار آفرینش (جلد چهارم) ﴾

مؤلف	حجت الاسلام دکتر سید مجتبی برهانی
ناشر	بیت الاحزان
نوبت و سال انتشار	اول، ۱۳۹۲
شمارگان	۱۰۰۰
قیمت	۲۰۰۰ تومان
شابک	۹۷۸-۹۶۴-۲۷۸۹-۵۹-۷
شابک دوره	۹۷۸-۹۶۴-۹۹۴۲-۴۳-۸

مرکز پخش

قم: انتشارات بیت الاحزان، تلفن: ۰۹۱۲۵۵۱۴۳۷۶ و ۰۲۵-۳۲۹۲۹۶۸۰

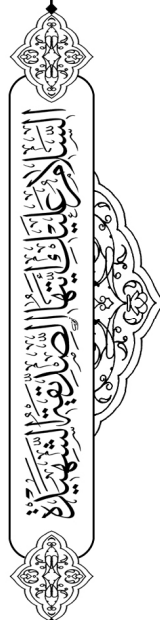
فهرست مطالب

مقدمه ۱۳

صابره

فاطمه‌ی زهرا علیها السلام اسوه صبر و بردباری	۱۷
صبر ممدوح:	۱۸
صلوات بر حضرت زهرا علیها السلام	۲۰
دوران کودکی	۲۱
تحمل ظلم و ستم، بیماری و شهادت	۲۳
مصیبت فاطمه علیها السلام از زبان فضّه	۴۲
وصیت حضرت فاطمه علیها السلام	۵۵
قبر حضرت فاطمه علیها السلام کجاست؟	۵۶
درس عفاف و حجاب	۶۲
اطاعت از شوهر	۶۴
تشییع جنازه مظلومانه	۶۵
نجوای سوزناک	۶۷
مصحف فاطمه علیها السلام	۶۹
اندوه و ماتم از زبان فاطمه علیها السلام	۷۰
مصیبت جان‌سوز	۷۳
درخواست فدک	۷۵
ظاهرسازی و عوام‌فریبی	۷۵
اتمام حجت پیامبر صلی الله علیه و آله	۸۰
ناکامی، تزویر و ریا	۸۶
نقش تاریخ‌ساز علی علیه السلام	۸۸
نوید بهشت	۹۰

۹۴.....	فقدان یاس کبود.....
۹۶.....	وداع جان سوز علی علیه السلام
۹۶.....	جدایی غمبار علی از همسرش.....
۱۰۱.....	وصیت نامه.....
۱۱۰.....	در منقبت حضرت صدیقه طاهره علیها السلام
۱۱۲.....	فاطمیه شعر داغ لاله هاست.....
۱۱۳.....	داستان توسل به حضرت زهرا علیها السلام
۱۱۶.....	نماز استغاثه به حضرت فاطمه علیها السلام
۱۱۸.....	سرودهای از آیت الله وحید خراسانی در توصیف مقام صدیقه طاهره علیها السلام
۱۲۴.....	روش دفاعی حضرت زهرا علیها السلام
۱۲۴.....	رهنمودها.....
۱۲۵.....	۱. ایمان.....
۱۲۵.....	۲. اعتقاد به معاد و پاداش و مجازات اخروی.....
۱۲۵.....	۳. توجه به قرآن کریم و رهنمودهای آن.....
۱۲۵.....	۴. عمل به فروع دین.....
۱۲۶.....	۵. ضرورت اخلاق اجتماعی.....
۱۲۶.....	۶. ارزشهای اخلاقی.....
۱۲۷.....	۷. اجرای حدود و قصاص اسلامی.....
۱۲۷.....	مرا به خانه زهرا علیها السلام ببرید.....
۱۳۲.....	انقلابیون صادق و آرمان طلب.....
۱۳۶.....	نقشه ترور.....
۱۳۸.....	کتاب صبر و شکر.....
۱۳۹.....	بخش اول - در صبر.....
۱۳۹.....	فضیلت صبر.....
۱۴۵.....	حقیقت صبر و معنای آن.....
۱۵۶.....	صبر نیمی از ایمان است.....
۱۵۸.....	صبر سرچشمه ایمان.....
۱۶۰.....	اقسام صبر بر حسب اختلاف در قوت و ضعف.....



۱۶۷.....	بنده در هیچ حال از صبر بی‌نیاز نیست.....
۱۶۷.....	نوع اول:.....
۱۶۹.....	نوع دوم.....
۱۶۹.....	اقسام سه‌گانه اعمال.....
۱۷۰.....	حالت اول.....
۱۷۱.....	حالت دوم:.....
۱۷۲.....	حالت سوم:.....
۱۷۳.....	نوع دوم.....
۱۷۸.....	صبر بر بلا در روایات.....
۱۸۳.....	وسوسه‌های شیطان.....
۱۸۶.....	صبر و اسباب دست‌یابی به آن.....
۱۸۷.....	راهکار عملی برای کنترل غریزه جنسی.....
۱۹۴.....	قوی‌ترین لذت‌های دنیا.....
۱۹۷.....	پادشاهی دو دنیا.....
۲۰۰.....	راه اصلاح جاه‌طلبی.....
۲۰۴.....	آیت عصمت.....
۲۰۶.....	صبر و استقامت در سیره امام علی (ع).....
۲۰۶.....	ضرورت و اهمیت مقاومت.....
۲۰۶.....	چگونگی مواجهه با مشکلات.....
۲۰۸.....	دلایل انسان‌های صابر و مقاوم.....
۲۰۸.....	صبر فقط برای خدا.....
۲۱۰.....	استقامت در برابر آزار دیگران.....
۲۱۲.....	استقامت در برابر مصائب.....
۲۱۴.....	استقامت در جهاد.....
۲۱۷.....	استقامت در عهد و پیمان.....
۲۱۸.....	استقامت در تبلیغ عملی.....
۲۲۰.....	راه‌های افزایش صبر چیست؟.....
۲۲۰.....	۱. تقویت پایه‌های ایمان:.....

- ۲۲۰..... رابطه با خدا: ۲
- ۲۲۱..... شناخت راز و رمز مشکلات: ۳
- ۲۲۱..... توجه به آثار اخروی صبر: ۴
- ۲۲۱..... توجه به گذرا بودن بحران‌ها: ۵
- ۲۲۲..... توجه به افراد پایین دست: ۶
- ۲۲۲..... الگو پذیری از اولیای خدا: ۷
- ۲۲۲..... آمادگی روحی: ۸
- ۲۲۲..... توجه به آثار جسمانی صبر: ۹
- ۲۲۳..... راهکاری مفید..... راهکاری مفید
- ۲۲۶..... صبر در کلام معصومین علیهم السلام
- ۲۴۳..... صبر و استقامت از دیدگاه سالکان
- ۲۴۳..... نکته اول:
- ۲۴۶..... نکته دوم:
- ۲۴۷..... نکته سوم:
- ۲۴۷..... نکته چهارم:
- ۲۴۹..... نکته پنجم:
- ۲۵۰..... نکته ششم:
- ۲۵۱..... صبر و استقامت از نصایح حکیمانه لقمان
- ۲۵۲..... تجزیه و تحلیل..... تجزیه و تحلیل
- ۲۵۳..... چرا صبر بر مصیبت؟..... چرا صبر بر مصیبت؟
- ۲۵۵..... حضرت ایوب علیه السلام الگوی قرآنی برای صبر..... حضرت ایوب علیه السلام الگوی قرآنی برای صبر
- ۲۵۷..... فرازهایی از صبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و امامان علیهم السلام
- ۲۶۲..... پاسخ به یک شبهه یا سؤال..... پاسخ به یک شبهه یا سؤال
- ۲۶۴..... شهید ثانی (شیخ زین الدین)..... شهید ثانی (شیخ زین الدین)
- ۲۶۴..... کرامات شهید ثانی..... کرامات شهید ثانی
- ۲۶۵..... جریان شهادت آن فقیه اهلیت علیه السلام..... جریان شهادت آن فقیه اهلیت علیه السلام
- ۲۶۶..... شهید اول و ثانی..... شهید اول و ثانی
- ۲۶۸..... در مورد صبر و ملحقات آن..... در مورد صبر و ملحقات آن

۲۷۰		اوصاف صابرين در قرآن
۲۷۳		صبر از منظر احاديث و روايات
۲۸۲		هنگام مصيبت
۲۸۵		از صبر و نماز ياري و کمک بجوئيد
۲۸۸		نقش بلاها در زندگي
۲۹۰		تفاوت حالات افراد در مورد صبر
۲۹۱		ميلاديه حضرت زهرا عليها السلام

راکعه

۲۹۹		راکعه
۲۹۹		پرورش عبادي
۳۰۱		زيباترين روح پرستش
۳۱۰		حقيقت رکوع
۳۱۲		ذکر رکوع
۳۱۶		حقيقت اول
۳۱۷		اعمال انسان در دنيا و آخرت
۳۲۳		رکوع در قرآن مجيد
۳۲۴		رکوع، توحيد اسماء و صفات
۳۲۶		توحيدات ثلاثه
۳۳۰		رکوع مريم عليها السلام
۳۳۱		رکوع داود عليه السلام
۳۳۱		راکعان واقعي
۳۳۲		رکوع، علامت عاشقان واقعي
۳۳۲		رکوع، نشانه مؤمن
۳۳۷		معناي «رکوع» در آيه ولايت
۳۳۸		پيشينه شهبه در قرون دور
۳۳۸		نظري گذرا به رويکرد فخر رازي در اين بحث
۳۴۳		پيشينه شهبه در دوران نزديک

انتشار شبهه در زمان حاضر.....	۳۴۴
عیار سنجی ادعای ارائه شده درباره معنای «رکوع».....	۳۴۶
آیا «رکوع» در لغت به معنای «خضوع» است؟.....	۳۴۶
نتیجه گیری.....	۳۴۹
شبهات آیه ولایت.....	۳۵۶
شان نزول آیه ولایت.....	۳۵۸
طرح شبهه.....	۳۵۸
بررسی شبهه.....	۳۵۹
نزول هم زمان آیه ۵۱ و ۵۵.....	۳۶۳
نزول آیه در باره ابوبکر.....	۳۶۴
بررسی آیه ولایت از جهت دلالت.....	۳۶۷
شبهه اول:.....	۳۶۷
نقد و بررسی شبهه.....	۳۶۷
معنای «ولی» در لغت:.....	۳۶۸
کاربرد «ولی» در کلام ابو بکر.....	۳۷۱
استعمال «ولی» در کلام عمر.....	۳۷۲
بررسی سندی.....	۳۷۳
کاربرد ولی در کلام عایشه.....	۳۷۵
شبهه دوم:.....	۳۷۵
شبهه سوم:.....	۳۷۹
شبهه چهارم:.....	۳۸۰
نمونه‌ها:.....	۳۸۳
شبهه پنجم:.....	۳۸۶
الف: مقام وزارت:.....	۳۸۷
ب: مقام خلافت:.....	۳۸۸
ج: اخوت و برادری:.....	۳۸۸
د: مقام پشتیبانی:.....	۳۸۹
هـ: شراکت در امر:.....	۳۸۹

❁ فهرست مطالب ❁

۳۸۹.....	و: وجوب اطاعت و پیروی.....
۳۹۰.....	شبهه ششم:.....
۳۹۲.....	الف: منابع شیعه:.....
۳۹۲.....	۱. استدلال در شوری:.....
۳۹۲.....	۲. احتجاج با ابوبکر.....
۳۹۳.....	۳. مُنا شده با مهاجر و انصار.....
۳۹۳.....	ب: منابع اهل سنت.....
۳۹۴.....	شبهه هفتم:.....
۳۹۶.....	شبهه هشتم:.....
۳۹۷.....	شبهه نهم:.....
۴۰۰.....	شبهه دهم:.....
۴۰۰.....	عمر، منکر نص بر خلافت ابوبکر است.....
۴۰۱.....	علمای اهل سنت منکر نص بر خلافت هستند.....
۴۰۲.....	عائشه، منکر نزول آیه بر خاندان خویش است.....
۴۰۲.....	شبهه یازدهم:.....
۴۰۳.....	شبهه دوازدهم:.....

المنصورة

۴۰۷.....	منصورة آسمان.....
۴۰۹.....	میوهی بهشتی.....
۴۱۰.....	ابداع نور فیض ظهور حضرت زهرا علیها السلام
۴۱۵.....	نصرت و یاری الهی از دیدگاه حضرت آیت الله بهاء الدینی رحمته الله
۴۱۸.....	نصرت الهی در سیرهی حضرت زهرا علیها السلام
۴۲۰.....	انواع یاری رساندن.....
۴۲۲.....	مناظره مرد شامی.....
۴۲۶.....	درس‌هایی از مناظره.....
۴۲۷.....	یاری ولی خدا امیرالمؤمنین علیه السلام
۴۳۳.....	نصرت رساندن به ولی خدا از دید قرآن و حدیث.....

۴۳۹	یاری خواستن اهل بیت علیهم السلام
۴۴۱	مقدرات الهی
۴۴۵	یاری کردن امام عصر علیه السلام
۴۴۸	رفع حاجت برادر دینی
۴۵۳	سیره اجتماعی ائمه اطهار علیهم السلام
۴۵۵	تعاون و همکاری در جامعه
۴۵۹	ابعاد مختلف کمک‌رسانی
۴۵۹	۱. توجه به مشکلات آحاد جامعه
۴۶۰	الف. بهره‌گیری از ابزارهای معنوی
۴۶۱	ب. تعجیل در تأمین نیازهای مردم
۴۶۲	ج. حمایت از مردم
۴۶۲	۲. تأمین نیازهای محرومان جامعه
۴۶۳	الف. تحذیر جامعه از غفلت نسبت به یکدیگر
۴۶۴	ب. ترویج روحیه مواسات
۴۶۵	ج. انفاق به فقرا و محرومان
۴۷۰	د. تأمین امنیت روانی نیازمندان
۴۷۱	۳. توجه به خواص و فرهیختگان
۴۷۱	الف. تأمین نیازهای مالی خواص
۴۷۲	ب. دفع خطر از خواص
۴۷۳	ج. هدایت خواص مقدمه هدایت دیگران
۴۷۵	د. حل مشکل یاران و اصحاب خاص
۴۷۶	نتیجه‌گیری:
۴۷۸	شخصیت حضرت زهر علیها السلام از دیدگاه حضرت آیت الله صافی گلپایگانی
۴۸۱	خطبه فدکیه
۴۸۵	خاتمه
۴۸۶	منابع

مقدمه

کتاب فاطمه تجلیگاه انوار آفرینش جلد ۴ برگ زرینی است از استاد ارجمند جناب حجت الاسلام و المسلمین دکتر برهانی که به بررسی پاره‌ای از القاب حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهرا (علیها السلام) پرداخته است.

آنچه در این مجلد تقدیم خوانندگان محترم می‌گردد بخشی از تاریخ پر فراز و نشیب زندگانی شهیده راه ولایت حضرت زهرا (علیها السلام) است که قلب و روح خواننده را به درد می‌آورد و یادآور مصیبت‌ها، رنج‌ها و عظمت‌های بانوی بزرگ اسلام است. رنج بی‌پایانی که ادامه تاریخ تشیع هم‌چنان گرفتار آن بوده و پیکره اسلام و شیعه را رنجور نموده است.

فاطمه زهرا (علیها السلام) در مدت عمر با برکت خود به بهترین وجه به معرفی اسلام و انسانیت و شرافت پرداخت و با یک برنامه‌ریزی صحیح ظلم و ظالمین را معرفی و درس ظلم‌ستیزی و حق‌گرایی را به طور زنده و عملی تقدیم بشریت نمود. شیعیان و فرزندان زهرا (علیها السلام) تا قیام فرزند برومندش حضرت مهدی (علیه السلام) با چشمانی پر از اشک و قلبی مالا مال از حزن و اندوه در انتظار منتقم حقیقی، مظلومین جهان لحظه شماری می‌کنند.

اللهم عجل فرجه واجعلنا من اعوانه وانصاره

قم، انتشارات بیت الاحزان

صابره

يا ممتحنه امتحنك الذي خلقك ...
فوجدك لما امتحنك صابرة

فاطمه‌ی زهرا علیها السلام اسوه صبر و بردباری

صابره از القاب سیاسی حضرت زهراء علیها السلام می‌باشد. در زیارت‌نامه حضرت زهرا علیها السلام آمده است:

«... يَا مُتَحَنَّةَ إِمْتَحَنِكَ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَكَ
فوجدك لما إِمْتَحَنَكَ «صابرة»...»

«ای خانمی که خداوند تو را قبل از خلقت آزمایش نمود و تو را در برابر امتحانات، شکست‌ناپذیر یافت!»^۱

واژه صبر که به معنای تحمل سختی و شکست‌ناپذیری است هرگاه در جایی به کار برود، فوراً مظلومیت را به ذهن می‌آورد. حال اگر به همراه این واژه نام فاطمه علیها السلام بیاید، ناخودآگاه تمام غم‌های عالم بر دل انسان می‌نشیند. زیرا در زندگی یک بانوی جوان هیجده ساله که سراسر نور و معنویت است چه اتفاقی افتاده که انسان با شنیدن این واژه متأثر می‌شود.

این نشان می‌دهد حضرت فاطمه علیها السلام در مدت زمان کوتاه عمر با برکتش که جز به عبادت و بندگی خالصانه خدای متعال و شوهرداری و زهد و تقوا و تربیت فرزندان نپرداختند، چقدر مظلوم واقع شده و بر مصیبت‌ها صبر کرده، نه تنها حضرت زهرا علیها السلام که شوهرش امیرالمؤمنین علیه السلام نیز از صابران است.

۱. بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۱۹۴، ر ۱۱ از التهذیب ج ۶، ص ۹.

صبر ممدوح:

از انواع صبر یکی هم صبر ممدوح است. در روایات اسلامی برای صبر ممدوح، تقسیمات متعددی ذکر شده است. آنچه مسلم است صبر، یک حالت فعال برای انسان است، نه یک حالت انفعالی، یعنی انسان در برابر مسائل مختلف باید پافشاری کند، نه آنکه در برابر مشکلات کمر خم کند و زانوی ناتوانی در بغل گیرد.

یکی از اقسام صبر، صبر بر گناه است. صبر بر گناه، به این معنا نیست که انسان اگر دچار گناهی شد، آن آلودگی را تحمل کند، بلکه صبر در برابر گناه، یک نوع خودداری نفس است، یعنی باید در برابر لذات گناه، مقاومت نمود و آلوده به گناه نشد. چون این نوع خودداری، کمی سختی مادی دارد و باید لذاتی را که طبیعت انسانی میل شدید به آنها دارد ترک کرد، پس دارای اجر بسیار است. در قرآن اجر صابران بی حساب شمرده شده است و به آنها آن قدر پاداش می دهند که خودشان متعجب می گردند که این همه پاداش از کجا در پرونده‌ی ما ثبت شده است، شاید اشتباهی رخ داده باشد.

صبر بر مصیبت، یعنی پافشاری در برابر آثار یک مصیبت، که گاهی این آثار بسیار خطرناک است. مصیبت دیده اگر صبور نباشد ممکن است بر قضا و قدر الهی اعتراض نماید. مصیبت دیده اگر صبور نباشد ممکن است بر خود لطمات جانی وارد کند که این عمل، حرام است. مصیبت دیده اگر صبور نباشد حالتی آماده، برای انجام هزاران گناه خواهد داشت، اما کسی که اهل صبر باشد و در برابر مصائب، تاب و تحمل خود را از دست ندهد، بر تمام این امور فایق خواهد آمد.

اگر ائمه‌ی اطهار علیهم السلام فاطمه‌ی زهرا علیها السلام را صابره می خوانند و پس از آن، جریان

غصب فدک را عنوان می‌کنند، به این معنا نیست که ظالمان، حق فاطمه‌ی زهراء (علیها السلام) را غصب کردند و ایشان در برابر این عمل شرم‌آور، هیچ عکس‌العملی نشان ندادند، بلکه سراسر حیات فاطمه‌ی زهراء (علیها السلام) پس از غصب فدک، مبارزه‌ی با ظالمان غاصب بود. اگر غیر از خطبه‌ی فدکیه‌ی حضرت زهراء (علیها السلام)، سخنی دیگر در این رابطه نبود، تا ما را به ظلم ستیزی آن حضرت رهنمون گرداند، همین خطبه، کافی بود. حال آنکه در طی این نود روز پایان زندگی فاطمه (علیها السلام)، همه‌ی مسائل زندگی ایشان، حول مسأله‌ی امامت و حکومت و غصب فدک و دیگر ظلمها دور می‌زند.

پس، صبر فاطمه‌ی زهراء (علیها السلام) یک صبر منفی مذموم نیست، بلکه صبری باشکوه و افتخارآمیز، در راه گرفتن حق در برابر ظلم ظالمان است. (گرچه در این راه صورتش نیلی شود و یا شربت شهادت نوشد).^۱

صلوات بر حضرت زهرا عليها السلام

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: یا فاطمه، هر کس به تو صلوات فرستد خداوند او را می‌آمرزد، و من هر جای بهشت باشم او را به من می‌رساند.
در روایات صلوات بر فاطمه عليها السلام چنین آمده است:

اللهم صل على الصديقة فاطمة الزكية حبيبة حبيبك و نبيك و ام احبائك
و اصفياك التي انتجبتها و فضلتها و اخترتها على نساء العالمين. اللهم كن الطالب
لها من ظلمها و استخف بحقها و كن الناصر اللهم بدم اولادها. اللهم و كما جعلته ام
ائمه الهدى و حليله صاحب اللواء و الكريمه عند الملاء الاعلى، فصل عليها و على
امها صلوه تكرم بها وجه محمد صلی الله علیه و آله و تقر بها عين ذريتها و ابلغ عني في هذه الساعه
افضل التحية والسلام.

دو زیارت ماثور نیز برای حضرت آمده است:

- ۱- «يا مُتَحَنِّة، اِمْتَحَنِكَ الَّذِي خَلَقَكَ قَبْلَ اَنْ يَخْلُقَكَ فَوَجَدَكَ لِمَا اِمْتَحَنَكَ صَابِرَةً
وَ زَعَمْنَا اَنَّا لَكَ اَوْلِيَاءُ مُصَدِّقُونَ وَ صَابِرُونَ لِكُلِّ مَا اَتَانَا بِهِ اَبُوكَ وَ اَتَى بِهِ وَصِيَّهُ فَاَنَّا
نَسْئَلُكَ اِنْ كُنَّا صَدَقْنَاكَ اِلَّا الْحَقَّ نَبْتَصِدِّقُنَا لَهَا لِنُبَشِّرَ اَنْفُسَنَا بِاَنَّا قَدْ طَهَّرْنَا بِوَلَايَتِكَ.»
- ۲- «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَ عَلَى ابْنَتِكَ الصَّديقة الطَّاهِرة.
السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا فَاطِمَةُ، يَا سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ اَيُّهَا الْبَتُولُ الشَّهِيدَةُ. لَعَنَ
اللَّهُ مَانَعَكَ اِرْتِكَ وَ رَافَعَكَ عَنِ حَقِّكَ وَ الرَّادَّ عَلَيْكَ قَوْلِكَ. لَعَنَ اللَّهُ اَشْيَاعَهُمْ
وَ اتَّبَاعَهُمْ وَ اَحَقَّهُمْ بِدَرِكَ الْجَحِيمِ. صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَ عَلَى اَبِيكَ وَ بَعْلِكَ وَ وَلَدِكَ
الْاِئِمَّةِ الرَّاشِدِينَ وَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ.»^۱

۱. كشف الغممة في معرفة الائمة عليهم السلام ج ۱، ص ۴۷۲ - به نقل از (در مكتب فاطمه، ص ۳۱).

دوران کودکی

فاطمه علیها السلام از کودکی هم آغوش حوادث و محرومیت‌ها بود. حوادث غم انگیزی از آغاز زندگی برای او پدید آمدند که در برابر آنها بسیاری از بزرگ سالان ذوب می‌شوند. و دشواری‌هایی در حیات ایجاد شدند که هر یک به تنهایی برای به زانو درآوردن آدمی کفایت می‌کردند. به عنوان نمونه به موارد زیر توجه کنید:

۱. تحمل محرومیت‌ها: او در محیط سخت و محرومانه‌ای چشم به جهان گشود و در محیطی بحرانی توأم با فقر و محرومیت اقتصادی تربیت شد. شاید برای خانواده او نسبتاً آسان بود که زندگی را با رفاهی نسبی بگذرانند اما دیدار نامرادی‌های مؤمنان، خود برای آنها رنج دهنده و دشوار بود. میزان محرومیت به حدی بود که جز با شجاعت روحی و صبر و تحمل بی نظیر نمی‌شد با آن مواجه گشت و فاطمه علیها السلام در سایه سرپرستی پدر این چنین زندگی گذراند.

۲. تحمل فراق مادر: او هنوز کودکی خردسال بود و به مادر نیازمند. اما دست اجل مهلت نداد و فاطمه علیها السلام خیلی زود از نوازش و سرپرستی مادر محروم شد آن هم مادری که زجر دیده و زحمت کشیده بود و یادآوری صحنه‌های تحمل این مادر برای فاطمه علیها السلام خود مصیبت آفرین بود. گرد یتیمی بر سرش نشست. او و پدرش تنها غمخوار خود را از دست دادند و از آن پس با دشواری‌های

بیشتری مواجه شدند که تنها صبر و تحمل فاطمه علیها السلام در این زمینه چاره ساز بود.
 ۳. تحمل آزار پدر: او از همان خردسالی به همراه پدر بود. در خانه کعبه حضور می یافت و صدمه و آزار مشرکان را تماشا می کرد زخم زبان های آنها را می شنید و زجر دادن و سنگ زدن آنان را بر پدر می دید. او تماشا می کرد که پدرش را در مسجد الحرام کتک می زدند و ناگزیر به صبر و تحمل می شد و گاهی هم می کوشید خود را سپر پدر قرار دهد و سنگ دشمن را بر سر و روی خود تحمل کند و برای اسلام آنها را بپذیرد و این خود در دریادلی آینده اش مؤثر بود.

۴. تحمل رنج هجرت: او تنها پناه ظاهری خود را پدر می شناخت ولی فشار خصم سبب شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله تنها، و بدون فاطمه علیها السلام از مکه به مدینه هجرت کند. تحمل آن برای فاطمه علیها السلام دشوار بود ولی می کوشید قهرمانانه بایستد و سرانجام برای روز موعود به همراه علی علیه السلام با دیگر فوادم^۱ به مدینه هجرت کند. و اینکه این مدت چگونه بر او گذشت مسأله ای است که خود فاطمه علیها السلام باید از آن سخن گوید.

در کل، او از آغاز زندگی و در خردسالی رنج این جهان را کشیده و تلخی ها و مرارت های دنیا را شخصاً تحمل کرده و شاهد حوادث بحرانی و خطرناکی در جامعه خود بوده است. در دشواری ها چندان متحمل بود که او را صابره خوانده اند و در زجرها چندان با پدر همگامی کرد که او را شریک پدر شمردند و در مهرورزی به پدر چندان تلاش کرد که مصداق ام اییها گردید.^۲

۱. فوادم جمع فاطمه است، در هجرت به مدینه غیر از حضرت زهرا علیها السلام فاطمه های دیگری هم بوده اند.

۲. در مکتب فاطمه، ص ۱۹۲ - ۱۹۱.

تحمل ظلم و ستم، بیماری و شهادت

قال الصادق عليه السلام: الْبُكَاءُ وَنَحْسَةُ آدَمَ وَ يَعْقُوبَ وَ يَوْسُفَ وَ فَاطِمَةَ بِنْتُ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام... وَ أَمَّا فَاطِمَةُ فَبَكَتْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص حَتَّى تَأْدَى بِهِ أَهْلُ الْمَدِينَةِ فَقَالُوا لَهَا قَدْ آذَيْنَا بِكَثْرَةِ بُكَائِكَ فَكَانَتْ تَخْرُجُ إِلَى الْمَقَابِرِ مَقَابِرِ الشُّهَدَاءِ فَتَبْكِي حَتَّى تَقْضَى حَاجَتَهَا ثُمَّ تَنْصَرِفُ وَ أَمَّا عَلِيٌّ بْنُ الْحُسَيْنِ فَبَكَى عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام عِشْرِينَ سَنَةً أَوْ أَرْبَعِينَ سَنَةً - تَرَدِيدُ زَاوِيِ اسْت - مَا وَضَعَ بَيْنَ يَدَيْهِ طَعَامٌ إِلَّا بَكَى حَتَّى قَالَ لَهُ مَوْلَى لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمَالِكِينَ أَلْ إِنَّمَا أَشْكُوا بَنِي وَ حُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ إِنِّي لَمْ أَذْكَرْ مَضْرَعَ بَنِي فَاطِمَةَ إِلَّا خَنَقْتَنِي لِذَلِكَ عَبْرَةً^۱

ترجمه: شیخ صدوق رحمه الله در کتاب خصال، از امام صادق عليه السلام روایت کرده:

افرادی که فوق العاده گریه کردند پنج نفر بودند: آدم، یعقوب، یوسف، فاطمه دختر حضرت محمد ﷺ و علی بن الحسین ﷺ.

اما حضرت آدم، از فراق بهشت به قدری گریه کرد که اثر اشک در دو گونه‌ی صورت مبارکش نظیر جوی باقی ماند.

و حضرت یعقوب، به قدری از فراق یوسف گریه نمود که چشمان خود را از دست داد و بدو گفتند: به خداوند سوگند یوسف را از خاطر نخواهی برد تا آنکه افسرده یا نابود گردی.

۱. کتاب خصال، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۲۷۲ و ۲۷۳.

و نیز حضرت یوسف، به قدری برای پدرش گریست که اهل زندان ناراحت شدند و به وی گفتند: یا باید شب گریان و روز ساکت شوی و یا اینکه روز گریان و شب ساکت باشی. یوسف با یکی از پیشنهادهای ایشان موافقت نمود. و همین طور حضرت فاطمه در فراق پیغمبر به قدری گریه کرد که اهل مدینه خسته و ناراحت شده به او گفتند: تو به واسطه‌ی کثرت گریهات ما را اذیت می‌کنی. لذا حضرت زهرا علیها السلام از مدینه خارج و به سوی قبر شهدا می‌رفت، وقتی ناراحتی‌های قلبی خود را با گریستن خالی می‌کرد به سوی مدینه بازمی‌گشت.

و بالاخره حضرت علی بن الحسین علیهما السلام مدت بیست یا چهل سال بر پدر بزرگوارش سید الشهداء علیه السلام گریست. هیچ غذایی در مقابل آن حضرت نمی‌گذاشتند مگر اینکه گریان می‌شد.

کار آن حضرت به جایی رسید که یکی از غلامانش به وی گفت: ای پسر رسول خدا! فدای تو شوم، من می‌ترسم تو خود را (به واسطه‌ی کثرت گریه) هلاک نمایی!

فرمود: چاره‌ای نیست جز اینکه از غم و اندوه خود به خداوند شکایت کنم. من چیزهایی را می‌دانم که شما نمی‌دانید. من یادآور قتلگاه فرزندان فاطمه علیها السلام نمی‌شوم مگر اینکه گریه راه گلویم را مسدود می‌کند.

عن عبدالله بن العباس قال: لما حضرت رسول الله ﷺ الوفاء بکی حتی بليت دموعه لحيته، فقيل له: يا رسول الله ما يبكيك؟ فقال: ابکی لذرتی و ما تصنع بهم شرار امتی من بعدی، کانی بفاطمه بنتی و قد ظلمت بعدی و هی تنادی: یا ابتاه! فلا یعینها احد من امتی. فسمعت ذلک فاطمه علیها السلام فبکت، فقال رسول الله ﷺ: لا تبکین یا بنیه. فقالت: لست ابکی لما یصنع بی من بعدک، و لکنی ابکی لفراقک یا رسول الله.

فقال لها: ابشري يا بنت محمد بسرعه اللحق بي فانك اول من يلحق بي من اهل بيتي.^۱

شیخ طوسی در امالی از عبدالله بن عباس روایت کرده:
 هنگامی که وفات پیغمبر اسلام ﷺ نزدیک گردید آن حضرت به قدری گریست که محاسن مبارکش تر شد. عرض شد: یا رسول الله! چرا گریه می کنی؟
 فرمود: برای ذریه و فرزندانم و آن ستم هایی که از جفاکاران امتم بعد از من به ایشان می رسد، می گیرم. گویا می بینم دخترم فاطمه زهرا بعد از من مظلوم واقع شده، هر چه صدا می زند: یا ابتاه! احدی از امت من به فریاد او نمی رسد. وقتی فاطمه این مطلب را شنید، گریان شد. پیغمبر اکرم ﷺ به وی فرمود: دخترم، گریان مباش! فاطمه گفت: پدر جان! من برای ظلم هایی که بعد از تو خواهم دید گریه نمی کنم، بلکه برای فراق اشک می ریزم. پیغمبر فرمود: دخترم، مژده باد تو را! زیرا تو اولین کسی هستی که در میان اهل بیتم به من ملحق خواهد شد.

در کتاب قصص الانبیاء، از شیخ صدوق، از عبدالله بن عباس روایت شده است که گفت:

فاطمه زهرا علیها السلام در آن بیماری که رسول خدا از دنیا رحلت نمود، به حضور آن حضرت آمد. پیامبر خدا فرمود: گریان مباش! زیرا تو بعد از من بیشتر از هفتاد و دو روز و نیم زنده نخواهی بود که به من ملحق می شوی و به من ملحق نمی شوی تا اینکه از میوه های بهشتی به عنوان تحفه به تو عطا شود. حضرت فاطمه پس از شنیدن این بشارت خندان شد.^۲

۱. امالی، شیخ طوسی، ج ۱، ص ۱۹۱.

۲. قصص الانبیاء، راوندی، ص ۳۰۹.

قال ابو عبد الله علیه السلام: ان فاطمه مكثت بعد رسول الله صلی الله علیه و آله خمسة و سبعين يوما، و كان دخلها حزن شديد على ابيها، و كان جبرئيل ياتيها و يطيب نفسها و يخبرها عن ابيها و مكانه في الجنة و يخبرها ما يكون بعدها في ذريتها، و كان على يكتب ذلك.^۱

قطب الدین راوندی در الخرائج و الجرائح از امام صادق علیه السلام روایت کرده:

حضرت فاطمه بعد از پدر بزرگوارش مدت هفتاد و پنج روز زنده بود و از فراق خود دچار غم و اندوه شدیدی شده بود. جبرئیل نزد آن بانو می آمد و او را تسلی و از مکان پدرش که در بهشت است خبر می داد. و نیز او را از مصائبی که بعد از فرزندانش به آن مبتلا می شدند آگاه می کرد و حضرت علی علیه السلام این گونه مطالب را می نوشت.

از علی علیه السلام روایت شده است:

من بدن پیغمبر خدا را با پیراهنش غسل دادم. فاطمه ی زهرا می گفت: پیراهن پدرم را به من نشان بده. هنگامی که آن پیراهن را بویید غش کرد!! وقتی من با این منظره مواجه شدم پیراهن رسول خدا را پنهان نمودم.^۲

روی (انه) لما قبض النبي صلی الله علیه و آله امتنع بلال من الاذان، قال: لا اؤذن لاحد بعد رسول الله صلی الله علیه و آله، و ان فاطمه علیها السلام قالت ذات يوم: انی اشتهی ان اسمع صوت مؤذن ابی صلی الله علیه و آله بالاذان. فبلغ ذلك بلالا، فاخذ فی الاذان، فلما قال: الله اكبر الله اكبر مذكرت اباه و ایامه، فلم تتمالك من البكاء، فلما بلغ الی قوله: اشهد ان محمدا رسول الله، شهقت فاطمه علیها السلام و سقطت لوجهها و غشی علیها، فقال الناس لبلال: امسك يا بلال فقد فارقت ابنه رسول الله صلی الله علیه و آله الدنيا. و ظنوا انها قد ماتت، فقطع اذانه و لم يتمه فافقت فاطمه علیها السلام و سالت ان يتم الاذان، فلم يفعل، و قال لها: يا

۱. الخرائج و الجرائح، قطب راوندی، ج ۲، ص ۵۲۶.

۲. مقتل الحسين، ج ۱، ص ۷۷.

سیده النسوان انی اخشی علیک مما تنزلینه بنفسک اذا سمعت صوتی بالاذان، فاعفته عن ذلک.^۱

وقتی پیغمبر خدا از دنیا رحلت نمود بلال از گفتن اذان خودداری کرد، و گفت: من بعد از پیامبر اسلام برای احدی اذان نخواهم گفت. روزی فاطمه‌ی زهرا فرمود: دوست دارم صدای اذان مؤذن پدرم را بشنوم. و چون این سخن به گوش بلال رسید، مشغول گفتن اذان شد. هنگامی که بلال دو مرتبه گفت: الله اکبر، حضرت فاطمه به یاد روزگار پدرش رسول خدا افتاد و نتوانست از گریه خودداری نماید. و زمانی که بلال گفت: اشهد ان محمدا رسول الله، فاطمه علیها السلام صیحه‌ای زد و با صورت خود سقوط و غش کرد!! مردم به بلال گفتند: از گفتن اذان خودداری کن! زیرا فاطمه دختر پیغمبر رحلت کرد. مردم فکر کردند که فاطمه از دار دنیا رفته است! بلال اذان را قطع نمود و بقیه را ادامه نداد. پس از آنکه فاطمه‌ی زهرا علیها السلام به هوش آمد به بلال گفت: اذان را تمام کن. ولی بلال نپذیرفت و به آن حضرت گفت: ای برترین زنان! من از اینکه هرگاه صدای اذان مرا می‌شنوی و این همه ناراحت می‌شوی می‌ترسم. لذا حضرت فاطمه علیها السلام وی را معاف نمود.

قال سويد بن غفله: لما مرضت فاطمه علیها السلام المرضه التي توفيت فيها اجتمع اليها نساء المهاجرين و الانصار يعدنها، فقلن لها: كيف اصبحت من علتك يا ابنه رسول الله؟ فحمدت الله و صلت على ابيها صلی الله علیه و آله ثم قالت:

اصبحت والله عائفه لدنياكن، قالیه لرجالكن، لفظتهم بعد ان عجمتهم و شنائهم بعد ان سبرتهم، فقبحا لفلول الحد و اللعب بعد الجد، و قرع الصفاه و صدع القناه، و خلال الآراء، و زلل الاهواء، و بئس ما قدمت لهم انفسهم ان سخط الله عليهم

۱. من لایحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج ۳، ص ۱۳۷.

و فی العذاب هم خالدون، لا جرم لقد قلدتهم ربقتهم، و حملتهم اوقتها و شنتت عليهم غارها، فجعدعا، و عقرا، و بعدا للقوم الظالمین.
و یجهم انی زعزعوها عن رواسی الرساله، و قواعد النبوه و الدلاله، و مهبط الروح الامین، و الطیین بامور الدنیا و الدین، الا ذلک هو الخسران المبین.
و ما الذی نقموا من ابی الحسن، نقموا منه و الله نکیر سیفه، و قلبه مبالاته بحفته، و شده و طائه، و نکال و قعته، و تنمره فی ذات الله.

و تالله لو مالوا عن المحجه اللاتحه، و زالوا عن قبول الحجه الواضحه لردهم الیها، و حملهم علیها، و لسا ربهم سیرا سجحا لا یکلم خشاشه، و لا یکل سائره، و لا یمل راکبه، و لا وردهم منهلا نمیرا صافیا رویا تطفح ضفتاه، و لا یترنق جانباه و لا صدرهم بطانا، و نصح لهم سرا و اعلانا، و لم یکن یحلی من الغنی بطائل، و لا یحظى من الدنیا بنائل، غیر ری الناهل، و شبعه الکافیل، و لبان لهم الزاهد من الراغب، و الصادق من الکاذب، و لو ان اهل القرى آمنوا و اتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء و الارض و لكن کذبوا فاخذناهم بما كانوا یکسبون، و الذین ظلموا من هؤلاء سیصیبهم سیئات ما کسبوا و ما هم بمعجزین، الا لهم فاستمع و ما عشت اراک الدهر عجبا و ان تعجب فعجب قولهم، لیت شعری الی ای سناد استندوا و علی ان عماد اعتمدوا، و بایه عروه تمسکوا و علی ای ذریه اقدموا و احتنکوا لبئس المولی و لبئس العشیر، و بئس للظالمین بدلا، استبدلوا والله الذنابی بالقوادم، و العجز بالکاهل، فرغما لمعاطس قوم یحسبون انهم یحسنون صنعا الا انهم هم المفسدون و لكن لا یشعرون، و یجهم افمن یردی الی الحق احق ان یتبع امن لا یردی الا ان یردی؟ فما لکم کیف تحکمون؟

اما لعمری لقد لقحت فنظره ریشا تنتج، ثم احتلبوا ملء القعب دما عیطا و ذعافا مبیدا، هنا لک یخسر المبطلون، و یعرف التالون، غب ما اسس الاولون ثم طیبوا عن

دنیاکم انفسنا، و اطمئنوا للفتنه جاشا، و ابشروا بسيف صارم و سطوه معد غاشم، و بهرج شامل، و استبداد من الظالمين، يدع فيئكم زهيدا و جمعكم حصيدا، فيا حسرہ لکم، و انی بکم، و قد عمیت علیکم انلزمکموها و انتم لها کارهون.

قال سويد بن غفله: فاعادت النساء قولها عليها السلام على رجالهن فجاء اليها قوم من وجوه المهاجرين و الانصار معتذرين، و قالوا: يا سيده النساء لو كان ابو الحسن ذكر لنا هذا الامر من قبل ان نبرم العهد، و نحكم العقد، لما عدلنا عنه الى غيره. فقالت عليها السلام: اليكم عنى فلا عذر بعد تعذيركم، و لا امر بعد تقصيركم.^۱

سويد بن غفله روايت کرده است:

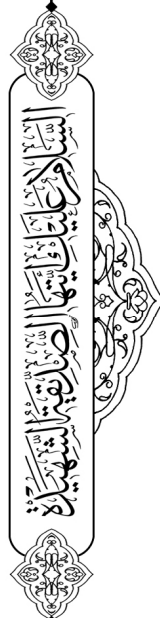
چون فاطمه عليها السلام بیمار شد به آن بیماری که موجب رحلت آن حضرت گردید به هنگام شدت یافتن بیماریش گروهی از زنان مهاجر و انصار به عیادتش جمع شدند و بر آن حضرت سلام کرده گفتند: ای دختر رسول خدا! وضع بیماریت چگونه است و با آن چه می‌کنی؟ آن حضرت ستایش خداوند سبحان کرده بر پدرش درود فرستاد، و سپس گفت:

حالم به گونه‌ای است که از دنیای شما بسی بیزار و مردانتان را دشمن می‌دارم! حال و قالشان را آزمودم و از آنچه کردند، بسی ناخشنودم و آنان را به کناری نهادم. چرا که چون تیغ زنگار خورده نابراً و چون نیزه‌ی از قد دو نیم شده، و صاحبان اندیشه‌های تیره و نارسایند. چه بد ذخیره‌ای از پیش برای خود فرستادند. خشم خداوند را به جان خریدند و در آتش و نیزان پاینده‌اند.

از سر ناچاری ریسمان امور و وظایف را به گردن آنان انداخته،

۱. الاحتجاج، طبرسی، ج ۱، ص ۲۸۶ تا ۲۹۲.

سنگینی و مسئولیت کار را بدانها واگذاردم و ننگ عدالت‌کشی را بر آنها بار کردم. نفرین ابد بر این مکاران، دور باشند از رحمت حق این ستمکاران، وای بر آنان! از چه رو تمرکز حق را در مرکز خود سبب نگشتند؟ و از این راه خلافت را از پایه‌های نبوت دور داشتند و از سرایی که محل نزول جبرئیل بود، به دیگر سرا بردند و از ید قدرت کاردانان دین و دنیا خارج ساختند! به هوش! که زیانی بس بزرگ است! چه چیزی سبب گردید تا از علی علیه السلام عیب‌جویی کنند؟ عیب او گفتند؛ زیرا شمشیرش، خویش و بیگانه، شجاع و ترسو نمی‌شناخت. دریافتند که او به مرگ توجهی ندارد. دیدند که او چگونه بر آنها می‌تازد و آنان را به وادی فنا می‌افکند. و برخی را برای عقوبت و سرمشق دیگران باقی می‌گذارد. به کتاب خدا مسلط و دانا، و خشم او در راه خشنودی خداوند بود. به خداوند سوگند اگر از طریق آشکار و نمایان حق منحرف شده از قبول دلایل و حجت‌های روشن و مبین، امتناع می‌نمودند، و آنان را به راه مستقیم، هادی و رهنمون می‌شد و از انحراف و اعوجاج آنان جلوگیری می‌نمود. به خداوند سوگند، اگر مردانتان در خارج نشدن زمام امور، از دستان علی پای می‌فشرده و تدبیر کار را آنچنان که پیامبر بدو سپرده بود، تحویل او می‌دادند علی آن را به سهولت راه می‌برد و این شتر را به سلامت به مقصد می‌رساند؛ آن‌گونه که حرکت این شتر رنج‌آور نمی‌شد. علی آنان را به آبشخوری صاف و مملو و وسیع هدایت می‌کرد که آب از اطرافش سرازیر می‌شد و هرگز رنگ کدورت به خود نمی‌گرفت. او آنان را از این آبشخور سیراب به در می‌آورد.



علی خیر و نیکی را در نهان و آشکار برای آنان خوش می‌دارد. او اگر بر مسند می‌نشست هرگز بهره‌ای فراوان از بیت‌المال را به خود اختصاص نمی‌داد و از فزونی و ثروت دنیا جز به مقدار نیاز برداشت نمی‌کرد، به مقدار آبی که تشنگی را فرونشاند و خوراکی که گرسنگی را برطرف نماید. (در آن هنگام) مرد پارسا، از تشنه‌ی حطام دنیا باز شناخته می‌شد و راستگو از دروغگو متمایز می‌گشت؛ در این صورت ابواب برکات آسمانی و زمین بر آنان گشوده می‌شد. و خداوند به زودی آنان را به سبب اعمال و کردارشان مؤاخذه خواهد کرد. زیرا اگر ساکنان قریه‌ای ایمان آورده خدا ترسی پیشه می‌ساختند برکات زمین و آسمان را بر آنان فرومی‌ریختیم. اما آنان دروغ گفتند و ما آنان را در برابر آنچه که به دست آورده بودند، گرفتار آوردیم «و کسانی از اینان که ستم روا داشتند نتیجه‌ی سوء کردارشان را به زودی خواهند یافت. آنان هرگز بر ما چیرگی نخواهند یافت».

بیایید! و بشنوید! روزگار چه طرفه معجونی در نهان دارد و چه بازیچه‌ها یکی از پس دیگری آشکار می‌سازد.

ای کاش می‌دانستم به چه پناهگاهی تکیه داده‌اند؟ و کدامین ستون را پشتیبان گرفته‌اند؟ و به کدامین ریسمان تمسک جسته‌اند؟ و بر چه خاندانی پیشقدم شده، استیلا جسته‌اند؟ شگفتا! که بد سرپرستی انتخاب کرده و بد دوستانی برگزیده‌اند. و ستمکاران (که به جای خداوند شیطان را اطاعت نمودند) چه بد مبادله کردند. اینان روی بال، به جای پره‌ای بزرگ، دم را قرار داده‌اند، سر واگذارده دم اختیار نمودند.

به خاک مذلت ساییده باد بینی قومی که «خیال کردند با این اعمال کار

خوبی را انجام داده‌اند. بدانید که آنان فاسدند؛ ولی خود نمی‌دانند.
وای بر آنان! «آیا آن کس که مردم را به راه راست فرامی‌خواند، سزاوار
پیروی است یا آنکه خود راه نمی‌داند؟ وای بر شما! چه بد داوری می‌کنید».
اما به جان خود سوگند که نطفه‌ی این بسته شده است. (و شتر این فتنه
آبستن شده به همین زودی خواهد زایید) انتظار کشید تا این فساد در پیکر
اجتماع اسلامی منتشر شود. از پستان شتر پس از این خون و زهری که زود
هلاک‌کننده است، بدوشید. «در اینجاست که پویندگان راه باطل زیان بینند»
و مسلمانانی که در پی خواهند آمد، در می‌یابند که احوال مسلمانان صدر اسلام
چگونه بوده است. قلبتان با فتنه‌ها آرام خواهد گرفت. بشارتتان باد به
شمشیرهای کشیده و برا، و حمله جائر و متجاسر ستمکار، و در هم شدن امور
همگان و خودرایی ستمگران! غنایم و حقوق شما را اندک خواهند داد. و جمع
شما را با شمشیرهایشان دور خواهند کرد. و شما جز میوه‌ی حسرت برداشت
نخواهید نمود. کارتان به کجا خواهد انجامید؟ در حالی که «حقایق امور بر شما
مخفی گردیده است. آیا شما را به کاری وادارم که از آن کراهت دارید؟».

سوید بن غفله می‌گوید: زنان حاضر در مجلس، سخنان حضرت فاطمه علیها السلام را
پیش مردان خود بازگو و تکرار کردند. متعاقب آن، گروهی از بزرگان و رؤسای
مهاجرین و انصار در حالی که اعتذار می‌جستند و اظهار ندامت می‌کردند، نزد
حضرت زهرا علیها السلام آمدند و به آن حضرت گفتند: ای سرور زنان عالم! اگر
ابوالحسن (علی علیه السلام) برای ما حقایق را عنوان می‌کرد قبل از آنکه ما با دیگری
(ابوبکر) عهد وثیق و پیمان استوار و محکم بسته باشیم، هرگز از او روی برنمی‌تافتیم
به دیگری میل نمی‌کردیم.

حضرت فاطمه علیها السلام فرمود:



من مسؤولیت بازگویی حقایق را داشتم (نصیحتی بود از من به شما) حجت را بر شما تمام کردم. عذر شما، عذر مقبول و پسندیده‌ای نیست و تقصیر و کوتاهی شما مسلم و هیچ بهانه و توجیهی بعد از آن متصور نیست.

عن ابی عبد الله علیه السلام قال: قبضت فاطمه علیها السلام فی جمادی الاخره یوم الثلاثاء لثلاث خلون منه سنه احدى عشر من الهجره، و کان سبب و فاتها ان قنفا مولی عمر لکرها بنعل السیف بامرہ، فاسقطت محسنا، و مرضت من ذلک مرضا شديدا، و لم تدع احدا ممن آذاها یدخل علیها.

و کان الرجالان من اصحاب النبی صلی الله علیه و آله سالا امیر المؤمنین صلوات الله علیه ان یشفع لهما الیها، فسالها امیر المؤمنین علیه السلام، فلما دخلا علیها قال لهما: کیف انت یا بنت رسول الله؟ قالت: بخیر بحمد الله، ثم قالت لهما: ما سمعنا النبی یقول: فاطمه بضعه منی فمن آذاها فقد آذانی، و من آذانی فقد آذی الله؟ قالوا: بلی. قالت: فو الله لقد آذیتانی. قال: فخرجا من عندهما علیهما السلام و هی ساخطه علیهما.

قال محمد بن همام: و روی انها قبضت لعشر بقین من جمادی الاخره، و قد کمل عمرها یوم قبضت ثمانیه عشر سنه و خمسا ثنائین یوما بعد وفاه ابيها، فغسلها امیر المؤمنین علیه السلام، و لم یحضرها غیره و الحسن و الحسین و زینب و ام کلثوم و فضه جاريتها و اسماء بنت عمیس، و اخرجها الی البقیع فی اللیل، و معه الحسن و الحسین و صلی علیها، و لم یعلم بها، و لا حضر وفاتها، و لا صلی علیها احد من سائر الناس غیرهم، و دفنها بالروضه و عمی موضع قبرها.

و اصبح البقیع لیلہ دفنت و فیہ اربعون قبرا جددا، و ان المسلمین لما علموا وفاتها جاؤودا الی البقیع، فوجدوا فیہ اربعین قبرا، فاشکل علیهم قبرها من سائر القبور، فضج الناس و لام بعضهم بعضا و قالوا: لم یخلف نبیکم فیکم الا بتنا واحده تموت

و تدفن و لم تحضروا وفاتها و الصلاة عليها، و لا تعرفوا قبرها.
ثم قال و لاه الامر منهم: هاتم من نساء المسلمين من ينش هذه القبور حتى نجدها
فنصلي عليها و نزور قبرها. فبلغ ذلك امير المؤمنين صلوات الله عليه فخرج مغضبا
قد احمرت عيناه، و درت اوداجه و عليه قباه الاصفر الذي كان يلبسه في كل كريبه،
و هو متوكا على سيفه ذى الفقار، حتى ورد البقيع، فسار الى الناس النذير و قالوا:
هذا على بن ابي طالب قد اقبل كما ترونه يقسم بالله لئن حول من هذه القبور حجر
اليضعن السيف على غير الاخر.

فتلقاه عمر و من معه من اصحابه و قال له: ما لك يا ابا الحسن و الله لننبش قبرها
و لنصلي عليها. فضرب على عليها السلام بيده الى جوامع ثوبه فهزه، ثم ضرب به الارض،
و قال له: يابن السوداء اما حقى فقد تركته مخافه ان يرتد الناس عن دينهم، و اما قبر
فاطمه فو الذى نفس على بيده، لئن رمت و اصحابك شيئا من ذلك الارض من
دمائك، فاعرض يا عمر. فتلقاه ابوبكر فقال: يا ابا الحسن بحق رسول الله و بحق من
فوق العرش الا خليت عنه فانا غير فاعلين شيئا تكرهه. قال: فخلي عنه و تفرق
الناس، و لم يعودوا الى ذلك.^۱

ابوجعفر طبرى امامى در دلائل الامامه از امام صادق عليه السلام روايت کرده است:
حضرت فاطمه عليها السلام روز سه شنبه، سوم ماه جمادى الثانى سال يازدهم هجرى
از دنيا رحلت نمود. علت وفات آن حضرت همان ضربه‌اى بود كه قنذ غلام
عمر به امر او وارد کرده بود.
حضرت زهرا عليها السلام به علت آن ضربه محسن خود را سقط نمود و بدین جهت
به شدت بیمار شد و اجازه نداد احدی از آن افرادی كه وی را اذیت کرده بودند
نزد او وارد شوند.

۱. دلائل الامامة، ابوجعفر طبرى امامى، ص ۴۵ تا ۴۷.

آن دو نفر که از اصحاب پیامبر خدا ﷺ بودند (ابوبکر و عمر) از حضرت علی ﷺ تقاضا نمودند نزد فاطمه برای ایشان شفاعت نماید.

حضرت امیر برای آنان اجازه گرفت و به حضور آن حضرت رفتند و گفتند: ای دختر پیغمبر! حال شما چطور است؟

فرمود: خدای را شکر خوبم. آنگاه به ایشان فرمود: آیا نشنیدید که پیامبر خدا ﷺ می فرمود: فاطمه پاره‌ای از تن من است، کسی که او را اذیت کند مرا اذیت کرده و کسی که مرا اذیت کند خداوند را اذیت کرده؟ گفتند: شنیده‌ایم. فرمود: به خداوند سوگند که شما مرا اذیت کرده‌اید. آنان از نزد فاطمه خارج شدند در حالی که آن بانو همچنان بر آنان خشمناک بود.

محمد بن همام می گوید: روایت شده: حضرت فاطمه در روز بیستم ماه جمادی الاخر از دنیا رحلت نمود. عمر مبارکش هیجده سال و هشتاد و پنج روز بود. حضرت علی ﷺ آن بانو را غسل داد. به هنگام غسل دادن وی غیر از حضرت علی ﷺ، حسنین ﷺ، زینب، ام کلثوم، فضه‌ی خادمه و اسماء بنت عمیس کسی دیگر حضور نداشت. آنگاه جنازه‌ی آن بانو را شبانه با حضور حسنین ﷺ به جانب بقیع حمل نمودند و نماز بر بدن مبارک خواندند مگر آن افرادی که گفته شد. مطلع نشد، احدی از مردم بر بدن آن بانو نماز نخواند مگر آن افرادی که گفته شد. علی ﷺ بدن مبارکش را در روضه‌ی مقدسه دفن و موضع قبرش را پنهان کرد. صبح آن شبی که فاطمه ﷺ را دفن نمودند اثر چهل قبر جدید در قبرستان بقیع مشاهده می شد. هنگامی که مسلمانان از رحلت حضرت فاطمه آگاه و متوجه بقیع شدند با چهل قبر جدید مواجه گردیدند، نتوانستند قبر حضرت زهرا را از میان آن چهل قبر تشخیص دهند.

عموم مردم از این مصیبت ضجه کردند و یکدیگر را ملامت نمودند

و گفتند: پیغمبر شما بیش از یک دختر یادگاری ننهاد، فاطمه رحلت کرد و دفن شد و شما به هنگام مردنش حاضر نشدید، نماز بر جنازه‌اش نگذاشتید و محل قبر او را هم نمی‌دانید!

زعمای قوم گفتند: گروهی از زنان مسلمان را احضار کنید که این قبرها را بشکافند تا جنازه‌ی فاطمه را به دست بیاوریم و بر بدن او نماز بخوانیم و قبرش را زیارت کنیم.

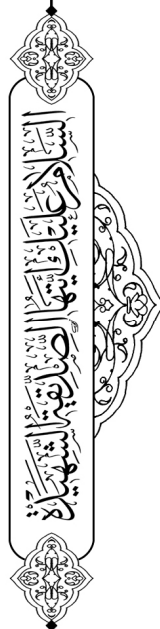
هنگامی که خبر این توطئه به گوش حضرت علی بن ابی‌طالب علیه السلام رسید، در حالی آمد که خشمناک، چشمان مبارکش سرخ، رگ‌های گردنش بیرون زده، قبای زردرنگی پوشیده بود که آن را به هنگام غضب و ناراحتی می‌پوشید و دست بر ذوالفقار گرفته بود، آمد تا وارد بقیع شد. شخصی به میان مردم رفت و گفت: این علی بن ابی‌طالب علیه السلام است که با این حالت آمده و سوگند می‌خورد که اگر یک سنگ از این قبور جابجا شود شمشیر را در میان همه‌ی شما بگذارد و تا آخرین نفر شما را نابود نماید.

عمر در حالی که با یارانش بود، با حضرت امیر علیه السلام ملاقات کرد و گفت: ای ابوالحسن! چه منظور داری؟ به خداوند سوگند ما قبر فاطمه را می‌شکافیم و بر جنازه‌اش نماز می‌گزاریم.

حضرت امیر لباس‌های وی را گرفت و او را از جای برکنند و بر زمین زد و فرمود:

ای فرزند سیاه چهره! من حق (یعنی مقام خلافت) خود را بدین جهت از دست دادم که مبادا مردم از دین خویش برگردند.

اما درباره‌ی قبر فاطمه علیها السلام به حق آن خدایی که جان علی در دست قدرت اوست اگر تو و یارانت راجع به این قبرها عملی انجام دهید زمین را از خون



شما سیراب خواهم کرد. عمر! از این خیال درگذر!
پس از عمر ابوبکر با حضرت امیر علیه السلام ملاقات نمود و گفت:
ای ابوالحسن! تو را به حق پیغمبر اسلام و آن کسی که بالای عرش است
سوگند می‌دهم که از عمر دست برداری، زیرا ما از انجام دادن عملی که تو
نمی‌پسندی خودداری می‌کنیم.
راوی می‌گوید: علی علیه السلام عمر را رها کرد و مردم پراکنده شدند و به دنبال
مقصود خود بازنگشتند.

عن سلمی امرأة ابي رافع قالت: مرضت فاطمه، فلما كان اليوم الذي ماتت فيه
قالت: هیئ لی ماء. فصببت لها، فاغتسلت كاحسن ما كانت تغتسل، ثم قالت:
اثیننی بثیاب جدد. فلبستها، ثم اتت البیت الذی كانت فیه فقالت: افرشی لی فی
وسطه، ثم اضطجعت و استقبلت القبلة، و وضعت یدها تحت خدها و قالت: انی
مقبوضه الان فلا اکشفن فانی قد اغتسلت. قالت: و ماتت فلما جاء علی اخبرته
فقال: لا تکشف. فحملها یغسلها علیه السلام.

بیان: لعلها علیه السلام انما نهت عن کشف العوره و الجسد للتنظیف، و لم تنه عن الغسل.^۱

شیخ طوسی از سلمی همسر ابورافع روایت کرده:
در آن روزی که حضرت زهرا علیه السلام می‌خواست از دنیا رحلت کند به من فرمود:
آبی برای من بیاور. آب را حاضر کردم و او با آن غسل نیکویی به جای آورد
و سپس گفت: لباس‌های جدیدی نزد من بیاور. وقتی من لباس‌ها را آوردم و او
آنها را پوشید وارد خانه شد و فرمود: بسترم را در میان خانه بینداز. آنگاه آن بانو
رو به قبله خوابید و دست‌های مبارک خود را زیر گونه‌ی خویش نهاد و فرمود:

۱. امالی، شیخ طوسی، ج ۲، ص ۴۱۳.

من به زودی قبض روح می شوم، مبدا لباس من درآورده شود، زیرا من غسل کرده‌ام. این بفرمود و از دنیا رفت.

هنگامی که حضرت علی آمد و من جریان را برایش شرح دادم فرمود: آری مبدا بدن فاطمه باز و بدون لباس باشد. آنگاه آن بزرگوار جسد زهرا را اطهر علیها السلام را برد و غسل داد.

عن ابن عباس قال رسول الله ﷺ:

و اما ابنتی فاطمه فانها سیده نساء العالمین، من الاولین و الآخرین و هی بضعه منی و هی نور عینی، و هی ثمره فؤادی، و هی روحی التي بین جنبی و هی الحوراء الانسیه، متى قامت فی محرابها بین یدی رها جل جلاله زهر نورها لملائکة السماء کما یزهر نور الکواکب لاهل الارض، و یقول الله عز و جل لملائکته: یا ملائکتی انظروا الی امتی فاطمه سیده امائی قائمه بین یدی، ترتعد فرائضها من خیفתי، و قد اقبلت بقلبها علی عبادتی، اشهدکم انی قد امنت شیعتها من النار.

و انی لما رايتها ذكرت ما یصنع بها بعدی، کانی بها و قد دخل الذل بیتها، و انتهکت حرمتها، غصب حقها، و منعت ارثها، و کسر جنبها، و اسقطت جنبینها، و هی تنادی: یا محمداه! فلا تجاب، و تستغیث، فلا تغاث، فلا تزال بعدی محزونه، مکروبه، باکیه تتذکر انقطاع الوحی عن بیتها مره، و تتذکر فراقی اخری، و تستوحش اذا جنها اللیل لفقد صوتی الذی کانت تستمع الیه اذا تهجدت بالقرآن، ثم ترى نفسها ذلیله بعد ان کانت فی ایام ابیها عزیزه.

فعند ذلک یؤنسها اله تعالی ذکره بالملائکة فنادت بها نادت به مریم بنت عمران فتقول: یا فاطمه (ان الله اصطفیک و طهرک و اصطفیک علی نساء العالمین)^۱ یا

فاطمه (اقتی لربک و اسجدی و ارکعی مع الراكعين).^۱

ثم یبتدی بها الوجع فتمرض فیبعث الله عز و جل الیها مریم بنت عمران تمرضها و تؤنسها فی علتها، فتقول عند ذلک: یا رب انی قد سئمت الحیاه و تبرمت باهل الدنیا، فالحقنی بابی، فیلحقها الله عز و جل بی، فتکون اول من یلحقنی من اهل بیتی، فتقدم علی محزونہ، مکروبہ، مغمومہ، مغصوبہ، مقتولہ، فاقول عند ذلک: اللهم العن من ظلمها، و عاقب من غصبها، و ذلل من اذلها، و خلد فی نارک من ضر جنیہا حتی القت ولدہا، فتقول الملائکة عند ذلک: آمین.^۲

شیخ صدوق در امالی از ابن عباس رضی اللہ عنہ روایت کرده که رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فرمود:

فاطمه دختر من برترین زنان از اولین تا آخرین آنهاست.
فاطمه‌ی زهرا علیہا السلام پاره‌ی تن من است. زهرا نور دو چشم من است. زهرا میوه‌ی قلب من است. زهرا روح و جان من است. زهرا حوریه‌ای است که به قیافه‌ی انسان درآمده. هنگامی که فاطمه در مقابل پروردگار خود در میان محراب عبادت می‌ایستد نور او برای ملائکه آسمان نظیر نور ستارگان از برای اهل زمین می‌درخشد.

خداوند به ملائکه خود می‌فرماید: ای ملائکه من! به فاطمه که برترین کنیزان من است نظر کنید که چگونه در مقابل من قرار گرفته است. اعضاء و جوارح او از خوف من می‌لرزد. فاطمه با توجه قلبی مشغول عبادت من شده است من شما را شاهد می‌گیرم که شیعیان وی را از آتش در امان می‌گذارم.

سپس پیامبر خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فرمود:

۱. سوره آل عمران، آیه ۴۳.

۲. امالی، شیخ صدوق، ص ۹۹.

هرگاه زهرا علیها السلام را مشاهده می‌کنم، آن ستم‌هایی به یادم می‌آید که بعد از من در حق او خواهد شد. گویا می‌بینم که ذلت داخل خانه‌ی وی شده باشد. احترامش از دست رفته باشد. حقش را غصب کرده باشند. از دریافت ارث خود ممنوع شده باشد. پهلوی او شکسته شده باشد. جنین وی سقط شده باشد و او فریاد می‌زند:

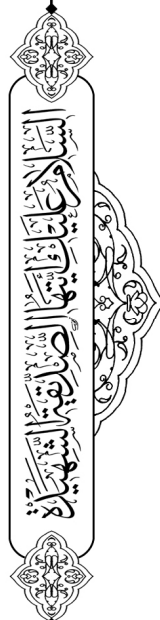
وا محمداه! ولی کسی به دادش نمی‌رسد، استغاثه می‌کند ولی کسی به فریادش نخواهد رسید. لذا بعد از من دائما محزون، غصه‌دار و گریان خواهد بود، گاهی یادآور می‌شود که وحی از خانه‌اش قطع شده، گاهی مفارقت مرا به خاطر خواهد آورد، شب‌ها برای اینکه صدای تلاوت قرآن مرا در نماز شب نمی‌شنود دچار وحشت خواهد شد. سپس خویشتن را بعد از آنکه در ایام پدر، عزیزترین افراد بود ذلیل خواهد دید.

در همین زمان است که خدای رؤف ملائکه را مونس فاطمه علیها السلام قرار می‌دهد. ایشان فاطمه را به همان‌گونه ندا می‌کنند که حضرت مریم را ندا کردند و به وی می‌گویند:

ای فاطمه! خداوند تو را از میان زنان جهانیان انتخاب کرده است. ای فاطمه! فرمانبردار پروردگار خویش باش و با افراد سجده‌کننده و رکوع‌کننده سجود و رکوع نمای. سپس درد و بیماری بر او غلبه خواهد کرد. آنگاه خداوند سبحان مریم بنت عمران را می‌فرستد تا پرستار و مونس فاطمه باشد.

در همین حال است که فاطمه علیها السلام می‌گوید:

پروردگارا! من از زندگی سیر شده و از مردم دنیا بیزارم، مرا به پدرم ملحق نما! خدای توانا او را به من ملحق می‌نماید، زهرا



اول کسی است از اهل بیت من که به من ملحق خواهد شد.
فاطمه‌ی زهرا علیها السلام در حالی که محزون، غصه‌دار، مغموم، با حقی
غصب گشته و شهید شده، بر من وارد خواهد شد. من در آن
هنگام می‌گویم:

بار خدایا! هر کسی را که به فاطمه ظلم کرده باشد لعن کن! آن
کسی را که حق زهرا را غصب نموده باشد عقاب و عذاب کن!
آن کسی را که فاطمه را ذلیل کرده باشد، ذلیل کن! آن کسی را
که ضربه به پهلوی فاطمه علیها السلام زد - به طوری که بچه‌ی خود را
سقط نمود - او را در دوزخ جاودانی کن! ملائکه می‌گویند:
آمین!

قال جابر بن عبدالله: سمعت رسول الله ﷺ يقول لعلى بن ابي طالب عليه السلام قبل موته
بثلاث: سلام عليك يا ابا الریحانتین، اوصیک بریحانتی من الدنيا، فعن قليل ینهد
رکناک، والله خلیفتی علیک.

فلما قبض رسول الله ﷺ قال علی عليه السلام: هذا احد رکنی الذی قال لی رسول الله ﷺ،
فلما ماتت فاطمه علیها السلام قال علی عليه السلام: هذا الرکن الثانی الذی قال رسول الله ﷺ.

مع: ابی، عن سعد، عن ابن عیسی، عن محمد بن یونس، عن حماد مثله.
شیخ صدوق در کتاب امالی خود از جابر بن عبدالله روایت کرده که گفت:
شنیدم که رسول خدا ﷺ سه روز قبل از رحلت خود به علی عليه السلام می‌فرمود:
ای پدر نوگل من! سلام بر تو باد، من دربارهی نوگل دنیوی خود به تو
توصیه و سفارش می‌نمایم، طولی نمی‌کشد که تو دو رکن زندگی خویش را از
دست خواهی داد، من تو را به خداوند می‌سپارم.

هنگامی که پیامبر اسلام ﷺ از جهان رحلت کرد، علی بن ابی‌طالب عليه السلام

فرمود:

این یکی از آن دو رکن من بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله به من خبر داد. و پس از آنکه حضرت فاطمه علیها السلام از دنیا رفت، فرمود: این دومین رکنی بود که پیغمبر خدا به من خبر داد.

مصیبت فاطمه علیها السلام از زبان فضّه

علامه‌ی مجلسی گوید:

«در بعضی از کتاب‌ها روایتی درباره‌ی وفات حضرت فاطمه علیها السلام یافتم که دوست دارم آن را بنویسم:

ورقه بن عبدالله ازدی می‌گوید: من برای رضای خداوند به مکه مشرف شدم، در آن زمانی که مشغول طواف بودم با کنیزکی که گندم‌گون و خوش صورت و خوش کلام بود مواجه شدم، وی با فصاحت و بالغتی که داشت این دعا را می‌خواند:

اللهم رب الکعبة الحرام، و...

ای گروه حجاج! آگاه باشید که آقایان من خوب‌ترین خوبان و برگزیدگان نیکان می‌باشند، افرادی هستند که قدر و منزلت آنان از دیگران برتر است و نام ایشان در همه‌ی شهرها مشهور و این لباس افتخار را بر تن کرده‌اند.

ورقه بن عبدالله می‌گوید: من به آن کنیزک گفتم: من اینطور گمان می‌کنم که تو از دوستان اهل بیت باشی؟ گفت: آری، گفتم: از کدام دوستان ایشان هستی؟ گفت: من فضّه کنیز فاطمه‌ی زهرا دختر پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌باشم.

گفتم: خوش آمدی! و از دیدارت خوشحال هستم که من مشتاق سخن و گفتار تو بودم، اکنون از تو خواهش می‌کنم هنگامی که از طواف فراغت حاصل کردی در بازار طعام توقف کن تا من بیایم، این عمل برای تو ثواب

دارد. پس از این گفتگوها از یکدیگر جدا شدیم.

پس از آنکه من از طواف فراغت حاصل نمودم و به سوی منزل خود روانه شدم و از طریق بازار طعام می‌رفتم دیدم فضه در کناری نشسته است. به سوی او رفتم و او را به کناری بردم و هدیه‌ای به وی دادم که صدقه نبود. سپس به او گفتم: مرا از بانویت فاطمه‌ی زهرا علیها السلام آگاه کن و آنچه را که وی بعد از فوت پدرش دید، برایم شرح بده!

ورقه بن عبدالله می‌گوید: وقتی او سخن مرا شنید چشمانش پر از اشک شد، آنگاه با ناله و ندبه گفت:

ای ورقه بن عبدالله! غم و اندوه مرا تجدید کردی، اندوهی را که در قلب من نهان بود برانگیختی! اکنون بشنو تا آنچه را که از حضرت فاطمه مشاهده نمودم بگویم:

بدان موقعی که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رحلت کرد، مردم از صغیر و کبیر برای آن حضرت ضجه و گریه کردند، مصیبت رحلت پیامبر خدا برای نزدیکان و یاران، و دوستان بسیار بزرگ بود، هیچ زن و مردی دیده نمی‌شد مگر اینکه مشغول گریه و ناله و ندبه بود.

در میان اهل زمین و اصحاب و خویشاوندان و دوستان کسی نبود که حزن و غم و اندوه وی از بانوی من فاطمه‌ی زهرا علیها السلام شدیدتر باشد. غم و غصه‌ی بانوی من همچنان زیاد می‌شد و گریه‌اش شدت می‌گرفت.

هفت روز بود که ناله‌ی فاطمه علیها السلام آرام نمی‌شد هر روزی که می‌گذشت گریه‌ی حضرت زهرا از روز گذشته بیشتر می‌شد، در روز هشتم فاطمه‌ی کلیه‌ی غم و اندوه درونی خود را ظاهر کرد و به علت کم‌طاقتی خارج شد و فریاد کشید، گویا با دهان مبارک پیامبر سخن می‌گوید.

در همین موقع بود که زنان مدینه دویدند، کودکان از جایگاه خود خارج شدند، صدای مردم به گریه و ضجه بلند شد، مردم از هر طرف آمدند، چراغ‌ها را خاموش کردند که صورت زنان پیدا نباشد، زنان خیال می‌کردند که پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله سر از قبر بیرون آورده! مردم به علت آن منظره‌ی دلخراش دچار وحشت و حیرت شده بودند. حضرت زهرا برای پدر بزرگوارش ناله و ندبه می‌کرد و می‌فرمود:

وا ابتاه! و اصفیاه! و احمدها! و ابالقاسما! و اربع الارامل و الیتامی! من للقبله و المصلی؟ من لابتک الواله و الثکلی!

سپس در حالی که دامن لباسش به زمین کشیده می‌شد به سوی قبر پدر بزرگوارش روانه گردید. او از شدت اشک چیزی را نمی‌دید و همچنان می‌آمد تا نزدیک قبر پدر فقیدش رسید. و چون به سوی حجره رفت و چشمش به محلی که در آنجا اذان گفته می‌شود افتاد پاهایش از رفتن بازماند، ناله و گریه‌ی وی همچنان ادامه داشت تا اینکه غش کرد.

آنگاه زنان دویدند و آب بر بدن و سینه و صورت او پاشیدند تا به هوش آید آن هنگام که به هوش آمد، برخاست و فرمود:

قدرت و قوت من تمام شد، طاقتم به سر آمد، دشمن من مرا شماتت و سرزنش کرد، غم و اندوه مرا می‌کشد.

پدر جان! من سرگردان و تنها و حیران مانده‌ام، زبان و صدای من ساکت شد، پشت من خم و زندگی من ناگوار و روزگارم تیره و تار گردید.

پدر جان! بعد از تو انیس و مونس‌ی ندارم، کسی نیست که مرا از گریه آرام نماید و به هنگام ناتوانی یار و معین من باشد.

پدر جان! بعد از تو مکان نزول قرآن از بین رفت، محل هبوط جبرئیل و میکائیل ناپدید شد.

پدر جان! بعد از تو اسباب (خیر و برکت) دگرگون شد، درهای چاره به روی من بسته شد! بعد از تو دنیا را ترک نموده‌ام.

پدر جان! تا نفس می‌کشم برای تو گریه می‌کنم و مشتاق تو می‌باشم و غم و اندوه من برای تو ادامه دارد.

سپس ندا سر داد: پدر جان! پدر جان! و بعد این اشعار را خواند:

ان حزنی علیک حزن جدید و فؤادی و الله صب عنید
حقا که غم و اندوه من برای تو تجدید می‌شود. به خداوند سوگند که قلب من فرو می‌ریزد.

کل یوم یزید فیه شجونی و اکتیابی علیک لیس یبید
و در هر روزی آه و افسوس من افزون خواهد شد،
رنجی که برای فقدان تو می‌برم، تمام نخواهد شد.

جل خطبی فبان عنی عزائی فبکائی کل وقت جدید
این پیش‌آمد ناگوار عزا و مصیبت مرا بزرگ نمود،
گریهی من همه وقت تجدید می‌شود.

ان قلبا علیک یالف صبرا او عزاء فانه اجلید
حقا آن قلبی که در عزا و مصیبت تو صبور باشد بسیار شکیب و پرتاقت خواهد بود.
آنگاه فرمود: پدر جان! بعد از رفتن تو نورهای دنیا منقطع شد، دنیا آن
تر و تازگی را که با بودن تو داشت از دست داد و روزگار تیره و تار گردید.
تاریکی‌های دنیا تر و خشک آن را فراگرفت.

پدر جان! من تا آن هنگام که تو را ملاقات نمایم تاسف می‌خورم.

پدر جان! پس از مفارقت تو چشم من به خواب نرفته.
پدر جان! کیست که به داد بیوه‌زنان و بی‌نویان برسد؟ کیست که تا روز
قیامت به داد امت تو برسد؟

پدر جان! ما بعد از تو ضعیف و ناتوان شدیم.
پدر جان! مردم از ما روگردان شده‌اند، در صورتی که ما به واسطه‌ی تو در
میان مردم معظم و بزرگ به شمار می‌رفتیم. کدام اشک است که در فراق تو فرو
نریزد؟ کدام غم و اندوه است که بعد از تو برای مصیبت تو دائمی نباشد؟! کدام
چشم است که بعد از تو به خواب رود؟! در صورتی که تو بهار دین و نور
پیامبران بودی، چگونه است که کوه‌ها خراب نشدند و دریاها فرو نرفتند
و زمین طعمه‌ی زلزله نگردید؟!

پدر جان! من دچار مصیبت بزرگی شدم، این مصیبت من مصیبت کوچکی
نیست.

پدر جان! من مغلوب این عزای بزرگ و این پیش‌آمد هولناک گردیدم.
پدر جان! ملائکه برای تو گریان شدند و افلاک از حرکت ایستادند، منبرت
بعد از تو دچار وحشت و محرابت از وجود تو خالی شد، قبر تو برای اینکه تو
را در برگرفته خوشحال و بهشت به تو و دعا و نماز تو مشتاق گردید.

پدر جان! آن مجالسی که تو داشتی (با رفتن تو) دچار ظلمت بزرگی
شده‌اند. برای تو متأسفم تا اینکه به زودی نزد تو بیایم. ابوالحسن تو را از دست
داد، همان ابوالحسنی که: موتمن، پدر دو فرزند تو حسن و حسین، برادر تو
دوست تو و محبوب تو می‌باشد. همان علی که تو او را از زمان کودکی پرورش
دادی در زمان بزرگسالی او با وی برادر شدی، همان علی که محبوبترین دوستان
و اصحاب تو بود، همان علی که در اسلام آوردن و هجرت نمودن و یاری

کردن تو بر همه سبقت گرفت، ما تو را از دست دادیم، گریه قاتل ما خواهد بود، تاسف همراه و مونس ما گردید.

آن‌گاه این اشعار را قرائت کرد:

قل صبری و بان عنی عزائی بعد فقدی خاتم الانبیاء
صبر کنم و عزای من آشکار شد بعد از آنکه خاتم انبیا را از دست دادم.

عین یا عین اسکی الدمع سحا ویک لا تبخلی بفیض الدماء
ای چشم من، اشک فراوان بریز! ای چشم من، وای بر تو، بخل مکن و خون گریه کن!

یا رسول الاله یا خیره الله و کھف الایتام و الضعفاء
ای رسول خدا! ای برگزیده‌ی خدا! ای پناهگاه یتیمان و ضعیفان!

قد بکتک الجبال و الوحش جمعا و الطیر و الارض بعد بکی السماء
حقا که کوه‌ها و وحوش و پرندگان و زمین بعد از گریه‌ی آسمان برای تو گریان شدند.

و بکاک المحراب و المدرس للقرآن فی الصبح معلنا و السماء
محراب عبادت و مجلس درس قرآن

که در هر صبح و شام تشکیل می‌شد برای تو گریه می‌کنند.

و بکاک الاسلام اذ صار فی الناس غریبا من سائر الغرباء
دین اسلام که در میان مردم یکی از غربا به شمار می‌رود

در مصیبت تو گریان شد.

لو تری المنبر الذی کنت تعلوه علاه الظلام بعد الضیاء

کاش آن منبری را که بر فراز آن می‌رفتی می‌دید

که چگونه بعد از نور وجودت، اکنون ظلمت آن را فرا گرفته.

یا الهی عجل وفاتی سریعا فلقد تنغصت الحياه یا مولائی

ای خدای زهرا اجل مرا به زودی برسان!

زیرا زندگی من تیره و تار گردید.

سپس به جانب منزل خود بازگشت و شب و روز شروع به گریه و ناله کرد، اشک وی خشک نمی شد و ناله و ضجه اش آرام نمی گرفت. بزرگان اهل مدینه اجتماع کردند و به حضور امیرالمؤمنین علی علیه السلام آمدند و گفتند:

ای ابوالحسن! فاطمه شب و روز گریه می کند، هیچ کدام از ما شب در رختخواب به خواب نمی رویم، در حالی که روزها به علت مشغله و طلب معاش قرار و آرام نداریم، ما از تو تقاضا می کنیم که فاطمه یا شب گریه کند و یا روز. حضرت امیر علیه السلام فرمود: مانعی ندارد. علی علیه السلام این موضوع را با فاطمه علیها السلام در میان نهاد ولی متوجه شد که آن حضرت از گریه ساکت نمی شود و تسلیت گفتن برای او ثمری ندارد. در این حال فاطمه علیها السلام گفت: ای ابوالحسن! من چندان مکتی در میان این مردم نخواهم کرد و به زودی از میان این مردم می روم، علی جان به خداوند سوگند من شب و روز از گریه آرام نخواهم گرفت تا اینکه به پدرم ملحق شوم.

حضرت امیر علیه السلام فرمود: باشد، هر طور که میل داری انجام بده.

علی علیه السلام بعد از آن، اطاقی خارج از شهر مدینه برای حضرت فاطمه علیها السلام ساخت که آن را بیت الاحزان می گفتند. به هنگام صبح فاطمه حسن و حسین را برمی داشت و به بقیع می رفت و همچنان تا شب مشغول گریه بود. و چون شب فرامی رسید حضرت امیر می آمد و فاطمه را به منزل باز می گردانید.

حضرت فاطمه علیها السلام پس از فوت پدر بزرگوارش مدت بیست و هفت روز

این برنامه را انجام می‌داد، آنگاه مریض شد و تا چهل روز زنده بود و سپس از دنیا رحلت کرد.

به هنگام رحلت آن حضرت، علی علیه السلام نماز ظهر را خوانده به سوی منزل بازگشت. کنیزان را دید در حالی به استقبال آن حضرت آمدند در حالی که گریان و محزون بودند.

امام علیه السلام به ایشان فرمود: چه خبر شده، چرا شما را ناراحت و مضطرب می‌بینم؟! گفتند: یا امیرالمؤمنین! دختر عموی خود زهرا را دریاب، گر چه گمان نمی‌کنیم حاصلی داشته باشد.

حضرت علی علیه السلام به سرعت به سوی اطاق فاطمه علیه السلام رفت و بر آن بانو وارد شد، ناگاه دید فاطمه علیه السلام در میان بستر خویش (کتان سفید مصری) افتاده و به طرف راست و چپ می‌غلطد.

علی علیه السلام ردا را از دوش خود و عمامه را از سر مبارک خویش افکند و لباس خود را درآورد، آنگاه آمد و سر مبارک حضرت زهرا را به دامن گرفت و فرمود: ای زهرا!

ولی حضرت فاطمه علیه السلام سخنی نگفت. برای دومین بار فرمود: ای دختر محمد مصطفی!

فاطمه‌ی زهرا علیه السلام باز جوابی نداد! علی علیه السلام برای سومین بار صدا زد:

ای دختر آن کسی که زکات را در دامن عبای خود برای فقرا می‌برد! جوابی نشنید.

ای دختر آن کسی که با ملائکه نماز خواند! حضرت زهرا علیه السلام جوابی نداد.

علی علیه السلام صدا زد:

ای فاطمه علیه السلام، با من سخن بگو! من پسر عموی تو علی بن ابی‌طالب هستم.

فاطمه علیه السلام چشمان خود را به روی او باز کرد، آنگاه آن بانو گریست

و علی علیه السلام هم گریان شد و به زهرای اطهر علیها السلام فرمود: مگر تو را چه شده؟ من پسر عمویت علی هستم.

فاطمه علیها السلام گفت: ای پسر عمو! من اکنون آن مرگی را مشاهده می‌کنم که نمی‌توان از دست آن گریخت. من می‌دانم که تو بعد از من نمی‌توانی ازدواج نکنی، یا علی! اگر ازدواج کردی یک شب و یک روز نزد همسرت و یک شب و یک روز پیش فرزندان من باش.

علی جان! به صورت حسن و حسینم سیلی نزدی، زیرا ایشان یتیم و دل‌شکسته‌اند، دیروز بود که آنان جد بزرگوار خود را از دست دادند، امروز هم مادر خود را از دست می‌دهند. وای بر آن امتی که آنان را می‌کشند و با ایشان بغض و دشمنی می‌ورزند!! آنگاه اشعاری را بدین ترتیب خواند:

ابکنی ان بکیت یا خیر هادی واسبل الدمع فهو یوم الفراق
اگر گریه می‌کنی بر من گریه کن ای بهترین هدایت‌کنندگان،
و اشک بریز که روز فراق رسید.

یا قرین البتول اوصیک بالنسل فقد اصبحنا حلیف اشتیاق
ای همسر بتول! من درباره‌ی نسل خود به تو سفارش می‌کنم،
زیرا که ایشان ملازم اسلام می‌باشند.

ابکنی و ابک للیتامی و لا تنس قتل العدی بطف العراق
برای من و یتیم‌های من گریه کن،
مخصوصاً کشته و قتل کربلا را فراموش نکنی.

فارقوا فاصبحوا یتامی حیاری یحلف الله فهو یوم الفراق
ایشان مفارقت می‌کنند و یتیمانی حیران و سرگردان می‌شوند،
خداوند مقرر کرده که روز فراق است.



حضرت امیر علیه السلام به زهرای اطهر علیه السلام فرمود: ای دختر رسول خدا! تو این مطلب را از کجا می‌گویی، در صورتی که وحی خدا از خاندان ما قطع شده است؟! فاطمه گفت: ای ابوالحسن! من امروز خواب دیدم که پدر بزرگوaram در میان قصری از جواهرات سفید است، چون مرا دید فرمود:

دخترم! نزد من بیا، زیرا من مشتاق تو هستم.

گفتم: پدر جان! به خداوند سوگند که من بیشتر شوق ملاقات تو را دارم.

پدر فرمود: تو امشب نزد من خواهی بود.

گفتار پدرم همیشه راست است و به وعده‌ی خود وفا خواهد کرد.

علی جان! هنگامی که دیدی من سوره‌ی یس را قرائت نمودم بدان که اجلم فرارسیده، مرا غسل بده، ولی بدنم را برهنه نکن، زیرا من پاک و مطهر می‌باشم. علی جان! خودت و اهل خانه‌ام که به من نزدیک هستند بر جنازه‌ام نماز بخوانید.

علی جان! مرا شبانه به خاک بسپار، این نحوه را پدرم پیغمبر خدا به من خبر داده.

حضرت امیر علیه السلام می‌فرماید: به خداوند سوگند من متصدی امر آن بانو شدم و بدن وی را از زیر پیراهن غسل دادم، به خداوند سوگند که بدن فاطمه‌ی زهرا علیه السلام پاک و مطهر بود، آنگاه بدن مقدس او را از باقیمانده‌ی حنوط پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم حنوط کردم، سپس پیکر مبارکش را در میان کفن‌هایش جای دادم و چون تصمیم گرفتم کفن او را گره بزنم، صدا زدم:

ای ام‌کلثوم، زینب، سکینه، فضه، حسن و حسین! بیایید و مادر خود را برای آخرین بار ببینید، روز فراق آمد و ملاقات شما در بهشت خواهد بود.

حسینی و حسین علیه السلام در حالی آمدند که فریاد می‌زدند: آه از این حسرتی که

هیچ وقت به علت از دست دادن جدمان، پیامبر خدا و مادرمان، فاطمه‌ی زهرا از بین نخواهد رفت.

ای مادر حسن و حسین! هنگامی که جد ما حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را ملاقات نمودی سلام ما را به آن حضرت برسان و به آن بزرگوار بگو: ما بعد از تو در دار دنیا یتیم ماندیم!

حضرت علی می‌فرماید: من خداوند را شاهد می‌گیرم که فاطمه‌ی زهرا آه و ناله کرد، دستهای خود را دراز نمود و حسنین را چند لحظه‌ای به سینه‌ی خود چسبانید. ناگاه هاتقی از آسمان ندا در داد:

ای ابوالحسن! حسنین را از روی سینه‌ی فاطمه‌ی بردار، به خداوند سوگند آسمان‌ها را گریان کردند، زیرا دوست مشتاق لقای دوست است.

حضرت امیر علیه السلام می‌فرماید: من حسنین را از روی سینه‌ی زهرا برداشتم و در حال بستن بندهای کفن این اشعار را سرودم:

فراقک اعظم الاشیاء عندی وفقدک فاطم ادهی الشکول
مفارقت تو برایم بزرگترین امور است، و از دست دادن تو سخت‌ترین مصیبت.

سابکی حسره و انوح شجوا علی خل مضی اسنی سیل
من برای حسرت و غم آن کسی گریه و ناله می‌کنم
که بهترین راه را برای مرگ پیمود.

الایاعین جودی و اسعدینی فحزنی دائم ابکی خلیلی
ای چشم من! با من مساعدت و همراهی کن
که محزون دائمی هستم و برای دوست خودم گریان.

سپس امیرالمؤمنین علی علیه السلام جسد فاطمه‌ی زهرا علیها السلام را روی دست خویش

گرفت و به سوی قبر پدرش رسول خدا ﷺ آورد و فرمود:

سلام بر تو ای رسول خدا! سلام بر تو ای حبیب خدا! سلام بر تو ای نور خدا! سلام بر تو ای برگزیده‌ی خدا! درود و تحیت من و دخترت فاطمه که بر تو وارد می‌شود بر تو باد. حقا که امانت مسترد گردید.

آه از حزن رسول! آه از حزن بتول! دنیا برای من تیره و تار شد. خوشحالی و سرور از من دور شد. آه از حزن و تاسف من!

آنگاه جنازه‌ی آن بانو را نزدیک قبر پیغمبر خدا ﷺ آورد و با گروهی از اهل خانه‌ی خود و اصحاب و دوستان و برخی از مهاجرین و انصار بر بدن مبارک حضرت زهرا نماز خواند.

و چون پیکر فاطمه علیها السلام را به خاک سپرد و در لحد جای داد اشعاری خواند بدین مضمون:

اری علل الدنیا علی کثیره و صاحبها حتی المات علیل

مصایب و مشکلات دنیا برای من زیاد است،

همنشین دنیا که دنیاطلب باشد تا زمان مرگ علیل خواهد بود.

لکل اجتماع من خلیلین فرقه و ان بقائی عندکم قلیل

بعد از آنکه دو نفر با هم دوستی نمودند البته فراقی وجود خواهد داشت،

حقا که بقای من نزد شما قلیل و اندک خواهد بود.

و ان افتقادی فاطما بعد احمد دلیل علی ان لایدوم خلیل

حقا از دست دادن فاطمه‌ی زهرا که بعد از رسول خدا برای من اتفاق افتاد

دلیل بر این است که هیچ دوستی تا ابد برقرار نخواهد بود.

در مناقب ابن شهر آشوب روایت شده است:^۱
موقعی که پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله از دنیا رحلت کرد از عمر حضرت فاطمه علیها السلام هیجده سال و هفت ماه گذشته بود، بعد از پدر بزرگوارش مدت هفتاد و دو روز زنده بود. هفتاد و پنج روز و چهار ماه هم گفته شده.

بعضی گفته‌اند: چهل روز زنده بود و این قول صحیح است. فاطمه‌ی زهرا در شب یک شنبه، سیزدهم ماه ربیع‌الاول سال یازدهم پس از هجرت از دنیا رحلت نمود. قبر مقدسش در بقیع است. برخی گفته‌اند: قبرش در خانه‌ی خودش می‌باشد. قول دیگر آن است که قبرش ما بین قبر و منبر پیامبر صلی الله علیه و آله است. گروهی از علمای اهل تسنن از جابر نقل نموده‌اند که گفت:

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله قبل از رحلت خود به حضرت علی بن ابی طالب فرمود:
سلام بر تو باد، ای پدر دو نوگل من! من درباره‌ی این دو گل دنیوی خود به تو توصیه می‌کنم، طولی نمی‌کشد که دو رکن تو از بین خواهد رفت.
جابر می‌گوید: هنگامی که رسول خدا از دنیا رفت حضرت علی فرمود: این یکی از آن دو رکن من بود که پیغمبر خدا فرمود. هنگامی که فاطمه از دنیا رفت علی علیه السلام فرمود: این دومین رکن من بود.

روایت شده که حضرت زهرا علیها السلام بعد از وفات پدر بزرگوارش دائماً سر خود را می‌بست، جسمش ناتوان بود، قوت خود را از دست داده بود، چشمانش گریان و قلبی سوخته داشت، ساعت به ساعت غش می‌کرد و به حسنین علیهما السلام می‌فرمود:
پدر شما (پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله) که شما را گرامی می‌داشت و مرتب شما را در آغوش می‌گرفت کجاست؟ کجاست آن جد شما که از همه‌ی مردم بیشتر به شما مهربان بود، نمی‌گذاشت که روی زمین راه بروید، افسوس که هرگز

نخواهم دید جد شما در خانه‌ی مرا باز نماید و شما را به دوش خود بگیرد، در صورتی که دائما این عمل را انجام می‌داد.

سپس حضرت زهرا مریض شد و مدت چهل شب بیماری او ادامه پیدا کرد.

وصیت حضرت فاطمه علیها السلام

آنگاه ام‌ایمن و اسماء بنت عمیس و علی علیه السلام را خواست و به علی سه وصیت کرد:

۱. با امامه دختر خواهرش ازدواج نماید، زیرا که او فرزندان حضرت زهرا علیها السلام را دوست می‌داشت.

۲. از برای حضرت فاطمه علیها السلام تابوت بسازد، زیرا ملائکه صورت تابوت را به او نشان داده بودند و آن بانو اوصاف آن را برای حضرت امیر علیه السلام شرح داد.

۳. احدی از آن افرادی که در حق آن بانو ظلم کرده بودند در تشیع جنازه‌اش حاضر نشوند و بر جنازه‌اش نماز نخوانند.

مسلم و واقدی و ابن عباس و دیگران روایت کرده‌اند؛ که حضرت فاطمه علیها السلام وصیت کرد: ابوبکر و عمر به جنازه‌اش نماز نخوانند و جنازه‌اش را شبانه به خاک بسپارند.

در تاریخ طبری می‌نگارد: فاطمه علیها السلام شبانه دفن شد، و غیر از عباس و علی و مقداد و زبیر کسی در تشیع جنازه‌ی آن بانو حاضر نشد.

در روایت ما نقل شده که: حضرت علی، حسن، حسین، عقیل، سلمان، ابوذر، مقداد عمار و بریده، بنا به روایتی: عباس و پسرش فضل و طبق روایت دیگر حذیفه و ابن مسعود به جنازه‌ی آن حضرت نماز خواندند.

اصبغ بن نباته می‌گوید: از حضرت علی علیه السلام درباره‌ی اینکه فاطمه علیها السلام شبانه

دفن گردید جویا شدند، فرمود: به علت اینکه فاطمه‌ی زهرا علیها السلام بر گروهی خشمناک بود و راضی نبود که آنان برای تشیع جنازه‌اش حاضر شوند. و بر کسانی که آنان را دوست نداشته باشند حرام است که بر جنازه‌ی احدی از فرزندان فاطمه علیها السلام نماز بخوانند.

روایت شده: حضرت علی علیه السلام قبر فاطمه علیها السلام را با زمین یکسان نمود.

قبر حضرت فاطمه علیها السلام کجاست؟

گفته‌اند: علی علیه السلام تعداد هفت قبر شبیه به قبر فاطمه علیها السلام تشکیل داد که قبر آن بانو شناخته نشود.

روایت شده که چهل قبر برای حضرت زهرا علیها السلام ترتیب داد تا قبر واقعی آن بانو تشخیص داده نشود و کسی حتی بر قبر او نماز نخواند.

از سلمی زوجه‌ی ابورافع روایت شده که گفت: من حضرت فاطمه علیها السلام را در آن بیماری که از دنیا رفت پرستاری می‌کردم، یک روز حضرت علی علیه السلام به دنبال کار خود رفت و حضرت زهرا علیها السلام به من فرمود: آب بیاور تا غسل کنم. وقتی آب آوردم آن بانو برخاست و نیکوترین غسل را به جای آورد، آنگاه لباس‌های جدید خود را پوشید، سپس به من فرمود: رختخواب مرا در میان اطاق بپنداز. وقتی رختخواب وی را انداختم او رو به قبله خوابید و فرمود: من قبض روح می‌شوم. مبادا کسی بدنم را برهنه کند چون غسل کرده‌ام. این بفرمود و صورت خود را روی دست خویش نهاد و از دنیا رحلت کرد.

ابوالحسن خزاز قمی می‌نگارد: از امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدند: چه کسی فاطمه‌ی زهرا علیها السلام را غسل داد؟ فرمود: علی علیه السلام. زیرا حضرت زهرا علیها السلام صدیقه بود و غیر از شخص صدیق کسی حق نداشت وی را غسل بدهد.

روایت شده: هنگامی که حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام جنازه‌ی مبارک فاطمه علیها السلام را نزدیک قبر آورد، دستی از قبر بیرون آمد و آن جنازه را برگرفت و بازگشت.

عبدالرحمن همدانی و حمید طویل نقل کرده‌اند: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام اشعاری را کنار قبر فاطمه‌ی زهرا علیها السلام سرود بدین مضمون:

ذکرت اباودی فبت کانی بردالموم الماضیات وکیل

من دوست خود را به خاطر آوردم، گویا من
برای به دوش کشیدن غم و اندوه‌های گذشته وکیل می‌باشم.

لکل اجتماع من خلیلین فرقه وکل الذی دون الفراق قلیل

بعد از اجتماع هر دو نفر بر دوستی یکدیگر، البته فراق و جدایی خواهد بود،
و کلیه‌ی دردها در مقابل فراق و جدایی قلیل و اندک می‌باشد.

و ان افتقادی فاطما بعد احمد دلیل علی ان لا یدوم خلیل

اینکه من فاطمه را بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله از دست می‌دهم
دلیل بر این است که هیچ دوستی دائمی نخواهد بود.

هاتفی در جواب آن حضرت این اشعار را گفت:

فاجاب هاتف:

یرید الفتی ان لا یموت خلیله ولیس له الا الممات سبیل

جوانمرد چنین می‌پسندد که دوستش هرگز نمیرد،
در صورتی که غیر از مردن راهی برای وی نخواهد بود.

فلا بد من موت و لابد من بلی و ان بقائی بعدکم لقلیل

پس مرگ و نابود شدن را چاره‌ای نیست، و بقای من بعد از شما قلیل و اندک است.

اذ انقطعت یوما من العیش مدتی و یحدث بعدی للخیل بدیل
چون مدتی از مرگ گذشت، گریه‌ی گریه‌کنندگان کاهش می‌یابد.
به زودی از یاد من خواهی رفت و دوستی مرا فراموش خواهی کرد و دوست دیگری در
عوض من خواهد آمد.

در مناقب ابن شهر آشوب از شیخ ابو جعفر طوسی روایت شده است:^۱
نظر صحیح آن است که قبر فاطمه‌ی زهرا علیها السلام در روضه‌ی مقدسه‌ی حضرت
رسول صلی الله علیه و آله است. عقیده‌ی شیخ طوسی را قول پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که می‌فرماید:
ما بین قبر و منبر من یکی از باغ‌های بهشت است، تایید می‌کند.

احمد بن محمد بن ابی نصر می‌گوید: به حضرت ابوالحسن علیه السلام گفتم: قبر
فاطمه‌ی زهرا علیها السلام کجاست؟ فرمود: حضرت زهرا علیها السلام در میان حجره‌ی خودش
دفن شد. هنگامی که بنی‌امیه مسجد حضرت رسول صلی الله علیه و آله را توسعه دادند قبر آن
بانوی معظمه جزء مسجد شد.

و یزید بن عبدالملک نوفلی، از پدرش، از جدش روایت کرده است که
گفت: من بر حضرت فاطمه علیها السلام وارد شدم، او در سلام پیش‌دستی کرد و گفت:
چه چیزی تو را به اینجا آورده است؟ گفتم: طلب برکت.

آن حضرت گفت: برکت این است که پدرم فرموده و گفت: هر کس بر رسول
خدا صلی الله علیه و آله یا بر من سه روز پی در پی درود فرستد بهشت بر او واجب می‌شود.

گفتم: در زمان حیات او و شما؟

گفت: هم در زمان حیات و هم بعد از آن.

در کتاب کشف الغمة روایت شده است:^۲

۱. مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۴۱۳.

۲. کشف الغمة، اربلی، ج ۳، ص ۱۲۵ - ۱۲۹.

امام باقر علیه السلام کیسه‌ای آورد و نامه‌ای از میان آن درآورد که وصیت حضرت فاطمه بدین شرح در آن نوشته شده بود:

بسم الله الرحمن الرحيم، این وصیت نامه‌ی فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله می‌باشد. فاطمه وصیت کرده که بستان‌های هفتگانه‌اش برای علی بن ابی‌طالب باشد. چنانچه علی از دنیا رفت مال حسن بن علی و اگر حسن از دنیا رحلت نماید مال حسین باشد و اگر حسین از دنیا رفت مال بزرگترین فرزندانم باشد. مقداد بن اسود و زبیر بن عوام شهود این وصیت نامه و علی بن ابی‌طالب آن را نوشته است.

گفته شده: فاطمه علیها السلام پس از اینکه برای نماز وضو گرفت به اسماء بنت عمیس فرمود: آن عطری را که من استعمال می‌کنم بیاور و آن لباس‌هایی را که با آنها نماز می‌خوانم حاضر کن! آنگاه سر مبارک خود را به زمین گذاشت و به اسماء فرمود: بالای سر من بنشین، هنگامی که وقت نماز فرا رسید مرا صدا کن، اگر بلند شدم که هیچ، و الا شخصی را به دنبال حضرت علی بفرست. هنگامی که وقت نماز شد اسماء صدا زد: ای دختر رسول خدا! وقت نماز است. ناگاه اسماء دریافت که آن جگر گوشه‌ی پیغمبر اسلام قبض روح شده. وقتی حضرت امیر علیه السلام آمد اسماء به آن حضرت گفت: فاطمه‌ی زهرا علیها السلام از دنیا رحلت کرده.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: کی؟! گفت: آن هنگام که به دنبال تو فرستادم. علی علیه السلام به اسماء دستور داد تا فاطمه علیها السلام را غسل داد و به حسن و حسین علیهما السلام امر کرد تا آب آوردند. آنگاه جنازه‌ی آن بانو را شبانه به خاک سپرد. و چون به آن حضرت برای این عمل اعتراض کردند، فرمود: حضرت زهرا خودش اینطور وصیت کرده است. روایت شده: حضرت فاطمه علیها السلام بعد از فوت پدر بزرگوارش مدت چهل روز

زنده بود. به هنگام رحلت به اسماء فرمود: در زمان فوت پدرم جبرئیل کافور بهشتی آورد. پدرم آن را سه قسمت کرد. یک قسمت برای خودش، یک قسمت برای علی و یک قسمت هم برای من. آنگاه به اسماء فرمود: باقیمانده‌ی حنوط پدرم را که در فلان موضع است بیاور و نزد سرم بگذار.

اسماء می‌گوید: وقتی من امر آن بانو را اجرا نمودم لباس خود را روی خویشتن کشید و به من فرمود: پس از چند لحظه مرا صدا بزن، اگر جواب تو را گفتم که هیچ و الا بدان که نزد پدر بزرگوارم رفته‌ام.

اسماء بعد از چند لحظه‌ای آن بانوی مظلومه را صدا زد، ولی جوابی نشنید. دوباره صدا زد: ای دختر محمد مصطفی، ای دختر بهترین کسی که مادرش وی را حمل کرد، ای دختر بهترین کسی که بر روی سنگریزه‌ها پا نهاد، ای دختر آن کسی که مقامش به قاب قوسین او ادنی رسید! اما جوابی نگرفت.

وقتی اسماء لباس آن حضرت را از روی بدنش برداشت ناگاه دید از دنیا رفته است. اسماء بدن آن بانو را حرکت می‌داد و می‌گفت:

ای فاطمه! زمانی که نزد پدر بزرگوارت رفتی سلام اسماء بنت عمیس را به آن حضرت برسان.

در همان حینی که اسماء این سخن را می‌گفت حسنین علیهما السلام از راه رسیدند و گفتند: اسماء! مادر ما در چنین ساعتی به خواب نمی‌رفت؟! گفت: مادر شما خواب نرفته، بلکه از دنیا رفته است.

امام حسن علیه السلام روی بدن مادر افتاد و پیکر مقدس او را حرکت می‌داد و می‌فرمود: مادر جان! قبل از اینکه روح از بدن من مفارقت کند با من تکلم کن! آنگاه امام حسین علیه السلام آمد و پاهای مبارک مادر را حرکت می‌داد و می‌بوسید

و می‌فرمود:

مادر جان! من فرزند تو حسینم. قبل از اینکه هلاک شوم و بمیرم با من صحبت کن!

اسماء به ایشان گفت: ای فرزندان پیغمبر اسلام نزد پدرتان علی علیه السلام بروید و آن حضرت را از فوت مادرتان آگاه نمایید.

حسین علیه السلام از خانه خارج و به سوی مسجد روانه شدند، هنگامی که نزدیک مسجد رسیدند صدا به گریه بلند کردند. گروهی از صحابه به حضور ایشان آمدند و گفتند: برای چه گریانید؟! خدا چشم شما را نگریاند! شاید نظر شما به جای جدتان رسول خدا صلی الله علیه و آله افتاد و از کثرت علاقه‌ای که به او دارید گریان شدید؟

فرمودند: نه، آیا نه چنین است که مادر ما از دنیا رحلت کرده است؟ حضرت امیر علیه السلام پس از شنیدن این خبر جانگداز به رو درافتاد و فرمود: ای دختر حضرت محمد! من غم و اندوه خود را بعد از تو به که بگویم؟ من درد دل‌های خود را برای تو می‌گفتم، اکنون برای چه کسی درد دل کنم؟ آنگاه اشعاری سرود.

سپس به اسماء فرمود: فاطمه‌ی زهرا را غسل بده، حنوط کن، کفن بپوشان. موقعی که غسل و کفن آن بانوی بزرگ خاتمه یافت نماز بر بدنش خواندند و شبانه او را در بقیع دفن کردند. فوت آن بانو بعد از عصر واقع شد.

ابن بابویه می‌گوید: گر چه این روایت می‌گوید: حضرت فاطمه علیه السلام را در بقیع دفن کردند، ولی آنچه را که من صحیح می‌دانم این است که آن بانو در میان خانه‌ی خود دفن شد. پس از آنکه بنی‌امیه مسجد حضرت رسول صلی الله علیه و آله را توسعه دادند آن قبر جزء مسجد شد.

و نیز در کشف الغمة، از کتاب الذریه الطاهره تالیف دولابی روایت شده:^۱
حضرت فاطمه‌ی زهرا علیها السلام مدت سه ماه بعد از پدر خود زنده بود. ولی ابن شهاب زهری و عایشه و عروه بن زبیر گفته‌اند: آن بانو شش ماه بعد از رحلت پدر خود زندگی کرد.

حضرت امام باقر علیه السلام می‌فرماید: فاطمه‌ی زهرا مدت نود و پنج روز بعد از پدر بزرگوارش زنده بود و در سال یازدهم هجری از دنیا رفت.
ابن قتیبه می‌گوید: مدت صد روز زنده بود.
در یک نقل هم گفته شده: حضرت زهرا علیها السلام در سال یازدهم هجری، شب سه شنبه، سوم ماه رمضان در سن بیست و نه سالگی رحلت نمود.

درس عفاف و حجاب

ابن عباس می‌گوید: آن هنگام که بیماری حضرت فاطمه علیها السلام شدت یافت، به اسماء بنت عمیس فرمود: آیا نمی‌بینی من در چه حالی هستم؟ مبادا مرا روی تخته‌ای بگذارید که جنازه‌ام ظاهر باشد!
اسماء گفت: نه به جان خودم سوگند، بلکه نظیر آن تابوتی را برای تو درست می‌کنم که در حبشه دیده‌ام.

حضرت زهرا علیها السلام به وی فرمود: پس نمونه‌ی آن را به من نشان بده! اسماء فرستاد تا از بازار شاخه‌های تازه‌ی خرما آوردند. آنگاه آن تابوتی را که در حبشه دیده بود، ساخت و آن اولین تابوتی بود که ساخته شد.

حضرت زهرا پس از دیدن آن تابوت خندان شد و هیچ‌وقت غیر از آن موقع خندان نشده بود. سپس پیکر آن بانو را شبانه بردیم و دفن نمودیم و عباس بن

عبدالمطلب بر جنازه‌ی آن بانو نماز خواند. عباس و علی و فضل بن عباس در قبر آن بانو وارد شدند.^۱

از اسماء بنت عمیس روایت شده که گفت: فاطمه دختر حضرت محمد ﷺ به وی فرمود: من این عمل را زشت می‌دانم که یک پارچه روی جنازه‌ی زنان می‌اندازند زیرا هر کسی از حجم و وصف آن جنازه آگاه می‌شود.

اسماء گفت: ای دختر رسول خدا! من نظیر آن تابوتی را که در سرزمین حبشه دیده‌ام به تو نشان می‌دهم. آنگاه فرستاد تا شاخه‌های تازه‌ی خرما آورند و او تابوتی نیکو ساخت و یک پارچه روی آن انداخت.

حضرت زهرا علیها السلام فرمود: چقدر این تابوت خوب است، زیرا جنازه‌ای که در میان آن باشد تشخیص داده نمی‌شود که جنازه‌ی زن یا جنازه‌ی مرد است.

سپس حضرت فاطمه علیها السلام به اسماء فرمود: پس از آنکه من مردم تو مرا غسل بده، احدی حق ندارد نزد من بیاید. و هنگامی که فاطمه از دنیا رحلت نمود، عایشه آمد که نزد جنازه‌اش برود، اسماء به وی گفت: مبدا نزد فاطمه بروی! عایشه به ابوبکر شکایت کرد و گفت: اسماء نمی‌گذارد من نزد دختر رسول خدا بروم، او یک هودج نظیر هودج عروس برای فاطمه ساخته است.

اسماء در جواب ابوبکر گفت: فاطمه علیها السلام به من دستور داده که کسی نزد جنازه‌اش نرود، من این را در زمان حیات فاطمه علیها السلام طبق دستور شخص آن بانو ساخته‌ام.

ابوبکر گفت: مانعی ندارد، آنچه را که فاطمه علیها السلام دستور داده انجام بده. ابوبکر این بگفت و بازگشت. آنگاه بدن آن حضرت را علی علیه السلام و اسماء غسل دادند.

اطاعت از شوهر

در کتاب روضه الواعظین روایت شده است:^۱

حضرت فاطمه علیها السلام به شدت بیمار شد و مدت چهل روز ادامه داشت تا اینکه وفات یافت. هنگامی که یقین به مرگ پیدا کرد، ام ایمن و اسماء بنت عمیس را خواست و فرستاد تا حضرت امیر علیه السلام هم آمد، آنگاه فرمود: پسر عمو! اجل من فرا رسیده. من ساعت به ساعت خودم را اینطور می بینم که دارم به پدرم ملحق می شوم. درباره ی این مطالبی که در قلب خود دارم به تو وصیت می کنم.

حضرت علی علیه السلام فرمود: ای دختر پیغمبر هر وصیتی که دوست داری بکن، سپس بالای سر حضرت زهرا نشست و دستور داد تا افرادی که در اطاق بودند خارج شدند.

پس از آن حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: پسر عمو! آیا در این مدتی که تو با من معاشرت داشتی، دروغ و خیانت و مخالفتی از من دیدی؟

حضرت امیر علیه السلام فرمود: ابد!! به خداوند پناه می برم! تو به وجود خداوند داناتری و نیکوکارتر و پرهیزکارتر و گرامی تر و از خدا خائف تر از آنی که من تو را به علت مخالفت کردن سرزنش نمایم. حقا که فراق و فقدان تو برای من بسیار ناگوار است، ولی چه باید کرد، چاره ای نیست. به خداوند سوگند که تو مصیبت پیامبر خدا را برای من تجدید کردی، حقا که فوت و از دست رفتن تو خیلی برای من سنگین و بزرگ است. انا لله و انا الیه راجعون به خداوند سوگند که این مصیبت درناکترین و غصه دارترین مصیبتی است که هیچ تسلیت و تعزیتی با آن برابری نمی کند و جانشین آن نخواهد شد!!

سپس حضرت علی و زهرا علیهما السلام مدتی گریستند، آنگاه علی علیه السلام سر مبارک

فاطمه علیها السلام را بلند کرد و به سینه‌ی خود نهاد و به آن بانو فرمود:

هر وصیتی که داری بکن، زیرا من هر دستوری که تو صادر کنی اجرا می‌نمایم و امر تو را بر امر خودم مقدم می‌دارم.

حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: ای پسر عموی پیغمبر صلی الله علیه و آله، خداوند تو را بهترین جزا عطا کند! من اولاً به تو وصیت می‌کنم که بعد از من با امامه دختر خواهرم ازدواج نمایی، زیرا او برای فرزندانم نظیر خودم خواهد بود، و مردان چاره‌ای ندارند جز آنکه ازدواج نمایند.^۱

لذا حضرت علی بن ابی‌طالب علیه السلام می‌فرماید: چهار چیز است که من نمی‌توانم از آنها مفارقت نمایم. یکی از آنها امامه دختر ابوالعاص است. زیرا حضرت زهرا وصیت کرده من با وی ازدواج کنم. سپس حضرت فاطمه علیها السلام گفت:

پسر عمو! من به تو وصیت می‌کنم که تابوتی برایم تهیه نمایی، زیرا دیدم که ملائکه شکل و تصویری از آن را به من نشان دادند.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: اوصاف آن تابوت را برای من شرح بده.

حضرت زهرا علیها السلام مشخصات آن را شرح داد و علی علیه السلام آن را تهیه نمود. آن تابوت اولین تابوتی بود که در روی زمین ساخته شد، کسی قبلاً نظیر آن را ندیده بود و بعداً هم ساخته نشد.

تشییع جنازه مظلومانه

حضرت فاطمه علیها السلام پس از این جریان به حضرت علی رو کرد و گفت: مبدا احدی از این گروهی که در حق من ظلم روا داشتند و حق مرا غصب کردند

برای تشییع جنازه‌ام حاضر شوند!! زیرا ایشان دشمن من و دشمن رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشند. مبدا بگذاری احدی از آنان و پیروانشان به جنازه‌ام نماز بخوانند!! مرا شبانه در آن هنگام که چشم‌ها همه به خواب رفته باشند، دفن کن. پس از این وصیت بود که فاطمه زهرا علیها السلام از دنیا رفت.

آنگاه اهل مدینه عموماً صدا به ضجه و فریاد بلند کردند، زنان بنی‌هاشم در میان خانه‌ی حضرت فاطمه علیها السلام اجتماع نمودند و به نحوی صدا به صیحه و گریه بلند کردند که نزدیک بود مدینه طیبه به علت گریه‌ی آنان از جا کنده شود! مردم فریاد می‌زدند:

یا سیدتاه! یا بنت رسول‌الله! مردم همچنان پشت سر یکدیگر به حضور حضرت علی بن ابی‌طالب علیه السلام آمدند و آن بزرگوار نشسته بود و حسنین علیهما السلام در حضور آن حضرت مشغول گریه بودند و مردم به واسطه‌ی گریه‌ی آنان اشک می‌ریختند! ام‌کلثوم در حالی خارج شد که روبنده به صورت داشت و دامن لباسش به زمین کشیده می‌شد، فریاد می‌زد و می‌گفت:

ای پدر بزرگوارم، یا رسول‌الله! گویا که هم اکنون تو را به نحوی از دست دادیم که بعداً ملاقاتی در کار نخواهد بود! مردم مدینه اجتماع کردند و نشستند، در انتظار بودند که جنازه‌ی حضرت فاطمه علیها السلام خارج شود و بر آن نماز بخوانند. ولی ابوذر بیرون آمد و به مردم گفت: برگردید، زیرا خارج کردن جنازه‌ی دختر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به تأخیر افتاد. مردم برخاستند و رفتند.

هنگامی که چشم مردم به خواب رفت و قسمتی از شب گذشته بود علی بن ابی‌طالب علیه السلام و حسنین علیهما السلام با عمار، مقداد، عقیل، زبیر، ابوذر، سلمان، بریده و گروهی از بنی‌هاشم جنازه‌ی مبارک حضرت زهرا علیها السلام را خارج نمودند و بر بدن آن بانو نماز خوانده او را شبانه به خاک سپردند.

آنگاه حضرت علی علیه السلام در اطراف قبر فاطمه علیه السلام صورت هفت قبر تشکیل داد که قبر مطهر فاطمه تشخیص داده نشود. بعضی از خواص گفته‌اند که قبر حضرت زهرا علیه السلام را با زمین یکسان نمودند تا محل قبر مشخص نباشد.

نجوای سوزناک

در کتاب کافی از امام حسین علیه السلام روایت شده است:^۱
هنگامی که فاطمه‌ی زهرا علیه السلام قبض روح شد، حضرت علی علیه السلام آن بانو را مخفیانه به خاک سپرد و موضع قبر مقدسش را محو نمود. آنگاه برخاست و رو به سوی قبر مبارک پیغمبر صلی الله علیه و آله کرد و گفت:

یا رسول الله! سلام من و سلام دخترت فاطمه بر تو باد، همان دخترت که به زیارت تو آمده و در بقعه‌ی تو خوابیده و خداوند خواست که به سرعت به تو ملحق شود.
ای رسول خدا! از فراق دختر برگزیده‌ی تو صبر و شکیبایی من قلیل و اندک شده، قدرت من از دوری برترین زنان فاطمه ضعیف گردید، ولی برای مقاومت تاسی نمودن به تو موجب تسلیت من خواهد شد. من تو را به دست خود به خاک سپردم، در صورتی که جان مقدس تو در گلو و سینه‌ی من بود. آری آنچه که در قرآن است می‌پذیرم و می‌گویم: **انا لله و انا الیه راجعون**، یا رسول الله! آن امانتی را که به من دادی پس گرفته شد! سپرده باز گرفته شد! فاطمه‌ی زهرا را بردی، یا رسول الله چقدر این آسمان سبز و زمین غبارآلود در نظر من تیره و تار است!! غم و اندوه من همیشگی گردیده! شب من با بی‌خوابی می‌گذرد! این غم از قلب من خارج نمی‌شود تا آن زمانی که

۱. اصول کافی، کلینی، ج ۱، ص ۴۵۸، شماره ۳.

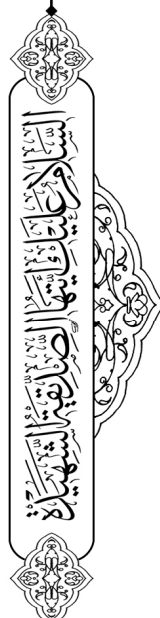
خداوند مرا در آن خانه‌ای که تو در آن هستی وارد نماید! در دلم دردی است که آن را جریحه‌دار می‌کند و هم و غمی است تکان دهنده! چه زود بین ما جدایی افتاد!! من درد دل خود را برای خداوند می‌گویم.

دخترت به زودی تو را از اینکه امت تو متحد شدند و حق او را پایمال کردند آگاه خواهد کرد! جریان را از فاطمه علیها السلام جویا شو و شرح حال را از وی بخواه! چه غم و غصه‌هایی که در دل او جایگزین شدند! او نمی‌توانست برای کسی درد دل کند. وی همه آنها را برای تو خواهد گفت. خداوند که بهترین حکم‌کنندگان است حکم خواهد کرد. سلام من بر شما باد، سلامی که به منزله‌ی وداع من باشد، نه آن سلامی که شما را ترک نمایم، اگر بازگردم از ملامت و خستگی نیست و اگر نزد قبر تو اقامت گزینم به علت بدگمانی نیست که خداوند به صابرين وعده‌ی ثواب داده است.

صبر و شکیبایی مبارک‌تر و نیکوتر است. اگر برای غلبه‌ی افرادی که بر او مستولی شدند نبود بر خود لازم می‌دانستم که نزد قبر تو اقامت گزینم و معتکف گردم و برای این مصیبت بزرگ نظیر زن جوان مرده ناله و فریاد می‌کردم. خداوند می‌بیند که دختر تو مخفیانه دفن می‌شود! حق وی غصب شد! از گرفتن ارث ممنوع گردید! در صورتی که از زمان تو تا به حال چندان مدتی نگذشته و ذکر تو متروک نشده است!

یا رسول‌الله من به خداوند شکایت می‌کنم و پیمودن راهی که تو رفتی برای من بهترین تسلیت است.

یا رسول‌الله صلوات خداوند بر تو و سلام و خشنودی خداوند بر فاطمه باد!



مصحف فاطمه (ع)

در کتاب کافی^۱ آمده است که ابو عبیده گفته:

یکی از شیعیان از حضرت امام جعفر صادق (ع) راجع به جفر جويا شد حضرت صادق فرمود: جفر پوست گاوی است که مملو از علم است. گفت: معنی جامعه چیست؟ فرمود: جامعه صحیفه‌ای است که طول آن هفتاد ذراع است و به پهنای یک پوست و به ضخامت یک طناب خیلی ضخیم است. در آن صحیفه آنچه را که مردم احتیاج داشته باشند موجود و مرقوم است. هیچ قضیه و مطلبی نیست که در آن نباشد حتی دیه و جریمه‌ی خراشیدگی در آن نوشته شده است.

راوی جويا شد: مصحف فاطمه (ع) چیست؟

امام صادق (ع) پس از سکوتی طولانی فرمود: شما درباره‌ی آنچه بدان احتیاج دارید و یا ندارید، سؤال و جستجو می‌کنید؟!

حضرت فاطمه (ع) مدت هفتاد و پنج روز بعد از رحلت پدر بزرگوارش زنده و به علت از دست دادن پدر خویش دچار غم و اندوه شدیدی بود. جبرئیل نزد آن بانوی معظم می‌آمد و به وی تسلیت می‌گفت و خاطر او را آرام می‌کرد، وی را از مقام و مکان پدر بزرگوارش آگاه می‌نمود. و آن حضرت را از مصایبی که بعداً فرزندانش بدانها دچار می‌شوند، مطلع می‌کرد و حضرت علی بن ابی طالب (ع) آن مطالب را می‌نوشت و این مصحف فاطمه است.^۲
و در کتاب کافی از امام علی (ع) روایت شده است که گفت:^۳

۱. کافی، ج ۱، ص ۲۴۱.

۲. کافی، ج ۱، ص ۲۴۱.

۳. کافی، ج ۶، ص ۱۸.

آن کودکانی که از شما سقط می‌شوند و نامی بر آنان نمی‌گذارید روز قیامت که شما را ملاقات می‌کنند خواهند گفت: چرا نام ما را تعیین نکردید، در صورتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله کودک حضرت فاطمه را قبل از اینکه متولد شود محسن نامید؟!^۱

و در کتاب کافی از هشام بن سالم روایت شده که گفته:^۱
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم می‌فرمود: حضرت فاطمه بعد از حضرت محمد صلی الله علیه و آله مدت هفتاد و پنج روز زنده بود و کسی در این مدت وی را خندان و خوشحال ندید! در هر هفته‌ای دو مرتبه که روزهای دوشنبه و پنج‌شنبه بود کنار قبر شهیدان می‌آمد و می‌فرمود: پیامبر خدا در اینجا بود و مشرکین در آنجا بودند.

اندوه و ماتم از زبان فاطمه علیها السلام

در یک روایت ابان از حضرت صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود:
حضرت فاطمه بر سر قبر شهدا نماز خواند و دعا کرد تا از دنیا رحلت نمود.
در کافی از محمد بن مفضل از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که فرمود:^۲
فاطمه‌ی زهرا نزد یکی از ستون‌های مسجد حضرت رسول آمد و به پیغمبر خدا این چنین خطاب کرد و این دو شعر را خواند:
۱. پدر جان! بعد از تو قیل و قال‌ها و سر و صداهایی به پا شد که اگر تو می‌بودی و مشاهده می‌کردی این اختلافات زیاد نمی‌شد.
۲. ما تو را آن طور از دست دادیم که زمین باران رحمت خود را از دست بدهد، امور امت تو مختل و نامنظم شد، بیا و مشاهده کن و غایب مباش!

۱. کافی، ج ۳، ص ۲۲۸.

۲. کافی، ج ۸، ص ۳۷۵.

در مناقب ابن شهر آشوب آمده است که حضرت فاطمه علیها السلام بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله در مرثیه‌ی او سرود:

و قدر زئنا به محضا خلیقه صافی الضرائب الاعراق و النسب

حقا که ما دچار مصیبت شخصی شدیم که مخلوقی منحصر به فرد و دارای طبیعت و رگ و ریشه و حسب و نسب صاف و پاکی بود.

و کنت بدرا و نورایستضاء به علیک تنزل من ذی العزه الکتب

پدر جان! تو همان ماه شب چهارده و نوری بودی که موجودات از نور آن بهره‌مند می‌شدند، از طرف خداوند با عزت کتبی به تو نازل می‌گردید.

و کان جبریل روح القدس زائرنا فغاب عنا و کل الخیر محتجب

جبرئیل که روح القدس است به زیارت ما می‌آمد، ولی اکنون از نظر ما غایب شده و کلیه‌ی اخبار آسمانی بر ما پوشیده و نامعلوم است.

فلیت قبلک کان الموت صادفنا لما مضیت و حالت دونک الحجب

پدر جان! ای کاش مرگ قبل از تو ما را ربوده بود، در آن هنگام که تو در گذشتی و پرده‌ها بین ما و تو حایل شدند.

انارزئنا بما لم یرز ذوشجن من البریه لا عجم و لا عرب

پدر جان! ما به مصیبتی مبتلا شدیم که هیچ مصیبت زده‌ای در میان خلق عرب و عجم به آن مبتلا نشد.

ضاقت علی بلاد بعد ما رحبت و سیم سبطاک خسفا فیه لی نصب

دنیا با آن وسعتی که برای من داشت اکنون تنگ شده، دو سبط تو حسن و حسین در نظر مردم دچار نقص و ذلتی شده‌اند که مرا رنج می‌دهد.

فانت و الله خير الخلق كلهم و اصدق الناس حيث الصدق و الكذب

پدر جان! به خداوند سوگند که تو بهترین خلق بودی،
هر کجا که راست و دروغی در کار بود تو راستگوترین مردم بودی.

فسوف نبکیک ما عشنا و ما بقیت منا العیون بتهال لها سكب

پدر جان! تا ما زنده و چشمان ما باقی و دارای اشک باشند،
برای تو گریه می کنیم.

و عمرو بن دینار از امام صادق علیه السلام نقل کرده: بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگز حضرت فاطمه علیها السلام خندان و خوشحال دیده نشد.

در کتاب احتجاج آمده است: امام حسن علیه السلام در احتجاجاتی که با معاویه و اصحابش داشت خطاب به مغیره بن شعبه گفت:

تو همان کسی هستی که فاطمه دختر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله را زدی و بدنش را خون آلود نمودی، او بدین جهت جنین خود را سقط کرد. تو این عمل را به علت اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله را ذلیل شمردی و با امر آن حضرت مخالفت و نسبت به آن بزرگوار هتک حرمت کرده باشی انجام دادی. در صورتی که پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله به حضرت زهرا علیها السلام اطهر علیها السلام می فرمود: ای فاطمه! تو برترین زنان اهل بهشت می باشی. ای مغیره! بدان که خداوند تو را طعمه‌ی آتش جهنم خواهد کرد.
علامه مجلسی گوید:

در کتاب سلیم بن قیس هلالی^۲ به روایت ابان بن ابی عیاش، از سلمان و عبدالله بن عباس روایت شده که گفتند:

هنگامی که پیامبر اسلام رحلت کرد هنوز جنازه‌ی مقدس آن حضرت را به

۱. احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۹۴۰.

۲. کتاب سلیم بن قیس، ص ۲۴۹.

خاک نسپرده بودند که مردم عهد و پیمان خود را شکستند و مرتد شدند و علم مخالفت را برافراشتند.

اما حضرت علی علیه السلام مشغول غسل و کفن و حنوط جسد مبارک پیغمبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله شد تا اینکه آن جسد مقدس را به خاک سپرد. سپس علی علیه السلام طبق وصیت حضرت رسول صلی الله علیه و آله مشغول جمع آوری قرآن مجید شد.

مصیبت جان سوز

پس از این جریان عمر به ابوبکر گفت: مردم عموماً غیر از علی و اهل بیتش با تو بیعت کردند، به دنبال وی بفرست تا بیاید و بیعت کند. ابوبکر پسر عموی عمر را که نامش قنفذ بود، خواست و به او گفت: نزد علی برو، به وی بگو: خلیفه‌ی پیغمبر تو را خواسته! چندین مرتبه قنفذ این ماموریت را انجام داد ولی حضرت امیر علیه السلام نزد آنان نیامد. عمر در حالی که خشمناک بود بر جست و خالد بن ولید و قنفذ را خواست، به آنان دستور داد تا هیزم و آتش برداشتنند و به سوی خانه‌ی حضرت روانه شدند. در آن هنگام حضرت زهرا علیها السلام پشت در نشسته بود و جسم آن بانو پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله ناتوان شده بود.

عمر به در خانه‌ی علی که رسید دق الباب کرد و فریاد زد: ای پسر ابی طالب! در را باز کن! حضرت زهرا علیها السلام فرمود:

ما را با تو چه کار که نمی‌گذاری به عزاداری خویشتن مشغول باشیم؟! عمر به حضرت فاطمه علیها السلام گفت: در را باز کن! و الا آتش به جان شما می‌زنیم!

فاطمه‌ی زهرا علیها السلام در جوابش فرمود: آیا از خدای توانا نمی‌ترسی که داخل خانه‌ی من می‌شوی و به خانه‌ام حمله و هجوم می‌کنی؟! ولی او حاضر نشد که برگردد! آتش خواست و در خانه را آتش زد. وقتی در سوخت، او در را باز کرد!

در همین لحظه بود که حضرت زهرا علیها السلام در مقابل وی قرار گرفت و فریاد زد:

پدر جان! ای رسول خدا!

او شمشیر خود را همان‌طور که در غلاف بود، بلند کرد و به پهلوی فاطمه علیها السلام زد، وقتی ناله‌ی آن بانوی مظلومه بلند شد، با تازیانه به نحوی به ساق دست آن حضرت نواخت که صیحه‌ای زد و پدر خود رسول خدا را به فریاد طلبید.

هنگامی که حضرت امیر علیه السلام با این منظره مواجه شد از جای برخاست و کمر بند او را گرفت و او را از جای کند و بر زمین افکند آنگاه بینی و گردن وی را کوبید و تصمیم گرفت که او را به قتل رساند! ولی دستور پیامبر صلی الله علیه و آله را به یاد آورد که به آن حضرت فرموده بود: باید صبور و شکیب‌باشی، لذا فرمود:

ای پسر صهاک! سوگند به حق آن خدایی که حضرت محمد صلی الله علیه و آله را به مقام نبوت گرامی داشت اگر نه چنین بود که من به خاطر امر خداوند باید صبر کنم تو می‌دیدى که نمی‌توانستی داخل خانه‌ی من شوی! و عمر پیوسته استغاثه می‌کرد!

در این هنگام مردم به میان خانه‌ی علی ریختند و بر آن حضرت غلبه یافته ریسمان به گردن مقدسش انداختند!

فاطمه‌ی زهرا علیها السلام نزدیک در آمد که حضرت امیر علیه السلام را از دست آنان رها کند، ولی قنفذ آن بانوی مظلومه را هدف تازیانه قرار داد! و اثر آن تازیانه نظیر یک بازوبند به بازوی آن حضرت بود تا زمانی که رحلت فرمود.

آنگاه آن بانو را به نحوی به در کوبید که دنده و پهلویش شکست و جنین خود را که در رحم داشت سقط کرد!

پس از آن زهرا علیها السلام چنان در بستر بیماری افتاد که دیگر بر نخاست و به شهادت رسید.

درخواست فدک

سپس حضرت فاطمه علیها السلام مطلع گشت که ابوبکر فدک را گرفته! آن مظلومه با گروهی از زنان نزد ابوبکر آمد و فرمود:

آیا می‌خواهی زمینی را که پدرم پیغمبر خدا به من عطا فرموده بگیری؟! ابوبکر دوات خواست تا بنویسد که فدک مال فاطمه باشد.

عمر وارد شد و به او گفت: ای خلیفه‌ی پیامبر خدا! مبادا سند فدک را برای زهرا بنویسی مگر اینکه برای ادعای خود شاهد بیاورد.

حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: علی و ام‌ایمن برای مدعای من شهادت می‌دهند.

عمر گفت: شهادت زن عجمی که فصاحت ندارد قبول نیست. علی هم روی خمیر خود آتش می‌کشد!!

حضرت فاطمه علیها السلام با حالتی خشمناک مراجعت کرد و بیمار گردید.

ظاهرسازی و عوام فریبی

یک روز علی بن ابی‌طالب علیه السلام در مسجد نمازهای پنج‌گانه را به جای می‌آورد که ابوبکر و عمر به آن حضرت گفتند:

دختر رسول خدا در چه حالی است؟

چون از آن جریان‌ی که بین ما و او گذشت آگاهی، چنانچه صلاح بدانی از آن بانو کسب اجازه کن تا ما نزد او بیاییم و از گناه خود عذرخواهی نماییم؟

حضرت امیر علیه السلام فرمود: اختیار با شما.

آنان برخاستند و بر در خانه‌ی حضرت زهرا علیها السلام آمدند. حضرت علی علیه السلام نزد فاطمه علیها السلام آمد و گفت:

ای بانوی آزاده! فلانی و فلانی آمده‌اند و تصمیم دارند سلامی به تو بگویند، نظرت چیست؟

فاطمه‌ی زهرا علیها السلام فرمود: خانه‌ی تو می‌باشد و من همسر تو. هر عملی که می‌خواهی انجام بده.

حضرت علی علیه السلام به فاطمه‌ی زهرا علیها السلام گفت: مقنعه‌ی خود را بر سر کن. آن بانو مقنعه‌ی خویش را در بر کرد و صورت خود را به سمت دیوار نمود. سپس آنان به حضور آن بانو آمدند و پس از اینکه سلام کردند به حضرت زهرا علیها السلام گفتند: از ما راضی باش تا خداوند از تو راضی شود. ما قبول داریم که به تو ستم کردیم و تقاضای عفو و بخشش داریم.

فرمود: اگر شما راست می‌گویید این موضوعی را که من از شما می‌پرسم جواب بگویید و می‌دانم که جواب آن را می‌دانید. اگر جواب مرا درست گفتید یقین دارم برای این مطلبی که گفتید آمده‌اید. گفتند: آنچه در نظر داری بپرس. فرمود: شما را به خداوند سوگند می‌دهم آیا نشنیدید که پدرم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره‌ی من می‌فرمود: فاطمه پاره‌ی تن من است، کسی که او را اذیت کند مرا اذیت کرده است.

گفتند: چرا. آن حضرت دست خود را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: پروردگارا! این دو نفر مرا اذیت کردند، من شکایت ایشان را به تو و به پیامبرت می‌کنم!! نه، به خداوند سوگند من هرگز از شما راضی نخواهم شد تا اینکه نزد پدر بزرگوام بروم و او را از این ظلم و ستمی که درباره‌ی من کردید آگاه نمایم و آن حضرت درباره‌ی شما قضاوت نماید!

ابوبکر پس از شنیدن این مطلب صدا به واویلا بلند کرد و دچار جزع و فزع شدیدی شد! عمر گفت: ای خلیفه‌ی پیامبر خدا! آیا جا دارد که تو از سخن یک زن اینطور جزع و فزع کنی؟!

راوی می گوید: حضرت زهرا علیها السلام مدت چهل روز بعد از رحلت پدر بزرگوارش زنده بود.

هنگامی که بیماری آن بانو شدید شد، حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام را خواست و به آن حضرت فرمود: پسر عمو! من خودم را آماده سفر آخرت می بینم. به تو وصیت می کنم که با دختر خواهرم ازدواج نمایی، زیرا او برای فرزندانم نظیر خودم می باشد. یک تابوت برای من پیش بینی کن، زیرا ملائکه اوصاف آن را برای من شرح داده اند. مبدا در موقع تشییع جنازه و دفن و نماز خواندن بر بدن من احدی از دشمنان خدا حاضر گردند!!

ابن عباس می گوید: حضرت زهرا همان روز از دنیا رحلت کرد. مردان و زنان مدینه عموماً غرق ضجه و گریه شدند و مردم دچار مصیبتی گردیدند که در روز رحلت پدرش حضرت رسول صلی الله علیه و آله دچار شده بودند. ابوبکر و عمر نزد حضرت امیر آمدند و پس از اظهار تسلیت به آن حضرت گفتند: مبدا قبل از ما بر جسد دختر پیامبر نماز بگزاری!

ولی هنگامی که شب شد علی بن ابی طالب علیه السلام عباس، فضل، مقداد، سلمان، ابوذر و عمار را خواست. آنگاه بر بدن مبارک آن مظلومه نماز خواندند و او را به خاک سپردند.

و چون صبح شد ابوبکر و عمر با مردم مدینه آمدند که بر بدن فاطمه علیها السلام زهرا نماز بخوانند. ولی مقداد گفت: فاطمه را شب گذشته به خاک سپردیم. عمر به ابوبکر گفت: قبلاً گفتیم که ایشان کار خودشان را خواهند کرد!! عباس گفت: فاطمه علیها السلام زهرا خودش وصیت کرد که شما بر بدنش نماز نخوانید!

عمر گفت: ای بنی هاشم! شما آن حسدی را که از قدیم الایام با ما داشتید هرگز ترک نخواهید کرد، آن دشمنی و کینه‌هایی که در سینه‌ی شماست از بین نخواهد رفت؟! به خداوند سوگند تصمیم دارم که قبر فاطمه علیها السلام را نبش کنم و بر جنازه‌اش نماز بخوانم!

حضرت علی علیه السلام فرمود: ای پسر صحاک! به خداوند سوگند اگر چنین عملی را انجام دهی سوگندی را که خورده‌ای به تو باز می‌گردانم و اگر این شمشیرم را از غلاف بکشم آن را غلاف نمی‌کنم تا اینکه تو را هلاک نمایم. عمر ترسید و ساکت شد، زیرا می‌دانست علی علیه السلام هرگاه سوگند بخورد طبق سوگند خود عمل خواهد کرد.

آنگاه علی علیه السلام فرمود: آیا تو آن کسی نیستی که پیامبر تصمیم گرفت تو را بکشد، آن حضرت به دنبال من فرستاد، من با شمشیر کشیده به سوی تو آمدم که تو را به قتل برسانم و خدای علیم این آیه را نازل کرد:
بر علیه آنان عجله منمائی، زیرا ما آنچه را که باید برای آنان آماده کنیم آماده کرده‌ایم.

در کتاب مصباح الانوار^۱ از امام جعفر صادق، از پدران مقدسش علیهم السلام روایت شده است:

حضرت زهرا علیها السلام ما بین نماز مغرب و عشا از دنیا رفت.^۲
عبدالله بن حسن روایت می‌کند که هنگامی که رحلت حضرت زهرا علیها السلام نزدیک شد، نظری خاص کرد و فرمود:
سلام بر جبرائیل، سلام به رسول خدا، بار خدایا! مرا با رسول خود محشور

۱. مصباح الانوار، ص ۲۵۹.

۲. همان.

کن. پروردگارا! مرا در بهشت و جوار خود جای بده. خانه‌ی تو خانه‌ی سلامتی است.

سپس فرمود: آیا آنچه را که من می‌بینم شما هم می‌بینید؟ زیرا این موب‌های اهل آسمان‌هاست، این جبرئیل و این پیغمبر خداست که به من می‌فرماید: دخترم بیا، زیرا این نعمت‌هایی که تو در پیش داری برای بهتر است.^۱

زید بن علی علیه السلام می‌گوید: زمانی که وفات حضرت فاطمه علیها السلام نزدیک شد آن بانو به جبرئیل و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و ملک‌الموت سلام کرد: حاضرین احساسات ملائکه را شنیدند و بهترین بوی مشک را استشمام نمودند.^۲

و امام باقر علیه السلام گفت: فاطمه علیها السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شش ماه زندگی کرد. و در روایت دیگر از آن حضرت آمده است: فاطمه پانزده روز بیمار بود و سپس وفات نمود.^۳

و امام صادق علیه السلام فرموده است: شاهدان دفن حضرت فاطمه سلمان فارسی، مقداد بن اسود، ابوذر غفاری، عبدالله بن مسعود، عباس بن عبدالمطلب و زبیر بن عوام بودند.^۴

و امام باقر علیه السلام از پدرانش روایت نمود که حضرت فاطمه در دوره‌ی شش ماهه‌ی زندگانی بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هرگز نخندید.^۵

و از امام باقر علیه السلام روایت است که فاطمه علیها السلام را در هفت قطعه پارچه کفن کردند.^۶

۱. همان.

۲. همان.

۳. همان.

۴. همان.

۵. همان.

۶. همان.

و باز از امام باقر علیه السلام روایت شده: ابتدای بیماری حضرت فاطمه پنجاه شب بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و وقتی آن حضرت دریافت که از بیماری بهبود نخواهد جست لذا توصیه‌هایش را به علی علیه السلام فرمود، و در این حال علی علیه السلام بسیار ناله و زاری می‌کرد و پس از آن نیز به همه‌ی توصیه‌ها و سفارش‌های فاطمه علیها السلام عمل کرد.^۱

و فاطمه علیها السلام به علی علیه السلام گفت: ای ابوالحسن! رسول خدا صلی الله علیه و آله به من خبر داده که اولین شخص از خانواده‌ی او هستم که به حضرتش خواهم پیوست، پس گریزی از مرگ نیست، در مقابل امر خداوند صبر پیشه کن و به رضای او راضی باش. و امام باقر علیه السلام فرموده:

و علی علیه السلام را به غسل، کفن و دفن شبانه‌ی خویش سفارش کرد و علی علیه السلام نیز اطاعت نمود، و او را درباره‌ی صدقات و ارثیه‌اش توصیه‌هایی کرد.

اتمام حجت پیامبر صلی الله علیه و آله

هنگامی که علی علیه السلام از دفن فاطمه علیها السلام فراغت یافت، دو نفر او را ملاقات کرده و پرسیدند: آن دو چیزی که با خود حمل می‌کنی چیست؟ علی علیه السلام فرمود: وصیت نامه و سفارش‌های اوست.

در کتاب علل الشرایع^۲ روایت شده که شخصی نزد امام جعفر صادق علیه السلام آمد و گفت: آیا مشروع است در موقع تشییع جنازه منقل و چراغ و امثال اینها که روشنی داشته باشند، ببرند؟

رنگ حضرت صادق علیه السلام از شنیدن این مطلب تغییر کرد، آنگاه پس از اینکه برخاست و نشست، فرمود:

۱. همان.

۲. علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۸۵.

یکی از افراد شقی پست فطرت نزد فاطمه‌ی زهرا علیها السلام آمد و به وی گفت: آیا نمی‌دانی که حضرت امیر علیه السلام دختر ابوجهل را خواستگاری نموده؟
حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: این سخنی که تو می‌گویی، آیا حقیقت دارد؟ سه مرتبه گفت: آری حقیقت دارد.

حضرت زهرا علیها السلام فوق‌العاده ناراحت شد، ... هنگامی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فاطمه‌ی زهرا را محزون و مغموم دید، لباس خود را پوشید و متوجه‌ی مسجد گردید و پی در پی به نماز می‌ایستاد و هرگاه دو رکعت نماز به جای می‌آورد دعا می‌کرد که خدای توانا غم و اندوه زهرا را برطرف نماید.
زیرا آن هنگام که پیغمبر خدا از نزد فاطمه خارج شد، آن بانو ناراحت بود و آه عمیق و طولانی می‌کشید. پس از آنکه پیامبر خدا دید چشم فاطمه به خواب نمی‌رود و قرار و آسایش ندارد، فرمود:

دخترم برخیز! حضرت زهرا علیها السلام برخاست، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم امام حسن علیه السلام را برداشت و فاطمه‌ی اطهر علیها السلام امام حسین علیه السلام را برداشت و دست ام‌کلثوم را گرفت تا به نزد حضرت علی بن ابی‌طالب علیه السلام بروند، حضرت امیر علیه السلام در آن زمان خواب بود. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم با پای مبارک خود پای علی را فشار داد و به وی فرمود:
ای ابوتراب!... برخیز! ابوبکر را از خانه خود و عمر را از مجلس خود باطلحه نزد من حاضر کن!

حضرت امیر علیه السلام رفت و آنان را از منزلشان به حضور پیغمبر اعظم اسلام صلی الله علیه و آله و سلم آورد. وقتی آنان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اجتماع نمودند، آن حضرت به علی بن ابی‌طالب علیه السلام فرمود:

«آیا نمی‌دانی فاطمه پاره‌ی تن من است و من از او می‌باشم، کسی که فاطمه را اذیت کند مرا اذیت کرده و کسی که مرا اذیت کند خدا را اذیت کرده،

و کسی که وی را بعد از موت من اذیت کند مثل این است که او را در زمان حیات من اذیت کرده باشد. و کسی که فاطمه را در زمان حیات من اذیت کرده باشد مثل این است که وی را بعد از موت من اذیت کرده باشد؟!»

علی علیه السلام گفت: چرا یا رسول الله! فرمود: پس چه باعث شد که تو این عمل را انجام دادی؟!

حضرت امیر گفت: سوگند به آن خدایی که تو را به پیغمبری مبعوث نموده چنین مطلبی که به گوش فاطمه رسیده از من سر نزده و اصلاً یک چنین خیالی هم نداشته‌ام.

حضرت رسول فرمود: فاطمه راست گفت و تو نیز راست گفتی. پس از این جریان حضرت زهرا خوشحال گردید و به نحوی لبخند زد که دندان‌هایش دیده شد.

یکی از آن دو نفر به رفیق خود گفت: خیلی تعجب می‌کنم! چه باعث شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله ما را در این ساعت خواست؟!

سپس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفت و انگشت‌های مبارک خود را در میان انگشتان حضرت امیر نهاد، آنگاه حسن را برداشت و علی علیه السلام حسین را برگرفت و حضرت زهرا علیها السلام ام‌کلثوم را، و داخل خانه‌ی علی شدند. و پیغمبر خدا یک قطیفه روی ایشان انداخت و آنان را به خداوند سپرد و برگشت و بقیه‌ی شب را به نماز مشغول شد. زمانی که حضرت فاطمه علیها السلام دچار آن بیماری گشت که از دنیا رفت، ابوبکر و عمر برای عیادت حضرت زهرا علیها السلام آمدند و اذن ورود خواستند، ولی آن حضرت اجازه نداد. ابوبکر که با این منظره مواجه شد، با خدا عهد کرد که زیر سایه و سقف نرود تا اینکه نزد حضرت فاطمه علیها السلام برود و از آن حضرت رضایت حاصل کند.

لذا یک شب در زیر آسمان خوابید و زیر سقف و سایه نرفت.
پس از این جریان عمر به حضور حضرت امیر علیه السلام آمد و گفت: ابوبکر پیرمردی است دل‌نازک، ابوبکر در غار با پیغمبر بوده، افتخار رفاقت با آن حضرت را دارد، ما غیر از این مرتبه مکرراً نزد فاطمه آمدیم و اذن ورود خواستیم ولی وی به ما اجازه نداد تا مشرف شویم و رضایت او را حاصل نماییم، اگر صلاح می‌دانی که از آن حضرت برای ما اجازه ی ملاقات بگیری به موقع است.

حضرت امیر فرمود: مانعی ندارد.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام نزد حضرت زهرا علیها السلام آمد و به وی فرمود:
ای دختر رسول خدا! تو از جریان این دو نفر با اطلاعی که چند مرتبه به نزد تو آمدند و تو ایشان را رد کرده‌ای و اذن ورود به آنان نداده‌ای. ایشان از من خواسته‌اند که از تو برای آنان اذن ورود بگیرم.

حضرت فاطمه‌ی زهرا علیها السلام فرمود: به خداوند سوگند من به ایشان اجازه‌ی ورود نخواهم داد و با آنان یک کلمه تکلم نخواهم کرد تا اینکه پدرم را ملاقات کنم و از این عملی که ایشان با من انجام دادند به آن حضرت شکایت نمایم.
علی علیه السلام فرمود: من برای آنان ضمانت داده‌ام.

فاطمه علیها السلام فرمود: اکنون که ضمانت کردی مانعی ندارد، زیرا خانه خانه‌ی تو است، زنان باید تابع مردان باشند، من راجع به هیچ موضوعی با تو مخالفت نخواهم کرد، به هر کسی که دوست داری اجازه‌ی ورود بده.

علی علیه السلام خارج شد و به آن دو نفر اذن ورود داد. آنان وارد شدند و پس از آنکه چشمشان به حضرت زهرا علیها السلام افتاد، سلام کردند. ولی آن حضرت جواب سلام آنان را نداد و صورت مبارک خود را از آن دو برگردانید. آنان برخاستند

و در مقابل صورت آن حضرت قرار گرفتند و این عمل را چند مرتبه انجام دادند. حضرت فاطمه علیها السلام به زنانی که در اطراف آن بانو بودند، فرمود: صورت مرا برگردانید! وقتی صورت او را برگردانیدند، آن دو نفر برخاستند و در مقابل صورت حضرت زهرا علیها السلام نشستند. ابوبکر گفت:

ای دختر رسول خدا! ما آمده ایم که از تو رضایت حاصل نماییم و از خشم تو بر حذر باشیم.

تقاضا داریم که تو ما را درباره ی آن اجحافی که نسبت به تو کرده ایم عفو فرمایی؟

زهرا ی اطهر علیها السلام فرمود: من اصلا با شما یک کلمه سخن نمی گویم تا اینکه پدرم را ملاقات کنم و از شما راجع به این رفتاری که با من داشتید، به آن حضرت شکایت نمایم.

گفتند: ما آمده ایم که از تو پوزش بطلبیم و رضایت حاصل کنیم. خواهش می کنیم که از ما درگذری و از ما مؤاخذه ننمایی.

حضرت زهرا علیها السلام متوجه ی حضرت امیر علیه السلام شد و فرمود:

من با اینان یک کلمه تکلم نمی کنم تا درباره ی یک موضوعی که ایشان از رسول خدا شنیده اند جويا شوم، اگر راست بگویند من صلاح خود را بهتر می دانم. آنان گفتند: بار خدایا! تو شاهد باش که هر چه فاطمه جويا شود ما جواب وی را راست خواهیم گفت.

حضرت زهرا علیها السلام فرمود: شما را به خداوند سوگند می دهم آیا به خاطر دارید که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله نیمه شبی شما را از منزل خودتان احضار کرد؟ گفتند: آری والله!

حضرت فرمود: شما را به خداوند سوگند می دهم آیا نشنیدید که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فاطمه پاره ی تن من است و من از فاطمه می باشم، کسی که او

را اذیت کند مرا اذیت کرده و کسی که مرا اذیت کند خدا را اذیت کرده، کسی که زهرا را بعد از موت من اذیت کند مثل این است که در زمان حیات من او را اذیت نموده باشد، کسی که در زمان حیات من او را اذیت نماید مثل کسی است که وی را بعد از فوت من اذیت کرده باشد؟ گفتند: آری والله! چنین بوده است.

سپس حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: پروردگارا! من تو را شاهد می گیرم و این افرادی را که حضور دارند شهود قرار می دهم که این دو نفر مرا در زمان حیات و موقع مردن اذیت و آزار نمودند.

به خداوند سوگند که من اصلاً یک کلمه با شما تکلم نخواهم کرد تا آنکه خدای خود را ملاقات نمایم و راجع به این رفتاری که شما با من داشتید، به پروردگار خود شکایت کنم. ناگاه صدای ابوبکر به «واویلا» بلند شد و گفت: ای کاش مادر مرا نمی زاد!

عمر گفت: تعجب می کنم از این مردم که چگونه تو را سرپرست و متصدی امور خود قرار دادند، در صورتی که تو پیرمردی ضعیف و خرفت هستی و برای غضب یک زن جزع و فزع می کنی و برای خوشنودی او خوشحال می شوی! چه مانعی دارد که شخصی یک زن را خشمناک کند. آنگاه برخاستند و خارج شدند.

هنگامی که حضرت فاطمه علیها السلام به فرارسیدن مرگ خویشتن یقین پیدا کرد به دنبال ام ایمن که نزد آن حضرت از موثق ترین زنان محسوب می شد فرستاد، پس از آنکه حاضر شد، حضرت زهرا علیها السلام به وی فرمود:

اجل من فرا رسیده، علی علیه السلام را نزد من بیاور! هنگامی که حضرت امیر علیه السلام آمد فاطمه ی زهرا علیها السلام به آن حضرت گفت:

پسر عمو! من در نظر دارم وصیتی بکنم؛ وصیت مرا گوش کن.
 امیرالمؤمنین علی علیه السلام پاسخ داد: هر چه دوست داری بگو.
 حضرت فاطمه فرمود: فلان زن را که برای فرزندانم نظیر خود من می باشد
 تزویج نما. یک تابوت که ملائکه شکل آن را به من نشان دادند از برایم درست کن.
 حضرت امیر فرمود: شکل آن تابوت چگونه است؟
 حضرت اوصاف آن تابوت را برای علی علیه السلام شرح داد و فرمود: موقعی که من
 از دنیا رحلت کردم هر ساعتی از شب و روز که بود، جنازه‌ی مرا بردار. مبادا
 احدی از دشمنان خدا و رسول برای نماز خواندن به جنازه‌ام حاضر شوند!!
 علی علیه السلام فرمود: مانعی ندارد.
 هنگامی که فاطمه‌ی زهرا از دنیا رفت علی بن ابی طالب علیه السلام بنا به وصیت آن
 حضرت جنازه‌اش را شبانه برداشت.
 آنگاه شاخه‌های خرما را آتش زدند و به دنبال جنازه آوردند و از روشنایی
 آن آتش استفاده کردند تا اینکه نماز بر بدن حضرت فاطمه علیها السلام خواندند و جسد
 مقدس آن حضرت را شبانه دفن کردند.

ناکامی، تزویر و ریا

وقتی صبح شد ابوبکر و عمر به منظور عیادت حضرت فاطمه علیها السلام حرکت
 کردند. در بین راه با مردی از قریش مصادف شدند و از او سؤال کردند: از
 کجا می آیی؟ گفت: به مناسبت فوت حضرت زهرا علیها السلام به علی بن ابی طالب علیه السلام
 تسلیت گفتم.
 گفتند: آیا فاطمه مرد؟! گفت: آری، او را شبانه دفن نمودند. آنان به شدت
 ناراحت شدند و به طرف علی علیه السلام رفتند و به آن حضرت گفتند:

به خداوند سوگند که تو چیزی از عیوب ما را باقی ننهادی، این کارهای تو حاکی از آن کینه‌ای است که در سینه‌ی خود داری. آیا نه چنین است که در موقع غسل پیامبر اسلام ﷺ هم ما را خبر نکردی و با خویشتن همدست نمودی و نیز به پسر ت یاد دادی که پای منبر ابوبکر آمد و فریاد زد: از منبر پدرم فرود آی!!

حضرت امیر علیه السلام در جواب ایشان فرمود: اگر من سوگند بخورم شما حرف مرا تصدیق می‌نمایید؟ گفتند: آری.

حضرت علی علیه السلام پس از اینکه سوگند خورد ایشان را داخل مسجد کرد و به آنان فرمود:

پیغمبر اسلام ﷺ به من وصیت کرد و فرمود: مبدا غیر از تو که پسر عموی من می‌باشی احدی در غسل من شرکت کند، لذا من جسد آن بزرگوار را غسل می‌دادم و ملائکه آن جسد مقدس را حرکت می‌دادند و فضل بن عباس در حالی که چشمانش به وسیله‌ی دستمالی بسته بود آب غسل را می‌ریخت. من تصمیم گرفتم که پیراهن رسول خدا ﷺ را از بدن مبارکش بیرون آورم، ناگاه صدایی از خانه بلند شد که من صاحب آن صدا را ندیدم ولی به طور مکرر به من تذکر می‌داد: مبدا پیراهن پیامبر خدا را از بدن مقدسش خارج نمایی! لذا من دست خود را زیر پیراهن آن حضرت کردم و جسد شریفش را غسل دادم، آنگاه کفن به من تقدیم شد و بدن مبارک او را کفن نمودم، سپس پیراهن وی را از جسدش خارج نمودم.

اما فرزندم حسن (که می‌گویید: پای منبر آمد و به ابوبکر گفت: از منبر پدرم فرود آی!) آیا غیر از این است که شما و عموم اهل مدینه می‌دانید که حسن در میان صف نماز جماعت راه می‌رفت تا نزد پیغمبر معظم اسلام ﷺ که در حال

سجده بود می آمد و بر پشت مبارک آن حضرت سوار می شد و چون سر از سجده برمی داشت یک دست خود را به پشت حسن و دست دیگرش را روی زانوی مبارک خود می نهاد تا اینکه نماز را به این کیفیت تمام می کرد؟ گفتند: آری ما این موضوع را کاملاً می دانیم.

آنگاه حضرت امیر علیه السلام فرمود: شما و اهل مدینه عموماً قبول دارید که فرزندان حسن به جانب پیامبر معظم اسلام صلی الله علیه و آله و سلم می شتافت و پس از اینکه بر گردن مقدس آن حضرت سوار می شد پاهای خود را به نحوی بر سینه ی مبارک آن بزرگوار آویزان می نمود که برق خلخال های حسن از انتهای مسجد مشاهده می شد، و حسن همچنان در آغوش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود تا آن حضرت از خواندن خطبه و سخنرانی فراغت حاصل می نمود؟ زمانی که آن کودک، دیگری را به جای جد خود بر فراز منبر ببیند طبیعی است که ناراحت می شود و این منظره برایش ناگوار خواهد شد.

به خداوند سوگند من این مطلبی را که شما می گوئید به وی تعلیم ندادم و او را مامور ننمودم.

اما فاطمه ی زهرا علیها السلام همان زنی بود که (به شما اجازه ی عیادت نداد و) من برای شما از او اجازه گرفتم و شما سخنانی را که وی با شما گفت دیدید و شنیدید، به خداوند سوگند فاطمه ی زهرا علیها السلام خودش به من وصیت کرد که شما در تشییع جنازه اش حاضر نشوید و نماز بر جسدش نخوانید. من هم شخصی نبودم که با وصیتی که او درباره ی شما کرده بود مخالفت نمایم.

نقش تاریخ ساز علی علیه السلام

عمر به حضرت علی علیه السلام گفت: این توجیهات را کنار بگذار! من می روم قبر

فاطمه‌ی زهرا علیها السلام را می‌شکافم و بر بدنش نماز می‌خوانم.
حضرت علی علیه السلام فرمود: به خداوند سوگند اگر به دنبال یک چنین منظوری
بروی به آن نمی‌رسی تا اینکه چشمانت از کاسه سرت خارج شوند! زیرا من
قبل از اینکه تو به این منظور برسی جز با شمشیر با تو معامله‌ای نخواهم کرد!
سپس بین حضرت امیر علیه السلام و عمر سخنانی درشت رد و بدل شد و علی علیه السلام
تصمیم نبرد گرفت.

آنگاه گروهی از مهاجرین و انصار اجتماع نمودند و گفتند: به خداوند
سوگند ما راضی نیستیم که این گونه سخنان درباره‌ی پسر عمو و برادر و وصی
پیغمبر خدا گفته شود. نزدیک بود فتنه‌ای بپا شود، ولی پراکنده شدند.

و در کتاب علل الشرایع^۱ و کافی از مفضل روایت شده است که گفت:
به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم چه کسی فاطمه‌ی زهرا علیها السلام
را غسل داد؟ فرمود: حضرت علی علیه السلام. ولی من از سخن آن بزرگوار تعجب
کردم. امام فرمود: گویا از سخن من شگفت‌زده شدی؟
گفتم: آری، فدای تو گردم. فرمود: تعجب منماید! زیرا چون حضرت فاطمه
صدیقه بود غیر از شخص صدیق کسی دیگر نباید او را غسل دهد. آیا نمی‌دانی
که حضرت مریم را غیر از عیسی علیه السلام کسی غسل نداد.
در قرب الاسناد^۲ از امام باقر علیه السلام روایت شده که علی علیه السلام خودش فاطمه را
غسل داد.

در علل الشرایع^۳ از بطائی روایت شده که گفت:

۱. علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۸۴.

۲. قرب الاسناد، ص ۸۸ شماره ۲۹۴.

۳. علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۸۵.

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام جویا شدم که: برای چه حضرت زهرا شبانه دفن شد و او را روز به خاک نسپردند؟

فرمود: به علت اینکه آن دو نفر مرد اعرابی - یعنی ابوبکر و عمر - به جنازه اش نماز نگزارند.

ترجمه: در علل الشرایع و امالی صدوق از عبدالرحمن همدانی روایت شده که وقتی علی علیه السلام فاطمه علیها السلام را دفن می کرد شب بود، پس بر فراز قبر آن حضرت ایستاد و این اشعار را قرائت کرد:

لکل اجتماع من خلیلین فرقه و کل الذی دون الممات قليل
برای هر اجتماعی جدایی است و آنچه نمردنی است بسیار قليل است.

و ان افتقادی واحدا بعد واحد دلیل علی ان لا یدوم خلیل
از دست دادن من یکی بعد از دیگری را،

دلیل بر آن است که هیچ دوستی دوام نخواهد داشت و با مرگ از بین خواهد رفت.

ستعرض عن ذکری و تنسی مودتی و یحدث بعدی للخیل خلیل

آیا به زودی از یاد من می روی و محبت تو از یادم می رود،
و آیا بعد از تو کس دیگری پیدا می شود که جای تو را بگیرد؟

نوید بهشت

ابوجعفر طبری در کتاب دلائل الامامه^۱، از امام صادق علیه السلام روایت می کند:
هنگامی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله رحلت نمود، غیر از ثقلین یعنی قرآن و عترت و اهل بیت خود چیزی به یادگار ننهاد.

آن حضرت آهسته به فاطمه ی زهرا علیها السلام فرمود: تو اولین کسی هستی که از

اهل بیت به من ملحق خواهی شد.

حضرت زهرا علیها السلام می فرماید: چند روز بعد از رحلت پدر بزرگوارم در بین خواب و بیداری بودم که پدرم را در عالم خواب دیدم. وقتی آن حضرت را دیدم نتوانستم خودداری کنم لذا به وی گفتم:

پدر جان! وحی و اخبار آسمانی از ما بریده شد. در همان حینی که من سخن می گفتم ناگاه دیدم چند صف از ملائکه که دو ملک در جلو آنها بودند نزد من آمدند و مرا گرفته به جانب آسمان بردند، و چون سر خود را بلند کردم مواجه شدم با قصرهایی برافراشته و بستان‌ها و نهرهایی فراوان. پس از هر قصر، قصر دیگری و پس از هر بستان، بستان دیگری به چشم می خورد. ناگاه دیدم دخترانی از آن قصرها به سوی من می آیند در حالی که مزاح می کردند و به یکدیگر مژده می دادند و به من لبخند می زدند و می گفتند: مرحبا به کسی که بهشت برای او خلق شده و ما برای خاطر پدرش آفریده شده ایم!

و ملائکه همچنان مرا بالا می بردند تا اینکه مرا داخل محلی نمودند که دارای قصرهایی بود، در هر قصری خانه‌هایی بود که هیچ چشمی ندیده بود.

سندس و استبرق‌هایی بر فراز تخت‌هایی بود. انواع و اقسام لحاف‌های رنگارنگ حریر و دیبا بر فراز آنها گسترده بودند. ظرف‌هایی از طلا و نقره وجود داشت، سفره‌هایی در آنجا بود که حاوی غذاهای رنگارنگ بودند. در آن بهشت نهری بود که از شیر سفیدتر و از مشک اذفر خوش‌بوتر بود.

من گفتم: این خانه مال کیست و این نهر چیست؟

گفتند: این فردوس اعلی است که بالاتر از آن بهشتی وجود ندارد. این خانه به پدرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و پیغمبرانی که با آن حضرت باشند و آن افرادی که محبوب خدا هستند تعلق دارد.

گفتم: پس این نهر چیست؟ گفتند: این همان کوثری است که خدا به پدر بزرگوارت وعده داده است. گفتم: پدرم کجاست؟ گفتند: هم‌اکنون نزد تو می‌آید. در همین حال بودیم که قصرهایی بر من نمودار شد که از قصرهای قبلی سفیدتر و نورانی‌تر بودند، فرش آنها از فرش قصرهای سابق بهتر بود. فرشی را دیدم که بر فراز تختی انداخته بودند و پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله روی آن نشسته بود و گروهی در حضور آن حضرت بودند. هنگامی که پدرم مرا دید میان چشمانم را بوسید و فرمود: مرحبا به دخترم! آنگاه مرا گرفت و در کنار خود جای داد و به من فرمود:

ای حبیبی من! آیا نمی‌دانی که خدا چه نعمت‌ها برای تو آماده کرده و نزد چه نعمت‌هایی خواهی آمد؟ سپس قصرهایی نورانی به من نشان داد که حاوی زر و زیور و حله‌هایی الوان و رنگارنگ بودند. آنگاه به من فرمود: اینجا مسکن تو و شوهرت و دو فرزندت و کسی که تو و ایشان را دوست داشته باشد می‌باشد، خوشحال باش زیرا تا چند روز دیگر نزد من خواهی آمد.

پس از این جریان قلب من تپید و شوقم زیاد گردید و در حالی که دچار ترس شده بودم از خواب پریدم.

امام جعفر صادق علیه السلام می‌فرماید: حضرت امیر علیه السلام فرمود: وقتی فاطمه‌ی زهرا علیها السلام از خواب پرید مرا صدا زد، من نزد او آمدم و گفتم: تو را چه شده؟! وی جریان خواب خود را شرح داد و از من تعهد گرفت هرگاه او از دنیا برود من از زنان غیر از ام‌سلمه زوجه‌ی رسول خدا، ام‌ایمن، فضه، و از مردان غیر از دو فرزندش، حسنین علیهما السلام عبدالله بن عباس، سلمان فارسی، عمار بن یاسر، مقداد، ابوذر و حذیفه کسی را آگاه ننمایم.

فاطمه علیها السلام به من گفت: من به تو اجازه می‌دهم که پس از فوت جسمم را مشاهده کنی، تو با زنان بدن مرا غسل بده و شبانه مرا به خاک بسپار، و کسی را از محل قبر من آگاه منمائی.

وقتی آن شبی فرارسید که خدای مهربان فاطمه علیها السلام را گرامی داشت و او را قبض روح نمود، حضرت زهرا علیها السلام می‌فرمود: علیکم السلام، و به من می‌گفت: ای پسر عمو! این جبرئیل است که به من سلام می‌کند و می‌گوید: این حبیبی حبيب خدا و میوه‌ی قلب اوست! خدا به تو سلام می‌رساند، تو امروز در بهشت وارد خواهی شد. این مژده را به من داد و رفت.

حضرت امیر علیه السلام می‌فرماید: برای دومین بار شنیدیم که حضرت زهرا علیها السلام فرمود: و علیکم السلام. آنگاه به من فرمود: ای پسر عمو! این میکائیل است که نظیر جبرئیل به من مژده می‌دهد.

برای سومین بار فاطمه علیها السلام فرمود: و علیکم السلام. آنگاه چشمان خود را به سرعت باز کرد و به من فرمود:

ای پسر عمو! به خداوند سوگند که این حق است، این عزرائیل است که پر و بال خود را در مشرق و مغرب گسترده است. پدرم این اوصاف را برای من شرح داده بود. سپس شنیدیم که حضرت زهرا علیها السلام می‌فرمود: و علیکم السلام یا قابض الارواح! زودتر مرا قبض روح کن و اسباب ناراحتی مرا فراهم نکن!

پس از این جریان شنیدیم که می‌فرمود: خداوند! به سوی تو می‌آیم، نه به سوی آتش. سپس چشمان خود را بست و دست و پای خود را کشید و گویا اصلاً فاطمه علیها السلام هرگز زنده نبوده است.

اصبغ بن نباته^۱ گوید: از علی علیه السلام درباره‌ی اینکه چرا فاطمه علیها السلام را شبانه دفن

کرد، پرسیدم. آن حضرت در جواب من گفت:

حضرت فاطمه علیها السلام بر برخی از مردم به شدت غضبناک بود و نمی‌خواست که تحت هیچ شرایطی آنها بر جنازه‌ی او حاضر شوند و یا کسی از فرزندان و هواداران آنها بر او نماز بگذارند، به همین دلیل او را شبانه و مخفیانه دفن کردم.

فقدان یاس کبود

در امالی شیخ طوسی^۱ از عمار یاسر روایت شده است که گفت:

در آن بیماری که فاطمه‌ی زهرا علیها السلام از دنیا رفت و حال او وخیم شد و عباس بن عبدالمطلب برای عیادت آن حضرت آمد، به عباس گفتند: حال فاطمه مساعد نیست و کسی نزد او نمی‌رود. عباس به سوی خانه‌ی خویش بازگشت و شخصی را نزد حضرت علی علیه السلام فرستاد و گفت: از قول من به حضرت امیر بگو: عموی تو به تو سلام می‌رساند و می‌گوید: به خداوند سوگند که غم و اندوه حبیه و نور چشم رسول خدا و نور چشم من مرا به شدت رنج می‌دهد، من اینطور گمان می‌کنم آن بانو زودتر از همه‌ی ما به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ملحق شود و خدا او را برمی‌گزیند و به رحمت خود نزدیک می‌کند.

فدایت شوم! اگر فاطمه علیها السلام رحلت کرد مهاجرین و انصار را آگاه و جمع کن تا برای تشییع جنازه‌اش و نماز خواندن بر بدنش حاضر شوند و ثواب ببرند، زیرا این عمل باعث سرافرازی دین می‌شود.

راوی می‌گوید: من در حضور حضرت امیر علیه السلام بودم که به فرستاده‌ی عباس بن عبدالمطلب فرمود: سلام مرا به عمویم برسان و به وی بگو: لطف و مرحمت تو زیاد باد! من از مشورت تو آگاه شدم، رای و نظریه‌ی تو بسیار نیکوست. ولی فاطمه دختر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم دائماً مظلوم، از حق خود ممنوع، از

۱. امالی، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۱۵۵.

میراث خویشتن محروم بوده است. ملاحظه‌ی آن وصیتی را که پیامبر درباره‌اش کرده نمودند. حق آن حضرت و حق خدا را رعایت نکردند، کافی است که خدا بین ما و آنان حکم کند و از ظالمین انتقام بگیرد.

ای عمو جان! من از تو خواهش می‌کنم از این مطلبی که گفتی، صرفنظر فرمایی، زیرا فاطمه علیها السلام به من وصیت کرده که امر فوت او را پوشیده بدارم.

فرستاه‌ی عباس نزد او بازگشت و جواب حضرت امیر علیه السلام را برای وی شرح داد. عباس گفت: خدا برادرزاده‌ی مرا پیامزد، زیرا رای برادرزاده‌ی من محکم و صحیح است، غیر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نوزادی برای عبدالمطلب متولد نشد که از لحاظ خیر و برکت از علی علیه السلام برتر باشد، حقا که علی در هر بزرگواری و فضیلتی بر همه‌ی آنان سبقت گرفت، علی از همه شجاع‌تر است، علی برای نصرت و یاری دین خدا از همه بیشتر با دشمنان جهاد نمود. علی اولین کسی است که به خداوند و رسول او ایمان آورد.

در کتابهای خصال^۱ و رجال کشی از علی علیه السلام روایت شده که گفت: زمین به خاطر هفت نفر خلق شده است که مردم به واسطه‌ی آنان رزق و روزی داده می‌شوند و باران برای آنان می‌آید و یاری می‌شوند (آن هفت نفر عبارتند از): ابوذر، سلمان، مقداد، عمار، حذیفه و عبدالله بن مسعود.

حضرت امیر علیه السلام می‌فرماید: من امام آنان هستم، ایشان بودند که بر بدن فاطمه علیها السلام نماز خواندند.

در امالی مفید معروف به المجالس^۲ و امالی ابن‌الشیخ معروف به امالی طوسی از امام حسین علیه السلام روایت شده:

۱. خصال، صدوق، ج ۲، ص ۳۶۰.

۲. امالی، شیخ مفید، ص ۲۸۱.

وداع جان سوز علی علیه السلام

هنگامی که فاطمه دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله بیمار شد به حضرت علی علیه السلام وصیت کرد که موضوع بیماری وی را مخفی بدارد و احدی را از آن مطلع ننماید. علی علیه السلام به وصیت او عمل کرد. و شخصا پرستاری فاطمه‌ی زهرا علیها السلام را عهده‌دار بود و اسماء بنت عمیس در این کار کمک می‌کرد. چون هنگام رحلت فاطمه علیها السلام فرا رسید وصیت کرد که حضرت امیر علیه السلام متصدی امر آن بانو شود، شبانه او را دفن کند و قبر مطهرش را مخفی نماید.

علی علیه السلام این وصیت را پذیرفت و شبانه او را به خاک سپرد و قبرش را مخفی نمود.

جدایی غمبار علی از همسرش

هنگامی که از دفن فاطمه علیها السلام فارغ شد، ناگهان حزن و اندوه شدیدی به حضرتش هجوم آورد و اشک از چشمانش سرازیر شد، و چهره‌ی خود را به سوی قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله بازگردانید و گفت:

سلام من بر تو باد ای رسول خدا! و سلام بر تو از سوی دخترت و نور چشمت که به زیارتت آمده، همو که در بقعه‌ات زیر خاک آرمیده است و خداوند برای او چنان خواست که هر چه زودتر به تو ملحق شود. ای رسول خدا! صبرم از فراق دختر برگزیده‌ات کاهش یافته و شکیبایی من از دوری سرور زنان از دست رفته، (ولی چاره‌ای نیست) جز آنکه همان گونه که در مصیبت جانگدازت شکیبایی ورزیدم در اینجا نیز صبر پیشه کنم. چرا که من خود با دست خویش تو را در قبر نهادم و (به هنگام جان دادن سر در آغوش من داشتی آن طور که) جان تو از میان سینه و گلوی من گذشت.

آری در کتاب خدا برای من برترین پذیرش و تحمل آمده است که فرمود:
«ما همه از خداییم و همگی به سوی او باز می گردیم». امانت بازگردانده
و گروگان تحویل داده و زهرا از دستم ربوده شد، ای رسول خدا! چقدر این
آسمان نیلگون و زمین تیره در نظرم زشت جلوه می کند.

راجع به اندوهم چه بگویم که همیشگی است و شبم که به بیداری می گذرد،
و غم از دلم رخت نمی بندد تا خداوند خانه ای را که تو در آن اقامت داری
برایم برگزیند. غصه ای دارم جگرسوز و اندوهی شورانگیز، چه زود میان ما
جدایی افتاد، و تنها به خدا شکایت می برم. به زودی دختری تو را خبر می دهد
از همدست شدن امت علیّه من، پس به اصرار از او پرس و احوال را از ما
جويا شو که چه بسا سوزها داشت که در سینه اش می جوشید و راهی برای
شرح و بیرون ریختن آن نداشت و اکنون خواهد گفت، و خدا داوری خواهد
کرد و او بهترین داوران است.

سلام بر شما وداع کننده ای که نه خشمگین است و نه دلتنگ، که اگر باز گردم
از روی دلتنگی نیست و اگر بمانم از بدگمانی نسبت به آنچه خداوند به صابران
وعده داده، نمی باشد. آه، آه! باز هم شکیبایی مبارک تر و زیباتر است که اگر بیم
غلبه ی چیره شوندگان نمی بود برای همیشه در اینجا می ماندم و درنگ می نمودم
و بر این مصیبت بزرگ چونان زنان عزیز مرده شیون می کردم، (چرا که)
همچنان خداوند نظاره می فرماید، دختری پنهانی (و دور از چشم بیگانگان) به
خاک سپرده می شود و (اما آشکارا در پیش چشم همگان) حقش پایمال و از
ارشش ممنوع می گردد با آنکه دیرزمانی نگذشته و یاد تو کهنه نگشته است. ای
رسول خدا، شکایت نزد خداوند بلند مرتبه برده می شود و بهترین صبر
و دلداری و عزاداری درباره ی توست، درود و رحمت و برکات خداوند یکتا

و آفریدگار جهانیان بر تو و او باد!

سید مرتضی علیه السلام در کتاب عیون المعجزات گوید: روایت شده که سن حضرت زهرا به هنگام وفات هیجده سال و دو ماه بود و بعد از پیغمبر خدا مدت هفتاد و پنج روز و به روایتی چهل روز زنده بود.

حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام متصدی غسل و کفن آن بانو شد. با امام حسن و امام حسین علیهما السلام جنازه‌ی آن بانوی مظلومه را شبانه خارج نمودند، نماز بر بدنش خواندند کسی را از این جریان آگاه ننمودند، علی علیه السلام جسد مقدسش را در بقیع دفن کرد، صورت چهل قبر تشکیل داد تا قبر او تشخیص داده نشود. و هنگامی که مردم شنیدند یکدیگر را ملامت و سرزنش کردند و گفتند:

پیغمبر ما یک دختر به جای نهاد و ما موقع فوت و نماز و دفن او حاضر نشدیم و محل قبر او را نمی‌شناسیم که زیارتش کنیم!

ابوبکر گفت: زنان مسلمین را بیاورید تا این قبرها را بشکافند و ما جنازه‌ی فاطمه را پیدا کنیم و بر آن نماز بخوانیم و قبرش را زیارت نماییم.

و چون این سخن به گوش حضرت علی علیه السلام رسید، در حالی خارج شد که خشمناک و چشمان مبارکش سرخ و شمشیر خود ذوالفقار را حمایل کرده بود. با همین حالت آمد تا وارد بقیع که آنان اجتماع کرده بودند شد، آنگاه فرمود:

اگر یکی از این قبرها را بشکافید این شمشیر را در میان شما می‌گذارم (و همه را از دم شمشیر می‌گذرانم). پس از این جریان بود که گروه از بقیع خارج شدند.

شیخ طوسی در کتاب تهذیب^۱ از سلیمان بن خالد روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: در اسلام اولین تابوت برای چه کسی ساخته شد؟

فرمود: برای فاطمه دختر رسول خدا ﷺ

در تهذیب^۱ از ابو عبد الرحمن حذاء، از امام صادق روایت شده که گفت:

اولین تابوتی که در اسلام ساخته شد، تابوت فاطمه علیها السلام بود. زیرا آن بانو در آن بیماری که از دنیا رفت، به اسماء فرمود: من لاغر شده‌ام و گوشت بدنم از بین رفته است، آیا چیزی که بدنم را بپوشاند، برای من درست نمی‌کنی؟ اسماء گفت: زمانی که من در حبشه بودم نوعی تابوت می‌ساختند. مایل هستی من شکل آن را نشان دهم؟ فرمود: مانعی ندارد. اسماء گفت تا تختی آوردند، آنگاه آن تخت را وارونه بر روی زمین نهاد، دستور داد تا شاخه‌های خرمايي هم آوردند، آن شاخه‌های خرما را به پایه‌های آن تخت تابید و یک پارچه روی آنها انداخت و گفت: این شکل همان تابوتی است که من دیدم.

فاطمه‌ی زهرا علیها السلام فرمود: نظیر این تابوت را برای من بساز و بدنم را به وسیله‌ی آن بپوشان! خدا بدن تو را از آتش محفوظ بدارد!

در بعضی کتاب‌های قدیمی مناقب^۲ آمده: درباره‌ی زمان شهادت حضرت فاطمه‌ی زهرا علیها السلام اختلاف است. در یک روایت می‌گویند: آن بانوی معظم بعد از پدر بزرگوارش مدت دو ماه زنده بود.

در روایت دیگری می‌گویند: مدت سه ماه زنده بود. در یک روایت است که مدت صد روز و در حدیث دیگری می‌گویند: مدت هشت ماه بعد از رحلت پدرش و

حاکم نیشابوری روایت می‌کند: هنگامی که حضرت فاطمه از دنیا رحلت نمود حضرت امیر این اشعار را سرود:

۱. تهذیب، ج ۱، ص ۴۶۹.

۲. تهذیب التهذیب، ص ۱۲۴.

نفسی علی زفرتها محبوسه یاليتها خرجت مع الزفرات

جان من با ناله‌های خود حبس شده،
ای کاش جان من با ناله‌هایم خارج می‌شد.

لا خیر بعدک فی الحیاه و انما ابکی مخافه ان تطول حیاتی

بعد از تو خیری در زندگانی نخواهد بود،
جز این نیست که از خوف طولانی شدن زندگیم می‌گیرم.

و هب بن منبه از ابن عباس نقل می‌کند که گفت:

حضرت زهرا مدت چهل روز و به قولی شش ماه بعد از پدر بزرگوارش
زنده بود، تا آنجا که می‌گوید:

پس از آنکه فاطمه علیها السلام رحلت کرد اسماء گریبان خود را پاره کرد و خارج
شد، آنگاه با حسنین علیهما السلام مصادف شد، ایشان به وی فرمودند:

مادر ما کجاست؟ اسماء جوابی نداد. آنان وارد خانه شدند دیدند مادر بزرگوارشان
خوابیده است. امام حسین علیه السلام مادر خود را حرکت داد دید از دنیا رفته است.

آنگاه در حالی خارج شدند که می‌فرمودند:

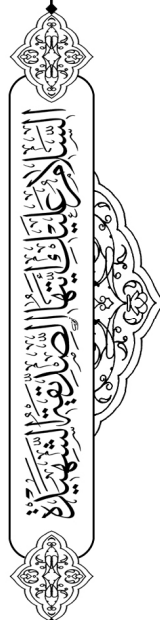
یا محمداه! یا احمداه!

امروز به علت فوت مادرمان مصیبت تو برای ما تجدید شد.

پس از این جریان متوجهی حضرت امیر علیه السلام که در مسجد بود شدند و آن
حضرت را از رحلت مادرشان آگاه نمودند.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام بعد از شنیدن این خبر دلخراش به سوی منزل حرکت
کرد ولی در راه از شدت ناراحتی در بین راه چند مرتبه بر زمین نشستند تا اینکه
داخل خانه‌ی حضرت زهرا علیها السلام شد. اسماء را دید که بالای سر زهرا نشسته گریه

می‌کند و می‌گوید:



یتیمان حضرت محمد ﷺ چه کنند، بعد از فوت جد شما دل ما به فاطمه ﷺ خوش بود! بعد از فاطمه ﷺ به چه کسی دل خوش کنیم!

وصیت‌نامه

آنگاه حضرت علی بن ابی‌طالب ﷺ صورت مبارک فاطمه‌ی زهرا ﷺ را باز کرد رقعۀ‌ای نزد سر آن بانوی معظمه یافت که در آن نوشته بود:

بسم الله الرحمن الرحيم، این وصیتی است که فاطمه دختر پیغمبر خدا ﷺ کرده است: فاطمه شهادت می‌دهد که خدایی جز خدای یگانه وجود ندارد، حضرت محمد بنده و پیامبر خدا می‌باشد. بهشت بر حق و دوزخ بر حق است، قیامت خواهد آمد و شکی در آن نخواهد بود، خداوند کلیه‌ی افرادی را که در قبرها مدفونند بر خواهد انگيخت.

یا علی! من فاطمه دختر حضرت محمد ﷺ می‌باشم. خدا مرا در دنیا و آخرت برای تو تزویج نمود.

یا علی! تو از دیگران برای (غسل و کفن) من مقدم هستی، مرا حنوط کن غسل بده، شبانه مرا دفن کن، شبانه بر بدنم نماز بگذار، شبانه به خاکم بسپار، احدی را از فوت من آگاه منمائی، من تو را به خداوند می‌سپارم، و فرزندانم به درود تا روز قیامت!

و چون شب فرارسید حضرت علی ﷺ پیکر مقدس حضرت فاطمه ﷺ را غسل داد و در میان تابوت نهاد و به حضرت حسن فرمود: ابوذر را بیاور! هنگامی که ابوذر آمد بدن مبارک آن بانوی مظلومه را به محل نماز آوردند و بر آن نماز خواندند، آنگاه علی ﷺ دست‌های مبارک خود را به جانب آسمان بلند کرد و گفت:

پروردگارا! این جنازه‌ی دختر پیغمبر توسست که او را از دنیای ظلمانی به طرف نور بردی و نور وجودش وجب به وجب به وسعتی تام و تمام زمین را در نوردید و روشن و منور نمود.

هنگامی که تصمیم گرفتند جنازه‌ی آن بانو را دفن کنند صدایی از یکی از بقعه‌های بقیع شنیدند که می‌گفت:

بیا به سوی من! به سوی من! زیرا تربت و خاک وی از من گرفته شده است. و چون نگاه کردند با قبری حفر شده و آماده مواجه شدند. تابوت را به سوی آن قبر بردند و جنازه را در آن دفن نمودند. سپس حضرت امیر علیه السلام بر فراز قبر نشست و فرمود:

ای قبر! من امانت خود را به تو می‌سپارم، این جنازه‌ی دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

ناگاه ندای شنیدند که گفت:

یا علی! من از تو به وی مهربان‌ترم. برگرد و مغموم و مهموم مباش! علی علیه السلام بازگشت و قبر را مسدود و با زمین هم‌سطح نمود. آن قبر تا قیام قیامت معلوم نخواهد شد.

ابوالفرج اصفهانی^۱ در کتاب مقاتل الطالبیین می‌نویسد: درباره‌ی اینکه حضرت فاطمه علیها السلام چقدر بعد از پدر بزرگوارش زنده بود اختلاف است، حداکثر آن را هشت ماه و حداقل آن را چهل روز نوشته‌اند.

ولی آنچه که صحیح و ثابت به نظر می‌رسد این است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود: آن بانوی مظلومه مدت هفتاد و پنج روز زنده بود.

در مصباح کفعمی و مصباح‌المتجهدين^۱ آمده است: در سوم جمادی‌الثانی سال یازدهم هجری وفات حضرت فاطمه علیها السلام واقع شد.
در مصباح شیخ طوسی^۲ آمده است:
وفات حضرت زهرا علیها السلام بنا بر قول ابن عباس در روز بیست و یکم ماه رجب بود.

مؤلف گوید: اکثر تواریخ راجع به ولادت و شهادت و مدت عمر شریف حضرت زهرا علیها السلام با یکدیگر قابل تطبیق نیستند. نیز تواریخ وفات آن بانو با آن روایت صحیحی که از حضرت امام محمد باقر علیه السلام قبلاً گذشت که فرمود: مدت عمر آن حضرت بعد از پدر بزرگوارش هفتاد و پنج روز بود تطبیق نمی‌کنند. زیرا اگر وفات پیامبر خدا در روز بیست و هشتم ماه صفر بوده باشد وفات حضرت زهرا علیها السلام در اواسط ماه جمادی‌الاولی بوده و اگر رحلت رسول خدا چنانچه اهل سنت می‌گویند، در روز دوازدهم ماه ربیع‌الاول بوده باشد وفات فاطمه علیها السلام اواخر ماه جمادی‌الاولی بوده است.

آن روایتی را که ابوالفرج از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده که حضرت فاطمه علیها السلام مدت سه ماه بعد از پدرش زنده بود می‌توان با اینکه مشهور است شهادت آن حضرت در سوم جمادی‌الآخر بوده تطبیق کرد و آن روایتی که ابوبصیر به روایت طبری از حضرت صادق علیه السلام نقل نموده است نیز این موضوع را تأیید می‌نماید و ممکن است که متعرض آن چند روز اضافی نشده باشد.
علامه مجلسی می‌گوید این اشعار را علی علیه السلام در مرثیه فاطمه زهرا علیها السلام سروده است.

۱. مصباح کفعمی، ص ۵۱۱، اقبال الاعمال، ص ۶۳۳.

۲. مصباح‌المتجهدين، شیخ طوسی، ص ۵۶۶.

الا هل الى طول الحياه سبيل و انى و هذا الموت ليس يحول

آیا به سوی زندگانی طولانی راه و طریقی هست؟
از کجا خواهد بود در صورتی که (چیزی بین انسان و مرگ) حایل نخواهد شد.

و انى و ان اصحبت بالموت موقنا فلى امل من دون ذاك طويل

حقا که من اگر چه به مرگ یقین دارم،
ولی در عین حالی امیدی بسیار برای زنده ماندن در من وجود دارد.

و للدهر الوان تروح و تغتدى و ان نفوسا يينهن تسيل

روزگار دارای رنگهایی است که شب را صبح می کند،
و نفوس در بین آنها جاری است.

و منزل حق لا معرج دونه لكل امرىء منها اليه سبيل

روزگار را منزل بر حقی می باشد که محل اقامت نزد آن نیست،
و برای هر مردی از روزگار به طرف آن راهی خواهد بود.

قطعت بايام التعزز ذكره و كل عزيز ما هناك ذليل

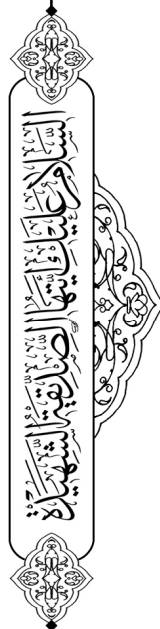
من یاد او را به وسیلهی روزهای عزت قطع نمودم،
و هر عزیزی در اینجا ذلیل و خوار خواهد شد.

ارى علل الدنيا على كثيره و صاحبها حتى المات عليل

مرضهای دنیا را برای خود فراوان می بینم،
و صاحب آن امراض تا موقع مردن علیل خواهد بود.

و انى لمشتاق الى من احبه فهل لى الى من قد هويت سبيل

من مشتاق آن کسی هستم که او را دوست می دارم،
آیا به سوی آن کس که او را دوست دارم راهی هست؟



و انی و ان شطت بی الدار نازحا و قدمات قبلی بالفراق جمیل

خانه‌ی مرا دور کرده است، ولی در عین حال
آن شخصی که قبل از من از فراق مرده است نیکو بود.

فقد قال فی الامثال فی البین قائل اضربه یوم الفراق رحیل

گوینده‌ای در داستان‌ها راجع به جدایی مثلی زده
و من آن را در روز کوچ نمودن زیاد مثل می‌زنم.

لکل اجتماع من خلیلین فرقه و کل الذی دون الفراق قلیل

بعد از آن که دو نفر با هم دوستی نمودند البته فراقی وجود داشت،
حقاً که بقای من نزد شما قلیل و اندک خواهد بود.

و ان افتقادی فاطما بعد احمد دلیل علی ان لا یدوم خلیل

حقاً که از دست دادن من فاطمه را بعد از احمد علیه السلام
دلیلی است بر اینکه هیچ دوستی دائمی نخواهد بود.

و کیف هناک العیش من بعد فقدم لعمرک شیء ما الیه سبیل

بعد از نایافتن آنان زندگی در اینجا چگونه خواهد بود،
به جان تو سوگند این مطلبی است که راهی به سوی آن نخواهد بود.

سيعرض عن ذکرى و تنسى مودتى و یظهر بعدی للخیل عدیل

به زودی از یاد نمودن من اعراض می‌شود و دوستی فراموش می‌گردد،
و بعد از من دوستی برای دوست نظیر من ظاهر خواهد شد.

و لیس خلیلی بالملول و لا الذی اذا غبت یرضاه سوای بدیل

شخص ملول و آن کسی که چون من غایب شود
وی را راضی کند دوست من نخواهد بود.

و لکن خلیلی من یدوم وصاله و یحفظ سری قلبه و دخیل

ولی دوست من آن است که وصال او دائمی باشد،
قلب او مرا حفظ کند و برای کارهای من دخیل باشد.

إذا انقطعت یوما من العیش مدتی فان بکاء الباکیات قلیل

هنگامی که یک روز از فوت بگذرد
یقیناً گریه‌ی افراد گریه‌کننده قلیل خواهد شد.

یرید الفتی ان لا یموت حبیه و لیس الی ما یتغیه سبیل

اراده‌ی جوانمرد آن است که دوست او نمیرد،
در حالی که راهی به سوی آنچه که می‌خواهد وجود ندارد.

و لیس جلیلا رزء مال و فقهه و لکن رزء الاکرمین جلیل

مصیبت مال و مفقود شدن آن بزرگ نخواهد بود
ولی مصیبت اشخاص بزرگوار بزرگ است.

لذلک جنبی لا یؤاتیه مضجع و فی القلب من حر الفراق غلیل

برای این جهت است که پهلوی و پیکرم موافق آرام گرفتن در خوابگاهی نیست،
و در دل من از حرارت فراق تشنگی جایگزین است.

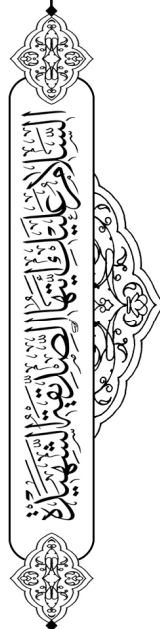
و نیز به هنگام رحلت حضرت زهرا علیها السلام می‌فرماید:

حبیب لیس یعدله حبیب و مالسواه فی قلبی نصیب

دوستی که نظیر او دوستی نخواهد بود، و در قلب من غیر از او بهره‌ای وجود ندارد.

حبیب غاب عن عینی و جسمی و عن قلبی حبیبی لا ینغیب

دوستی که از پیش چشم و جسم من غایب شد،
ولی از قلب من غایب نخواهد بود.



و خطاب به حضرت زهرا بعد از فوت او می‌فرماید:

مالی وقفت علی القبور مسلماً قبر الحبيب فلم يرد جوابی
مرا چه شده که بر روی قبرها توقف می‌نمایم،
و بر قبر دوست سلام می‌کنم ولی او جواب سلام مرا نمی‌دهد.

مالك لا ترد جواباً انسیت بعدی خله الاحباب
ای دوست تو را چه شده که جواب سلام ما را نمی‌دهی،
آیا بعد از من دوستی دوستان را فراموش کردی.

قال الحبيب: و كيف لي بجوابكم و انار هين جنادل و تراب
دوست در جواب گفت: من چگونه جواب شما را بگویم،
در صورتی که رهین سنگهای فراوان و خاک قرار گرفتم.

اكل التراب محاسنی فنسيتمكم و حجت عن اهلی و عن اترابی
حقا که خاک اعضای نیکوی بدنم را خورد و من شما را فراموش کردم
و از نظر اهل خانه و همسال‌هایم ناپدید شدم.

فعليكم مني السلام تقطعت عنی و عنکم خله الاحباب
از من بر شما سلام باد که رشته‌ی دوستی و محبت من و شما با بازماندگانم قطع شد.

در مصباح الانوار^۱ از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که فرمود:

فاطمه‌ی اطهر علیها السلام بعد از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله مدت شصت روز زنده بود، هنگامی
که بیماری آن بانو شدید شد، در دعای خود گفت:

یا حی! یا قیوم، به رحمت تو چنگ می‌زنم پس به فریادم برس! خداوندا، مرا
از آتش رهایی بخش و در بهشت داخل فرما و به پدرم محمد صلی الله علیه و آله ملحق نما!

حضرت امیر علیه السلام به وی می فرمود: خدا تو را عافیت می دهد و باقی می دارد. فاطمه ای اطهر علیها السلام می گفت: ای اباالحسن! من به سرعت به سوی خداوند می روم، آنگاه راجع به صدقه ها و اثاث خانه وصیت نمود، و نیز وصیت کرد که امیرالمؤمنین علیه السلام با امامه که دختر خواهرش بود ازدواج کند که با فرزندانش مهربانی می نماید. سپس آن حضرت را شبانه دفن کرد.

ابن عباس می گوید: حضرت فاطمه ای زهرا علیها السلام فرمود: پدر خود را در خواب دیدم و راجع به آن ظلم و ستم هایی که به ما شد به آن حضرت شکایت کردم. رسول خدا در جوابم فرمود:

آن آخرتی که برای پرهیزکاران آماده شده برای شماست و تو به زودی نزد من خواهی آمد.

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از پدران بزرگوارش علیهم السلام روایت می کند که فرمودند: هنگامی که فوت حضرت زهرا علیها السلام نزدیک شد گریه کرد، حضرت علی علیه السلام از وی سؤال کرد: ای بانوی من! چرا گریه می کنی؟ فرمود: برای آن مصیبت هایی که تو بعد از من خواهی دید.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: گریان مباش، به خداوند سوگند آن مصائب نزد من برای رضای خداوند کوچک و ناچیزند، آنگاه فاطمه علیها السلام به علی وصیت کرد که به ابوبکر و عمر اجازه ی تشییع جنازه و نماز ندهد، و حضرت علی علیه السلام وصیت آن بانو را اجرا نمود.

در کتاب دلائل الامامه^۱ از امام باقر علیه السلام درباره ی حضرت فاطمه علیها السلام روایت شده: حضرت فاطمه علیها السلام وصیت کرد که به هر یک از زنان پیغمبر خدا علیها السلام و زنان بنی هاشم دوازده اوقیه بدهند. نیز وصیت کرد که به امامه هم چیزی بپردازند.

❁ صابره ❁

طبق روایت دیگری زید بن علی علیه السلام می‌فرماید: حضرت زهرا علیها السلام کلّیه‌ی اموال خود را به بنی‌هاشم و فرزندان عبدالمطلب صدقه داد. حضرت امیر علیه السلام هم کلّیه‌ی اموال خود را به ایشان و دیگران صدقه داد.



در منقبت حضرت صدیقه طاهره علیها السلام

بسم الله الرحمن الرحيم

۱. ای بهشت قرب احمد، فاطمه
۲. ای خدا، مشتاق یارب یارب
۳. عالم خاکی، محیط غربت
۴. کاروان دل، روان در کوی تو
۵. عصمت حق، کوثر پیغمبری
۶. مشعل شبهای احیای علی
۷. خانه کوچک، پناه عالم
۸. عمر تو بالاتر از ارض و سماست
۹. گرچه در این گردش لیل و نهار
۱۰. اولین نور، آخرین روشنگری
۱۱. خلق عالم، سائل و روزی خورت
۱۲. ای سه شب، بی قوت و از قوت توسیر
۱۳. وحی، بی ایشار تو کامل نشد
۱۴. آنکه خاک مقدمش، جان همه
۱۵. ای که در تصویر انسان زیستی
۱۶. فوق هر تعریف و هر تفسیر هم
- لیلة القدر محمد، فاطمه
- ای سلام انبیاء، بر زینبت
- آفرینش گشته گم، در تربت
- قبله جان محمد، روی تو
- بلکه زهرای محمد پروری
- نقش لبخندت، مسیحای علی
- عمر خلقت، یکدم از عمر کمت
- هیجده سالت اگر خوانم خطاست
- زیستی با خاکیان، هجده بهار
- هم ازل را، هم ابد را، مادری
- لیف خرما، وصله های چادرت
- هم یتیم و، هم فقیر و، هم اسیر
- هل اُتی، بی نان تو، نازل نشد
- گفت: جان من فدای فاطمه
- کیستی تو؟ کیستی تو؟ کیستی؟
- پاک تر، از آیه تطهیر هم



۱۷. ای سجود آورده بر پای تو سر
۱۸. مرتضی را محو صحبت کرده ای
۱۹. مدح تو کی با سخن کامل شود
۲۰. آفرینش، مانده حیرانت بسی
ای خدا هم از نمازت مفتخر
غرق در دریای حیرت کرده ای
وحی باید بر قلم نازل شود
به که شناسد مقامت را کسی^۱

بیم دارم هر که بشناسد تو را
ای دو عالم قبضه ای در مشت تو
انبیا را رهبری کن فاطمه!
خاک را، فیض تو آدم می کند
بر در بیتت، مقام قنبری
آسمانی ها مسلمان تو اند
آنچه هست و نیست، فیض عام توست
از نبی تا حضرت مهدی همه
در مقام بندگی خواند تو را
وی زمام خلق در انگشت تو
اولیا را مادری کن فاطمه!
فضهات، اعجاز مریم می کند
نیست کم، از رتبه پیغمبری!
بنده ی مقداد و سلمان تو اند
خوشتین ذکر امامان، نام توست
ذکرشان: یا فاطمه! یا فاطمه!^۲

خلق عالم بر درت استاده اند
سائل بیت گلینت، عالمی
ای گدا با کوه غم، خرسند تو
ای مهار ناقه ات زلف عفاف
عفو را لازم که گرد بسترت
انبیا در محضرت استاده اند
بسته نبود باب احسانت دمی
حل صد مشکل ز گردن بند تو
پیرهن بخشیده در شام زفاف
قاتلت هم نیست نومید از درت

۱. دیوان اشعار - سازگار

۲. دیوان اشعار - سازگار.

سینه تو جنت پیغمبر است	دامنت تا صبح محشر کوثر است
عیسی از لطف تو صاحب دم شده	آدم از خاک رخت آدم شده
اخترانت جمله ماه عالمند	دخترانت خوب تر، از مریمند
دست بوس قنبرت فرزangi	خاک پای فضهات مردانگی
از شب میلاد، تا آخر نفس	مصطفی یک دست را بوسید و بس
آنهم ای دست خدا دست تو بود	ای بر آن لبها و دست تو درود
زهره و ام النجوم الظاهره	راضیه، مرضیه، زهرا، طاهره
خاک، مشتاق سجود فضهات	کل قرآن، در وجود فضه ات
تا ابد، بادا سلام از داورت	بر تو و دامان زینب پرورت ^۱

فاطمیه شعر داغ لاله‌هاست

فاطمیه قصه گوی رنج‌هاست	بهترین تفسیر سوز مرتضی است
فاطمیه شعر داغ لاله است	قصه‌ی زهرای هجده ساله است
فاطمیه آتش افروز دل است	احتجاجش یک کتاب کامل است
فاطمیه سینه‌چاک دردهاست	شاهد نامردی نامردهاست
فاطمیه سوز دل را ساز کرد	دفتر داغ علی را باز کرد
فاطمیه ماه گل افشردن است	فتح باب تازیانه خوردن است
فاطمیه ققل غم را شد کلید	زانکه دارد هم شهیده، هم شهید

داستان توسل به حضرت زهرا علیها السلام

در جلد هفتم گنجینه دانشمندان از مرحوم حجت الاسلام آخوند ملا عباس سیبویه یزدی نقل شده است که گفت:

من پسر عمویی به نام حاج شیخ علی داشتم که از علما و روحانیون یزد بود. یک سال آن مرحوم با چند نفر از دوستان یزدی برای تشریف به حج به کربلا مشرف شده و به منزل ما وارد شدند و پس از چند روز به مکه عزیمت نمودند. من بعد از انجام مراسم حج، انتظار مراجعت پسر عمویم را داشتم ولی مدتها گذشت و خبری نشد. خیال کردم که از مکه برگشته و به یزد رفته است. تا اینکه روزی در حرم مطهر حضرت سیدالشهدا علیه السلام به دوستان و رفقای او برخوردم اصرار کردم مگر چه شده، اگر فوت کرده است بگویید.

گفتند واقع قضیه این است که روزی حاج شیخ علی به عزم طواف مستحبی و زیارت خانه خدا، از منزل بیرون رفت و دیگر نیامد. ما هر چه انتظار بردیم و درباره او تجسس کردیم، از او خبری به دست نیاوردیم. مأیوس شده حرکت نمودیم و اینک اثاثیه او را با خود به یزد می‌بریم که به خانواده اش تحویل دهیم: احتمال می‌دهیم که اهل سنت او را هلاک کرده باشند. من از شنیدن این خبر بسیار متأثر شدم. بعد از چند سال روزی دیدم در منزل را می‌زنند. در را باز کردم، دیدم پسر عموست. بسیار تعجب کردم و پس از معانقه و روبوسی گفتم:

فلانی کجا بودی و از کجا می‌آیی؟

گفت: اکنون از یزد می‌آیم.

گفتم: چنانچه نقل کردند تو در مکه مفقود شده بودی، چطور از یزد می‌آیی؟

گفت: پسر عمو، دستور بده قلیان را حاضر کنند تا رفع خستگی کنم، شرح

حال خود را برای شما خواهم گفت.

بعد از صرف قلیان و استراحت، گفت: آری روزی پس از انجام مراسم حج از منزل بیرون آمدم و به مسجدالحرام مشرف شدم. طواف کرده و نماز طواف خواندم و به منزل باز گشتم. در راه، مردی با ریش تراشیده و سیل‌های بلند دیدم که با لباس افندی‌ها ایستاده بود. تا مرا دید قدری به صورت من نگاه کرد و بعد جلو آمد و گفت: تو شیخ علی یزدی نیستی؟ گفتم: چرا.

گفت: سلام علیکم، اهلاً و مرحباً، و دست به گردن من انداخت و مرا بوسید و دعوت کرد که به منزلش بروم. با آنکه وی را نمی‌شناختم با اصرار مرا به منزلش برد و هر چه به او گفتم شما کیستید، من شما را به جا نمی‌آورم، گفت: خواهی شناخت، مرا فراموش کرده‌ای، من از دوستان و رفقای شما هستم. خلاصه ظهر شد خواستم بیایم نگذاشت. گفت: مکه همه جای آن حرم است. همین جا نماز بخوان و برایم ناهار آورد و من هر چه گفتم رفقایم نگران و ناراحت می‌شوند، گفت: چه نگرانی؟ اینجا حریم امن خداست. خلاصه شب شد و نگذاشت من بیایم. بعد از نماز عشاء دیدم افراد مختلفی به آن منزل می‌آیند تا جماعتی شدند و آن شخص شروع کرد به بد گفتن و مذمت کردن شیعه‌ها. گفت: این شیعه‌ها با شیخین میانه خوبی ندارند، مخصوصاً با خلیفه دوم، و اینها شبی را در ماه ربیع الاول به نام عیدالزهراء دارند که مراسمی را در آن شب انجام می‌دهند و از وی براثت و تبری می‌جویند و این هم یکی از آنها است و اشاره به

من نمود و چندان مذمت از شیعه کرد و آنها را بر علیه من تحریک نمود که همه آنها بر من خشمناک شده و بر قتل من متفق گردیدند. من هر چه مطالب او را انکار کردم، وی بر اصرار خود افزود و در آخر گفت: شیخ علی، مدرسه مصلی یزد یادت رفته؟ تا این جمله را گفت به خاطر آمد که در زمان طلبگی در مدرسه مصلی همسایه ای به نام شیخ جابر کردستانی داشتم که سنی بود و از ما تقیه می کرد و در شب مذکور که طلبه ها جلسه جشن داشتند او به حجره خود می رفت و در را به روی خود می بست، ولی بعضی از طلبه ها می رفتند و در حجره او را باز می کردند و او را می آوردند و در مقابل او شوخی می کردند و بعضی از حرفها را می زدند و او چون تنها بود سکوت و تحمل می کرد.

پس گفتم: تو شیخ جابر نیستی؟

گفت: چرا شیخ جابر!

گفتم: تو که می دانی، من با آنها موافق نبودم.

گفت: بلی، اما چون شیعه و رافضی هستی، ما امشب از تو انتقام خواهیم گرفت. هر چه التماس کردم و گفتم خدا می فرماید: «و من دخله کان آمنا» گفت: جرم شما بزرگ است و تو مأمون نیستی.

گفتم: خدا می فرماید: «و ان احد من المشرکین استجارک فاجره...»، گفت: شما از مشرکین بدتر هستید! و خلاصه، دیدم مشغول مذاکره درباره کیفیت قبل و کشتن من هستید، به شیخ جابر گفتم: حالا که چنین است پس بگذار من دو رکعت نماز بخوانم. گفت بخوان.

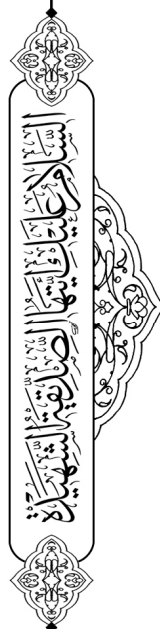
گفتم: در اینجا، با توطئه چینی شما برای قتل من، حضور قلب ندارم. گفت: هر کجا می خواهی بخوان که راه فراری نیست!

آدمم در حیاط کوچک منزل، و دو رکعت نماز استغاثه به حضرت زهرا

صدیقه کبری علیها السلام خواندم و بعد از نماز و تسبیح به سجده رفتم و چهار صد و ده مرتبه «یا مولاتی یا فاطمه اغیثینی» گفتم و التماس کردم که راضی نباشید من در این بلد غربت به دست دشمنان شما به وضع فجیع کشته شوم و اهل و عیالم در یزد چشم انتظارم بمانند.

در این حال روزنه امیدی به قلبم باز شد، به فکرم رسید بالای بام منزل رفته خود را به کوچه بیندازم و به دست آنها کشته نشوم و شاید مولایم امیرالمومنین علی بن ابی طالب علیه السلام با دست یداللهی خود مرا بگیرد که مصدوم نشوم. پس فوراً از پله‌ها بالا رفتم که نقشه خود را عملی کنم. به لب بام آمدم، بام‌های مکه اطرافش قریب یک متر حریم و دیواری دارد که مانع سقوط اطفال و افراد است. دیدم این بام اطرافش دیوار ندارد. شب مهتابی بود. نگاهی به اطراف انداختم، دیدم گویا شهر مکه نیست، زیرا مکه شهری کوهستانی بوده و اطرافش محصور به کوه‌های قییس و حرا و نور است ولی اینجا فقط در جنوبش رشته کوهی نمایان است که شبیه به کوه طرز جان یزد است. لب بام منزل آمدم که بینم نواصب چه می‌کنند؟ با کمال تعجب دیدم اینجا منزل خودم در یزد می‌باشد! گفتم: عجب! خواب می‌بینم، من مکه بودم، و اینجا یزد و خانه من است! پس آهسته بچه‌ها و عیالم را که در اطاق بودند صدا زدم. آنها ترسیدند و به هم گفتند: صدای بابا می‌آید. عیالم به آنها می‌گفت: بابایتان مکه است چند ماه دیگر می‌آید. پس آرام آنها را صدا زدم و گفتم: نترسید من خودم هستم، بیایید در بام را باز کنید بچه‌ها دویدند و در را باز کردند همه مات و مبهوت بودند.

گفتم: خدا را شکر نمایم که مرا به برکت توسل به حضرت فاطمه زهرا علیها السلام از کشته شدن نجات داد و به یک طرفه العین مرا از مکه به یزد آورد سپس مشروح جریان را برای آنها نقل کردم.



نماز استغاثه به حضرت فاطمه (علیها السلام)

پس از نقل این کرامت شگفت از حضرت فاطمه زهرا لازم دانستم دستور نماز حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) را در اینجا بیاورم تا علاقه‌مندان نماز اولین شهیده و مظلومه عالم اسلام را در گرفتاریها بخوانند و إن شاء الله نتیجه بگیرند و نگارنده را نیز از دعای خیر فراموش ننمایند.

مرحوم محدث قمی می‌نویسد: روایت شده که هر گاه تو را حاجتی باشد به سوی حق تعالی و سینه‌ات از آن تنگ شده باشد پس دو رکعت نماز بگذار و چون سلام نماز گفتی سه مرتبه تکبیر بگو و تسبیح حضرت فاطمه بخوان، پس به سجده برو و بگو صد مرتبه: «یا مولاتی یا فاطمه اغیثینی»، پس جانب راست رو را بر زمین گذار و همین را صد مرتبه بگو پس به سجده برو و همین را صد مرتبه بگو پس جانب چپ رو را بر زمین گذار و صد مرتبه بگو. پس باز به سجده برو و صد و ده مرتبه بگو و حاجت خود را یاد کن. به درستی که خداوند بر می‌آورد آن را إن شاء الله.^۱

سروده‌ای از آیت الله وحید خراسانی در توصیف مقام صدیقه طاهره علیها السلام

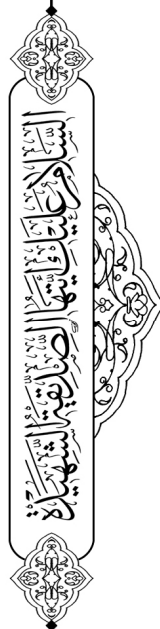
ای بلند اختر که ناموس خدای اکبری
عقل کل را دختری و علم کل را همسری
زینت عرش خدا پرورده دامن توست
یازده خورشید چرخ معرفت را مادری
آن که بُد منت وجودش بر تمام ما سوی
گشت ممنون عطای حق که دادش کوثری
تاج فرق عالم و آدم بود ختم رُسل
بر سر آن سرور کون و مکان تو افسری
از گلستان تو یک گُل خامس آل عباس
ای که در آغوش خود خون خدا می‌پروری
مقتدای حضرت عیسی بود فرزند تو
آن چه در وصف تو گویم باز از آن برتری
در قیامت اولین و آخرین سرها به زیر
تا تو با جاه و جلال حق، ز محشر بگذری

بر بساط قرب بگذارد قدم چون مصطفی
 تو بر او هستی مقدم، گرچه او را دختری
 کهنه پیراهن چو بر سر افکنی در روز حشر
 غرقه در خون خدا بر پا نمایی محشری
 با چه ذنبی کشته شد مؤوده آل رسول
 بود آیا اینچنین، اجرِ چنان پیغمبری
 قدر تو مجهول و مخفی قبر تو تا روز حشر
 جز خدا در حق تو کس را نشاید داوری

شمع جمع آل طه بضعه خیر الوری
 دختر شمس الضحا و همسر بدر الدجی
 آفتاب برج عصمت گوهر درج شرف
 لیلة القدر وجود و سرّ و ناموس خدا
 آن که بنشاندش به جای خود امام الانبیاء
 وان که بُد آمین او شرط دعای مصطفی
 مبدأ جسمش بُد از اثمار اشجار بهشت
 منتهای روح پاک او حریم کبریا
 ز آدم و عیسی نبودش کفو و مانندی به دهر
 شد در اوصاف کمال او هم تراز مرتضی

در مدیحش عقل شد حیران و سرگردان چو دید
هست مداحش خدا، وصف مقامش هل اُتی
پا ورم کرد از نماز و دست و بازو از جهاد
سینه او شد سپر در راه حق روز بلا
رفت از دار فنا بشکسته دل آزرده تن
آن که بُد آزدنش ایذاء ختم الانبیاء
گفت حیدر در غروب آفتاب عمر او
تار شد دنیا و روشن شد به تو دار بقاء

دختر خیر الوری و همسر فخر بشر
علم مخزون، غیب مکنون در ضمیرش مستتر
لیلة القدر، نزول کل قرآن مبین
مطلع الفجر ظهور منجی دنیا و دین
آسمان یازده خورشید تابان وجود
روشن از نور جمالش عالم غیب و شهود
شمع جمع اهل بیت و نور چشم مصطفی
مهجه قلبی که آن دل بود قلب ماسوی
آیه تطهیر وصف عصمت کبرای او
هل اُتی تفسیری از دنیا و از عقبای او



تا قیامت شد به او روشن چراغ عقل و دین
 منتشر از او به دنیا نسل خیر المرسلین
 اندر آن روزی که وا نفسا بگویند انبیا
 شیعتی گویان بیاید او به درگاه خدا
 مصحف او لوح محفوظ قضاء است و قدر
 در حدیث لوح او برنامه اثنی عشر
 علم ما کان و یکون ثبت است اندر دفترش
 نی سلونی گفته در عالم کسی جز همسرش
 اوست مشکاة دو مصباحی که شد عرش برین
 زینت از آن دو، چراغ راه رب العالمین
 میوه باغ وجودش حلم و جود مجتبی است
 حاصل آن عمر کوتاهش شهید کربلا است
 زینب آن اسطوره صبر و شجاعت دخترش
 گوی سبقت برده در اسلام و ایمان مادرش
 دامنش جان جهان و یک جهان جان پرورید
 وه چه جانی که خداوند جهان او را خرید
 خون بهای خون او شد ذات قدّوس خدا
 گشت کشتی نجات خلق و مصباح الهدی
 منقطع شد وحی بعد از رحلت خیر الأنام
 لیک جبریل امین بنمود در کوشش مقام

بود امین و حی دائم در صعود و در نزول
تا گذارد مرحمی بر قلب مجروح بتول
دل شکسته بود و از هجر پدر بیمار بود
پشت و پهلو هم شکسته از در و دیوار بود
تسلیت می داد او را ذات پاک ذو الجلال
تا بکاهد زان غم و آن رنج و آن درد و ملال
عطر و بوی و رنگ و روی و خلق و خلق عقل کل
ساطع و لامع بُد از آن بضعه ختم رسل
زین سبب روح القدس شد در حریم او مقیم
تا در آن آئینه بیند صاحب خلق عظیم
زین قفس چون مرغ روحش رو به رضوان پر کشید
رفت جبریل امین و از مدینه دل برید
مرتضی آن قطب عالم لنگر دنیا و دین
عرش علم و روح ایمان و امیرالمؤمنین
آنکه در تسلیم و صبرش عقل شد مبهوت و مات
کرد در ققدان این همسر تمنای ممات
بود زهرا رکن آن رکن زمین و آسمان
رفت و ویران شد سر و سامان آن شاه جهان

صورتی کو خُلق و خُلق عقل کل را می نمود
گشت پنهان نیمه شب در خاک غم، اما کبود
ماهتاب آسمان عصمت و عفت گرفت
کس نداند جز علی آخر چه بگذشت و چه بود

دیده عالم ندیده زهره‌ای مانند زهرا
دختری مادر نوزاده کو شود اُم ابیها
شد خدا راضی به آنچه فاطمه راضی به آن شد
متفق شد در رضا و در غضب با حق تعالی

روش دفاعی حضرت زهرا علیها السلام

رهنمودها

از روزی که حرکت پنهانی سران سقیفه آشکار شد و سعی در اجراء برنامه‌های از پیش تعیین شده نمودند حضرت زهرا علیها السلام نیز انگشت به روی درد گذاشته و راه‌حل‌های اساسی را طرح فرمودند مانند:

۱. مطرح کردن قرآن و عترت.
 ۲. مطرح کردن نیازمندی و جدانشدنی قرآن و عترت.
 ۳. دفاع همه جانبه از ولایت امام علی علیه السلام و دیگر پاسداران قرآن.
 ۴. روش ارزیابی احادیث دروغین با احادیث واقعی و صحیح.
 ۵. تبلیغ از اسلام ناب محمدی.
 ۶. مطرح کردن هشدارهای لازم در ترک قرآن و عترت.
 ۷. بازگو نمودن خطرات جدا کردن قرآن از عترت و تفسیرهای راستین.
- در تفکرات اسلامی حضرت زهرا علیها السلام، مبانی اعتقادی و تحقق ارزش‌های اخلاقی و عمل به احکام متکامل الهی، درمان همه دردهای فردی و اجتماعی، مادی و معنوی انسان‌هاست که در بخش ایدئولوژی، و بررسی فلسفه فروع دین، و احکام ارزشمند قرآن کریم، رهنمودها در سخنان بزرگ بانوی اسلام به گونه شگفتی‌آوری مطرح و شناسانده می‌شود که به برخی از آنان اشاره می‌کنیم:^۱

۱. رهنمودها، قسمت‌هایی از خطبه حضرت زهرا علیها السلام در مسجد مدینه می‌باشد.

۱. ایمان

«فَجَعَلَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيراً لَكُمْ مِنَ الشَّرِّ»

«خدای تعالی ایمان را برای تطهیر شما از شرک قرار داد».

۲. اعتقاد به معاد و پاداش و مجازات اخروی

«ثُمَّ جَعَلَ الثَّوَابَ عَلَى طَاعَتِهِ وَوَضَعَ الْعِقَابَ عَلَى مَعْصِيَتِهِ زِيَادَةً لِعِبَادِهِ مِنْ نِقْمَتِهِ وَحَيَاشَةَ لَهُمْ إِلَى جَنَّتِهِ»

«خداوند پاداش را بر اطاعت و بندگی و مجازات و عذاب را در معصیت و گناهکاری قرار داده است، تا از گناه و عذاب دوری کنند و به سوی بهشت و رضوان الهی کشانده شوند».

۳. توجه به قرآن کریم و رهنمودهای آن

«وَإِنِّي تُوفِّكُونَ بِهِ وَكِتَابُ اللَّهِ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ، أُمُورُهُ ظَاهِرَةٌ وَأَحْكَامُهُ زَاهِرَةٌ وَأَعْلَامُهُ بَاهِرَةٌ وَزَوَاجِرُهُ لَائِحَةٌ وَأَوَامِرُهُ وَاضِحَةٌ»

«چرا منحرف و گمراهید؟ به کجا می‌روید؟ در صورتی که کتاب خدا در میان شماست، مطالبش هویدا و احکامش درخشان است و پرچم‌های آن نور چشمان را می‌رباید و هشدارها و نواهی آن قابل فهم عموم و اوامر آن واضح است».

۴. عمل به فروع دین

«وَالصَّلَاةُ تَنْزِيهَا لَكُمْ مِنَ الْكِبَرِ»

«خدا نماز را برای پاک شدن دلهای شما از تکبر واجب کرده است».

«وَالزَّكَاةُ تَزْكِيَةٌ لِلنَّفْسِ وَنَمَاءٌ فِي الرِّزْقِ»

«و زکاة برای پاک شدن جان و فزونی رزق و روزی است».

«وَالصَّيَامُ تَثْبِيْتًا لِلْإِخْلَاصِ»

«و روزه برای ثابت ماندن ایمان و اخلاص است».

«وَالْحَجَّ تَشْيِيداً لِلدِّينِ»

«و حج برای استحکام کاخ و ستون‌های استوار دین است».

«وَالْعَدْلَ تَنْسِيقاً لِلْقُلُوبِ»

«و عدل عمومی برای تکامل و رضایت دل‌هاست».

«وَالْجِهَادُ عِزّاً لِلْإِسْلَامِ»

«و جهاد برای عزت و پیروزی اسلام است».

«وَالْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ مَصْلَحَةً لِلْعَامَّةِ»

«و امر به معروف برای رعایت مصلحت عموم مردم است».

۵. ضرورت اخلاق اجتماعی

«وَبِرَّ الْوَالِدَيْنِ وَقَايَةَ مِنَ السَّخَطِ وَصِلَةَ الْأَرْحَامِ مَنَاهٌ لِلْعَدَدِ وَاجْتِنَابَ الْقَذْفِ حِجَاباً عَنِ اللَّعْنَةِ وَتَرْكَ السَّرْقَةِ إِيْجَاباً لِلْعِفَّةِ»

«خدای بزرگ احترام و نیکی به پدر و مادر را سپر حفظ از خشم خود قرار داده است، و صله ارحام و روابط فامیلی را سبب فراوانی نسل، و دوری کردن از تهمت زدن را محفوظ ماندن از عذاب و لعنت، و ترک دزدی را برای برقراری پاکدامنی و عفت، انتخاب کرده است».

۶. ارزش‌های اخلاقی

«وَالصَّبْرَ مَعُونَةً اسْتِيجَابِ الْأَجْرِ وَالْوَفَاءَ بِالنَّذْرِ تَعْرِضاً لِلْمَغْفِرَةِ فَاتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ»

«خدا صبر و بردباری را وسیله رسیدن به پاداش فراوان، و وفای به عهد و نذر را سبب مغفرت و آمرزش جاویدان قرار داده است، پس تقوی طلب کنید

و از خدا آن گونه که شایسته است بترسید و از دنیا نروید مگر آنکه مسلمان باشید».

۷. اجرای حدود و قصاص اسلامی

یکی از راه‌های برقراری عدالت اجتماعی، و مبارزه با مشکلات زندگی فرد و جامعه، و ایجاد امنیت و آرامش عمومی، اجرای حدود و قصاص اسلامی است تا فردی به فرد دیگر تجاوز نکند که فرمودند:

وَالْقِصَاصُ حَقًّا لِلدَّمَاءِ... وَالنَّهْيُ عَنْ شُرْبِ الْخَمْرِ تَنْزِيهاً عَنِ الرَّجْسِ.

«خداوند قصاص را وسیله حفظ جان‌ها و خون‌ها، و ترک و نهی شرابخواری را برای پاکیزگی از پلیدی‌ها و زشتی‌ها قرار داده است»^۱

پس از سیر کوتاهی در گلستان همیشه بهار بزرگ بانوی اسلام و بوئیدن گل‌بوته‌های همیشه معطر آن، به این نتیجه می‌رسیم که، مبانی اعتقادی صحیح، نقش ارزنده‌ای در اخلاق و ایدئولوژی انسان‌ها دارد و راه‌حل‌های اساسی بشریت، بدون آن ارزش‌ها، تحقق نمی‌یابند.

اما هزاران افسوس که به جای عمل به رهنمودهای حضرت فاطمه علیها السلام، بر حرمت حریم آن یگانه یادگار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یورش آوردند.

ولی افسوس طوفان حوادث	بهار جاودانی را خزان کرد
ز پا افتاد زهرا در جوانی	ز بسکه غصه او را ناتوان کرد
گل شاداب و پر نور محمد صلی الله علیه و آله و سلم	چه شد یارب که از غم سایبان کرد

مرا به خانه زهرا علیها السلام ببرید

مرا به خانه زهرا علیها السلام ببرید، تا از راز تنهایی او آگاه شوم چرا در حزن

۱. رهنمودهای یاد شده به عنوان (راه‌حل‌ها) قسمت‌هایی از خطبه حضرت زهرا علیها السلام در مسجد مدینه می‌باشد.

و اندوه صبح را به شام و شام را به صبح می‌رساند؟ و از چه شکوه دارد؟ و از کدامین درد می‌نالند؟

به راستی که جان همه تن‌هاست، چرا تن‌هاست؟ و کسی که قرار مکین همه دل‌هاست، چرا بی‌قرار است؟ و کسی که مرحم همه زخم‌هاست، زخمی تیغ کدامین کینه توز است؟ و کسی که تنها فرزند سید المرسلین است، چرا اشکبار و دل‌غمین است؟ و کسی که خدا در شأن او فرمود «لولاک لما خلقت الافلاک، چرا ناله بر افلاک دارد؟

مرا به خانه زهرا علیها السلام ببرید، تا بدانم به کدامین گناه در آتش فتنه سوخته است. مگر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دختری جز زهرا علیها السلام دارد؟ مگر عصمت کبری او نیست؟ مگر پیامبر صلی الله علیه و آله سفارش پاره تن خود را نکرده است؟ مگر آزار او آزار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نبود؟ مگر آن در نیم سوخته، بوسه گاه جبرئیل امین نبود؟ مگر حدیث کساء در این خانه نازل نشد؟ بالاخره مگر این خانه قطعه‌ای از بهشت نیست؟ پس چرا در آتش کینه سوخته است؟

به راستی چرا عصاره عالم ملک و ملکوت و نور چشم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و مهد امامت و ولایت، فریاد بر آسمان دارد؟ کدام فاجعه به وقوع پیوست که اسوه صبر و شکیبایی را بی‌شکیب کرده؟

اینک با من همراه شوید تا پاسخ این همه سؤال را از زبان حضرت زهرا علیها السلام بشنویم:

پروردگارا به نزد تو شکایت می‌آوریم از اندوه هجران پیامبر و فرستاده و برگزیده‌ات، و از ارتداد و نافرمانی امتش و این که حق ما را از ما باز گرفته‌اند؛ همان حقی که در قرآن کریم بر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نازل فرمودی.

در این فراز از شکایات، معلوم می‌شود که ریشه اصلی نگرانی حضرت

زهرائمه سه چيز است:

۱. اندوه هجران پدر

۲. ارتداد مردم

۳. باز داشتن حق ولايت و رهبري

آري؛ درد هجران و بي قراري حضرت زهرائمه نسبت به پدر تنها ريشه عاطفي ندارد، بلكه بدعت‌ها و كج‌روي‌هايي كه بلافاصله پس از پدر در جامعه رخ نمود، و با سلب حق ولايت و رهبري از اميرالمؤمنين علي عليه السلام قصد تاراج زحمات ۲۳ ساله پيامبر اكرم صلى الله عليه و آله را داشت همه وجود حضرت زهرائمه را به فرياد آورد، و هنوز از در و ديوار مدينه فرياد او به گوش مي‌رسد.

آري؛ امواج فتنه به قدری تند و لجوج بود كه ميخ شرارت را بر سينه مبارك حضرت زهرائمه نشانده و آتش كينه را بر خرمن وحی افكند و فرياد جانسوز محبوب‌ترين بندگان خدا و عزيز‌ترين فرزند پيامبر صلى الله عليه و آله را شعله جان‌ها كرد

بين جسارت تا كجا دشمن كشاند ميخ در بر سينه زهرا نشانده

كعبه را از آن شرارت خانه سوخت خرمن قرآن و دين را خانه سوخت

همچنين «ام سلمه» مي‌گويد: خدمت حضرت زهرائمه رسيدم و سوال نمودم،

اي دخت رسول خدا صلى الله عليه و آله شب را چگونه صبح كردي؟ حالت چگونه است؟

حضرت فرمود: صبح كردم در ميان حزن و اندوه شديد، در حالي كه

پيامبر صلى الله عليه و آله از دنيا رفته و وصي او مظلوم واقع شده است.

سوگند به خدا، حشمت و عظمت آن كسي دريده شد كه برخلاف حكم

خدا در قرآن، وسنت و سفارش پيامبر اسلام صلى الله عليه و آله در تأويل قرآن، حق امامت او را

غصب كردند و به ديگران سپردند.

در اين فراز هم ملاحظه مي‌شود كه درد زهرائمه از فتنه خيزاني است كه

چهره در ایمان پنهان کرده و بعد از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله حق خلافت را از مولای منصوب قرآن سلب کردند.

آری؛ درد زهرا علیها السلام بی ولایت ماندن است؛ درد زهرا علیها السلام غربت و بی کسی در میان آشنایان است؛ درد زهرا علیها السلام دروغ و نفاق است که نقاب دین بر چهره دارد؛ درد زهرا علیها السلام جاهلان متعصبی است که میراث خواران را وارشان واقعی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می شناسند

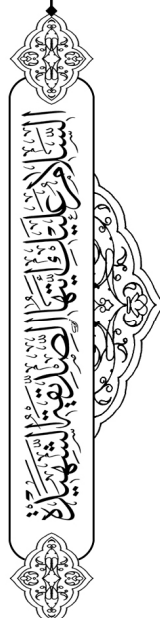
درد زهرا بی ولایت ماندن است	آشنایان عشق را سوزاندن است
درد زهرا غربت و دلواپسی است	در میان آشنایان بی کسی است
درد زهرا فتنه خیزان بود	از نفاق خفته در ایمان بود

اینک سؤال پیش روی من و شما این است که آیا درد زهرا علیها السلام پس از قرن‌های دراز التیام یافته است؟ آیا ابر تنهایی و غربت از بام خانه زهرا علیها السلام گریخته است؟ یا این که خانه نیم سوخته او هم از جغرافیای هستی محو شده است؟

آیا امروز ولایت تنها نیست؟ آیا حضرت زهرا علیها السلام و فرزندان در محافل ما غریب نیستند؟ آیا زندگی ما، آب و رنگ سیره آنان را دارد؟ آیا نفاق و جهل و خیانت، امروز گریبان اسلام ناب را رها کرده است؟ آیا به راستی ما پرچم دارد درد و داغ زهرا علیها السلام هستیم؟

امان و صد امان از دل سرد شیعه امان از دین داران بی درد، امان از عافیت طلبی‌ها و خوش خیالی‌ها، امان از ادعاهای بی مایه و بی پایه، امان از عوام زدگی‌های ویرانگر که درد و غربت زهرا علیها السلام را همواره در تنور داغ تنهایی تازه نگه داشته است.

آری؛ برادر و خواهر! تار و پود شیعه را از درد بافته‌اند و در تنور داغ سوزان



غربت اهل بیت علیهم السلام گداخته‌اند، تا شعله گدازان در طول تاریخ باشند و خرمن نفاق و خیانت دنیا پرستان را در خود بسوزانند و شب پره‌ها را مجال خودستایی ندهند و همواره کانون در دو فریاد آگاهانه باشند، تا درد زهرا علیها السلام در سینه او سنگینی نکند و فریاد او طنین همه اعصار باشد.

اما افسوس که ذره ای از درد تنهایی و غربت زهرا علیها السلام در ما نیست و همین امر موجب شد که درد جانکاه زهرا علیها السلام برای همیشه در سینه او محبوس بماند و در سایه عافیت طلبی شیعه از خانه نیم سوخته او هم اثری نماند.



انقلابیون صادق و آرمان طلب

انقلابیون جان بر کف و ایثارگر انقلاب، آرمان طلب و فداکارند.
قرآن و اسلام را می خواهند.
برای این گروه خدا و اسلام و قرآن اصالت دارد.
زندگی و آسایش.
جان و مال.
دنیا و حکومت دنیا، موضوعیت ندارند.
اینها طلای سُرخند. هر چه در آتش و مشکلات و سختی ها قرار گیرند،
ایمان و عشق آنها بیشتر می شود.
شکسته نمی شوند.
سختی و خستگی نمی فهمند.
با هر گونه مشکلی مقابله می کنند.
و برای هر مصیبتی آماده اند.
در گرماگرم جنگ خدا را و شهادت در راه خدا را آرزو می کنند.
مانند امام علی علیه السلام به دشمن پشت نمی کنند.
واژه «فرار» و «گریز» را یاد ندارند.
و تمام زخم ها را بر سینه و پیش رو دارند.
و تا آخرین نفس دست از پرچم اسلام بر نمی دارند.
پدید آورندگان انقلابند و عامل اصلی تداوم آن.
خط شکن مقاومت و افشاکننده منافق.
اما باید پرسید که تعدادشان چقدر است؟ و در هر نهضتی چه مقدار
یافت می شوند؟

و چقدر باید همه امکانات و عوامل را بکار گرفت تا اینگونه از اُسوه‌های تقوی و مبارزه را تربیت نمود؟ راستی اگر این گروه فراوان بودند؟ و در صحنه سیاسی حضور داشتند؟ می‌گذاشتند:

دختر پیامبر شلاق بخورد.

و حقّ مسلّم او غصب گردد؟

با سیری در تاریخ نهضت‌ها، و بررسی علل پیروزی و شکست آنها، به این واقعیت می‌رسیم که پیروزی انقلاب‌های بشری یا الهی، به ایشارگری و شهادت‌طلبی و آرمان‌خواهی این گروه مربوط می‌شود و شکست نهضت‌ها نیز به کمی نفرت و شهادت یا کنار زدن همین دسته از یاوران آگاه، ارتباط پیدا می‌کند و هزاران افسوس که همواره تعدادشان اندک است. که فرمودند:

«ارْتَدَّ النَّاسَ بَعْدَ النَّبِيِّ إِلَّا ثَلَاثَةَ نَفَرٍ»^۱

«بعد از رسول خدا ﷺ همه مردم از دین خارج شدند مگر

سه نفر.»

و این گُل‌های سرخ همیشه معطر بوستان تاریخ، و الگوهای همیشه استوار بشریت، در هر خانواده‌ای و قوم و قبیله‌ای جوانه نمی‌زنند، غالباً از طبقات محروم و مستضعف جوامع بشری می‌درخشند و از نفوذ و قدرت و سرمایه زورمندان و قدرت‌طلبان و رفاه‌زدگان، بی‌بهره‌اند.

در زمین گمنام و در آسمان‌ها معروفند.

اگر نگاه کوتاهی به حوادث پس از پیامبر ﷺ بیافکنیم می‌بینیم که این گروه:

یا برده آزاد شده‌اند «چون بلال».

و یا کارگر ساده‌اند «مانند مقداد و سلمان».
در مقابل، صاحبان زور و زر، که اگر برخیزند قبیله ۱۰ یا ۱۵ هزار نفری آنان
برمی‌خیزند و باغ و املاک و سرمایه‌های کلان دارند، ایشان بر ضدّ خط رسول
خدا و عترت و امامت برخاستند.^۱

و همه امکانات خود را در اغفال و انحراف امت اسلامی به کار گرفتند.
دیگر با بال‌های شکسته. مگر می‌شود پرواز کرد؟
و با کمی یاران و نفرات. مگر ممکن است مقاومت نمود؟ اینجا بود که
عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله حفظ اسلام و قرآن را بر جان خویش مقدم داشتند
و همه مصیبت‌ها را به جان خریدند که حضرت زهرا علیها السلام فرمودند:

«وَيْلَايَ فِي كُلِّ شَارِقٍ»

«از این پس وای بر صبحی که در آن خورشید طلوع می‌کند».

«مَاتَ الْعَمَدُ وَ وَهَنَ الْعَصْدُ»

«پناه من از دنیا رفت و بازویم سست شد».

«شَكَوَى إِلَى أَبِي»

«شکایت من فقط با پدرم خواهد بود».

«وَعَدَوَى إِلَى رَبِّي»

«و فقط از خدای تعالی یاری می‌طلبم».

«اللَّهُمَّ أَنْتَ أَشَدُّ قُوَّةً وَ حَوْلًا»

«پروردگارا! حول و قوه تو از همگان فزونتر است».

«وَ أَحَدٌ بِأَسَاءٍ وَ تَنْكِيلًا»

۱. قبیله اسلم پس از تطمیع بزرگان‌شان چنان در کوچه‌های مدینه جمع شدند که کوچه‌های مدینه گنجایش آن‌ها را
نداشت.

«و سخت‌ترین عذاب کنندگان و عقوبت کنندگانی».

آنگاه امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

«لَا وَيلَ عَلَيْكَ»

«شایسته تو نیست که وای بر من بگوئی».

«الْوَيْلُ لِسَائِكَ»

«بلکه وای بر دشمنی که بر تو ستم نمود».

«مَنْهَى عَنْ وَجْدِكَ يَا بَنَةَ الصَّفْوَةِ»

«ای دختر برگزیده خدا خوشتن را از اندوه و غضب مانع شو».

«و بَقِيَّةُ النُّبُوَّةِ»

«و ای باقیمانده نبوت».

«فَمَا وَنَيْتُ عَنْ دِينِي»

«من در دینم هرگز سست نشده‌ام».

«و لَا أَخْطَأْتُ مَقْدُورِي»

«و از آنچه در حدّ توانائی من است مضایقه نمی‌نمایم».

«وَمَا أُعِدُّ لَكَ خَيْرٌ مِمَّا قُطِعَ عَنْكَ»

«و در مقابل آنچه از تو قطع کرده‌اند بهتر آن را برایت آماده فرموده است».

«فَاحْتَسِبِي اللَّهَ»

«پس برای خدا صبر کن (به خدا واگذار)».

«فَقَالَتْ: حَسْبِيَ اللَّهُ وَ أَمْسَكَتْ»

«فاطمه زهرا هم فرمود: خدا مرا کافی است (به خدا واگذاردم) آنگاه

ساکت شد».

ابوهیثم نقل می‌کند پس از آنکه امام علی علیه السلام را با آن وضع دردآلود به مسجد

کشانند و حرمت حریم ولایت را پاس نداشتند امام علیه السلام از مسجد خارج شد و در سر راه حدود ۳۰ عدد گوسفند مشاهده کرده فرمودند:

«وَاللّٰهُ لَوْ أَنَّ رِجَالًا يَنْصَحُونَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَ لِرَسُولِهِ بِعَدَدِ هَذِهِ الشَّيَآءِ لَذَلْتُ ابْنَ آكَلَةِ الدَّبَانِ عَنْ مُلْكِهِ»^۱

«به خدا سوگند اگر به اندازه این گوسفندان، مردانی خیرخواه خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله می داشتتم ابابکر را از حکومت خلع می کردم».

نقشه ترور

ابابکر و عمر در تداوم سیاست‌ها و سرکوبی مخالفان در رابطه با نفوذ اجتماعی امام علی علیه السلام به این نتیجه رسیدند که امام را ترور نمایند تا دیگر کسی جرئت مخالفت نداشته باشد و این مأموریت شوم را به خالد بن ولید (فرمانده نیروهای ویژه مشرکین در جنگ أُحُد) واگذار نمودند که به هنگام سلام دادن در نماز، آن هنگام که ابابکر می گوید «السلامُ عَلَیْکُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ»، خالد امام را ترور نماید.

اما ابابکر در نماز دچار تردید شد که خالد نتواند مأموریت را به درستی انجام داده و کشته شود و ماجرای رسوای دیگری پدید آید از این رو قبل از سلام نماز گفت:

«يَا خَالِدُ لَا تَفْعَلْ مَا أَمَرْتُكَ السَّلَامُ عَلَیْکُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ»

«ای خالد، آنچه را که به تو فرمان داده‌ایم اجراء نکن».

امام علی علیه السلام خالد را پس از نماز در دستان و بازوان قدرتمند خود فشردند به گونه‌ای که از درد، فریاد می کشید و با خواهش و درخواست عموی بزرگوارش او را آزاد فرمود.

حال آیا نماز ابابکر درست بود یا باطل؟
آیا می‌شود فرمان ترور مسلمانی را صادر کرد و سپس به نماز جماعت
ایستاد؟ و آیا در نماز می‌شود فرمان صادر شده را نقض کرد؟ جای خود دارد.^۱



کتاب صبر و شکر

خواننده محترم برای آشنایی با صفت صبر به برکت نام مقدس صابره عليها السلام، ترجمه بخش صبر کتاب المحجة البيضاء تألیف حکیم متأله فیض کاشانی تقدیم می گردد:

سپاس ویژه خداوندی است که ستایش و سپاس سزاوار او و ردای کبریایی و صفات مجد و بزرگی مختصّ اوست. همان خدایی که برگزیدگان اولیای خود را در خوشی و ناخوشی به نیروی صبر مؤید گردانیده، و به شکرگزاری در بلا و نعمت توانایی بخشیده است. و درود فراوان بر محمد سرور پیامبران و بر خاندان او باد که رهبر نیکوکاران پرهیزگارند و بر نیکان یاران او که مهتر برگزیدگانند درودی که پیوسته با دوام مقرون و از فنا و نقصان مصون باشد.

اما بعد. همانا ایمان دو نیم است، نیمی صبر و نیم دیگر شکر. در این باره احادیثی وارد شده و آثار و اخبار بدان گواه است. و نیز صبر و شکر دو صفت از صفات باری تعالی و دو اسم از اسمای حسنا است چه خداوند خود را صبور و شکور خوانده است. از این رو ندانستن حقیقت صبر و شکر ندانستن حقیقت هر دو نیمه ایمان است، سپس موجب غفلت از دو صفت از اوصاف پروردگار رحمان می گردد و برای رسیدن به قرب الهی جز از طریق ایمان راهی نیست. چگونه ممکن است انسان در راه ایمان گام بردارد بی آن که بداند ایمان



از چه طریقی به دست می‌آید، و آن که را باید به او ایمان داشت بشناسد؟ سستی در شناخت صبر و شکر، سستی در شناخت خداوند و عجز از ادراک چیزی است که ایمان به وسیله آن حاصل می‌شود. از این رو دو بخش مذکور نیازمند بیان و توضیح است و ما هر دو قسمت را به سبب ارتباطی که با یکدیگر دارند شرح می‌دهیم.

بخش اوّل - در صبر

۱. در این بخش از فضیلت صبر، تعریف و حقیقت آن این که صبر نصف ایمان است، اختلاف اسامی آن به سبب اختلاف متعلقات آن، اقسام آن بر حسب اختلاف قوّت و ضعف، موارد نیاز به صبر، داروی صبر و آنچه بدان کمک گرفته می‌شود سخن می‌گوییم.

فضیلت صبر

۲. خداوند سبحان برای صابران صفاتی بیان فرموده و صبر را هفتاد و چند بار در قرآن ذکر کرده و بیشتر خیرات و درجات را به صبر نسبت داده و آنها را ثمره و نتیجه آن قرار داده و فرموده است:

«وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا»^۱

«و از آن‌ها امامان (و پیشوایانی) برگزیدیم که به فرمان ما (مردم را) هدایت می‌کردند»

و نیز:

«وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا»^۲

۱. سوره سجده، آیه ۲۴.

۲. سوره اعراف، آیه ۱۳۷.

«وعده نیک پروردگارت بر بنی اسرائیل به سبب صبر و استقامتی که نشان دادند تحقق یافت»

و نیز:

«وَلَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»^۱

«و کسانی را که صبر و استقامت کنند به بهترین اعمالشان پاداش خواهیم داد»

و نیز:

«أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا»^۲

«آن‌ها پاداششان دو بار داده می‌شود به سبب آن که صبر کردند»

و نیز:

«إِنَّمَا يُوفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ»^۳

«... که صابران پاداش خود را بی حساب دریافت می‌دارند»

پاداش هر عمل روی حساب و اندازه‌ای معین است جز صبر، و چون روزه مقرون به صبر است نصف صبر گفته شده است. در روایت آمده که خداوند فرموده است: «روزه برای من است و من پاداش آن را می‌دهم» و آن را از میان دیگر عبادات به خود نسبت داده و به صابران وعده فرموده که خدا با آنهاست و فرموده است:

«وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ»^۴

«... استقامت کنید که خداوند با استقامت کنندگان است»

۱. سوره نحل، آیه ۹۶.

۲. سوره قصص، آیه ۵۴.

۳. سوره زمر، آیه ۱۴.

۴. سوره انفال، آیه ۴۶.

و پیروزی را منوط به صبر کرده و فرموده است:

«بَلَىٰ إِن تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُم مِّن فَوْرِهِمْ هَذَا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ»^۱

«آری اگر استقامت و تقوا پیشه کنید، و دشمن به همین زودی به سراغ شما بیاید خداوند شما را به پنج هزار نفر از فرشتگان که نشانه‌های مخصوصی دارند مدد خواهد کرد»

و برای صابران اموری را ذکر کرده که برای دیگران بیان نشده و فرموده است:

«أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ»^۲

«آن‌ها کسانی هستند که الطاف و رحمت خدا شامل حالشان شده و آن‌ها را هدایت یافتگان»

پس هدایت و درود و رحمت برای صابران جمع شده است، و اگر بخواهیم همه آیاتی را که درباره صبر است ذکر و بررسی کنیم سخن به درازا می‌انجامد. اما اخباری که درباره صبر وارد شده این که پیامبر خدا ﷺ فرموده است: «صبر نصف ایمان است»^۳ توضیح این که چگونه صبر نصف ایمان است به زودی خواهد آمد.

و نیز فرموده است: «از آنچه اندکی از آن به شما داده‌اند یقین و عزم بر صبر است. و هر کس را بهره‌ای از این دو داده‌اند باکی نیست که چیزی از نماز شب

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۲۵.

۲. سوره بقره، آیه ۱۵۷.

۳. الحلیة ابو نعیم، الشعب بیهقی از ابن مسعود به سندی ضعیف. الجامع الصغیر، الکبیر طبرانی و راویان آن راویان صحیحی هستند و آن حدیثی موقوف است (حدیث موقوف آن است که از مصاحب معصوم علیه السلام نقل شود - م.) و برخی آن را حدیث مرفوع شمرده‌اند (حدیث مرفوع آن است که در آخر به معصوم علیه السلام نسبت داده شود خواه سند آن مقطوع و یا مرسل باشد - م.)، الترغیب و الترہیب، ج ۴، ص ۲۷۷.

و روزه روز از او فوت شود، و هر آینه شکیبایی شما بر نظیر آنچه شما بر آن پابندی دارید در نزد من محبوبتر از آن است که هر یک از شما با مثل عمل همگی شما بر من وارد شود لیکن من بیم دارم از آن که پس از من دنیا بر شما فراخ شود و بعضی از شما بعضی دیگر را شناسند در آن حال اهل آسمان شما را نمی شناسند. پس هر کس صبر کند و امید ثواب داشته باشد، به کمال ثواب خواهد رسید». سپس این آیه را تلاوت فرمود:

«مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ»

«آنچه نزد شماست از بین می رود و آنچه خداست باقی است».

جابر روایت کرده که از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درباره ایمان پرسیدند، فرمود: «شکیبایی و گذشت است».^۱

و نیز فرمود: «صبر گنجی از گنج های بهشت است».^۲ یک بار از آن حضرت پرسیدند: ایمان چیست؟ فرمود: «صبر»^۳ و این پاسخ شبیه قول آن حضرت است که فرمود: «حج عرفه است» و این به معنای آن است که مهم ترین اعمال حج عرفه است. و نیز فرمود: «بهترین اعمال آن است که نفوس بر خلاف میل بر آن واداشته شوند».^۴

گفته شده است: خداوند به داوود علیه السلام وحی فرمود: «به خوی های من تأسی

۱. مکارم الاخلاق طبرانی، الضعفاء ابن حبان با سندی ضعیف، الکبیر طبرانی از روایت عبدالله بن عبید بن عمیر از پدرش از جلش، المغنی.

۲. در کتب آن ها (اهل سنت) به هیچ لفظ آن آگاهی نیافتم، نظیر آن از طریق خاصه ذکر خواهد شد.

۳. به این حدیث با این الفاظ آگاهی نیافتم، ابو منصور دیلمی در مسند الفردوس با سندی ضعیف نقل کرده که نسبت صبر به ایمان نسبت سر به بدن است، و چنان که خواهد آمد از علی علیه السلام روایت شده که فرموده است «کسی که صبر ندارد ایمان ندارد».

۴. محاسبة النفس ابن ابی الدین از قول عمر بن عبد العزیز، عراقی گفته است: این حدیث به طور مرفوع اصلی ندارد.

جو، و از خوی‌های من این است که شکیبایم.»

در حدیث عطا از ابن عباس روایت شده است که هنگامی که پیامبر خدا ﷺ بر انصار وارد شد فرمود: «آیا شما مؤمنید؟» آنها خاموش ماندند. عمر گفت: آری ای پیامبر خدا. فرمود: «نشانه ایماتان چیست؟» گفتند: به هنگام فراخی نعمت شکر، و بر بلا صبر می‌کنیم، و بر قضای الهی خشنودیم، فرمود: «به پروردگار کعبه سوگند شما مؤمنید.»^۱

و نیز فرمود: «در صبر بر آنچه مکروه توست خیر بسیار است.»^۲

مسیح ﷺ فرموده است: «شما محبوب خود را نخواهید یافت جز بر آنچه مکروهتان است صبر کنید.»

پیامبر خدا ﷺ فرموده است: «اگر صبر مردی بود هر آینه مردی کریم بود، و خداوند صبر کنندگان را دوست می‌دارد.»^۳

علی ﷺ فرموده است: «ایمان بر چهار پایه بنا شده است: یقین، صبر، جهاد و عدل.»^۴

و نیز فرموده است: «صبر نسبت به ایمان به منزله سر نسبت به تن است کسی که سر ندارد تن ندارد و آن که دارای صبر نیست دارای ایمان نیست.»^۵

می‌گوییم: مضمون حدیث اخیر از طریق خاصه (شیعه) نیز از پیامبر ﷺ و امیر مؤمنان ﷺ و علی بن الحسین ﷺ و ابی عبدالله ﷺ به اسناد مختلف در کافی روایت شده و در آن کتاب از ابی عبد الله ﷺ نقل شده که فرموده است: «هنگامی

۱. الاوسط طبرانی از روایت یوسف بن میمون و او منکر آن از عطاست (المغنی).

۲. سنن ترمذی و پیش از این ذکر شده است.

۳. الحلیه ابو نعیم از حدیث عایشه به سند ضعیف، الجامع الصغیر.

۴. نظیر آن در کافی است و ذکر خواهد شد.

۵. شریف رضی آن را در نهج البلاغه در باب «حکم» به شماره ۸۲ ذکر کرده است.

که مؤمن به گور خود درآید، نماز در طرف راست و زکات در طرف چپ و اعمال نیک وی بر او مشرف می‌شود و صبر در کناری جای می‌گیرد. وقتی دو فرشته‌ای که عهده‌دار سؤال از او هستند بر او وارد می‌شوند صبر به نماز و زکات و اعمال نیک می‌گوید مواظب رفیق خود باشید اگر درماندید من حاضرم.^۱

و نیز از آن حضرت روایت است که: «هر گاه یکی از مؤمنان به بلایی گرفتار شود و بر آن صبر کند پاداشی نظیر اجر هزار شهید دارد.»^۲

و نیز فرموده است: «خداوند متعال به قومی نعمت داد لیکن آنها شکر نکردند از این رو نعمت‌ها و بال آنها شد، و قومی را به بدبختیهای دچار ساخت و آنها صبر کردند، در نتیجه آن بدبختی‌ها برای آنها نعمت گردید.»^۳

از آن حضرت یا از ابی جعفر امام باقر علیه السلام روایت شده که فرموده است: «کسی که صبر را برای مصیبت‌های روزگار آماده نکند ناتوان می‌شود.»^۴

از ابی جعفر امام باقر علیه السلام روایت است که: «بهشت به ناگواری‌ها و صبر احاطه شده و کسی که در دنیا بر ناگواری‌ها شکیبایی کند وارد بهشت می‌شود و دوزخ را لذت‌ها و شهوت‌ها احاطه کرده، و هر کس خویشتن را از آن لذت‌ها و شهوت‌ها برخوردار کند به دوزخ در می‌آید.»^۵

از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرموده است: «زمانی برای مردم فرا خواهد رسید که سلطنت جز از راه کشتن و طغیان به دست نیاید، و ثروت جز با

۱. همان مأخذ، ۲ / ۹۰، شماره ۸.

۲. همان مأخذ ۲ / ۹۲، شماره ۱۸.

۳. همان مأخذ، ۲ / ۹۲، شماره ۱۸.

۴. همان مأخذ، ۲ / ۹۳، شماره ۲۴.

۵. همان مأخذ ۲ / ۸۹، شماره ۷.

غصب و بخل فراهم نشود، و دوستی جز به بیرون رفتن از دین و پیروی از هوس حاصل نگردد. هر کس آن زمان را درک و بر فقر صبر کند با آن که بر تحصیل ثروت توانایی دارد، و بر دشمنی مردم شکیبایی کند با آن که بر دوستی آنها تواناست، و بر ذلت شکیبایی ورزد با آن که بر تحصیل عزت توانمند است خداوند پاداش پنجاه صدیق از تصدیق کنندگان مرا به او می‌دهد.^۱ اخبار در فضیلت صبر بی‌شمار است.

حقیقت صبر و معنای آن

بدان صبر یکی از مقامات دین و منزلی از منازل سالکین است، و همه مقامات دین تنها با سه امر انتظام می‌یابد که عبارتند از: معارف، احوال و اعمال. معارف همان اصول و منشأ احوال، و اعمال ثمره احوال است. معارف مانند درختان است و احوال شاخه‌ها و اعمال میوه‌های آنهاست. این امور سه‌گانه در همه مقامات و منازل سالکان جاری و برقرار است.

نام ایمان را گاهی تنها به معارف اختصاص می‌دهند و زمانی بر همه این امور اطلاق می‌کنند، چنان که در باب اختلاف واژه ایمان و اسلام در کتاب قواعد العقاید ذکر کرده‌ایم. همچنین صبر وقتی کامل است که مشتمل بر معرفتی سابق و حالتی حاضر باشد.

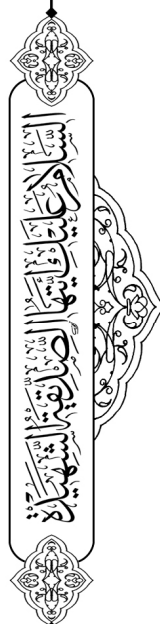
و به تحقیق صبر عبارت از همین‌هاست، اما عمل ثمره و نتیجه این دو امر است. این معنا زمانی دانسته می‌شود که کیفیت ترتیب میان فرشتگان و آدمیان و چهار پایان شناخته شود چه صبر از ویژگی‌های آدمیان است و در ستوران و فرشتگان قابل تصور نیست.

۱. همان مأخذ، ۲ / ۹۱، شماره ۱۲.

فقدان آن در ستوران به علت نقصان و در فرشتگان به سبب کمال آنهاست. روشن تر این که بر چهارپایان شهوت غلبه و سلطه دارد و آنها مسخر آنند، و برانگیزنده آنها در هر حرکت و سکون چیزی جز شهوت نیست، و در آنها نیرویی که با شهوت برخورد کند و در صدد دفع آن برآید و آن را از آنچه می خواهد باز دارد وجود ندارد تا پایداری این نیرو را در برابر مقتضای شهوت صبر بنامیم.

اما فرشتگان از هر شهوتی مجرّدند و تنها وثوق حضرت ربوبی را دارند و به درجه قرب خود نسبت به او شادند، و هیچ شهوتی که آنها را از این شوق باز دارنده و مانع باشد بر آنها چیره نیست تا به نیروی دیگری نیازمند باشند که با آنچه آنها را از حضرت ربوبی منصرف کند مقابله و بر آن غلبه یابند. اما انسان در آغاز کودکی مانند ستوران ناقص آفریده شده و جز شهوت خوراک که بدان نیاز دارد شهوت دیگری در او نیست. سپس شهوت بازی و آرایش در او ظاهر می شود، پس از آن به ترتیب شهوت جفت جویی در او آشکار می گردد. البته در او نیروی صبر نیست، زیرا صبر عبارت از استقامت و پایداری نیرویی در برابر نیرویی دیگر است که به سبب تضاد مقاصد جنگ میان آنها در می گیرد.

و در کودک نیرویی جز هوس وجود ندارد چنان که در چهار پایان قرار داده است. از این رو هنگامی که به حد بلوغ نزدیک می شود دو فرشته بر او می گمارد. یکی از آنها را او را راهنمایی می کند، و دیگری به او نیرو می دهد و به کمک این دو فرشته از چهارپایان جدا و به دو صفت ممتاز می شود که یکی شناخت خدا و پیامبر او و دیگری شناخت مصالح مربوط به عواقب امور است، و همه آنها را از فرشته ای که او را راهنما و معرف است به دست می آورد. چه چهارپایان از هیچ شناختی برخوردار نیستند و به مصالح عواقب امور



راهنمایی نشده‌اند، بلکه تنها به مقتضای شهواتی که دارند در حال هدایت یافته‌اند به همین سبب جز لذیذ و گوارا نمی‌طلبند، و داروی سودمند را چنانچه در حال تلخ و زیانمند باشد نمی‌خوانند و نمی‌شناسند.

اما انسان در پرتو نور هدایت می‌داند که پیروی از شهوات برای او عواقبی ناخوشایند دارد، لیکن این هدایت مادام که قدرت بر ترک آنچه برایش زیانبار است نداشته باشد کافی نخواهد بود، زیرا بسا این که انسان چیز زیانبار را بشناسد مانند بیماری که به آن دچار می‌شود لیکن قدرت بر دفع آن نداشته باشد. لذا نیازمند قدرت و نیرویی است که بتواند با آن شهوات را از خود دور و با آنها مجاهده کند و تعدی آنها را برطرف سازد.

از این رو خداوند فرشته دیگری بر او گمارده تا او را ارشاد و با لشکری که دیده نمی‌شوند وی را تأیید و تقویت کند و به این لشکرها فرمان داده که با سپاه شهوت بجنگند، در نتیجه گاهی در جنگ با سپاه شهوت دچار ضعف می‌شوند، و زمانی قوت می‌یابند و این امر بر حسب تأیید و امدادی است که خداوند نسبت به بنده‌اش دارد. چنان که نور هدایت نیز در میان خلق دارای اختلاف بی‌شمار است.

از این رو باید صفتی که انسان به وسیله آن شهوات را مغلوب و ریشه کن می‌کند و از چهار پایان ممتاز می‌شود «انگیزه دینی» بنامیم، و آنچه ارضای شهوات را مطالبه می‌کند «انگیزه هوس» نام بگذاریم و باید بدانیم که جنگ پیوسته میان «انگیزه دینی» و «انگیزه هوس» جریان دارد و غلبه گاهی با این و زمانی با آن می‌باشد.

میدان این جنگ دل انسان است، و امدادگران «انگیزه دین» فرشتگانند که یاوران حزب الله‌اند، و مددکاران انگیزه شهوت شیطان‌هایی هستند که مددکار

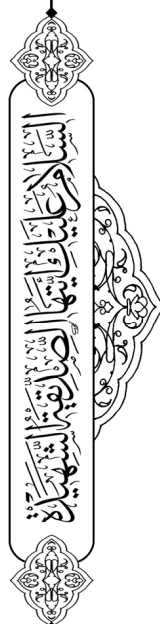
دشمنان خدایند. بنابراین، صبر عبارت از پایداری انگیزه دین در برابر انگیزه شهوت است. اگر استقامت ورزد تا آن را مغلوب کند و بر مخالفت با شهوت ادامه دهد حزب خدا را یاری کرده و به صابران پیوسته است و اگر سستی و ناتوانی کند به حدی که شهوت بر او چیره شود و در دفع آن پایداری و شکیبایی نرزد به پیروان شیاطین ملحق شده است.

بنابر این ترک اعمال شهوت انگیز زائیده حالتی است که آن را صبر می‌نامند و آن عبارت از پایداری انگیزه دین در برابر انگیزه شهوت است، و استقامت انگیزه دین نتیجه دانستن عداوت و تضاد شهوات با اسباب سعادت در دنیا و آخرت است. پس هر گاه یقین او یعنی شناختی که آن را ایمان می‌گویند قوی شود، یقین حاصل می‌کند که شهوات دشمن انسان و راهزن راه خدایند و در این صورت استقامت انگیزه دینی او قوت می‌یابد و در نتیجه اعمالی که انجام می‌دهد بر خلاف خواست شهوات اوست و ترک شهواتها جز به نیروی انگیزه دین که ضد انگیزه شهوت است تحقق نمی‌یابد.

قوت معرفت و ایمان پیروی از شهوات را تقبیح می‌کند و عاقبت آنها را زشت می‌شمارد. این دو فرشته با اجازه خداوند و مأموریتی که از جانب او دارند امور این دو لشکر را بر عهده دارند، و آنها از کاتبین کرامند و آنها بر هر کسی از آدمیان گمارده شده‌اند.

هنگامی که دانستن رتبه فرشته هدایت کننده برتر از رتبه فرشته تقویت کننده است، بر تو روشن می‌شود که جانب دست راست که اشرف دو جنب آدمی است باید تسلیم او باشد و در این صورت او از اصحاب یمین و دیگری از اصحاب شمال است.

باید دانست که بنده را در غفلت و تفکر و سستی و مجاهدت دو حالت



است: در حال غفلت از فرشته‌ای که صاحب یمین است روی گردانیده و به او بدی کرد و این اعراض او گناهی است که نوشته می‌شود، و اگر بیندیشد روی بدو می‌آورد تا از راهنمایی‌های او استفاده کند که در این صورت به او نیکی کرده و این رو آوردن وی به او حسنه‌ای است که در نامه عملش نوشته می‌شود. همچنین اگر سستی ورزد از فرشته سمت چپ روی گردانیده و از او کمک نخواست، پس نسبت به او بدی کرده این گناهی است که نوشته می‌شود، و اگر کوشش کند از لشکر او کمک خواسته است و این عمل او حسنه‌ای است که ثبت می‌گردد.

این حسنات و سیئات تنها به وسیله این دو فرشته ثبت می‌شوند. به همین سبب کرام کاتبین گفته شده‌اند، کرام از آن جهت که بنده از کرم آنها بهره‌مند می‌شود بعلاوه همه فرشتگان کریم و نیکوکارند و کرام برره گفته می‌شوند. اما کاتبین بدین سبب است که حسنات و سیئات را ثبت می‌کنند و آنها را در نامه‌هایی که در باطن دل پیچیده و از آن پوشیده است می‌نویسند. به طوری که کسی در این جهان بر آن آگاه نمی‌شود، زیرا فرشتگان و نوشتن و خط و صحایف آنها و آنچه به آنان مربوط می‌شود همه از عالم غیب و ملکوت است و از عالم شهود نیست، و هر چیزی که از عالم ملکوت باشد در این جهان به چشم دیده نمی‌شود. این نامه‌هایی که در این عالم پیچیده و پوشیده است دو بار باز می‌شود: یک بار در قیامت صغرا و بار دیگر در قیامت کبرا.

مقصودم از قیامت صغرا حالت مرگ است، چه پیامبر خدا ﷺ فرموده است: «کسی که می‌میرد قیامتش برپا می‌شود»^۱ و در این قیامت است که بنده تنهاست

و به او گفته می‌شود. ﴿لَقَدْ جِئْتُمُونَا فَرَادَىٰ كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ﴾^۱، و در همین جاست که به او می‌گویند:

﴿كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا﴾^۲. اما در قیامت کبرا همه خلایق را گرد هم آورند و در آن جا آدمی تنها نیست، و بسا در پیش روی خلق به حساب هر یک رسیدگی شود و در این جاست که پرهیزگاران به سوی بهشت و گنهکاران به طرف دوزخ دسته دسته نه تک تک روانه می‌شوند. نخستین هول و هراسی که به انسان دست می‌دهد هول قیامت صغراست، و همه هول و هراس‌هایی که در قیامت کبرا وجود دارد نظیر آنها در قیامت صغرا موجود است، مانند زلزله زمین.

فی المثل زمینی که به تو اختصاص دارد به هنگام مرگ به لرزه در می‌آید، و تو می‌دانی که اگر در شهری زلزله واقع شود، درست است که گفته شود؛ زمین آنها به لرزه درآمده است، هر چند شهرهایی که در گرداگرد آن است به لرزه در نیامده باشد. بلکه هر گاه تنها مسکن و خانه انسان بلرزد اطلاق زلزله درباره آن صادق است، زیرا او در صورت وقوع زلزله در سرتاسر زمین به اندازه زلزله مسکن خود زیان می‌بیند و از زلزله در مسکن دیگری ضرری متوجه او نمی‌شود بنابر این نصیب او از زلزله بدون هیچ کم و کاست عطا شده است.

بدان تو موجودی زمینی و آفریده شده از خاکی، و بهره خاص تو از خاک فقط بدن تو است و بدن دیگری بهره و نصیب تو نیست. زمینی که تو بر روی آن نشسته‌ای، نسبت به تن تو ظرف و مکان است و هراس تو از جنبش این مکان بدین سبب است که بیم داری بر اثر آن بدنت به جنبش درآید، و گر نه هوا

۱. سوره انعام، آیه ۹۴.

۲. سوره اسراء، آیه ۱۴.

پیوسته در حال جنبش و تزلزل است و تو از آن بیمی نداری زیرا بدنت را به لرزه در نمی آورد.

بنابر این آنچه از زلزله همه زمین بهره تو می شود تنها زلزله بدن تو است، چه آن زمین تو است و خاک مخصوص به تو است، و استخوان های تو کوه های زمین تو، سرت آسمان زمین تو، دلت خورشید زمین تو، گوش و چشم و دیگر حواست ستارگان زمین تو، مجاری عروق بدنت دریا های زمین تو، موهایت گیاهان زمین تو، اعضای بدنت درختان زمین تو است، به همین گونه است همه اجزای تو و هنگامی که با فرا رسیدن مرگ این اجزا منعدم شوند ﴿إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا﴾^۱ واقع شده و چون استخوان ها از گوشت جدا شود ﴿مُحِلَّتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً﴾^۲ تحقق یافته و چون استخوان ها خرد و ریز گردد ﴿وَإِذَا الْجِبَالُ نُسِفَتْ﴾^۳ صورت گرفته و زمانی که دلت با فرا رسیدن مرگ تاریک شود کورت الشمس وقوع یافته و چون گوش و چشم و دیگر حواست از کار افتد ﴿إِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَشَرَتْ﴾^۴ و چون دماغ شکافته شود ﴿إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ﴾^۵ و زمانی که هراس مرگ عرق پیشانی ات را سرازیر کند ﴿إِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ﴾^۶ و چون یک ساق پایت به دیگری پیچد در حالی که آنها مرکب تو هستند ﴿إِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ﴾^۷ و زمانی که جان از تن جدا شود ﴿وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ وَ أَلْقَتْ مَا فِيهَا وَ تَخَلَّتْ﴾^۸ محقق شده است.

۱. سوره زلزال، آیه ۱.

۲. سوره حاقه، آیه ۱۴.

۳. سوره مرسلات، آیه ۱۰.

۴. سوره انفطار، آیه ۲.

۵. سوره انشقاق، آیه ۱.

۶. سوره انفطار، آیه ۳.

۷. سوره تکویر، آیه ۴.

۸. سوره انشقاق، آیه ۳ و ۴.

من با مقایسه همه احوال و هول و هراس‌های مرگ سخن را طولانی نمی‌کنم، لیکن می‌گویم به محض مردن قیامت صغرای تو برپا می‌شود، و همه آنچه در قیامت کبرا متوجه تو و بلکه غیر تو است در این قیامت واقع خواهد شد زیرا بقای ستارگان برای غیر، چه سودی برای تو خواهد داشت در حالی که چشمانی که به وسیله آنها از ستارگان سود می‌بری فرو ریخته باشد. برای نابینا شب و روز و کسوف و انجلاهی خورشید تفاوتی ندارد، زیرا خورشید نسبت به او یک باره منکسف شده و نصیب او از آن همین است، و انجلاهی پس از آن نصیب دیگری خواهد بود. هر کس سرش شکافت، آسمانش شکافته شده، چه آسمان عبارت است از آنچه در جهت سر قرار دارد، پس هر کس سر ندارد آسمان ندارد، و در این صورت بقای آسمان برای غیر چه سودی برای او خواهد داشت؟

این قیامت صغراست در حالی که هنوز ترس و بیم پس از این است و شدت و سختی باقی است، و آن زمانی است که قیامت کبرا فرا رسد. در این هنگام خصوصیت‌ها برداشته می‌شود آسمان و زمین باطل می‌گردد کوه‌ها برکنده می‌شود و هول و هراس‌ها به اوج خود می‌رسد.

باید بدانی که اگر چه ما در توصیف قیامت صغرا سخن را طولانی کردیم لیکن عشری از اعشار اوصاف آن را ذکر نکرده‌ایم با این حال قیامت صغرا در مقایسه با قیامت کبرا مانند نسبت ولادت صغیر با ولادت کبیر است، چه انسان را دو ولادت است، یکی بیرون آمدن از صلب و استخوان‌های سینه و تولد و در قرارگاه رحم یا «قَرَارِ مَکین» در مدتی معلوم «إِلَى قَدَرٍ مَعْلُوم» و پس از این تولد او در سلوک راه کمال، منازل و دگرگونی‌هاست و آن تحول نطفه و علقه و مضغه و جز اینهاست تا آنگاه که از تنگنای رحم در فضای این عالم متولد

شود و این تولّد دوم اوست. از این رو نسبت قیامت کبرا به قیامت صغرا، مانند نسبت فضای این جهان است گنجایش فضای رحم و نسبت جهانی که انسان با مرگ وارد آن می‌شود در مقایسه با فضای دنیا مانند نسبت فضای دنیا با فضای رحم است بلکه آن جهان وسیع‌تر و بزرگ‌تر می‌باشد. پس جهان بعدی را با جهان پیشین قیاس کند. ﴿مَا خَلَقُكُمْ وَلَا بِعُثُكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ﴾^۱ و نشأت دوم جز بر قیاس نشأت اول نیست بلکه تعداد نشأت‌ها در عدد دو محصور نمی‌باشد، و قول حق تعالی: ﴿وَنُنْشِئُكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾^۲ اشاره به همین مطلب است.

بنابر این کسی که به این دو قیامت اقرار دارد به عالم غیب و شهادت ایمان آورده و به جهان ملک و ملکوت یقین کرده است. و آن که به قیامت صغرا اعتراف می‌کند و به قیامت کبرا ایمان ندارد، مانند کسی است که از یک چشم کور باشد و با چشم دیگر به یکی از دو عالم بنگرد، و این جهل و گمراهی و اقتدای به دجال است که از یک چشم کور است.

چقدر در غفلتی ای بیچاره - و ما همه بیچاره‌ایم - در حالی که در پیش روی تو این همه هول و هراس‌هاست.

اگر تو به سبب نادانی و گمراهی به قیامت کبرا ایمان نیاورده‌ای قیامت صغرا تو را کافی نیست که بدان ایمان آوری.

آیا سخن سرور پیامبران را نشنیده‌ای که فرموده است: «مرگ موعظه‌کننده‌ای کافی است».^۳

۱. سوره لقمان، آیه ۲۸: «آفرینش و زندگی مجلّد همه شما همانند یک فرد بیش نیست».

۲. سوره واقعه، آیه ۶۱: «... و شما را در جهانی که نمی‌دانید آفرینش تازه می‌بخشیم».

۳. الکبیر طبرانی از حدیث عمّار به سند ضعیف، الجامع الصغیر.

«آیا شرم نمی کنی که آمدن مرگ و قیامت را دیر می پنداری و از فرو مایگان غافل پیروی می کنی، همانهایی که ﴿مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ﴾^۱ آری بیماری که بیم دهنده مرگ است دامنگیر آنها می شود لیکن از غفلت باز نمی گردند، و پیری که پیک مرگ است آنها را فرا می رسد ولی عبرت نمی گیرند.

﴿يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ﴾^۲

«افسوس بر این بندگان که هیچ پیامبری برای هدایت آنها نیامد جز این که او را استهزا می کردند»

آیا گمان می کنند آنها در دنیا جاویدان خواهند زیست.

﴿أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لَا يَرْجِعُونَ﴾^۳

«آیا ندیدند چقدر از اقوام پیش از آنها را (به سبب گناهانشان) هلاک کردیم، آنها هرگز به سوی ایشان باز نمی گردند»

یا می پندارند مردگان از نزد آنها به سفر رفته همه نابود شده اند، نه هرگز چنین نیست،

﴿إِنْ كُلُّ لَمَّا جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ﴾^۴

«همه آنها روز قیامت نزد ما حاضر می شوند» و لیکن،

۱. سوره یس، آیه ۴۹: «جز این انتظار نمی کشند که یک صیحه عظیم آنها را فرو گیرد در حالی که مشغول جدال (در امور دنیا) هستند پس (چنان غافلگیر می شوند که حتی) نمی توانند وصیتی کنند یا به سوی خانواده خود باز گردند.

۲. سوره یس، آیه ۳۰.

۳. سوره یس، آیه ۳۱.

۴. سوره یس، آیه ۳۲.

﴿مَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ﴾^۱

«هیچ آیه‌ای از آیات پروردگارشان برای آن‌ها نمی‌آید جز این که از آن رو گردان می‌شوند»

و این بدان سبب است که:

﴿وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ، وَ سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾^۲

«در پیش روی آن‌ها سدّی قرار دادیم و در پشت سرشان سدّی و چشمان آن‌ها را پوشانده‌ایم لذا چیزی را نمی‌بینند، برای آن‌ها یکسان است چه انذارشان کنی یا نکنی، ایمان نمی‌آورند»

اکنون به مقصود باز می‌گردیم، چه اینها به اموری اشاره دارد که برتر از علوم معامله است و می‌گوییم روشن شد که صبر عبارت از پایداری انگیزه دین در برابر انگیزه هوس است. این پایداری و مقاومت از ویژگی‌های آدمیان است، زیرا فرشتگانی که کرام کاتبین هستند بر آنها گمارده شده‌اند و آنها بر کودکان و دیوانگان چیزی نمی‌نویسند، چه همان گونه که ذکر کردیم کار نیک اقبال و رو آوردن به استفاده از این دو فرشته، و کار بد اعراض و رو گردانیدن از آنهاست، و کودکان و دیوانگان را راهی برای استفاده از آنها نیست و روی گردن و پشت کردن به آنها قابل تصوّر نمی‌باشد، و دو فرشته موکّل تنها اقبال و اعراض کسانی را می‌نویسند که بر این اعمال قدرت داشته باشند.

تردیدی نیست که مبادی تابش نور هدایت در سنّ تمیز آشکار می‌شود و بتدریج تا رسیدن به سنّ بلوغ نموّ و توسعه می‌یابد، چنان که روشنی صبح تا

۱. سوره یس، آیه ۴۶.

۲. سوره یس، آیه ۹ و ۱۰.

طلوع قرص خورشید به تدریج ظاهر می گردد.

لیکن نور هدایت دوران تمیز فروغی اندک است نه تنها مضرات آخرت را معلوم نمی کند بلکه ضررهای دنیوی را هم نشان نمی دهد. به همین سبب کودک ممیز به علت ترک نماز تنبیه می شود، لیکن در آخرت عقوبتی ندارد، و فرشتگان در نامه های اعمال که در آخرت باز می شود برای کودک ممیز چیزی نمی نویسند بلکه بر قیم عادل و ولی نیکوکار مهربان است که اگر از ابرار و طرفدار «کرام برره» باشد عمل بد و نیک کودک را از طریق حفظ و تعلیم بر صحیفه دل او بنویسد و با تعریف آن را نشر دهد و در صورت خطا او را مجازات کند. هر ولی و سرپرستی که نسبت به کودک بدین شیوه رفتار کند خوی فرشتگان را به دست آورده و آن را درباره کودکان به کار برده و بدین وسیله مانند فرشتگان به درجه قرب پروردگار جهانیان رسیده، و با پیامبران و مقربان و صدیقان قرین گشته است. قول پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که فرموده است: «من و سرپرست یتیم در بهشت مانند این دو انگشتیم».

صبر نیمی از ایمان است

بدان ایمان گاهی تنها بر تصدیق به اصول دین اطلاق می شود، و گاهی آن را به اعمال ناشی از آنها اختصاص می دهند، و زمانی بر هر دو اطلاق می گردد. معارف دین دارای ابوابی است و اعمال نیز ابواب و انواعی دارد، و چون واژه ایمان همه آنها را شامل می شود لذا ایمان دارای هفتاد و چند باب می باشد. اما صبر به دو اعتبار و بر حسب دو اطلاق نصف ایمان است:

۱. این که ایمان در مجموع تصدیقات و اعمال اطلاق شود. در این صورت ایمان دارای دو رکن است: یکی یقین و دیگری صبر. مراد از یقین معرفت های

قطعی به اصول دین است که با هدایت و توفیق الهی حاصل می‌شود، و مقصود از صبر عمل به مقتضای این یقین است زیرا یقین به او می‌آموزد که گناه زیان‌بار و طاعت سودمند است، و ترک گناه و مواظبت بر طاعت جز به صبر میسر نیست. صبر در حقیقت به کار بردن انگیزه دین در مقهور کردن انگیزه هوس و کاهلی است از این رو به این اعتبار صبر نصف ایمان است و به همین سبب پیامبر خدا ﷺ صبر و یقین را کنار هم قرار داده و فرموده است: «از اندک‌ترین چیزهایی که به شما داده شده یقین و عزم بر صبر است... تا آخر حدیث».^۱

۲. این که ایمان بر احوالی که اعمال ثمره و نتیجه آنهاست اطلاق شود نه بر معارف.

در این صورت همه آنچه بر انسان وارد می‌شود از دو قسم بیرون نیست: یا برای دنیا و آخرت او سودمند است و یا برای هر دو زیان‌بار است به علاوه آنچه در حال صبر برای او زیان آور و در حال شکر برایش سودمند است. بدین اعتبار شکر یک نیمه ایمان است.

چنان که یقین به اعتبار اول یکی از دو نیمه ایمان است. به همین مناسبت ابن مسعود گفته است: ایمان دو نیم است: نیمی صبر و نیم دیگر شکر است. این حدیث از پیامبر خدا ﷺ نیز روایت شده است.

چون صبر، شکیبایی و پایداری انگیزه‌های دین در برابر انگیزه‌های هوس است و انگیزه‌های هوس نیز دو قسم است؛ قسمتی برخاسته از شهوات، و قسمتی ناشی از خشم می‌باشند، و شهوت عبارت است از طلب لذت، و خشم گریز از درد و رنج است و روزه تنها شکیبایی در برابر خواست‌های

۱. در آغاز کتاب ذکر شده، و از طریق خاصه کافی، ج ۲، ص ۵۲، شماره ۶ از امام رضا علیه السلام نقل کرده که فرموده است: «چیزی کمتر از یقین میان بندگان تقسیم نشده است».

شهوت است اعم از شهوت بطن و فرج، نه شکیبایی در برابر خواست‌های خشم، لذا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به همین مناسبت فرموده است: «روزه نصف صبر است»، زیرا کمال صبر شکیبایی و پایداری در برابر دو انگیزه است یکی شهوت و دیگری غضب، و در این صورت روزه ربع ایمان خواهد بود. به همین گونه باید اندازه‌های شرعی و حدود اعمال و احوال و نسبت آنها را با ایمان درک کرد، و در این مورد اصل این است که کثرت ابواب ایمان شناخته شود و بدانند که واژه ایمان بر وجوه مختلفی اطلاق می‌شود.

صبر سرچشمه ایمان

بدان صبر دو نوع است: یکی صبر تن است مانند تحمل سختی‌هایی که بر بدن وارد می‌شود و پایداری در برابر آنها و این دو قسم است: یکی، از طریق فعل مانند انجام دادن کارهای مشقت‌بار و سخت اعم از عبادات و جز آنها و دوم، از طریق تحمل، مانند شکیبایی در برابر زدن‌های سخت و پایداری در برابر بیماری‌های دشوار و زخم‌های هولناک. این گونه صبر اگر موافق شرع باشد پسندیده است لیکن ستوده‌ترین نوع آن صبر روحی در برابر خواست‌های طبع و هوس‌هاست. و این صبر اگر شکیبایی در برابر خواست‌های شکم و فرج باشد عفت گفته می‌شود، و اگر صبر در تحمل مکروهی باشد نام‌های آن نزد مردم به اختلاف نوع مکروهی که صبر بر آن غلبه می‌کند مختلف می‌شود. و اگر شکیبایی در برابر مصیبتی باشد تنها به واژه صبر اکتفا می‌شود و ضد آن حالتی است که آن را جزع و بی‌تابی می‌نامند. این حالت عبارت از آزاد گذاشتن انگیزه هوس است تا آواز را بلند کند و بر صورت بزند و گریبان چاک کند.

اگر صبر در تحمل رنج باشد آن را ضبط نفس می‌نامند و ضدّ آن حالتی است که آن را بطر می‌گویند.

اگر صبر در جنگ و کارزار باشد آن را شجاعت می‌خوانند و ضدّ آن جبن یا ترس است.

اگر صبر بر فرو بردن خشم باشد حلم گفته می‌شود و ضدّ آن تذمّر یا خشمگینی است.

اگر صبر در برابر یکی از حوادث روزگار باشد آن را سعه صدر می‌گویند و ضدّ آن دلتنگی و آزرده‌گی و ضیق صدر است.

اگر پایداری در پوشیده داشتن سخنی است آن را کتمان می‌خوانند و صاحب آن کتوم یا راز دار گفته می‌شود.

اگر صبر بر محرومیت از زرق و برق زندگی است آن را زهد می‌گویند و ضدّ آن حرص است.

و اگر صبر بر محدودیت از بهره‌های زندگی باشد آن را قناعت و ضدّ آن را شرّه یا حرص می‌خوانند.

بنابر این بیشتر خصلت‌های خوب ایمان داخل در صبر است. از این رو هنگامی که از پیامبر خدا ﷺ پرسیدند ایمان چیست، فرمود: «آن صبر است»، زیرا صبر بزرگ‌ترین و دشوارترین اعمال ایمان است، همچنان که فرمود: «حجّ عرفه است»، و خداوند اقسام این اعمال را در یک آیه جمع کرده و همه را صبر نامیده و فرموده است:

﴿وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ﴾^۱

«... در برابر محرومیت‌ها و بیماری‌ها و در میدان جنگ استقامت می‌کنند، این‌ها کسانی هستند که راست می‌گویند و این‌ها هستند پرهیزگاران.»

بأساء به معنای مصیبت، و ضراء، فقر و ناداری و بأس کارزار است. اینها اقسام صبر بنابر اختلاف متعلقات آن است. کسی که معانی را از نام‌ها می‌گیرد تصوّر می‌کند اینها احوالی است که در ذات و حقیقت خود با هم اختلاف دارند، زیرا او نام‌ها را مختلف دیده است. لیکن کسی که پویای راه راست است و در پرتو نور الهی به اشیا می‌نگرد نخست به معانی نظر می‌کند و بر حقایق آنها مطلع می‌شود سپس اسامی را مورد ملاحظه قرار می‌دهد، چه اسامی برای دلالت بر معانی وضع شده‌اند، و معانی اصول، و الفاظ توابع می‌باشند، و کسی که اصول را از توابع طلب کند به تحقیق دچار لغزش شده است. قول خداوند متعال که فرموده است:

﴿أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^۱

«آیا کسی که به رو در افتاده و حرکت می‌کند به هدایت نزدیکتر است یا کسی که راست قامت در صراط مستقیم گام بر می‌دارد؟»

اشاره به همین دو دسته است، زیرا غلط‌های کافران جز نظیر این گونه برداشت‌های وارونه چیز دیگر نیست.

اقسام صبر بر حسب اختلاف در قوّت و ضعف

بدان انگیزه دین در مقابله با انگیزه هوس سه حالت دارد:

اول - آن که انگیزه هوس را مقهور کند، به طوری که نیروی جدال و توان کشمکش در آن باقی نماند، و با ادامه صبر می‌توان به این حالت رسید، و در این مورد گفته می‌شود:

«مَنْ صَبَرَ ظَفَرَ» یعنی هر کس صبر کند پیروز می‌شود، و کسانی که به این مرتبه رسیده‌اند اندکند و آنها صدیقان مقربند که خداوند درباره آنها فرموده است:

﴿الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا﴾^۱.

«کسانی که گفتند پروردگار ما الله است سپس بر این گفته استقامت ورزیدند».

اینان همواره در راه راست گام برمی‌دارند، و بر صراط قویم دین استوار ایستاده‌اند و نفوس ایشان بر آنچه انگیزه‌های دین از آنها خواسته آرامش یافته است و منادی کننده آنها را ندا می‌کند:

﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً﴾^۲.

«ای نفس مطمئنه بازگرد به سوی پروردگارت در حالی که خشنود و خشنود شده هستی».

دوم - این که انگیزه هوس غلبه یابد و کشمکش میان آن و انگیزه دین به کلی از میان برود و خود را به لشکر شیطان تسلیم کند و چون از مجاهده نومید شده است دست از آن بردارد. اینان همان بی‌خبران و غافلانند و اکثریت خلق را تشکیل می‌دهند، و همانهایی هستند که شهواتشان آنها را به بردگی گرفته و بدبختی بر آنها غلبه یافته است. آنان در دل خویش که سرّی از اسرار خدا و امری از اوامر اوست دشمنان خدا را داوری و حاکمیت داده‌اند و قول خداوند

۱. سوره فصلت، آیه ۳۰.

۲. سوره فجر، آیه ۲۷ و ۲۸.

به آنها اشاره دارد که فرموده است:

﴿وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا وَلَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي
لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ﴾^۱

«اگر ما می‌خواستیم به هر انسانی (از روی اجبار) هدایت
لازمش را می‌دادیم لیکن (من آنها را آزاد گذارده‌ام) و مقرر
کرده‌ام که دوزخ را (از انسان‌های بی‌ایمان و گنهکار) از جن
و انسان همگی پر کنم».

اینان کسانی هستند که آخرت را داده و در برابر آن دنیای خود را خریده
و در این معامله سخت دچار خسران شده‌اند و به کسی که بخواهد آنان را
ارشاد کند گفته می‌شود:

﴿فَاعْرِضْ عَنْ مَنَ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا
ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ﴾^۲

«از آنها که از ذکر ما روی می‌گردانند و جز زندگی مادی دنیا
را نمی‌طلبند اعراض کن».

نشانه این حالت یأس و نومیدی و یا فریفتگی به آرزوهاست، و اینها ناشی
از نهایت حماقت است، چنان که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «زیرک کسی
است که نفس خویش را خوار سازد و برای پس از مرگ کار کند و احمق کسی
است که از خواهش نفسش پیروی کند و از خداوند آرزو داشته باشد»^۳ اگر
کسی را که دارای این حالت است پند دهی می‌گویی: من مشتاق توبه هستم
لیکن برایم امری غیر ممکن شده و امیدی به آن ندارم یا آن که رغبتی به توبه

۱. سوره سجده، آیه ۱۳ و ۱۴.

۲. سوره نجم، آیه ۲۹.

۳. المستدرک حاکم، ج ۴، ص ۲۵۱، پیش از این در آن جا که غرور نکوهش شده ذکر شده است.



ندارد و می‌گوید: خداوند آمرزنده و بخشنده و مهربان است و نیازی به توبه مؤمن ندارد.

این بیچاره عقلش با شهوتش یار و همراه شده و آن را تنها در راه تدابیر دقیقی که بتواند شهوات خود را ارضا کند به کار می‌برد، و مانند مسلمانی که در دست کافران اسیر شده باشد و او را به چرانیدن خوک و نگهداری و حمل شراب وادارند عقلش در چنگ شهواتش اسیر و گرفتار می‌باشد. و منزلت او در نزد خداوند منزلت کسی است که مسلمانی را مقهور کند و او را به کافران بسپارد و اسیر دست ایشان کند و سبب زشتی جنایتش آن است که کسی را مسخر دیگری کرده که سزاوار است خودش مسخر او باشد. و کسی را تسلط داده که شایسته است بر او تسلط داشته باشد.

مسلمان از آن جهت شایستگی سلطه بر غیر را دارد که دارای معرفت و انگیزه دینی است، و کافر بدان سبب مستحق آن است که بر او تسلط داشته باشند که فاقد این معرفت و دارای انگیزه شیطانی است. و حق مسلمانی بر نفس خویش واجب‌تر از حق غیر بر اوست و هر زمان معنای شریفی را که متعلق به حزب خدا و لشکر فرشتگان است، برای معنای پستی که تعلق به حزب شیاطین که رانده شدگان درگاه الهی هستند به کار گیرد، مانند کسی است که مسلمانی را به بردگی کافر درآورده، بلکه همچون کسی است که به قصد آزار پادشاهی که بر او حق نعمت دارد، عزیزترین فرزندان او را برباید و به سخت‌ترین دشمنان او بسپارد.

پس بنگر که چگونه نعمت پادشاه را ناسپاسی کرده و خود را مورد خشم و انتقام او قرار داده است، زیرا؛ هوای نفس در پیشگاه خداوند منفورترین خدایی است که در روی زمین پرستش می‌شود، و عقل عزیزترین موجودی

است که در زمین آفریده شده است.

سوّم - آن که میان دو لشکر برابری برقرار باشد گاهی این بر آن پیروز می شود و زمانی آن بر این. کسی که دارای این حالت است از مجاهدان به شمار می آید نه از پیروزمندان.

اینها کسانی هستند که خداوند درباره آنها فرموده است:

﴿خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ﴾^۱

«و اعمال درست و نادرستی را به هم آمیختند، امید می رود

خداوند توبه آنها را بپذیرد»

این حالت از نظر قوّت و ضعف ایمان است اما از حیث عدد آنچه بر آن صبر می کند سه حالت بر او راه دارد: یا بر همه شهوت ها غلبه می کند، یا بر هیچ شهوتی غالب نمی شود، یا تنها بر برخی از شهواتش چیره می گردد.

و قول حق تعالی که فرموده است:

﴿خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا﴾ بر کسی حمل می شود که از غلبه بر برخی از شهواتش ناتوان است. کسانی که مجاهده با شهوات نفس را مطلقاً ترک می کنند به چهارپایان شبیه تر بلکه از آنها گمراه ترند، زیرا در چهارپایان معرفت و قدرتی که به وسیله آنها با شهوات مبارزه کنند آفریده نشده و حال آن که این نیروها در انسان نهاده شده و او آنها را مهمل و بلا استفاده گذارده است. از این رو بحق، اینان از چهارپایان ناقص ترند و به یقین پشت کرده اند، به همین مناسبت گفته اند:

و لم أر فی عیوب النّاس عیبا كنقص القادرین علی التّمام^۲

صبر از نظر آسانی و دشواری نیز تقسیم پذیر است، چه نوعی صبر است که

۱. سوره توبه، آیه ۱۰۲.

۲. در عیب های مردم عیبی ندیدم مانند نقص کسانی که بر تمام قادر باشند.

برای نفس دشوار و مشقت بار است و دوام بر آن جز با کوشش زیاد و رنج بسیار میسر نیست.

و این را «تصَبَّر» می‌نامند. نوعی دیگر از صبر وجود دارد که با رنج و زحمتی همراه نیست و با اندکی تحمل، نفس آن را بر خود هموار می‌سازد، و این را «صبر» می‌خوانند.

هرگاه بر تقوا و پرهیزگاری مداومت شود، و تصدیق به حسن عواقب امور قوت گیرد صبر آسان می‌گردد، به همین سبب خداوند فرموده است:

﴿فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى، وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى﴾^۱

«اما کسی که در راه خدا انفاق کند، و پرهیزگاری پیش گیرد،

و جزای نیک الهی را باور کند ما او را در مسیر آسانی قرار

می‌دهیم.»

مثال این تقسیم توانایی کشتی گیر نسبت به دیگران است، چه مرد نیرومند می‌تواند مرد ضعیف را به اندک حمله و کمترین نیرو به خاک افکند بی آن که در درگیری با او دچار زحمت و خستگی و اضطراب شود، و نفسش به شماره افتد. لیکن مرد نیرومند را جز با زحمت بسیار و رنج و عرق پشانی نمی‌توان به زمین زد.

نبرد میان انگیزه دین و انگیزه هوس نیز به همین گونه است زیرا به تحقیق آن نبرد میان فرشتگان و شیاطین است، و هر گاه شهوت‌ها رام و ریشه‌کن شوند و انگیزه دین غلبه و استیلا یابد، و بر اثر طول مداومت صبر آسان گردد و حالت رضا به وجود می‌آید، چنان که شرح آن در کتاب رضا خواهد آمد و مقام رضا عالی‌تر از صبر است. از این رو پیامبر خدا ﷺ فرموده است: «خدا را با رضا بندگی

۱. سوره لیل، آیه ۵ و ۶ و ۷.

کن، و اگر نمی‌توانی در صبر بر چیزی که از آن کراهت داری خیر بسیار است.»^۱
یکی از عارفان گفته است: صابران از سه مقام برخوردارند: اول، ترک شکایت است این درجه توبه کنندگان است دوم، راضی است به آنچه برایش مقدر شده و این مرتبه زاهدان است سوم، دوستدار چیزی است که خداوند درباره‌اش انجام می‌دهد. و این مقام صدیقان است.

ما در کتاب محبت روشن خواهیم کرد که مقام محبت برتر از مقام رضا است همان طوری که مقام رضا بالاتر از مقام صبر است و این انقسام، در صبر خاص، که صبر بر بلا یا و مصایب است جاری است.

بدان صبر به اعتبار حکم آن نیز بر واجب، مستحب، مکروه و حرام منقسم می‌شود:

چه صبر در برابر محرّمات واجب است. و صبر بر مکروهات مستحب، و صبر بر آزار حرام حرام است. مانند آن که کسی دستش یا دست فرزندش را ببرند و او صبر کند و خاموشی گزیند، یا کسی برای شهوتی حرام قصد حرم او کند، و غیرت او به هیجان آید لیکن بر آن صبر کند و نسبت به آنچه بر کسانش می‌رود خاموش بماند و این صبر حرام است. صبر مکروه صبر بر آزاری است که به سبب چیزی که در شرع مکروه است به انسان برسد. و باید شرع محک صبر باشد، و نباید تصوّر شود که چون صبر نصف ایمان است همه اقسام آن خوب و پسندیده می‌باشد بلکه مقصود اقسام خاصی از آن است.

بنده در هیچ حال از صبر بی‌نیاز نیست

بدان همه آنچه در زندگی دنیا به انسان می‌رسد از دو نوع بیرون نیست: یکی آنچه موافق با هوس‌های اوست، و دیگر اموری که موافق با هوس‌های او نبوده بلکه مکروه اوست. وی در هر یک از اینها به صبر نیازمند است، و در همه احوال از این دو نوع امور یا یکی از آنها فارغ نیست، و به همین سبب هرگز از صبر بی‌نیاز نمی‌باشد.

نوع اول:

اموری که موافق خواهش نفس، سلامت، مال، مقام، کثرت خویشاوندان، توسعه اسباب، کثرت پیروان و یاران و همه لذت‌های دنیاست، و بنده در این امور بی‌نهایت به صبر نیاز دارد، چه اگر ضبط نفس نکند و به این امور گرایش یابد و در لذت‌های مباح فرو رود و این امر او را به تباهی و سرکشی خواهد کشاند، زیرا خداوند فرموده است:

﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ﴾^۱

«قطعاً انسان سرکشی می‌کند هرگاه احساس بی‌نیازی کند».

تا آن جا که یکی از عارفان گفته است:

مؤمن بر بلا صبر می‌کند، و بر عافیت جز صدیق شکیبایی نمی‌ورزد، هنگامی که اموال دنیا به طرف صحابه سرازیر شد گفتند: ما به فتنه فقر و ناداری دچار شدیم توانستیم صبر کنیم اکنون به فتنه توانگری مبتلا شده‌ایم و نمی‌توانیم بر آن شکیبایی ورزیم. به همین سبب خداوند متعال بندگانش را از فتنه مال و زن و فرزند بیم می‌دهد و می‌فرماید:

۱. سوره علق، آیه ۶ و ۷.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ﴾^۱

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اموال و فرزندان شما را از یاد خدا غافل نکند»

و نیز فرموده است:

﴿إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ﴾^۲

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید برخی از همسران و فرزندان دشمنان شما هستند، از آن‌ها برحذر باشید».

و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «فرزند بیم آور، بخل آور و اندوه آور است»^۳ و هنگامی که به فرزندش حسین علیه السلام نگریست که پایش در پیراهنش بند آمد و لغزید از منبر فرود آمد و او را در آغوش گرفت، سپس فرمود:

«خداوند راست فرموده است:

﴿أَنَّا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ﴾

«من هنگامی که دیدم فرزندم لغزید بی تاب شدم و او را گرفتم».^۴

این امر برای اهل بینش مایه عبرت است. مرد کامل کسی است که در حال عافیت صبر کند، و معنای صبر بر عافیت آن است که بدان میل نکند و بداند که آنچه در نزد اوست ودیعه است و شاید بزودی برگردانیده و مسترد شود. و نیز باید نفس خود را باز دارد از این که بدانها شاد شود و در خوشگذرانی و لذت طلبی و بازی و سرگرمی حریص باشد، و باید حقوق الهی را در مال

۱. سوره منافقین، آیه ۹.

۲. سوره تغابن: آیه ۱۴.

۳. ابو یعلی از ابوسعید خدری با سند ضعیف، الجامع الصغیر، سنن ابن ماجه، شماره ۳۶۶۶.

۴. سنن نسایی، ج ۳، ص ۱۰۸، از حدیث بریده، ابو داوود، ابن ماجه و ترمذی.



خود با انفاق به مستحقان، و در بدنش به وسیله کمک به مردمان، و در زبانش با راستگویی و همچنین در دیگر چیزهایی که خداوند به او ارزانی داشته است رعایت کند. این صبر با شکر پیوند دارد، زیرا چنان که شرح داده خواهد شد شکر زمانی کامل است که حق آن ادا شود.

صبر بر خوشی و توانگری سخت‌تر است، زیرا آن مقرون به قدرت است و از حفظ الهی است که بر آنها قادر نباشی، صبر بر حجامت و زدن رگ، اگر به وسیله دیگری انجام شود، آسان‌تر از صبر بر حجامت و زدن رگ خویش به وسیله خود اوست. همچنین گرسنه به هنگامی که طعامی در پیش روی او نیست بر صبر قادرتر است تا زمانی که خوراک‌های پاکیزه و گوارا در نزد او حاضر و بر استفاده از آنها قادر است از این رو فتنه توانگری بزرگ‌تر و سخت‌تر می‌باشد.

نوع دوم

اموری است که با هوس‌ها و طبع انسان موافق و هماهنگ نیست و اینها سه گونه است:

۱. اعمالی که به اختیار بنده است مانند طاعات و معاصی.
۲. اموری که انسان در شروع آن اختیار ندارد لیکن در برطرف کردن و زدودن آن دارای اختیار است مانند احساس آرامش کردن از طریق انتقام‌گیری از کسی که آزار رسانده است.
۳. اموری که از اختیار انسان بیرون است مانند مصایب و حوادث.

اقسام سه‌گانه اعمال

قسم اول، که در آنها اختیار دارد افعال اوست که آنها را طاعت یا معصیت گویند و اینها دو نوع است:

– نوع اول طاعت است و بنده نیازمند است که بر آنها صبر کند، و صبر بر طاعت دشوار است، زیرا طبع آدمی از عبودیت تنفر و به ربوبیت رغبت دارد. به همین سبب یکی از عارفان گفته است: هیچ کس نیست جز این که آنچه را فرعون با گفتن **أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى** اظهار کرد و در ضمیر او نهفته است. لیکن فرعون قول خود را مقبول دانست و مجال یافت آن را اظهار کند، چه خداوند فرموده است: **﴿فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاطَاعُوهُ﴾**.^۱ «او قوم خود را تحمیق کرد و از وی اطاعت کردند» و هیچ کس نیست جز این که نسبت به برده و خدمتکار و پیروان و زیر دستان خود همین را ادعا می کند، هر چند اظهار آن برایش غیر ممکن است. زیرا برآشفتن و خشم گرفتن او به هنگامی که در خدمت به او کوتاهی می کند و به بندگی گرفتن آنها تنها از کبر و منازعه با ربوبیت کبریایی حق سرچشمه می گیرد.

باری بندگی مطلقاً بر نفس گران است، پس از آن برخی عبادات مانند نماز به سبب کسالت، و بعضی مانند زکات به علت بخل و پاره‌ای به هر دو سبب مانند حج و جهاد مکروه طبع است. از این رو صبر بر طاعت صبر بر سختی هاست، و بنده فرمانبردار در سه حالت به صبر بر طاعت نیاز دارد:

حالت اول:

پیش از طاعت است و آن سعی در تصحیح نیت و اخلاص، و دوری از آلودگی به ریا و انگیزه‌های مضر و عزم بر خلوص و وفاست و این صبر از دیدگاه کسانی که به حقیقت نیت و اخلاص و آفات ریا و مکرهای نفس آگاهند بسیار سخت است.

پیامبر خدا ﷺ به همین مطلب اشاره کرده و فرموده است: «صَحَّتْ أَعْمَالُ
بِهِ نِيَاتٍ»^۱ و هر کسی آنچه را نیت می‌کند به دست می‌آورد^۱ خداوند
فرموده است:

﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾^۲

«در حالی که به آن‌ها دستوری داده نشده بود جز این که خدا را

با کمال اخلاص پرستش کنند و از شرک به توحید باز گردند»

به همین سبب خداوند صبر را بر عمل مقدم داشته و فرموده است:

﴿إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾^۳

«جز آن‌هایی که شکیبایی ورزیدند و عمل صالح انجام دادند»

حالت دوم:

حال عمل است که باید در اثنای ادای آن از خداوند غافل نشود، و در
اجرای آداب و سنت‌های عمل سستی نکند و با رعایت شرایط ادب تا آخرین
جزء عمل ادامه دهد، و در برابر انگیزه‌های فتور و سستی تا پایان کار شکیبایی
ورزد. و این نیز صبری سخت و دشوار است، و شاید در قول حق تعالی که
فرموده است:

﴿نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ، الَّذِينَ صَبَرُوا﴾^۴

«... چه خوب است پاداش عمل کنندگان، آنانی که شکیبایی

ورزیدند».

مراد همین صبر باشد، یعنی کسانی که تا اتمام عمل شکیبایی کردند.

۱. سنن ابن ماجه، شماره ۴۲۲۷ و پیش از این از صحیحین نقل شده است.

۲. سوره بینه، آیه ۵.

۳. سوره هود، آیه ۱۱.

۴. سوره عنکبوت، آیه ۵۹ و ۶۰.

حالت سوم:

پس از فراغت از عمل است، زیرا در خودداری از افشا و ظاهر نکردن به آن به قصد سُمعه و ریا و همچنین از این که با دیده عجب و خودپسندی بدان بنگرد و بالاخره در هر چه عملش را باطل و اثرش را زایل کند نیازمند به صبر است، چنان که خداوند فرموده است:

﴿وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ﴾^۱

«و اعمال خود را باطل نسازید».

و نیز:

﴿لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُم بِالْمَنِّ وَالْأَذَى﴾^۲

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید بخشش‌های خود را با منت و آزار باطل نکنید»

کسی که پس از دادن صدقه نتواند از منت نهادن و رنجاندن خودداری کند عمل خود را باطل کرده است.

طاعات دو قسمند: بعضی از آنها واجبند و برخی مستحب، و انسان در هر دو قسم به صبر نیاز دارد. خداوند متعال آن دو را در این آیه جمع کرده و فرموده است:

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى﴾^۳

«خداوند به عدل و احسان و بخشش به نزدیکان فرمان می‌دهد و از فحشا و منکر و... نهی می‌کند».

مراد از عدل، طاعت‌های واجب، و احسان، طاعات مستحب، و بخشش به

۱. سوره محمد، آیه ۳۳.

۲. سوره بقره، آیه ۲۶۴.

۳. سوره نحل، آیه ۹۰.

فامیل، جوانمردی و صله رحم است، و همه اینها به صبر نیازمند است. نوع دوم، از اعمالی که انسان در آنها اختیار دارد معاصی است و بنده در برابر آنها سخت به صبر محتاج است. حق تعالی همه گناهان را در قول خود جمع کرده و فرموده است:

﴿وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾

و پیامبر خدا ﷺ فرموده است: «مهاجر کسی است که از بدی هجرت کند و مجاهد کسی است که با خواهش‌های نفس خویش بجنگد.»

گناهان بر وفق انگیزه هوس است، و سخت‌ترین نوع صبر در برابر معاصی صبر بر گناهیانی است که به صورت عادت درآمده، زیرا عادت طبیعت پنجم آدمی است و چون به شهوت اضافه شود دو لشکر از لشکرهای شیطان بر ضد لشکریان خدا هم پشت و متحد شده است، در نتیجه انگیزه دین نخواهد توانست آنها را سرکوب کند، سپس هر گاه گناهی را که مرتکب می‌شود از جمله افعالی باشد که انجام دادن آن آسان است صبر بر آن برای نفس دشوارتر است مانند صبر بر معاصی زبان از قییل غیبت، دروغ، جدال، خودستایی [خواه به تصریح یا به کنایه]، انواع شوخی‌های دل آزار، اقسام کلماتی که مقصود از آنها عیب‌جویی و تحقیر مردم و ذکر مردگان به زشتی و بدگویی از آنها و عیب‌جویی در علوم و روش زندگی و مشاغل آنان باشد، زیرا این سخنان در ظاهر غیبت و در باطن خودستایی است.

چه در نفس [آدمی] دو شهوت است یکی نفی دیگران و دیگر اثبات خویش، و با این دو شهوت است که حالت ربوبیت که در سرشت او نهفته است کامل می‌شود، و این ضد حالت عبودیت است که انسان بدان مأمور

می باشد، و به سبب اجتماع دو شهوت و آسان بودن حرکت زبان و اعتیاد به این گونه سخنان صبر بر آن دشوار می شود تا آن حدّ که بر اثر تکرار و انس، بدی و زشتی آنها از دل زایل می گردد.

فی المثل مشاهده می شود که اگر مردی جامه ابریشمین بر تن کند آن را بی نهایت زشت می شمارند، لیکن اگر کسی زبانش را آزاد بگذارد و در تمام روز پیرامون شؤن و اعراض مردم سخن گوید این را زشت نمی شمارند با آن که در خبر آمده است که: «غیبت از زنا بدتر است».

و کسی که نمی تواند زبانش را در مکالمات نگه دارد و قدرت بر صبر ندارد بر او واجب است عزلت و تنهایی اختیار کند و چیزی جز این او را نجات نمی دهد، چه صبر بر تنهایی آسان تر از صبر بر خاموشی در میان جمع است و صبر بر هر یک از گناهان با اختلاف انگیزه هر گناه از حیث شدّت و ضعف مختلف است.

آسان تر از حرکت زبان حرکت خطورات قلبی بر اثر وسوسه هاست از این رو حدیث نفس در تنهایی باقی می ماند و به هیچ روی صبر در برابر آن ممکن نیست مگر آن که اندیشه دینی دیگری بر دل غلبه کند و آن را به خود مشغول بدارد، مثلاً همه اندیشه های خود را منحصر به یک اندیشه نماید، چون اگر فکر خود را در یک چیز معین به کار نبرد وسوسه ها از او دور نخواهد شد.

قسم دوم، اموری است که بروز آنها در اختیار انسان نیست، لیکن در دفع آنها دارای اختیار است مانند این که او را با عملی یا سخنی برنجاند و یا جنایتی بر جان یا مال او وارد کنند. در چنین صورتی صبر کردن بر ترک مکافات گاهی واجب و زمانی فضیلت است. یکی از صحابه گفته است: ما ایمان کسی را که بر آزارها صبر نمی کند ایمان نمی شماریم، خداوند متعال فرموده است:

﴿وَلَتَصْبِرَنَّ عَلَىٰ مَا آذَيْتُمُونَا وَعَلَىٰ اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ﴾^۱

«و ما به طور مسلم بر آزارهای شما صبر خواهیم کرد و توکل کنندگان باید تنها بر خدا توکل کنند».

در موقعی پیامبر خدا ﷺ مالی را میان مسلمانان تقسیم فرمود، یکی از اعراب مسلمان به وی گفت: در این تقسیم رضای خدا خواسته نشده است. این سخن را به اطلاع پیامبر ﷺ رسانیدند رخسار مبارک آن حضرت سرخ شد و فرمود: «خداوند برادرم موسی را رحمت کند که او را بیشتر از این آزار دادند و صبر کرد»^۲ خداوند متعال فرموده است:

﴿وَدَعْ أَذَاهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ﴾^۳

«و به آزارهای آن‌ها اعتنا مکن و بر خدا توکل کن».

و نیز فرموده است:

﴿وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا﴾^۴

«و در برابر آنچه (دشمنان) می‌گویند شکیا باش و به گونه‌ای شایسته از آن‌ها دوری کن».

و نیز:

﴿وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ﴾^۵

«ما می‌دانیم سینه تو از آنچه آن‌ها می‌گویند تنگ می‌شود (و تو را سخت ناراحت می‌کنند)».

و نیز:

۱. سوره ابراهیم، آیه ۱۰۲.

۲. پیش از این چند بار از صحیح مسلم و بخاری نقل شده است.

۳. سوره احزاب، آیه ۴۸.

۴. سوره مزمل، آیه ۱۰.

۵. سوره حجر، آیه ۹۷.

﴿وَلَسَّمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾^۱

و از آن‌ها که پیش از شما کتاب آسمانی داده شده‌اند (یهود) و از آن‌ها که راه ترک پیش گرفتند سخنان آزار دهنده فراوان خواهید شنید و اگر استقامت کنید و تقوا پیشه سازید (شایسته‌تر است) زیرا این‌ها از کارهای محکم و قابل اطمینان است.

یعنی هرگاه در اقدام به مکافات صبر کنید، از این رو خداوند کسانی را که از حقوق خود در قصاص و جز آن صرف نظر می‌کنند ستوده و فرموده است:

﴿وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ﴾^۲

«و اگر خواستید مجازات کنید تنها به مقداری که به شما تعدی شده کیفر دهید و اگر شکیبایی کنید آن برای شکیبایان بهتر است».

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «با کسی که از تو بریده پیوند کن، و به کسی که تو را محروم گردانیده بخشش کن، و از کسی که به تو ستم کرده درگذر».

در انجیل دیدم که عیسی علیه السلام فرموده است: پیش از این به شما گفته شده است: دندان در برابر دندان، بینی در برابر بینی، و من به شما می‌گویم: بدی را به بدی تلافی نکنید بلکه کسی که بر سمت راست رخسار شما بزند سمت چپ آن را نیز در اختیار او بگذارید، و هر کس ردای تو را برد شلوار خود را نیز به او بدهید، و آن که شما را ناگزیر کند تا با او یک میل راه بروید دو میل با او بروید. و همه این سخنان امر به صبر در برابر آزار است. بنابر این شکیبایی در برابر

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۸۶.

۲. سوره نحل، آیه ۱۲۶.

آزارهای مردم از عالیتین مراتب صبر است، چه در این مورد انگیزه دین و انگیزه‌های خشم و شهوت همگی یار و همکارند.

قسم سوّم، اموری است که به هیچ وجه در اختیار آدمی نیست از قبیل مصیبت‌هایی همچون مرگ عزیزان، از میان رفتن اموال، ابتلای به بیماری، کوری و تباهی اعضا و به طور خلاصه سایر انواع بلاها، صبر بر اینها از بالاترین مقامات صبر است. ابن عبّاس گفته است: صبر در قرآن بر سه گونه است: صبر بر ادای واجبات و آن را سیصد درجه است، و صبر بر محرّمات و آن را ششصد درجه است و دیگر صبر در مصیبت به هنگام نخستین صدمه و آن را نهصد درجه است.

برتری مرتبه اخیر که از مستحبات است بر مراتب پیش که از واجباتند بدین سبب است، که هر مؤمنی به صبر در برابر محرّمات قادر است لیکن صبر بر بلاهای آسمانی تنها در توان پیامبران و صدّیقان است، چه صبر بر بلا بر نفس گران است و به همین سبب پیامبر ﷺ به خداوند عرض می‌کند: «از تو آن یقین را می‌خواهم که به سبب آن مصیبت‌های دنیا بر من آسان گردد؛^۱ و این صبر زاییده حسن یقین است.

کافی به سند خود از علی علیه السلام نقل می‌کند که: «پیامبر خدا ﷺ فرموده است: صبر سه گونه است: صبر در مصیبت، صبر بر طاعت و صبر در برابر گناه. هر کس بر مصیبت صبر کند تا به نیکویی از آن تسلی یابد خداوند برای او سیصد درجه ثبت می‌کند، که میان هر درجه تا درجه دیگر مانند فاصله میان آسمان و زمین است و هر کس بر طاعت صبر کند خدا برایش ششصد درجه می‌نویسد که میان هر درجه تا درجه دیگر مانند فاصله میان قعر زمین تا عرش

۱. سنن ترمذی، نسایی، حاکم از حدیث ابن عمر و آن را صحیح دانسته است.

است و کسی که در برابر گناه صبر کند خدا برایش نهصد درجه ثبت می کند که میان هر دو درجه مانند فاصله میان قعر زمین تا پایان عرش است. از ابی جعفر امام باقر علیه السلام روایت است که: صبر دو گونه است: «صبر بر بلا که خوب و نیکوست، لیکن بهترین این دو صبر پرهیز از محرمات الهی است.» و این روایت از امیر مؤمنان علیه السلام نیز نقل شده است.

صبر بر بلا در روایات

غزالی می گوید: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که «خداوند فرموده است: هنگامی که بر یکی از بندگان مصیبتی در بدن یا مال یا فرزندش وارد می گردد، و او با صبر جمیل با آن روبرو می شود من در روز باز پسین شرم می کنم که برای او میزانی نصب یا دفتر عملی باز کنم.»

و نیز فرموده است: «انتظار فرج با صبر عبادت است.»

و نیز: «هر بنده مؤمنی به او مصیبتی برسد و چنان که خداوند امر کرده بگوید: «إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، اللَّهُمَّ أَجْرُنِي فِي مَصِيبَتِي وَأَعْقِبْنِي خَيْرًا مِنْهَا؛ قطعاً ما همه از خدایم و به سوی او بازگشت می کنیم، پروردگارا، در این مصیبت مرا اجر بده و پاداشی بهتر نصیب فرما». خداوند با او به همین گونه رفتار می کند.^۱

و نیز از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که: «خداوند فرموده است: ای جبرئیل! پاداش کسی که از دو چشم خود محروم شود چیست؟ عرض کرد:

سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا؛

فرمود: پاداش او جاودان در خانه من بودن و به رخسار من نظر کردن است.»^۲

۱. صحیح مسلم، ج ۳، ص ۳۷، از حدیث ام سلمه.

۲. صحیح بخاری، با کمی اختلاف ۷ / ۱۵۱؛ از حدیث ابن ظلال قسمی از انس، الاوسط طبرانی نیز از روایت انس، المغنی.

و نیز از پیامبر ﷺ روایت شده که خداوند فرموده است: «هر گاه بنده‌ام را به بلایی گرفتار کنم لیکن او صبر کند و نزد عیادت کنندگانش از من شکوه نکند من گوشتش را به گوشتی بهتر و خونسش را به خونی بهتر بدل می‌کنم و هر گاه به او بهبودی بخشم در حالی خواهد بود که بر او هیچ گناهی نیست، و اگر او را بمیرانم رحمت من وی را فرا خواهد گرفت.»^۱

حضرت داوود علی‌ه السلام گفته است: «پروردگارا! پاداش غمزده‌ای که برای رضای تو بر مصیبت‌ها صبر می‌کند چیست؟ فرمود: پاداش او آن است که لباس امن بر او بپوشانم و آن را هرگز از او جدا نسازم.»

داوود به سلیمان علی‌ه السلام فرمود: «سه چیز را می‌توان دلیل تقوای مؤمن دانست: حسن توکل در آنچه به آن نرسیده، و حسن رضا بر آنچه بدان رسیده، و حسن صبر در آنچه از وی فوت شده است.»

پیامبر ﷺ فرموده است: «از بزرگداشت خدا و شناخت حق اوست که از درد خود شکایت نکنی و مصیبت خود را نگویی.»

می‌گوییم: از طریق خاصه (شیعه) کافی از ابی جعفر امام باقر علی‌ه السلام از پیامبر خدا ﷺ روایت کرده که خداوند فرموده است: «کسی که سه روز بیمار شود و نزد عیادت کنندگانش شکایت نکند گوشتش را به گوشتی بهتر و خونسش را به خونی بهتر بدل می‌کنم، اگر به او بهبودی بخشم در حالی است که هیچ گناهی بر او نیست و اگر او را بمیرانم مشمول رحمت من خواهد بود.» در این معنا اخبار دیگری نیز وارد شده است.

در برخی روایات این تبدیل تفسیر شده است به این که خداوند گوشت و خون و پوستی به او می‌دهد که در آنها گناه نکرده است و معنی شکایت این

۱. الموطاء، مالک، ج ۲، ص ۲۲۹، از حدیث عطاء بن یسار.

است که بگوید: به چیزی گرفتار شده‌ام که کسی بدان مبتلا نشده، و آنچه به من رسیده به هیچ کس نرسیده است، گفته‌اند: شکایت این نیست که بگوید: دیشب را بیدار بودم، و امروز تب دارم و امثال اینها.

در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است: «کسی که شبی را با حالت بیماری بسر آورد و آن را بر خود بپذیرد و شکر آن را به جا آورد، ثواب شصت سال عبادت برای اوست.»

پرسیدند: پذیرفتن آن چگونه است؟ فرمود: «بر آن صبر می‌کند و درد خود را به کسی اظهار نمی‌کند و چون بامداد شود خدا را در آنچه بر او گذشته است سپاس می‌گوید.»

از امام باقر علیه السلام درباره صبر جمیل پرسیدند فرمود: «آن صبری است که از آن به مردم شکایت نمی‌کند.»
غزالی می‌گوید:

اگر بگویی: چگونه به درجه صبر بر مصیبت‌ها می‌توان رسید در حالی که این امر در اختیار انسان نیست و وی چه بخواهد و چه نخواهد چاره‌ای ندارد، و اگر مراد از صبر آن است که در نفس وی نسبت به مصیبتی که بر او وارد شده نفرت و کراهتی نباشد این امر نیز از اختیار او بیرون است؟

پاسخ این است که بدانی تنها زمانی از جرگه صابران بیرون می‌رود که در برابر مصیبت جزع و بیتابی ورزد و گریبان چاک کند و به صورت بزند و در شکایت و اظهار اندوه و افسردگی مبالغه کند و عادت خود را در لباس و خوراک و فرش تغییر دهد و این امور همگی در اختیار اوست. از این رو باید از همه اینها دوری جوید و خشنودی خود را به قضای الهی اظهار کند، و بر روش معمول خود ادامه دهد، و معتقد باشد که آنچه از دست او رفته ودیعه‌ای

بوده که مسترد شده است. از امّ سلیم نقل شده که گفته است: مرا پسری بود و از دنیا رفت در حالی که شوهرم ابو طلحه نمی‌دانست. من برخاستم و او را کفن کردم و در گوشه خانه قرار دادم. پس از آن ابو طلحه وارد شد، برخاستم و افطاری برایش آماده کردم. او شروع به خوردن کرد و گفت: پسر چگونه است؟ گفتم: بحمد الله در نیکوترین حال است، و از آنگاه که بیمار شده هیچ وقت بهتر از شب گذشته نبوده است. سپس برای او بهتر از هر موقع دیگر آرایش کردم تا حاجت خود را از من برآورد، سپس گفتم: آیا از همسایگان ما به شگفت نمی‌آیی، گفت: آنها را چه شده است؟ گفتم: چیزی را به طور عاریت به آنها داده بودند هنگامی که از آنها خواستند آن را برگردانند آنان جزع و بیتابی کردند. گفت: بد کاری کرده‌اند. گفتم: این پسر تو است او امانتی از حقّ تعالی بوده و خداوند او را به سوی خود بازگردانید. ابو طلحه حمد خدا را به جا آورد و گفت: **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**. چون فردا شد نزد پیامبر ﷺ رفت و آن حضرت را از ماجرا آگاه کرد. پیامبر خدا ﷺ فرمود: «خداوندا شب را برای آن دو مبارک گردان.» راوی گفته است: پس از آن هفت تن از فرزندان او را در مسجد دیدم که همه قرآن می‌خواندند؛^۱

جابر روایت کرده که پیامبر ﷺ فرموده است: «در خواب دیدم که وارد بهشت شده‌ام و ناگهان با رمیصا، همسر ابی طلحه برخورد کردم.»

گفته شده است: صبر جمیل آن است که صاحب مصیبت شناخته نشود و شبیه دیگران باشد، و آزرده‌گی دل و ریزش اشک او را از حدّ صابران بیرون نبرد، چه او هم یکی از جمع حاضران به خاطر مرگ است و از این حیث با دیگران برابر می‌باشد. دیگر آن که گریه نشانه به درد آمدن دل بر میت است

۱. الحلیة ابو نعیم، صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۴۵.

و مقتضای حال بشریت می‌باشد، و تا رسیدن مرگ از آدمی جدا نمی‌شود، از این رو هنگامی که ابراهیم فرزند پیامبر خدا علیه السلام وفات کرد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گریست. به او عرض کردند: آیا شما ما را از این نهی نکرده‌ای؟

فرمود: «این رحمت است و خداوند بر بندگان رحیم خود رحم می‌کند.»^۱ این گریه انسان را از حالت رضا بیرون نمی‌برد، چه کسی که بر رگ زدن و حجامت اقدام می‌کند با آن که بدین سبب، دچار درد و رنج می‌شود و ممکن است به سبب شدت درد اشکش جاری شود با این حال به آن راضی است.

ابن ابی نجیح برای یکی از خلفا تسلیت‌نامه‌ای فرستاد و در آن نوشت: سزاوارترین کس به شناخت حق خداوند در آنچه از او می‌گیرد کسی است که حق خداوند نزد وی در آنچه برایش باقی گذاشته است بزرگ باشد، و بدان آن که پیش از تو در گذشته برای تو باقی است و آن که پس از تو باقی می‌ماند به سبب تو مأجور خواهد بود و بدان پاداش صبر کنندگان در مصائبی که بر آنها وارد می‌شود بزرگ‌تر از نعمتی است که به آنها داده و در آن با عافیت بسر می‌برند. در این صورت هر گاه با تفکر در نعمت‌هایی که خداوند به او ارزانی داشته و ثواب‌هایی که به او می‌دهد کراهت درونی را از خود دور کند به درجه صابران نایل شده است. آری از کمال صبر کتمان بیماری و فقر و دیگر مصیبت‌هاست.

۱. بزّار، طبرانی از حدیث عبد الرحمن بن عوف، می‌گوید: دخترم را نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرستادم و پیغام دادم که دخترم مصیبت زده است، آن حضرت به فرستاده‌ام فرمود: «به دختر بگو خداند مختار است که بدهد یا بگیرد». او را برای بار دوم فرستادم آن حضرت همان پاسخ را به او داد، سپس برای بار سوم او را فرستادم، آن حضرت با جمعی از اصحاب خود وارد شد، و دختر نیز در حالی که نفس در سینه‌اش به شماره افتاده بود نزد او آمد، پیامبر صلی الله علیه و آله به حال او رقت کرد و اشکش جاری شد. برخی از اصحاب متوجه شدند و در حالی که اشک از چشمان آن حضرت می‌ریخت به او می‌نگریستند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «شما را چه شده است؟ می‌بینید که خداوند رحمتش را در هر جا که بخواهد قرار می‌دهد، و او تنها به بندگان رحیم خود رحم می‌کند.»

گفته شده است از گنج‌های نیکوکاری پنهان داشتن مصیبت‌ها و دردها و صدقه است.

وسوسه‌های شیطان

با این تقسیمات و توضیحاتی که ذکر شد روشن گردید که وجوب صبر در همه احوال و افعال تعمیم دارد، چه کسی که زمان همه شهوت‌های خود را به دست گرفته و عزلت اختیار کرده نیز در ظاهر از صبر بر گوشه‌گیری و تنهایی، و در باطن از صبر در برابر وسوسه‌های شیطان بی‌نیاز نیست، زیرا خطورات قلبی پیوسته در تحرک بوده و برای آنها سکون و آرامشی نیست، و تحرک خطورات بیشتر پیرامون اموری است که از دست رفته و قابل تدارک نیست و یا درباره امور آینده است که ناگزیر آنچه مقدر است تحقق خواهد یافت.

به هر صورت توجه به این خطورات مایه تضییع زمان است، چه آلت و وسیله انسان دل او و سرمایه‌اش عمر اوست، و هرگاه دل در یک نفس کشیدن از ذکر که به وسیله آن با خدا انس گیرد غافل شود، و یا از فکری که به سبب آن به خدا معرفت پیدا کند تا با این معرفت محبت او را به دست آورد غفلت ورزد بی‌شک مغبون است و این در صورتی است که اندیشه و وسوسه‌های او منحصر در امور مباح باشد.

لیکن غالباً چنین نیست، بلکه انسان پیوسته به اقسام تدابیری که شهوات او را ارضاء کند می‌اندیشد، و همواره با کسی که بر خلاف مقصود او حرکتی کند در تمامی عمر دشمنی می‌ورزد. یا به گمان آن که فلان کس با هدف او مخالفت می‌کند با دیدن نشانه‌ای به نزاع و کشمکش می‌پردازد. بلکه به خالص‌ترین دوستان خود و کسان و فرزندان خویش نیز بدگمان می‌شود و مخالفت آنها را نسبت به خود تصور می‌کند.

سپس درباره چگونگی مجازات و سرکوب آنها و پاسخی که در توجیه مخالفت خود به او می‌دهند می‌اندیشد. و پیوسته افکارش مشغول و درگیر است. چه شیطان را دو لشکر است: یکی پرواز می‌کند و دیگری روان می‌گردد. و سوسه، عبارت از حرکت لشکر پرنده و شهوت حرکت لشکر رونده است، و این بدان سبب است که شیطان از آتش، و انسان از گلی که پخته شده و همچون سفال است آفریده شده‌اند و در سفال هم آتش است و هم گل. طبیعت گل آرامش و طبع آتش حرکت و سوزش است، چه هیچ آتش افروخته‌ای نیست که در حرکت نباشد بلکه به طبع خود پیوسته در حرکت می‌باشد.

شیطان همان ملعون آتشین را تکلیف کردند که از حرکت باز ایستد و مخلوق آفریده شده از گل را سجده کند، او سرباز زد و نافرمانی کرد و تکبر ورزید، و علت نافرمانی خود را بدین گونه بیان کرد که: خدایا تو مرا از آتش آفریدی و او را از گل.

از آن ملعون که برای پدر ما آدم علیه السلام سجده نکرد چگونه می‌توان انتظار داشت که برای فرزندان او سجده کند.

و هر زمان و سوسه و عدوان و طیران و جولان او در دل انسان متوقف شود حالت فرمانبرداری و تسلیم ظاهر می‌گردد و همین حالت تسلیم به منزله سجود اوست و آن روح سجده است و گذاردن پیشانی بر زمین قالب این روح است و نشانه‌ای است که بر حسب اصطلاح دلالت بر این روح تسلیم و انقیاد دارد.

گذاردن پیشانی بر زمین بر طبق عرف نشانه استخفاف و حقارت است چنان که بر روی خوابیدن در پیش روی انسانی معظم و محترم بر حسب عادت نشانه سبک شمردن و تحقیر است.

بنابر این نباید صدف گوهر از گوهر، و قالب روح از روح، و پوست از مغز تو را غافل و به خود مشغول سازد، و در زمره کسانی قرار گیری که عالم شهود بکلی او را از عالم غیب دور و مهجور ساخته است و به طور قطع بدان که شیطان از مهلت یافتگان است و تا روز بازپسین نسبت به تو فروتنی نخواهد کرد و از ایجاد وسوسه دست باز نخواهد داشت مگر آن که اندیشه‌های تو یکی شود و دلت تنها به خدا مشغول گردد، و آن ملعون در تو مجالی برای خود نبیند. در این صورت از جمله بندگان مخلص خدا خواهی بود و در زمره کسانی قرار می‌گیری که از سلطه این ملعون مستثنا شده‌اند.

و گمان مبر که دلی از شیطان فارغ باشد. بلکه او مانند خون در بدن آدمیزاده سیال و روان است. و جریان او در بدن انسان مانند جریان هوا در قدح است که اگر بخواهی قدح را از هوا خالی کنی بی آن که آن را از آب یا چیز دیگری پر کنی انتظاری نابجا داری. بلکه قدح به اندازه‌ای که از آب خالی می‌شود از هوا پر می‌گردد، به همین گونه دل اگر به یکی از امور مهمّ دین مشغول شود از جولان شیاطین خالی و آسوده خواهد شد و اگر از یاد خدا غافل شود هر چند یک لحظه باشد در آن همنشینی جز شیطان نخواهد داشت. از این رو خداوند فرموده است:

﴿وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ﴾^۱

«هر کس از یاد خدا روی گرداند شیطانی را بر او می‌گماریم که

پیوسته قرین اوست».

پیامبر ﷺ فرموده است: «خداوند جوان بیکار را دشمن می‌دارد». و این بدان سبب است که جوان هر گاه به کاری که باطن او را به امر مباحی که به دین او

کمک کند مشغول نسازد هر چند در ظاهر بیکار است اما دل او فارغ نیست بلکه شیطان در آن لانه می‌کند و تخم می‌گذارد و جوجه بیرون می‌دهد. سپس جوجه‌هایش جفت‌گیری می‌کنند و تخم می‌گذارند و جوجه بیرون می‌دهند. به همین گونه نسل شیطان سریعتر از دیگر حیوانات زاد و ولد می‌کند و گسترده می‌شود، زیرا سرشت شیطان از آتش است، و هر گاه آتش گیاه خشک بیابد دامنه اشتعالش گسترده می‌شود، و پیوسته آتش از آتش می‌زاید و منقطع نمی‌شود بلکه اندک اندک به همه جا سرایت می‌کند.

شهوت در نفس جوان مانند هیزم خشک برای آتش است، و همان گونه که آتش هیزم باقی نمی‌ماند اگر شهوت در انسان وجود نداشته باشد برای شیطان نیز مجالی باقی نخواهد بود تا او را گمراه سازد. بنابر این هر گاه دقت و تأمل کنی خواهی دانست که دشمن‌ترین دشمنان شهوات تو است و شهوت صفت نفس است که اگر او را مشغول نکنی او تو را مشغول خواهد کرد. از این رو حقیقت صبر و کمال آن صبر کردن از اقدام به هر حرکت ناپسندیده است و صبر در برابر حرکات باطن سزاوارترین صبر است، و آن باید پیوسته ادامه داشته باشد و چیزی جز مرگ آن را قطع نکند.

صبر و اسباب دستیابی به آن

بدان آن که درد را فرستاده دارو را نیز فرستاده و وعده شفا داده است و صبر اگر چه دشوار یا ممتنع است لیکن با معجون علم و عمل به دست آوردن آن ممکن است. علم و عمل دو عنصر به هم آمیخته‌اند، که تمامی داروهای بیماری‌های قلب از آنها ترکیب یافته است، لیکن هر بیماری به علم و عملی خاص خود نیازمند است.

از این رو همان گونه که صبر اقسام مختلفی دارد علل مانع از آن نیز دارای اقسام مختلفی است، و با اختلاف علل، علاج و درمان نیز مختلف می‌شود، زیرا معنای علاج ضدّ علّت و بر کندن ریشه‌های آن است، و چون بیان این مطلب به گفتاری دراز نیاز دارد، تنها با چند مثال راه درمان را نشان می‌دهیم و بدان بسنده می‌کنیم.

می‌گوییم: هر گاه فی المثل در برابر شهوت مباشرت، نیازمند صبر باشد بدین سبب است که این شهوت بر او چیره شده به طوری که مالک فرج خود نیست و اگر مالک آن باشد مالک چشمش نیست و اگر مالک چشمش باشد مالک دل و نفس خود نیست، زیرا پیوسته نفس او از موارد شهوت با او سخن می‌گوید، و او را از مداومت در ذکر و فکر و اعمال شایسته باز می‌دارد.

پیش از این گفته‌ایم که صبر، عبارت از کشتی گرفتن انگیزه دین با انگیزه هوس است و هر یک از دو کشتی گیر می‌خواهد بر دیگری غلبه کند و ما در این میان راهی نداریم جز این که طرفی را که خواهان پیروزی آنیم تقویت کنیم تا مقام برتر را بیابد. و طرف دیگر ضعیف و ناتوان گردد. در این مورد بر ما لازم است که انگیزه دین را نیرومند و انگیزه شهوت را ناتوان سازیم.

راهکار عملی برای کنترل غریزه جنسی

راه تضعیف انگیزه شهوت منحصر در سه امر است:

۱. به مادّه و منشأ قوّت آن بنگریم، و از غذاهای لذیذ و تحریک کننده شهوت پرهیز کنیم، و ناچار باید با گرفتن روزه دایمی سرچشمه آن را خشک گردانیم، و برای افطار به خوراکی که از نظر او اندک و از حیث جنس ضعیف باشد اکتفا کنیم و از گوشت و خوراک‌های شهوت برانگیز دوری نماییم.

۲. چشم پوشی از امور شهوت انگیز و چیزهایی که موجب تحریک غریزه جنسی می‌شود، زیرا نگاه به مناظر و چهره‌های زیبا دل را تحریک و دل شهوت را به حرکت در می‌آورد.

و به طور کلی با فرار از همه اینها میسر می‌شود. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «نگاه کردن به نامحرم، تیری زهرآلود از تیرهای ابلیس است»؛^۱ و این تیری است که آن ملعون می‌اندازد، و سپری که آن را رفع کند جز چشم بر هم نهادن و از معرض تیر او گریختن چیز دیگری در اختیار نیست، زیرا او این تیر را از کمان صورت‌های خوب می‌اندازد، و اگر از سمت تیر او دور شوی تیر به تو نخواهد رسید.

۳. آرام کردن نفس و ارضاء غریزه جنسی از راه مباح و حلال و آن نکاح است، زیرا همه آنچه طبع انسان بدان‌ها راغب است در مباحات به اندازه‌ای که از محرمات بی‌نیاز شویم وجود دارد، و این درمانی است که برای اکثر مردم سودمندتر است چه قطع غذا توان آدمی را برای ادای اعمال دیگر ضعیف می‌کند، لیکن شهوت را در بیشتر مردان سرکوب نمی‌سازد. از این رو پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «بر شما باد به نکاح و هر کس نتواند باید روزه بدارد، زیرا روزه داشتن برای او اخته کردن است».^۲

درباره این امور سه‌گانه که برای درمان نفس به کار می‌رود می‌گوییم:
درمان اول، که قطع طعام است شباهت دارد به قطع علف از حیوان سرکش و گوشت از سگ درنده تا ضعیف شوند و نیروی آنها از میان برود.
درمان دوم، شبیه است به این که گوشت را از سگ و جو را از چهارپا پنهان

۱. المستدرک حاکم، ج ۴، ص ۳۱۴، و پیش از این در کتاب نکاح و غیر آن مکرر ذکر شده است.

۲. صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۲۸، صحیح بخاری، ج ۷، ص ۳، سنن نسائی، ج ۶، ص ۵۷، همگی از حدیث ابن مسعود، پیش از این نیز ذکر شده است.

بداریم تا به سبب دیدن گوشت و جو باطن آنها به حرکت در نیاید.
درمان سوّم، مانند این است که اسب و سگ را با اندکی از آنچه طبع آنها
مایل است آرام کنی تا مقداری از نیروی آنها برای صبر بر تأدیب باقی بماند.
اما تقویت انگیزه دین تنها به دو طریق میسر می‌باشد:

۱. او را در فواید مجاهده و ثمرات آن برای دین و دنیا به طمع اندازی، تا در
اخباری که ما در فضیلت صبر و حسن عاقبت آن در دنیا و آخرت ذکر کردیم
بسیار بیندیشد. در اخبار آمده است: «ثواب صبر بر مصیبت بیشتر از چیزی است
که از دست رفته است» بلکه آن شخص به سبب مصیبتی که بر وی وارد شده
مورد غبطه است، زیرا چیزی را از دست داده که جز در مدّت زندگانی دنیا
برای او باقی نمی‌ماند، و چیزی را به دست آورده که پس از مردن تا ابد برای او
ماندگار و پایدار است. و کسی که چیز پستی را داده و در برابر آن چیز
گرانیهایی گرفته است نباید به سبب از دست رفتن چیز پست اندوهگین باشد.
این تفکّر یکی از ابواب معرفت و ایمان است که گاهی ضعیف و زمانی
قوی می‌شود.

اگر قوی شود انگیزه دین نیرومند می‌گردد و او را به شور و شوق و
می‌دارد، و اگر ضعیف شود انگیزه دین نیز ضعیف می‌گردد. به ایمان قوی، یقین
گفته می‌شود و آن انسان را به عزم بر صبر و می‌دارد چه کمترین چیزی که به
مردم داده شده یقین و عزم بر صبر است.

۲. انگیزه دین را به تدریج و اندک اندک به کشتی و مبارزه با انگیزه هوس
عادت دهد تا لذّت پیروزی را بچشد و بر این کار دلیر شود و در کشتی با آن
نیرومند گردد. زیرا اعتیاد و مداومت بر اعمال سخت و دشوار باعث تقویت
نیروی کسی است که این اعمال از او صادر می‌شود. به همین سبب نیروی

حمّالان و کشاورزان و رزمندگان و به طور کلی همه کسانی که عهده‌دار کارهای سخت و پر مشقّت‌اند بر نیروی خیاطان و عطّاران و فقیهان و صالحان فزونی دارد، زیرا نیروی اینان به مداومت در تحمّل سختی‌ها عادت نکرده است. بنابر این درمان اوّل شبیه آن است که کشتی گیر را در صورت غلبه بر حریف، در گرفتن خلعت و جایزه به طمع اندازد و انواع بخشش‌ها را به او وعده دهند. چنان که فرعون هنگامی که ساحران را به غلبه بر موسی تشویق کرد به آنان وعده داد و گفت:

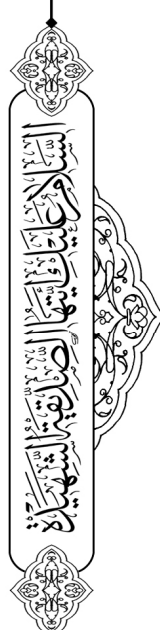
«وَأَنْتُمْ إِذَا لَمِنَ الْمَقْرَبِينَ»

«در این صورت شما از مقربین خواهید بود».

و درمان دوم شباهت دارد به این که بخواهند کودکی را به کشتی‌گیری و رزمندگی عادت دهند و برای این منظور از همان اوان کودکی اسباب این کارها را در اختیار او می‌گذارند تا با آنها انس گیرد و بر این امور دلیر شود و توانایی او افزایش یابد.

کسی که مجاهده از طریق صبر را به کلی ترک کند انگیزه دین در او ضعیف می‌شود، و بر شهوت خود نیز دست نمی‌یابد، هر چند ضعیف باشد. و آن که خود را به مخالفت با انگیزه هوس عادت دهد، در هر موقع که بخواهد بر آن غلبه می‌یابد.

اینها راه درمان در همه اقسام صبر است و بیان تمامی آنها ممکن نیست. جز این که سخت‌ترین آنها بازداشتن باطن از حدیث نفس است. و غلبه آن بر کسی که خود را برای آن آماده ساخته و شهوات ظاهری را ریشه‌کن کرده و عزلت گزیده و برای مراقبت و فکر و ذکر نشسته باشد شدّت دارد، چه وسوسه‌ها پیوسته او را از سمتی به سمت دیگر می‌کشاند. و این درد درمانی ندارد جز این



که تمامی علایق ظاهری و باطنی را ترک گوید. و از عیال و فرزند و مال و مقام و رفیقان و دوستان بگریزد. و پس از به دست آوردن غذایی اندک و قناعت به آن در گوشه‌ای عزلت اختیار کند.

و همه اینها کافی نیست مگر آن که همه افکار خود را منحصر به یک فکر کند و آن توجّه به خداوند متعال است. و غلبه این توجّه بر دل، زمانی او را کفایت می‌کند که مجالی برای تفکر و سیر باطن در ملکوت آسمان‌ها و زمین و عجایب صنع خدا و دیگر ابواب معرفت داشته باشد. چون توجّه به خداوند بر دل چیره شود اشتغال به آن گفتگوی شیطان و وسوسه‌های او را بر طرف می‌کند، و اگر سیر باطنی نداشته باشد راهی برای نجات نیست جز این که خود را به اذکار و اوراد به هم پیوسته‌ای که برای هر لحظه ترتیب داده باشد مشغول کند، اعمّ از قرائت قرآن و اذکار و صلوات. با این حال او نیازمند حضور قلب است، زیرا تفکر باطن است که دل را در توجّه به خدا مستغرق می‌کند نه وردهای ظاهری.

پس اگر همه اینها را انجام دهد جز در بعضی از اوقات از آفات مصون نمی‌ماند زیرا همه اوقات او از حوادثی که پیوسته تکرار می‌شود خالی نیست و رخدادهایی از قبیل بیماری، ترس، آزارهای مردم و سرکشی معاشران او را از ذکر و فکر باز خواهد داشت، زیرا از داشتن همنشینی که او را در پاره‌ای از امور زندگی یاری دهد بی‌نیاز نیست، و این یکی از انواع عوامل بازدارنده و مشغول کننده است.

نوع دوم از این عوامل که ضروری‌تر از اوّلی است مشغولیت او به خوردن و پوشیدن و تهیه اسباب زندگی است، و فراهم کردن آنها اگر به وسیله خود او انجام شود نیاز به کار و اشتغال دارد، و اگر دیگری عهده‌دار آنها باشد دل او از

مشغولیت به آن کس خالی نمی ماند لیکن اگر همه علایق را ترک گوید چنانچه حادثه یا واقعه ای ناگهانی رخ ندهد اکثر اوقات او محفوظ می ماند، و در همین اوقات است که دل صفا و جلا می یابد و تفکر میسر می گردد، و از اسرار الهی در ملکوت آسمانها و زمین چیزهایی بر او مکشوف می شود که اگر دلش به علایق مشغول باشد نمی تواند یک صدم آنها را در مدتی دراز به دست آورد. رسیدن به این حد بالاترین مقامی است که ممکن است از طریق کسب و جهد بدان رسید.

اما مقدار آنچه بر او کشف می شود و آنچه از الطاف الهی در احوال و اعمال او ظاهر می گردد حکم شکار صید را دارد که بسته به میزان روزی اوست. گاهی با کوششی اندک بیشترین صید را به دست می آورد، و زمانی با جهد و تلاش زیاد و طولانی کمترین صید را شکار می کند، و باید پس از کوشش و تلاش بر جذبه ای از جذبات خداوند رحمان اعتماد کند که آن برابر با اعمال جن و انس است و به اختیار بنده نیست.

آری آنچه در اختیار بنده می باشد این است که با بریدن از جاذبه های دنیا دل را در معرض این جذبه رحمانی قرار دهد، چه کسی که مجذوب اسفل سافلین است نمی تواند مجذوب اعلا علیین باشد و آن که به دنیا حریص است مجذوب دنیاست. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در این گفتار که فرموده است: «خدا را در ایام روزگارتان بخشش هایی است خودتان را در معرض آنها قرار دهید»، قطع علایق و جاذبه های دنیوی را اراده کرده است، زیرا این عطاها و جذبه ها اسبابی آسمانی دارد چنان که خداوند فرموده است:

﴿وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَ مَا تُوعَدُونَ﴾^۱

«روزی شما در آسمان است و آنچه به شما وعده داده می‌شود».

و این برترین نوع روزی است. امور آسمانی دور از دید ماست و معلوم نیست در چه زمان اسباب این روزی را برای ما میسر می‌کند، و ما را جز این تکلیفی نیست که محلّ را خالی و آماده کنیم و در انتظار نزول رحمت و رسیدن موعد وعده باشیم، همچون کسی که زمین را اصلاح و از خس و خاشاک پاک کند و در آن تخم بپاشد و می‌داند که همه اینها زمانی سودآور است که باران ببارد، و نمی‌داند خداوند ریزش باران را در چه موقع مقدّر کرده است جز این که او به فضل و رحمت خداوند اعتماد دارد و مطمئن است که هیچ سالی بدون باران نیست. همچنین هیچ سال و ماه و روزی نیست که از جذبه‌ای از جذبات الهی و نفحه‌ای از نفحات او خالی باشد.

از این رو بر بنده است که سرزمین دلش را از خس و خاشاک شهوات پاک کند و در آن تخم ارادت و اخلاص بپاشد، و آن را در معرض وزش بادهای رحمت الهی قرار دهد، همان طور که در ایام بهار و ظهور ابرها انتظار ریزش باران زیادت‌تر است، در اوقات شریف و به هنگام اجتماع فکر و مساعد بودن در انتظار وزش این نفحات و نسیم‌های رحمت بیشتر و قویتر می‌باشد. مانند؛ روز عرفه و روز آدینه و روزهای ماه رمضان. زیرا مقاصد و انفساس به حکم آنچه خداوند مقدّر کرده اسباب نزول رحمت اویند. تا آن جا که در اوقات استسقا بر اثر آن باران فرود می‌آید و این امر با ریزش باران مکاشفات و لطایف معارف از خزاین ملکوت بیشتر مناسبت دارد تا ریزش قطره‌های باران و کشیدن ابرها از کوه‌ها و دریاها. زیرا احوال و مکاشفات در دل هر کس موجود است، و تنها

۱. سوره ذاریات، آیه ۲۲.

علايق و شهوات میان انسان‌ها و آنها حایل شده‌اند، لذا هر کس از شهوات و امیال نفسانی دوری کند، انوار معارف الهی بر دلش بتابد و نورانیت دل پیدا کند.

قوی‌ترین لذت‌های دنیا

به سبب حضور انوار معارف در دل و فراموشی از آنها بر اثر اشتغال به امور دنیا، خداوند همه معارف ایمان را تذکر نامیده و فرموده است:

﴿لِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾^۱

«... تا اندیشمندان متذکر شوند».

و نیز:

﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ﴾^۲

«ما قرآن را برای تذکر آسان ساختیم آیا کسی هست که متذکر

شود».

این است داروی صبر در برابر وسوسه‌ها و عوامل مشغول کننده و آخرین درجات صبر است، چه صبر در برابر همه علايق و ترک آنها مقدم بر صبر در برابر خطورات قلبی است، و سخت‌ترین علايق نفس علاقه او به مردم و حب جاه و مقام است، زیرا؛

«لذت ریاست و غلبه و برتری جویی و جلب پیروان از نظر خردمندان قوی‌ترین لذات دنیاست».

و چگونه برترین لذات نباشد و حال آن که هدف آن ربوبیت است که صفتی از صفات حق تعالی است. و ربوبیت بر حسب طبع و به مناسبت اموری که مقتضای آن است مطلوب و محبوب دل است، و قول حق تعالی که:

۱. سوره ص، آیه ۲۹.

۲. سوره قمر، آیه ۱۷.

﴿قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي﴾^۱

«... بگو روح از فرمان پروردگار من است».

بیانگر آن است.

دل به سبب دوست داشتن این صفت نکوهش نمی‌شود بلکه از آن جهت نکوهیده است که بر اثر فریب شیطان ملعون که از عالم امر رانده شده غلطی را مرتکب گردیده است، چه شیطان به انسان که از عالم امر است حسد برد و او را فریب داد و گمراه کرد.

چگونه آدمی به داشتن این صفت سرزنش شود در حالی که او طالب سعادت آخرت است، و از آن جهت آن را خواهان است که متضمن بقای بدون فنا، عزت بدون ذلت، ایمنی بدون ترس، توانگری بدون فقر و کمال بدون نقص است و اینها همه از اوصاف ربوبیت است.

و انسان به سبب دوست داشتن این صفات نکوهش نمی‌شود، بلکه حق هر بنده‌ای است که طالب سلطنتی بزرگ و بی‌پایان باشد، و آن که طالب سلطنت است ناچار خواهان برتری و عزت و کمال است. لیکن دو نوع سلطنت وجود دارد:

یکی آمیخته به انواع دردها و زودگذر اما نقد و موجود، این دنیا است و دیگری سلطنت جاویدان که آلوده به کدورت و درد نیست و پایان ناپذیر است، لیکن موکول به آینده است. و چون انسان عجز و شتابکار آفریده شده و به نقد رغبت دارد. شیطان نزد او آمد و به او توسل جست و به وسیله عجله که در سرشت آدمی است وی را گمراه کرد، و نقد و حاضر را در نظرش بیاراست و نادانی او را وسیله قرار داد. و با وعده‌های دروغ درباره آخرت او را فریب داد، و سلطنت دنیا را با سلطنت آخرت به او وعده کرد،

۱. سوره اسراء، آیه ۸۵

چنان که پیامبر ﷺ فرموده است:

«نادان کسی است که از هوای نفس پیروی کند و از خدا آرزو داشته باشد.»
از این رو انسان شکست خورده و ناموفق با فریب شیطان فریفته می‌شود
و برای به دست آوردن عزت دنیا و سلطنت آن به قدری که در امکانش باشد
مشغول می‌گردد.

اما انسان موفق با طناب شیطان در چاه نمی‌رود و فریب او را نمی‌خورد،
زیرا طرق مکر شیطان را می‌داند و از دنیای زودگذر روی می‌گرداند.
خداوند از این شکست خوردگان ناموفق یاد کرده و فرموده است:
﴿كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ، وَ تَذَرُونَ الْآخِرَةَ﴾^۱
«چنین نیست که شما می‌پندارید، بلکه شما دنیای زودگذر را
دوست می‌دارید، و آخرت را رها می‌کنید».

و نیز:

﴿إِنَّ هَؤُلَاءِ يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَ يَذَرُونَ وَرَاءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا﴾^۲
«آن‌ها زندگی زودگذر دنیا را دوست دارند در حالی که پشت
سر خود روز سخت و سنگینی را رها می‌کنید».

و نیز:

﴿فَاعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّى عَنْ ذِكْرِنَا وَ لَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا،
ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ﴾^۳
«از این‌ها که از یاد ما دوری می‌کنند و جز زندگی مادی دنیا را
نمی‌خواهند اعراض کن».

۱. سوره قیامت، آیه ۲۰ و ۲۱.

۲. سوره انسان، آیه ۲۷.

۳. سوره نجم، آیه ۲۹ و ۳۰.

چون مکر شیطان در همه خلائق انتشار یافت خداوند فرشتگان را به سوی پیامبران فرستاد و آنچه را بر آفریدگان گذشته و این که دشمن در صدد هلاک کردن و فریب دادن آنهاست به آنان وحی فرمود.

پادشاهی دو دنیا

پیامبران به دعوت خلق مشغول شدند و آنان را به سوی پادشاه حقیقی و رو گردانیدن از زندگی مجازی که اصل و دوامی ندارد فرا خواندند و در میان ایشان فریاد زدند:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ
أَنْتَاقُلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَمْ رَضِيتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ
الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ﴾^۱

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید چرا هنگامی که به شما گفته می‌شود به سوی جهاد در راه خدا حرکت کنید بر زمین سنگینی می‌کنید (سستی به خرج می‌دهید) آیا به زندگی دنیا به جای آخرت راضی شده‌اید با این که متاع زندگی دنیا در برابر آخرت جز اندکی نیست».

بنابر این تورات، انجیل، زبور، فرقان، صحف موسی و همه کتاب‌هایی که از سوی خدا نازل شده برای دعوت بشر به زندگی دایمی و جاوید است و مراد این است که بشر هم در دنیا و هم در آخرت پادشاه باشد.

اما پادشاهی در دنیا، از این طریق است که بدان زاهد و بی‌میل باشد و به اندکی از آن قناعت کند، و پادشاهی آخرت از راه قرب به خداوند و درک بقایی است که فنایی در آن نیست، و عزتی است که ذلتی در آن نیست، و مایه روشنی

۱. سوره توبه، آیه ۴۸.

چشمی است که در این جهان پوشیده است و هیچ کس چگونگی آن را نمی داند. اما شیطان مردم را برای سلطنت دنیا فرا می خواند، زیرا می داند که از این راه آخرت از دست آنها می رود، چه دنیا و آخرت مانند دو زن همشویند، و می داند که پادشاهی دنیا هم برای او میسر نخواهد شد و اگر برایش ممکن شود به او نیز حسادت می ورزد، لیکن پادشاهی دنیا بدون منازعه و کشمکش و اندوه بسیار به دست نمی آید، البته دیگر اسباب زندگی نیز به همین گونه است.

سپس هنگامی که همه وسایل فراهم شود عمر به پایان می رسد.

﴿حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَغْنَبِ بِالْأَمْسِ﴾^۱

«... تا آن گاه که زمین زیبایی خود را برگرفته و آراسته می شود و اهل آن مطمئن می شوند که می توانند از آن بهره مند شوند (ناگهان) فرمان ما شب هنگام یا در روز فرا می رسد و چنان آن را درو می کنیم که گویا هرگز نبوده است».

خداوند برای آن مثلی زده و فرموده است:

﴿وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَا أَنزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيَّاحُ﴾^۲

«زندگی دنیا را برای آن ها به آبی تشبیه کن که از آسمان فرو می فرستیم و به وسیله آن گیاهان زمین سرسبز می شوند و در هم فرو می روند اما پس از مدتی می خشکند به گونه ای که بادهای آن ها را به هر سو پراکنده می کنند».

۱. سوره یونس، آیه ۲۴.

۲. سوره کهف، آیه ۴۵.

و چون زهد در دنیا سلطنتی آماده است شیطان بر آن حسد برد و انسان را از آن بازداشت.

معنای زهد این است که انسان مالک شهوت و خشم خویش باشد و این دو فرمانبردار انگیزه دین و دستور ایمان باشند، و این سلطنتی است از روی استحقاق چه صاحب زهد بدین سبب آزاد می‌شود، و در صورت غلبه شهوت بنده شکم و فرج و دیگر اعضای خود می‌گردد و مانند چهارپایان مسخر و مملوک آنها می‌شود و شهوت گلوگاه او را گرفته به هر سو که بخواهد می‌کشاند.

چقدر انسان زیانکار است که می‌پندارد با مملوک بودن به سلطنت می‌رسد و با بنده بودن به ربوبیت نایل می‌شود.

چنین کسی در دنیا وارونه و معکوس و در آخرت سرنگون و منکوس خواهد بود.

از این رو یکی از پادشاهان به زاهدی گفت: از من حاجتی بخواه.

پاسخ داد: چگونه از تو حاجتی بخواهم و حال آن که پادشاهی من از پادشاهی تو بزرگتر است. پادشاه گفت: این چگونه است؟ پاسخ داد: کسی که تو بنده او هستی بنده من است، گفت: چطور؟ زاهد گفت: تو بنده شهوت و خشم و فرج و شکم خویش هستی، و من همه آنها را زیر سلطه خود دارم و همگی بندگان منند و این سلطنت در دنیاست که به سلطنت در آخرت کشانیده می‌شود.

پس کسانی که به فریب شیطان فریفته شده‌اند هم در دنیا و هم در آخرت ضرر کرده‌اند و آنانی که توفیق یافتند تا بر صراط مستقیم استقامت ورزند هم دنیا و هم آخرت را به دست آورده‌اند.

اکنون که معنای پادشاهی و ربوبیت، و معنای مسخر بودن و بزرگی را دانسته‌ای، و راه غلط و چگونگی فریب و تزویر شیطان را شناخته‌ای، برای تو آسان خواهد بود که از ملک و مقام روی بگردانی، و بر نبودن آنها صبر کنی، چه این که با ترک آنها پادشاهی یافته‌ای و در آخرت نیز امید پادشاهی داری.

راه اصلاح جاه‌طلبی

کسی که با جاه و مقام انس گرفته و عادت بر به کار بردن اسباب آن در او رسوخ یافته و سپس این امور بر او مکشوف شده برای درمان وضع خود مجرد علم و کشف کافی نیست بلکه ناگزیر است عمل را بر آنها اضافه کند، و عمل بر سه گونه است:

۱. از موضع جاه و مقام خود بگریزد تا اسباب و لوازم آن را نبیند، زیرا با وجود و مشاهده اسباب صبر بر آن دشوار خواهد بود، چنان که اگر شهوت بر کسی غلبه کند باید از مشاهده چهره‌های زیبا که محرک شهوت است بگریزد. و کسی که این کار را نکند نعمت خدا را در فراخی و وسعت زمین ناسپاسی کرده، زیرا خداوند فرموده است:

﴿أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا﴾^۱

«... آیا سرزمین خدا پهناور نبود تا مهاجرت کنید؟»

۲. در کارهایی که انجام می‌دهد، نفس خویش را به اعمالی که بر خلاف عادت اوست وادار کند، فی المثل تجمل و خودآرایی را به سادگی و بی‌پیرایگی، و لباس حشمت و بزرگی را به لباس تواضع و فروتنی مبدل کند. به همین گونه هر شکل و حال و کاری را که در مسکن و لباس و خوراک

و نشستن و برخاستن به مقتضای مقام خود به آنها عادت داشته تغییر دهد، و باید هر یک از اینها را به تقیض آن مبدل سازد، چون معنای درمان یک چیز جز به کار بردن ضد آن نیست.

۳. در اصلاح حال مدارا و تدریج را رعایت کند و یکباره از یک نقطه به دورترین نقطه مقابل آن نقل مکان ندهد، زیرا طبع از دگرگونی نفرت دارد و جز به تدریج نمی‌توان خلق و خوی را تغییر داد. لذا باید بعضی از خوی‌ها را ترک کرد و بعضی را باقی گذاشت تا مایه تسلی خاطر باشد. سپس هر گاه نفس به آنچه باقی مانده تسلی یابد، ترک برخی دیگر را باید شروع کرد و تا آن جا که نفس قناعت می‌کند ادامه داد. و به همین نحو باید اندک اندک پیش رفت تا صفاتی که در او رسوخ یافته ریشه کن شود.

پیامبر خدا ﷺ به همین تدریج اشاره کرده و فرموده است:

«این دین متین و استوار است پس با مدارا به آن وارد شو و عبادت خدا را بر نفس خویش دشمن مگردان، زیرا کسی که در راه بماند نه زمینی را پیموده و نه مرکوبی باقی گذاشته است.»^۱

و نیز گفتار آن حضرت که فرموده است:

«در این دین سخت‌گیری نکنید چه هر کس سخت‌گیری کند مغلوب او می‌شود»،^۲ اشاره به همین مطلب است.

اکنون آنچه را درباره صبر در برابر وسوسه‌ها و شهوات و جاه و مقام ذکر کردیم، بر آنچه از قوانین و راه‌های مجاهده و ریاضت نفس بیان کرده‌ایم بیفزای و آنها را دستور خود قرار ده، تا داروی صبر را در همه اقسامی که به تفصیل

۱. بزار از حدیث جابر، الجامع الصغیر، و پیش از این ذکر شده است؛ کافی، ج ۲، ص ۸۷، نظیر آن.

۲. السنن الکبری بیهقی، ج ۳، ص ۱۹، با اختلاف کمی در الفاظ، صحیح بخاری.

شرح داده‌ایم بشناسی، زیرا شرح یکایک موارد به طول می‌انجامد و کسی که تدریج را رعایت کند صبر او را به حالتی می‌رساند که بدون آن صبر دشوار خواهد بود. چنان که صبر با آن دشوار بوده است، و در نتیجه وضع او معکوس می‌شود، آنچه محبوب او بوده مبعوض او می‌گردد، و آنچه مکروه او بوده آشامیدنی گوارایی می‌شود که بر دوری از آن نمی‌تواند صبر کند، و این جز با تجربه و چشیدن شناخته نمی‌شود.

و نظیر آن در عادات وجود دارد و آن این است که کودک در آغاز به زور به تعلّم و یادگیری وادار می‌شود، زیرا برای او دشوار است که از بازی صرف‌نظر و بر رنج تحصیل علم صبر کند. تا آنگاه که دیده بصیرتش باز شود و با علم انس گیرد. در این هنگام وضع او دگرگون می‌شود و صبر بر حرمان از علم و صبر بر اشتغال به بازی، بر او سخت و دشوار می‌گردد.

آنچه از یکی از عارفان نقل شده اشاره به همین مطلب است. وی از شبلی درباره صبر پرسید که:

کدام صبر سخت‌تر است،

پاسخ داد: صبر در راه خدا.

گفت: نه،

گفت: صبر برای خدا.

گفت: نه،

گفت: صبر با خدا،

گفت: نه،

شبلی گفت: پس کدام صبر سخت‌تر است؟

گفت: صبر از خدا، شبلی نعره‌ای بزد که نزدیک بود هلاک شود.



در معنای قول حقّ تعالی که فرموده است:

﴿اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا﴾^۱

«... (در برابر مشکلات و هوس‌ها) استقامت کنید، و در برابر دشمنان (نیز) پایداری ورزید و از مرزهای خود مراقبت به عمل آورید».

گفته‌اند: صبر کنید در کار خدا و صبر ورزید به خدا، و مرزداری کنید با خدا. و نیز گفته‌اند صبر برای خدا غنا، و صبر به خدا بقا، و صبر با خدا وفا، و صبر از خدا جفاست. و در این باره گفته‌اند:

و الصَّبْرُ عَنْكَ فَمَذْمُومٌ عَوَاقِبُهُ وَ الصَّبْرُ فِي سَائِرِ الْأَشْيَاءِ مَحْمُودٌ

صبر از تو عواقبی نکوهیده دارد - و صبر در دیگر چیزها ستوده است. و نیز گفته‌اند:

الصَّبْرُ يَجْمَلُ فِي الْمَوَاطِنِ كُلِّهَا إِلَّا عَلَيْكَ فَإِنَّهُ لَا يَجْمَلُ

صبر در همه جا خوب است - جز بر تو که خوب نیست.

آیت عصمت

ای فاطمه حبیبه و محبوب کبریا	ای برترین وجود، وجودت ز ماسوا
مرآت تابناک کمالات مصطفی	آینه جمال جمیل محمدی
کفو علی، قرینه ی مصداق لافتی	صدیقه ی مطهره، زهرای طاهره
نفس نبی و همسر و همتای مرتضی	خیر النساء، زکیه ی مرضیه، صابره
کنز عفاف، گوهر جان، نور کبریا	معنای شرم، آیت عصمت، فروغ عشق
معیار عقل و نور هدی، رحمت خدا	مصداق جود و اصل وجود و ملاک حق
فلک نعم، محیط کرم، قلزم سخا	اصل صفا، خلاصه احببت، فیض عام
البره الشفیقه و ذو الفضل والعطا	بنت الرسول، جوهره العز و الجلال
ای گوشه کلاه گدای تو عرش سا	ای بنده کنیز تو میکال و جبرئیل
یعنی بر آسمان و زمینی تو روشنا	مشکوه نور و آن مثل فی الزجاجه ای
قدر تو بین خلق چنان بدر فی الدجی	حب نبی بود به تو کالشمس فی الضحی
بر قامت مقام تو تشریف انما	خیاط لا یزال به صبح ازل برید
یک شمه از صفات تو تنزیل هل اتی	خود کوثری و سوره ی کوثر به شأن توست
کز درگهت ولای تو ماراست مدعا	ای فاطمه شفیعہ ی محشر، عنایتی
وز حب تست خلوت دل باغ دلگشا	از مهر تست، خانه ی خورشید جان ما



هر کس نشد به مهر ولای تو آشنا	بیگانه خود، ز لطف خدا کرد در دو کون
ای همدم و انیس دل شاه اولیا	حبیل الله است حب تو و آل اطهرت
ای نام تو ز عقده ی دلها گره گشا	ای یاد تو تداوم ابر بهار اشک
سوگت هماره هست غم افزا و جانگزا	قرن چهارده، شد، و داغت نشد ز دل
آتش زدند خانه ات ای منتهی الرجا	زین غم چگونه اشک نباریم کز ستم
ای فاطمه چه دیدی از آن قوم بی حیا	آید هنوز از در و دیوار بوی خون
گوئی هنوز فضه ی خود می کنی صدا	گوئی هنوز دست به پهلوی گرفته ای
از پشت در به ناله صدای خدا خدا	طی گشت قرنهای و رساتر رسد به گوش
ای خاک آستان تو بر چشم توتیا	کو مهدیت که مرقد پاکت نشان دهد
مدحت کجا و «صاعد» و این طبع نارسا ^۱	غیر از خدا، که حق مدیحت ادا کند؟

صبر و استقامت در سیره امام علی علیه السلام

ضرورت و اهمیت مقاومت

زندگی دنیوی انسان، آمیخته با مشکلات و سختی‌های عجیبی است که اگر در مقابل آنها بایستد و شکیبایی و مقاومت به خرج دهد، یقیناً پیروز خواهد شد ولی اگر ناشکیبایی کند و در برابر حوادث زانو خم کند، هیچ گاه به هدف و مقصود نخواهد رسید.

منظور از صبر همان استقامت در برابر مشکلات و حوادث گوناگون است و نقطه مقابل آن جزع، بی‌تابی و از دست دادن مقاومت و تسلیم شدن در برابر مشکلات و سختی‌هاست.

صبر یکی از واژه‌های کلیدی قرآن است که حدود ۷۰ بار به صورت‌های مختلف در آن به کار رفته است. این واژه، به یکی از اصول مهم اخلاقی و صفات برجسته و ضروری انسانی دلالت دارد که زمینه ساز آراستگی آدمی به فضیلت‌های بسیار می‌شود.

چگونگی مواجهه با مشکلات

مردم در برخورد با مشکلات و مصیبت‌ها به چند گروه تقسیم می‌شوند:

۱. برخی آنچنان بی‌تاب و کم تحمل‌اند که به اعتراض می‌پردازند. قرآن در اشاره به این افراد می‌فرماید:

﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا. إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا﴾^۱

«که انسان مخلوقی سخت و حریص و بی صبر است. چون شر و زبانی به او رسد جزع و بی قراری کند.»

۲. گروهی نیز هنگام مواجه شدن با مصیبت‌ها، شکیبایی در پیش می‌گیرند. قرآن با اشاره به این افراد می‌فرماید:

﴿أُولَٰئِكَ يُؤْتُونَ أَجْرَهُم مَّرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةِ وَمَا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾^۲

«اینان را دو بار پاداش نیکو دهند، زیرا صبر و ثبات ورزیدند و بدی را به نیکی دفع می‌کنند و از آنچه روزی آنان کردیم انفاق می‌کنند.»

۳. عده‌ای نیز افزون بر صبر و پایداری در برابر سختی، شکر خدا را به جای می‌آورند^۳ و دسته‌ای بالاتر از همه، چون از مراتب یقین بالاتری برخوردارند، خود به سوی سختی‌ها می‌شتابند

﴿وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَا أَجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ﴾^۴

«همچنین بر آن مؤمنانی که مہیای جهاد شده و نزد تو آیند که لوازم سفر آنها را مہیا سازی و پاسخ دهی که ندارم به شما مساعدت کنم و آنها برمی گردند در حالی که اشک از چشمشان جاریست که نمی‌توانند مخارج سفر خود را فراهم سازند بر آنها گناهی بر ترک جهاد نیست.»

۱. سوره معارج، آیه ۱۹ و ۲۰.

۲. سوره قصص، آیه ۵۴.

۳. سوره لقمان، آیه ۳۱.

۴. سوره توبه، آیه ۹۲.

دلایل انسان‌های صابر و مقاوم

به رغم مشکل بودن صبر و تحمل در برابر ناملایمات، در تمام دوره‌های تاریخ به انسان‌های بسیار شکيبا و با استقامتی برمی‌خوریم که حوادث تلخ بزرگ هم اراده‌شان را متزلزل نساخته است. این افراد به چند دلیل راه صبر در پیش می‌گیرند:

۱. قوت نفس و اطمینان خاطر که تا حدودی امری طبیعی است و در افراد مختلف فرق می‌کند اما قابل تقویت و تربیت می‌باشد.
۲. امید رسیدن به درجات معنوی و توقع ثواب و عنایت الهی.
۳. تسلیم در برابر خواسته‌های الهی و دل در گرو مهر یار نهادن. قرآن در توصیف این افراد می‌فرماید:

﴿اُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَاُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ﴾

«آن گروهند مخصوص به درود و الطاف الهی و رحمت خاص خداوند و آنها به حقیقت به سوی خدا هدایت یافتگانند.»^۱

صبر فقط برای خدا

توجه فراوان قرآن به صبر به خاطر ارزش دینی و اخلاقی آن است. صبر، یک فضیلت اخلاقی درجه دوم یا تکمیلی نیست؛ بلکه یک ضرورت است و ترقی و تعالی و تکامل انسان - چه از جهت مادی و چه از جهت معنوی - جز در سایه آن امکان پذیر نیست. اگر صبر نباشد سعادت و خوشبختی فرد و جامعه هیچ کدام میسر نمی‌گردد. بدون صبر نه دین پایدار می‌ماند و نه دنیا

برقرار. بنابراین صبر، هم یک ضرورت دنیوی است و هم یک ضرورت دینی. چه در دنیا و چه در آخرت، پیروزی و رستگاری جز در پرتو صبر میسر نیست. قرآن به صراحت بر این نکته تأکید می‌ورزد که صبری مورد ستایش خداوند است که انگیزه آن فقط جلب رضایت و خشنودی خداوند متعال باشد نه اینکه شخص بخواهد به وسیله آن کسب شهرت کند یا با صبر و تحمل سختی‌ها و شکنجه‌ها در نظر دیگران به صورت قهرمان درآید.

﴿وَلَرَبَّكَ فَاصْبِرْ﴾

«و برای خدا صبر و شکیبایی پیش گیر.»^۱

و باز در تبیین اوصاف خردمندان واقعی می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَدْرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةِ أُولَئِكَ لَهُمْ عِزِّي الدَّارِ﴾

«و آنان که در طلب رضای خدا راه صبر پیش می‌گیرند و نماز به پا می‌دارند و از آنچه نصیبشان کردیم به فقرا پنهان و آشکار انفاق می‌کنند و در عوض بدی‌های مردم نیکی می‌کنند اینان هستند که عاقبت منزلگاه نیکو یافتند.»^۲

این طرز تحلیل قرآن در رابطه با صبر که قرآن آن را مایه و پایه خوشبختی و رمز تکامل انسان می‌داند، نشان از یک حقیقت مهم دارد که ویژگی اخلاقی قرآنی است. در مکتب اخلاقی قرآن همه چیز رنگ خدایی و ربانی دارد. قرآن به رفتارهای قراردادی که اصطلاحاً اخلاق به حساب می‌آید و ریشه در معنویات ندارد، و با جان و دل انسان سرو کار ندارد، توجهی نکرده است.

۱. سوره مدثر، آیه ۷.

۲. سوره رعد، آیه ۲۲.

علاوه بر زندگی مادی، در زندگی معنوی نیز صبر وجود دارد. اگر انسان در برابر نفس سرکش و هوا و هوس‌ها و زرق و برق دنیا و جاذبه‌های گناه ایستادگی نکند و در طریق معرفه الله و اطاعت فرمان او با مشکلات نجنگد، هرگز به جایی نمی‌رسد. از این رو علمای علم اخلاق، صبر را به سه دسته تقسیم می‌کنند:

۱. صبر بر طاعت، یعنی شکیبایی در برابر مشکلاتی که در راه اطاعت وجود دارد.

۲. صبر بر معصیت، یعنی ایستادگی در برابر انگیزه‌های نیرومند و محرک گناه.

۳. صبر بر مصیبت، یعنی پایداری در برابر حوادث تلخ و ناگوار و عدم برخورد انفعالی و ترک جزع و فزع.

اما صبر بر حسب زمینه‌ها و موارد گوناگون نمونه‌های دیگری نیز دارد که به جرأت می‌توان امام علی علیه السلام را نمونه عینی و مصداق کامل آنها دانست.

استقامت در برابر آزار دیگران

صبر نمونه‌های مختلفی دارد که از آن جمله صبر و استقامت در مقابل مشکلاتی است که انسان در حصول آن از خود اختیاری ندارد ولی در دفع آن مختار و صاحب اراده می‌باشد مانند آزار و اذیتی که از سوی جاهلان و سفیهان بر فردی وارد می‌شود. خداوند در قرآن کریم بارها و بارها پیامبر صلی الله علیه و آله را امر به صبر در مقابل اذیت و آزار قولی و فعلی افراد سفیه نموده است. این آیات در حقیقت عاملی است برای ایجاد روحی بزرگ در افراد مؤمن و مسلمان تا در پرتو آن با وقار و سنگینی تمام از کنار آزار دیگران گذر کنند:

﴿وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا﴾^۱

«و بر طعن و یاوه گویی کافران و مکذبان صبور باش و به طرز نیکو از آنان دوری گزین.»

در روایتی وارد شده است که امیرالمؤمنین علیه السلام مشغول خواندن نماز صبح بود که ابن کواء از پشت سر آن حضرت با صدای بلند این آیه قرآن را تلاوت کرد:

﴿لَقَدْ أُوْحِيَ إِلَيْكَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَنْ أَشْرَكَتَ لِيَحْبِطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ الْخَاسِرِينَ﴾^۲

«و همانا بر تو و بر رسولان پیش از تو چنین وحی شده که اگر به خدا شرک آوری عملت را محو نابود می گرداند و سخت از زیانکاران خواهی گردید.»

و مرادش از تلاوت این آیه این بود که به علی علیه السلام بگوید نمازت باطل است چرا که جهت خودنمایی و ریا نماز برپا می کنی، کسی که عبادت خود را جهت ریا و خودنمایی برپا کند مشرک است پس نماز تو باطل است. امام بار اول که ابن کواء این آیه را تلاوت کرد ساکت گشت و به این آیه قرآن گوش فرا داد. و ابن کواء برای بار دوم نیز این آیه را تلاوت کرد، امام علیه السلام به احترام قرآن هم چون بار اول سکوت اختیار کرد و به آیه قرآن گوش فرا داد. ابن کواء برای بار سوم تلاوت خویش را تکرار کرد و امام این بار نیز چون بار اول و دوم سکوت اختیار کرد و پس از استماع آن این آیه را تلاوت فرمود:

﴿فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخَفِّكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ﴾^۳

«پس صبر پیشه کن که وعده خدا حق و حتمی است و مراقب

۱. سوره مزمل، آیه ۱۰.

۲. سوره زمر، آیه ۶۵.

۳. سوره روم، آیه ۶۰.

باش که مردم بی علم و یقین مقام حلم و وقارت را به خفت
و سبکی نکشانند.^۱

استقامت در برابر مصائب

یکی دیگر از نمونه‌های صبر، صبر و استقامت بر مشکلات و حوادث
ناگواری است که آدمی نه در حصول و پیدایش آن از خود اختیاری دارد و نه
در دفع آن می‌تواند مختار و صاحب اراده باشد. صبر بر مصیبت به معنای ترک
جزع می‌باشد. از این روست که قرآن کریم صبر بر مصیبت را در مقابل جزع
قرار داده است:

﴿وَبَرُّوا اللَّهَ جَمِيعًا فَقَالَ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ
تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ قَالُوا لَوْ هَدَانَا
اللَّهُ لَهَدَيْنَاكُمْ سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَجَزَعْنَا أَمْ صَبَرْنَا مَا لَنَا مِنْ مَحْصِنٍ﴾^۲
«و روزی که مردم از قبرها برانگیخته و به پیشگاه خداوند
حاضر شوند در آن روز ضعیفان به گردنکشان گویند ما در دنیا
تابع رأی شما بودیم آیا امروز شما هم از عذاب خدا ما را
کفایت خواهید کرد؟ جواب دهند که اگرما را از خدا سعادت
هدایت بود ما هم شما را هدایت می‌کردیم اکنون هرچه جزع
و التماس کنیم یا صبر و تحمل یکسان است و هیچ از عذاب
گریزگاهی نداریم».

خداوند در قرآن چنین صابران را معرفی می‌نماید:

﴿الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾^۳

۱. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۱۱۳.

۲. سوره ابراهیم، آیه ۲۱.

۳. سوره بقره، آیه ۱۵۶.

«آنان که چون به حادثه سخت و ناگواری دچار شوند صبوری
پیش گرفته و گویند ما به فرمان خدا آمده‌ایم و به سوی او
رجوع خواهیم کرد.»

و امام علی علیه السلام نمونه راستین صابران است. صبر و استقامت امام علیه السلام در جریان
رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و پس از مدتی کوتاه از این واقعه تلخ و جانگداز شهادت
صدیقه کبری علیه السلام برجسته ترین مصداق این آیه شریفه است.

در روایت است که هنگامی که حضرت زهرا علیه السلام وفات کرد امام علی علیه السلام خود
کار کفن و دفن آن بانو را بر عهده گرفت. وقتی با دست مبارک خود آن بانو را
در خاک نهاد، اندوه و غم بر دلش هجوم آورد. پس سیلاب اشک بر گونه‌هایش
جاری شد و رو به جانب قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله گرداند و گفت:

«ای رسول خدا! از من بر تو سلام باد و سلام باد بر تو از جانب دخترت
و حبیبه‌ات و نور دیده‌ات و زایرت و کسی که در آرامگاه تو در میان خاک
خفته و آن کس که خداوند زود رسیدن به تو را برایش برگزیده است. یا رسول
الله! صبرم در فراق دختر برگزیده‌ات کاسته شد و تاب و توانم در فراق سرور
زنان به سستی گراییده، جز این که در تاسی من به سنت تو و در اندوهی که با
جدایی تو بر من فرود آمد، جای صبر و بردباری (بر عزای فاطمه) باقی است،
همانا من تو را در لحد آرامگاهت نهادم. پس از آن که جان مقدست بر روی
سینه ام جاری گشت (هنگام جان دادن سرت به سینه من چسبیده بود) و تو را
با دست خود به زیر خاک پنهان نمودم و خودم شخصا امورت را به عهده
گرفتم. آری در کتاب خدا آیه ای است که سبب می‌شود مصیبت‌ها را با آغوش
باز بپذیریم: «ما همه از آن خداییم و همه به سوی او باز خواهیم گشت»^{۱ و ۲}

۱. سوره بقره، آیه ۱۵۶.

۲. امالی، شیخ مفید، ص ۳۲۰.

فقدان زهرا علیها السلام آن قدر بر علی سنگین بود که زهرا خود از قبل علی را به صبر و استقامت بر این مصیبت دعوت می کرد.^۱ پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله ماجراهای بسیار تلخی نسبت به خاندان آن حضرت رخ داد که امام علی علیه السلام در بحرانی ترین شرایط قرار گرفت. از یک سو فراق پیامبر صلی الله علیه و آله از سوی دیگر شهادت حضرت زهرا علیها السلام و از سوی دیگر غصب مقام رهبری و هتاک‌های شکننده اما آن حضرت با صبر و استقامت انقلابی همه نا ملایمات را بر خود هموار می کرد و می فرمود: دیدم صبر و تحمل به عقل و خرد نزدیک تر است از این رو با اینکه (در برابر حوادث سخت) همچون کسی بودم که خاشاک چشمش را پر کرده و استخوان راه گلویش را گرفته صبر و استقامت نمودم^۲ شاید به جرأت بتوان گفت پس از پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ کس مانند امام علی علیه السلام با مصایب و رنج‌ها مواجه نشد ولی هرگز اظهار عجز و ضعف ننمود. امام صادق علیه السلام می فرماید: آن حضرت در مواقع طاقت فرسا برمی خاست و نماز می خواند و در پناه نماز به خود آرامش می بخشید و این آیه را تلاوت می فرمود:

﴿وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ﴾^۳

استقامت در جهاد

یکی دیگر از نمونه‌های صبر و استقامت، صبر و استقامت در جنگ است. جامعه اسلامی برای داشتن زندگی شرافتمندانه و حفظ اصالت و استقلال و ایجاد امنیت برای مال و ناموس و عرض خود بایستی در مقابل دشمن سرسختانه ایستادگی کند و از کیان خویش پاسداری نماید. عزت و شرف در

۱. الطبقات الكبرى، ابوالموهّب عبدالوهاب بن احمد شعرانی، ج ۲، ص ۲۴۷.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۳.

۳. سوره بقره، آیه ۴۵، تفسیر صافی ذیل همین آیه.

گرو جنگ است، شرافت و عزت جنگ در پیروزی و غلبه بر دشمن تنها در سایه صبر و استقامت امکان پذیر است. هم چنان که خداوند می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَجَفَّا فَلَا تُؤَلُّوهُمْ
الْأَدْبَارَ. وَمَنْ يَوْمَهُم يَوْمَئِذٍ يَرُهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحِيزًا إِلَى
فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَمَا وَه جَهَنَّمَ وَبَسَّ الْمَصِيرُ﴾^۱

«ای اهل ایمان هر گاه با تهاجم و تعرض کافران در میدان کارزار روبرو شوید مبادا از بیم آنها پشت کرده و از جنگ بگریزید. هر که در روز جنگ به آنها پشت نمود و فرار کرد به طرف غضب خدا روی آورده و جایگاهش دوزخ که بدترین منزل است خواهد بود.» مگر آن که از میمنه به میسر و یا از قلب به جناح برای مصالح جنگی رود یا از فرقه ای به یاری فرقه‌ای دیگر شتابد.»

خداوند در قرآن کریم صبر و استقامت در جنگ را از نیکی‌ها و افراد ثابت قدم و با استقامت در میدان کارزار را از نیکو کاران دانسته است.^۲

امام علی علیه السلام خطاب به فرزندش محمد بن حنفیه در جنگ جمل، در باب صبر و پایداری در جنگ و فرار نکردن از میدان جنگ، چنین می‌فرماید: پای خود را چون میخ در زمین بکوب (یعنی در میدان جنگ ثابت قدم و استوار باش و از بسیاری دشمن ترس).^۳

در جنگ احد نیز که دشمن یکباره دست به حمله زد و از شکاف گردنه بر مسلمانان هجوم آورد، مسلمانان به کوه‌های اطراف گریختند و تنها امام علی علیه السلام

۱. سوره انفال، آیه ۱۶ - ۱۵.

۲. سوره بقره، آیه ۱۷۷.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۱.

و تنی چند از یاران پیامبر بودند که به مقابله با دشمن ادامه دادند. قرآن از این جوانمردان با ایمان و این مجاهدان شکست ناپذیر تجلیل می‌کند، و کسانی را که به میدان نبرد پشت کرده، پیامبر صلی الله علیه و آله را تنها گذاشتند و رفتند، مورد سرزنش و نکوهش قرار می‌دهد:

﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخِلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ
وَعِلِمَ الصَّابِرِينَ. وَلَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ
رَأَيْتُمُوهُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ﴾^۱

«گمان کرده‌اید که این گونه می‌توانید به بهشت درآیید؟! خداوند هنوز مجاهدان راستین و صابران پولادین شما را باز نشناخته است. مگر شما نبودید که پیش از آن که مرگ به دیدارتان بیاید، آرزوی مرگ می‌کردید؟ حال که مرگ به دیدارتان آمده است، چرا این چنین چشمانتان آن را می‌نگرد؟»

در این جنگ امام علی علیه السلام ثابت قدم ماند و از پیامبر صلی الله علیه و آله و رسالت الهی او دفاع کرد و از هر طرف که دشمنان به وی حمله می‌کردند در مقابل حملات آنها جان خود را سپر رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار می‌داد. ثبات قدم امام در این جنگ به حدی بود که در روایت است که در آن روز بیش از ۶۰ زخم و جراحت از شمشیر و نیزه و تیر بر بدن علی علیه السلام وارد شده بود اما حضرت هم چنان مقاومت می‌کرد و از هر سو که دشمن حمله می‌نمود آن را دفع می‌کرد.^۲ در همین جنگ بود که جبرئیل سند افتخار ﴿لَا سِيفَ إِلَّا ذَوَالْفَقَارِ، لَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ﴾ را در بین جمع ارائه نمود و با آواز بلند که برای همگان قابل شنیدن بود، قرائت نمود.^۳

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۴۲ و ۱۴۳.

۲. زندگانی امیرالمؤمنین، سید هاشم رسولی محلاتی، ص ۱۰۲.

۳. الارشاد، شیخ مفید، ج ۱، ص ۷۳.

استقامت در عهد و پیمان

استقامت در عهد و پیمان یکی دیگر از نمونه‌های صبر و استقامت است. خداوند در آیه ای چهار مورد از مواردی که استقامت در آنها نیکو و پسندیده است، برشمرده و دارندگان این صفت پسندیده را می‌ستاید:

﴿وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ
وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ﴾^۱

«و با هر که عهد بسته به موقع خود وفا کند و در کارزار و سختی‌ها صبور و شکیبا باشد و به وقت رنج و تعب صبر پیشه کند کسانی که بدین صفت آراسته‌اند آنها به حقیقت راستگویان عالم و آنها پرهیزکارانند».

از جمله این صفات بر طبق این آیه شریفه استقامت در عهد و پیمان است. استقامت در عهد و پیمان یا همان وفای به عهد امری است که همه عقلا و خردمندان آن را تأیید کرده‌اند. پسندیده بودن وفاداری به عهد و پیمان ریشه در فطرت انسانی دارد. این امر، امری سفارش شده در اسلام است آن چنان که حقیقت دین را با عهد توأم قرار داده است. رسول خدا ﷺ می‌فرماید:

﴿لَا دِينَ لِمَنْ لَا عَهْدَ لَهُ﴾

«کسی که به عهد خود وفادار نیست، دین ندارد».^۲

چرا که در حقیقت دین پیمان و عهدی است میان پروردگار و بنده و بنده ای که به عهد خود وفا نکند پیمان خود با خدا را شکسته و اسلام او تنها اسلام ظاهری است.

دوران زندگی ۱۳ ساله پیامبر ﷺ در مکه سرشار از حمایت‌های بی دریغ

۱. سوره بقره، آیه ۱۷۷.

۲. بحارالانوار، مجلسی، ج ۶۹، ص ۱۹۸.

امام علی علیه السلام است و آخرین آن ماجرای لیلۃ المیت بود؛ یعنی شبی که بنا بود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با نقشه یی زیرکانه در خانه اش ترور شود و مرد شجاعی لازم بود که این توطئه را خشتی کند. امام در جای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خوابید و با این کار هم جان آن حضرت را نجات داد و هم مانع لو رفتن نقشه هجرت گردید. و بدین سان یکبار دیگر به عهدی که در مهمانی خویشان به دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با آن حضرت بسته بود، وفا نمود.^۱

استقامت در تبلیغ عملی

یکی دیگر از جلوه‌های صبر و استقامت، استقامت در تبلیغ با رفتار و کردار است. خداوند در قرآن خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید:

﴿فَلْذَلِكَ فَادْعُ وَ اسْتَقِمْ كَمَا أَمَرْتُ...﴾^۲

«ای رسول تو همه را به دین اسلام و کلمه توحید دعوت کن و چنانکه مأموری پایداری کن...».

دعوت و تبلیغ با رفتار و کردار بسی مشکل‌تر و سخت‌تر از دعوت با زبان و گفتار است. دعوت با رفتار مؤثرتر از دعوت به وسیله گفتار است. از همین روست که استقامت و پایداری در دعوت با رفتار بسیار مشکل‌تر از استقامت و پایداری در دعوت به وسیله گفتار است. استقامت در تبلیغ با گفتار و کردار از سویی نشان دهنده این است تبلیغ کننده به مرام و سبک خود پای بند بوده و به هدف خویش ایمان دارد و از سویی دیگر اثری که در تبلیغ با کردار است در تبلیغ با گفتار نیست؛ چرا که مردم آنچه را که به چشم خویش می‌بینند زودتر و سریع‌تر می‌پذیرند.

۱. بحار الانوار، مجلسی، ج ۱۹، ص ۶۰.

۲. سوره شوری، آیه ۱۵.

امام علی علیه السلام که تمامی لحظات زندگی اش دعوت عملی و تبلیغ اسلام راستین با کردار و رفتار بود، در جنگ صفین پس از آن که سپاهیان آب را از لشکر معاویه گرفتند در پاسخ یارانش که از حضرت خواستند تا مانع برداشتن آب توسط سپاه معاویه شود فرمود: «نه مانع و حایل میان آنان و آب نشوید، و من آن کاری را که جاهلان و نادانان کردند نمی کنم، ما کتاب خدا را برایشان عرضه خواهیم کرد و به هدایت دعوتشان خواهیم نمود اگر پذیرفتند که به هدف خود رسیده ایم و گرنه زبانه تیز شمشیر ما را از این کارهای جاهلانه بی نیاز خواهد کرد»^۱ و مانع از این شد که یارانش آب را از یاران معاویه دریغ دارند و بدین سان با عمل خود اسلام راستین را تبلیغ نمود.

جنگ‌های امام هیچ یک با هدف پیروزی برای رسیدن به حکومت نبود بلکه جنگ انسانیت بود. از همین رو بود که امام هدف عالی خود را با رفتار و کردار تبلیغ می کرد. آب دادن به سپاه تشنه دشمن، خود پیروزی بود؛ زیرا یکی از اصول اسلام و انسانیت به اجرا درآمده و راه حقیقت به همگان نشان داده شده بود.

به حقیقت علی علیه السلام شخصیتی است که بر قله رفیع تاریخ نشسته و نظاره گر و گواه اعمال ماست. او وسیله تقرب به خدا و صراط مستقیم و دستاویز محکم و جان پیامبر صلی الله علیه و آله است؛ شخصیتی که عدالت به وجودش مفتخر است. انسانی متعالی، مظهر حق و کمال که هیچ کس را توان هم پروازی با وی نبود. صبر و استقامت شاگرد مکتب او بودند. به راستی علی علیه السلام معجزه اسلام، مبین قرآن و احکام شریعت و جلوه تمام نمای یک فدایی جان بر کف در راه خدا بود که تا لحظه شهادت با اسلام و برای اسلام زیست.^۲

۱. زندگانی امیرالمؤمنین، رسولی محلاتی، ص ۵۱۸.

۲. مرکز فرهنگ و معارف قرآن.

راه‌های افزایش صبر چیست؟

صبر و استقامت عصاره همه فضیلت‌ها و خمیرمایه همه سعادت‌ها و ابزار وصول به هر گونه خوشبختی است. انسان بدون صبر هم در جهات مثبت به جایی نمی‌رسد و هم در برابر عوامل منفی شکست می‌خورد، چرا که صابر نبودن مساوی با شکست است. به همین دلیل کلید اصلی پیروزی‌ها، صبر است. به طور کلی برای تقویت صبر و بردباری راه‌های مختلفی وجود دارد، در ذیل به برخی اشاره می‌شود:

۱. تقویت پایه های ایمان:

هر قدر ایمان انسان به حکمت و رحمت پروردگار بیش تر باشد، صبر او نیز افزون تر خواهد بود. امیرمؤمنان علیه السلام می‌فرماید: «اساس و ریشه صبر، ایمان و یقین خوب نسبت به خداوند است».^۱

۲. رابطه با خدا:

انسان در پرتو یاد خدا و نماز اراده‌ای نیرومند و ایمانی استوار پیدا می‌کند و همه مشکلات برای او آسان می‌گردد. قرآن مجید می‌فرماید:

«وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ»^۲

۱. غرر الحکم و درر الکلم، عبدالواحد بن محمد التمیمی، ص ۲۸۱.

۲. سوره بقره، آیه ۴۵.

«در زندگی از صبر و نماز کمک بگیرید، هر چند این کار جز برای خاشعان سنگین و گران است».

امام صادق علیه السلام فرمود: «هنگامی که مشکل مهمی برای علی علیه السلام پیش می‌آمد، به نماز بر می‌خاست، سپس این آیه را تلاوت می‌فرمود.»^۱

۳. شناخت راز و رمز مشکلات:

اگر کسی بداند که وجود بلا و مصیبت در زندگی بشر چه اثری دارد، آن را با آغوش باز می‌پذیرد، در روایات معصومین از شداید به عنوان الطاف خداوندی یاد شده است.

۴. توجه به آثار اخروی صبر:

توجه به پاداش اخروی صبر، سختی مشکلات را شیرین و آسان می‌سازد. در این باره روایات زیادی از معصومین رسیده است. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «هر کس از مؤمنان که به بلایی گرفتار شود و صبر کند، برای او اجر هزار شهید است.»^۲

۵. توجه به گذرا بودن بحران‌ها:

مشکل و محنت روزگار هر چه باشد، مقطعی و گذرا است. قرآن مجید به همه افراد نوید می‌دهد که همیشه کنار سختی‌ها آسانی وجود دارد.

«فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا»^۳

«پس (بدان که) با هر سختی آسانی است.»

۱. تفسیر نمونه، مکارم شیرازی، ج ۱، ص ۲۱۹.

۲. میزان الحکمه، ری شهری، دار الحدیث، قم، ۱۴۱۶، چاپ اول، ج ۲، ص ۱۵۶۰.

۳. سوره انشراح، آیه ۵.

۶. توجه به افراد پایین دست:

نظر افکندن به کسانی که با مشکلات بزرگ‌تری دست به گریبان هستند، تحمل شدائد را آسان‌تر می‌سازد.

۷. الگو پذیری از اولیای خدا:

با بررسی اجمالی زندگانی بزرگان در می‌یابیم که آن‌ها همواره با مشکلات رو به رو بوده‌اند. با الگوگیری از بزرگان می‌توان شیوه مقابله با مشکلات را آموخت. این موضوع را خداوند به پیامبر گوشزد می‌کند و می‌فرماید:

«فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُوا الْعِزْمِ مِنَ الرُّسُلِ»^۱

«پس (ای پیامبر!) صبر کن همان گونه که پیامبران اولوا العزم صبر کردند!».

۸. آمادگی روحی:

اگر کسی دنیا را آن‌طور که هست بشناسد، در پیش آمدهای ناگوار زندگی خود را نمی‌بازد، چون می‌داند جهان طبیعت، سرای دگرگونی و تحول است و فراز و نشیب فراوانی دارد. همه افراد خواه ناخواه با حوادث مواجه می‌شوند.

۹. توجه به آثار جسمانی صبر:

صبر و شکیبایی در برابر حوادث زندگی تنها جنبه اخلاقی ندارد، بلکه از نظر بهداشت و سلامت جسم نیز فوق العاده مؤثر است. افراد ناشکیبا عمری کوتاه و توأم با انواع بیماری‌ها و از جمله بیماری‌های قلبی و عصبی دارند، در حالی که صابران از عمری طولانی برخوردارند.

در پایان، داستان جالبی از بزرگمهر را که مناسب با موضوع است نقل می‌کنیم:

۱. سوره احقاف، آیه ۳۵.

می‌گویند: انوشیروان، بزرگمهر را زندانی کرد. پس از چند روز، انوشیروان شخصی را فرستاد تا از حالش جويا شود. فرستاده انوشیروان او را خوشحال دید، علتش را جويا شد، بزرگمهر دلیلش را استفاده از معجون شش ماده‌ای دانست و گفت: این معجون مرا سر حال کرده است و آن‌ها عبارتند از:

۱. توکل بر خدا،
۲. بی‌تابی مشکلی را حل نمی‌کند،
۳. صبر به کمک انسان می‌آید،
۴. اگر صبر نکنم چه کنم؟
۵. مشکلاتی بیش از مشکل من وجود دارد،
۶. از یک ستون به ستون دیگر فرج است.^۱

راهکاری مفید

به منظور تحصیل سعه صدر و افزایش تحمل و صبر باید همانند دیگر برنامه‌های تغییر رفتار به صورت جدی، دقیق و کامل به دستور العمل‌های زیر عمل کنید:

۱. ذکر «لا حول و لا قوة الا بالله» را زیاد بر زبان جاری سازید.
۲. به منظور تقویت اراده و حفظ سعه صدر، از تفریحاتی همانند صحرانوردی، کوهنوردی، شنا، اسب سواری، پیاده روی در صبح زود بهره گیرید.
۳. پیش از انجام هر کاری به جنبه‌ها و آثار مثبت و منفی آن توجه کنید، زیرا با آگاهی از زیان‌ها یا منافع کاری، انگیزه برای ترک یا انجام کار بیشتر می‌شود و به طور طبیعی اراده قوی و صبر می‌گردد.

۱. سفینه البحار، محدث قمی، انتشارات اسوه، ج ۵، ص ۲۵.

۴. همواره سعی کنید با خواسته‌های نفسانی و عادت‌های ناپسند مبارزه کنید.
۵. خود را به انجام وظایف و تکالیف دینی مقید نمایید. همواره سعی کنید نماز خود را اول وقت بخوانید، حتی اگر مشغول نوشتن مطالبی باشید که فقط چند سطر یا کلمه ای از آن باقی مانده باشد یا با کسی مشغول صحبت کردن هستید، آن را رها کنید و خواسته و میل درونی خود را فدای اراده انسانی خود سازید. انجام تکالیف و عباداتی همچون نماز در اول وقت و روزه و حج و جهاد و صدقه و انفال مالی، باعث تقویت اراده می‌گردند.
۶. همواره در مقابل سختی‌ها و ناملایمات زندگی (کار و تحصیل و غیره) بردبار باشید و استقامت به خرج دهید.
۷. نفس انسان، مخصوصاً جوانان به خواب بعد از اذان صبح تمایل دارد، جهت تقویت اراده با این میل نفسانی مبارزه کنید.
۸. پیوسته به خود تلقین کن که من اراده ای قوی دارم و توان مبارزه با خواسته‌های نفسانی خویش و هم چنین غلبه بر مشکلات و مصایب را دارم. از شکست خوردن نمی‌هراسم. اگر موفق نشدم، با کسب تجربه و انرژی و نشاط بیشتر مجدداً اقدام می‌کنم تا به هدف و مقصد خود برسم. من توانایی رسیدن به هدف و برطرف کردن موانع و مشکلات را دارم.
۹. کاری را که شروع کردید، با حوصله و دقت به پایان برسانید. از رها کردن یا سر هم بندی آن پرهیزید.
۱۰. فکر خود را هم زمان به چند کار مشغول نکنید. سعی کنید همواره توجه شما به یک کار معطوف گردد.
۱۱. تدبیر، نظم و انضباط را در همه امور زندگی خود جاری سازید. با برنامه ریزی دقیق و منطقی، کارهای خود را پیش ببرید. در برنامه ریزی جایی برای

انعطاف و جایگزین کردن امور غیر قابل پیش بینی بگذارید.

۱۲. همیشه فضای ذهنی و روانی خود را برای شنیدن و دریافت رفتارهای نابجا و خلاف انتظار آماده سازید. به این معنا که همیشه انتظار داشته باشید دیگران با شما به بدترین شکل برخورد داشته باشند. خود را برای تحمل آن آماده کنید.



صبر در کلام معصومین علیهم السلام

حدیث (۱)

رسول اکرم صلی الله علیه و آله:

الصَّبْرُ ثَلَاثَةٌ: صَبْرٌ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ، وَصَبْرٌ عَلَى الطَّاعَةِ وَصَبْرٌ عَنِ الْمَعْصِيَةِ؛

صبر سه نوع است: صبر در هنگام مصیبت، صبر بر طاعت و صبر بر ترک گناه.^۱

حدیث (۲)

امام علی علیه السلام:

الصَّبْرُ أَنْ يَحْتَمِلَ الرَّجُلُ مَا يَنْوِبُهُ وَيَكْظِمُ مَا يَغْضِبُهُ؛

صبر آن است که انسان گرفتاری و مصیبتی را که به او می‌رسد تحمل کند و خشم خود را فرو خورد.^۲

حدیث (۳)

رسول اکرم صلی الله علیه و آله:

عَلَامَةُ الصَّابِرِ فِي ثَلَاثٍ: أَوَّلُهَا أَنْ لَا يَكْسِلَ، وَالثَّانِيَةُ أَنْ لَا يَضْجَرَ، وَالثَّالِثَةُ أَنْ لَا

يَشْكُو مِنْ رَبِّهِ تَعَالَى؛ لِأَنَّهُ إِذَا كَسِلَ فَقَدْ ضَيَعَ الْحَقُّ، وَإِذَا ضَجَرَ لَمْ يَوَدَّ الشُّكْرَ، وَإِذَا

شَكَاهُ مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ فَقَدْ عَصَاهُ؛

۱. کافی، ج ۲، ص ۹۱، ح ۱۵.

۲. غررالحکم، ج ۲، ص ۶۹، ح ۱۸۷۴.

صبور سه نشانه دارد: اول آن که سستی نمی‌کند، دوم آن که افسرده و دل‌تنگ نمی‌شود و سوم آن که از پروردگار خود شکوه نمی‌کند؛ زیرا اگر سستی کند، حق را ضایع کرده، و اگر افسرده و دل‌تنگ باشد شکر نمی‌گذارد و اگر از پروردگار شکوه کند او را معصیت کرده است.^۱

حدیث (۴)

رسول اکرم ﷺ:

الصَّبْرُ أَرْبَعُ شُعَبٍ: الشَّوْقُ، وَالشَّفَقَةُ، وَالزَّهَادَةُ، وَالتَّرَقُّبُ، فَمَنْ اِشْتَأَقَ إِلَى الْجَنَّةِ سَلَاحَ عَنْ الشَّهَوَاتِ، وَ مَنْ أَشْفَقَ عَنِ النَّارِ رَجَعَ عَنِ الْمُحَرَّمَاتِ، وَ مَنْ زَهَدَ فِي الدُّنْيَا تَهَاوَنَ بِالمُصِيبَاتِ، وَ مَنْ ارْتَقَبَ الْمَوْتَ سَارَعَ فِي الْخَيْرَاتِ؛

صبر چهار شعبه دارد: شوق، ترس، زهد و انتظار، هر کس شوق بهشت داشته باشد، از هوا و هوس دست می‌کشد و هر کس از آتش بترسد، از حرام‌ها خود را نگه می‌دارد و هر کس به دنیا بی‌اعتنا باشد، گرفتاری‌ها را به چیزی نگیرد و هر کس منتظر مرگ باشد، در کارهای خیر بکوشد.^۲

حدیث (۵)

رسول اکرم ﷺ:

ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ جَمَعَ اللَّهُ لَهُ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ: الرِّضَا بِالْقَضَاءِ وَالصَّبْرُ عَنِ الْبَلَاءِ وَالِدُّعَاءُ عَنِ الشَّدَّةِ وَالرَّخَاءِ؛

کسی که سه خصلت در او باشد خداوند خیر دنیا و آخرت را برای او فراهم می‌کند: خشنودی به مقلدات، صبر در بلا و دعا در سختی و راحتی.^۳

۱. علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۹۸، ح ۱.

۲. کنز العمال، ج ۱، ص ۲۸۵، ح ۱۳۸۸.

۳. بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۱۵۶، ح ۷۱.

حدیث (۶)

امام کاظم علیه السلام:

إصْبِرْ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ، وَاصْبِرْ عَنْ مَعَاصِي اللَّهِ؛ فَإِنَّ الدُّنْيَا سَاعَةٌ، فَمَا مَضَى مِنْهَا فَلَيْسَ تَحْدُلُهُ سُرُورًا وَلَا حُزْنًا، وَمَا لَمْ يَأْتِ مِنْهَا فَلَيْسَ تَعْرِفُهُ، فَاصْبِرْ عَلَى تِلْكَ السَّاعَةِ الَّتِي أَنْتَ فِيهَا فَكَأَنَّكَ قَدْ اغْتَبَطْتَ؛

بر طاعت خدا صبر کن و در ترک معاصی او شکبیا باش؛ زیرا دنیا لحظه ای بیش نیست. آنچه گذشته جای شادی و غم ندارد و از آنچه نیامده نیز خبری نداری. پس لحظه ای را که در آن به سر می بری، صبور باش چنان که گویی خوشبخت و خوشحالی.^۱

حدیث (۷)

امام علی علیه السلام:

فَصْبِرْ عَلَى دُنْيَا تَمُرُّ بِلَوَائِهَا كَلِيلَةً بِأَحْلَامِهَا تَنْسَلِجُ؛

در برابر دنیایی که گرفتاری آن، مانند خواب های پریشان شب می گذرد شکبیا باش.^۲

حدیث (۸)

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم:

إِنَّ الْمَعُونَةَ تَتَى مِنَ اللَّهِ عَلَى قَدْرِ الْمُؤْنَةِ وَإِنَّ الصَّبْرَ يَتَى مِنَ اللَّهِ عَلَى قَدْرِ الْمُصِيبَةِ؛

به راستی که کمک از جانب خداوند به اندازه هزینه می رسد و صبر از جانب خداوند به اندازه گرفتاری می آید.^۳

۱. بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۳۱۱، ح ۱.

۲. بحار الأنوار، ج ۴۰، ص ۳۴۸، ح ۲۹.

۳. کنز العمال، ج ۶، ص ۳۴۷، ح ۱۵۹۹۳.

حدیث (۹)

امام علی علیه السلام:

إِنَّكَ إِنْ صَبَرْتَ جَرَتْ عَلَيْكَ الْمَقَادِيرُ وَأَنْتَ مَأْجُورٌ، وَإِنْ جَزَعْتَ جَرَتْ عَلَيْكَ الْمَقَادِيرُ وَأَنْتَ مَازُورٌ؛

اگر صبر کنی مقدرات الهی بر تو جاری می شود و اجر خواهی بُرد و اگر بیتابی کنی باز هم مقدرات خداوند بر تو جاری می شود و گناهکار خواهی بود.^۱

حدیث (۱۰)

امام علی علیه السلام:

الْصَّبْرُ فِي الْأُمُورِ بِمَنْزِلَةِ الرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ، فَإِذَا فَارَقَ الرَّأْسُ الْجَسَدَ فَسَدَ الْجَسَدُ وَإِذَا فَارَقَ الصَّبْرُ الْأُمُورَ فَسَدَتِ الْأُمُورُ؛

نقش صبر در کارها همانند نقش سر در بدن است؛ همچنان که اگر سر از بدن جدا شود، بدن از بین می رود، صبر نیز هرگاه همراه کارها نباشد، کارها تباه می گردند.^۲

حدیث (۱۱)

امام علی علیه السلام:

الْحِلْمُ حِجَابٌ مِنَ الْآفَاتِ؛

بردباری، مانعی در برابر آفت هاست.^۳

۱. جامع الأخبار، ص ۳۱۶، ح ۸۸۲

۲. کافی، ج ۲، ص ۹۰، ح ۹.

۳. غررالحکم، ح ۷۲۰.

حدیث (۱۲)

امام باقر علیه السلام:

فِي قَوْلِهِ «قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا» قَالَ: قُولُوا لِلنَّاسِ أَحْسَنَ مَا تُحِبُّونَ أَنْ يُقَالَ لَكُمْ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَبْغِضُ اللَّعَانَ السَّبَّابَ الطَّعَّانَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ، الْفَاحِشَ الْمُتَفَحِّشَ السَّائِلَ الْمَلْحِفَ، وَ يُحِبُّ الْحَيَّ الْحَلِيمَ الْعَفِيفَ الْمُتَعَفِّفَ؛

درباره این گفته خداوند که «با مردم به زبان خوش سخن بگویند» فرمود: بهترین سخنی که دوست دارید مردم به شما بگویند، به آنها بگویند، چرا که خداوند، لعنت کننده، دشنام دهنده، زخم زبان زن بر مؤمنان، زشت گفتار، بدزبان و گدای سمج را دشمن می دارد و با حیا و بردبار و عقیف پارسا را دوست دارد.^۱

حدیث (۱۳)

رسول اکرم صلی الله علیه و آله:

لَأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام أَلَا أُخْبِرُكُمْ، بِأَشْبَهِكُمْ بِي خُلُقًا؟ قَالَ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: أَحْسَنُكُمْ خُلُقًا، وَأَعْظَمُكُمْ حِلْمًا، وَأَبْرُكُكُمْ بَقَرَاتِهِ وَأَشَدُّكُمْ مِنْ نَفْسِهِ إِنْصَافًا؛

به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: آیا تو را خبر ندهم که اخلاق کدام یک از شما به من شبیه تر است؟ عرض کردند: آری، ای رسول خدا. فرمودند: آن کس که از همه شماخوش اخلاق تر و بردبارتر و به خویشاوندانش نیکوکارتر و با انصاف تر باشد.^۲

حدیث (۱۴)

امام علی علیه السلام:

إِنَّ الْعَبْدَ لِيَحْرُمَ نَفْسَهُ الرِّزْقَ الْحَلَالَ بِتَرْكِ الصَّبْرِ، وَلَا يَزَادُ عَلَى مَا قُدِّرَ لَهُ؛

۱. امالی صدوق، ص ۳۲۶.

۲. مکارم الاخلاق، ص ۴۴۲.

بنده به سبب بی صبری، خودش را از روزی حلال محروم می‌کند و بیشتر از روزی مقلدِ هم نصیبش نمی‌شود.^۱

حدیث (۱۵)

امام علی علیه السلام:

أَلْحِلْمُ يَطْفِئُ نَارَ الْغَضَبِ وَالْحِلْدَةُ تُوجِّجُ إِحْرَاقَهُ؛

بردباری آتش خشم را فرو می‌نشاند و تندی آن را شعله ورت می‌کند.^۲

حدیث (۱۶)

امام علی علیه السلام:

مَنْ غَاظَكَ بِقُبْحِ السَّفَةِ عَلَيْكَ، فَعِظْهُ بِحُسْنِ الْحِلْمِ عَنْهُ؛

هر کس با زشتی سبکسری تو را خشمگین کرد تو با زیبایی بردباری او را به خشم آور.^۳

حدیث (۱۷)

امام صادق علیه السلام:

ثَلَاثَةٌ لَا تُعْرَفُ إِلَّا فِي ثَلَاثِ مَوَاطِنَ: لَا يُعْرَفُ الْحَلِيمُ إِلَّا عِنْدَ الْغَضَبِ وَلَا الشُّجَاعُ إِلَّا عِنْدَ الْحَرْبِ وَلَا أَمُّ إِلَّا عِنْدَ الْحَاجَةِ؛

سه کس‌اند که جز در سه جا شناخته نمی‌شوند: بردبار جز در هنگام خشم، شجاع جز در جنگ و برادر جز در هنگام نیازمندی.^۴

۱. شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۶۰.

۲. غررالحکم، ج ۲، ص ۱۲۳، ح ۲۰۶۳۲.

۳. غررالحکم، ج ۵، ص ۳۳۳، ح ۸۶۲۰.

۴. بحار الأنوار، ج ۷۸، ص ۲۲۹، ح ۹.

حدیث (۱۸)

امام علی علیه السلام:

أَشْرَفُ الْخَلَائِقِ التَّوَّاضِعُ وَالْحَلُمُ وَلَيْنُ الْجَانِبِ؛

شریف ترین اخلاق، تواضع، بردباری و نرم خویی است.^۱

حدیث (۱۹)

امام صادق علیه السلام:

أَلْحِمُ سِرَاجَ اللَّهِ... وَالْحَلُمُ يَدُورُ عَلَى خَمْسَةِ أَوْجُهٍ: أَنْ يَكُونَ عَزِيزًا فَيَذَلَّ أَوْ يَكُونَ صَادِقًا فَيَتَّهِمَ أَوْ يَدْعُو إِلَى الْحَقِّ فَيَسْتَحَفَّ بِهِ أَوْ أَنْ يُوْذَى بِلا جُرْمٍ أَوْ أَنْ يَطْلُبَ بِالْحَقِّ وَيَخَالِفُوهُ فِيهِ، فَإِنْ آتَيْتَ كُلًّا مِنْهَا حَقُّهُ فَقَدْ أَصَبْتَ...؛

بردباری چراغ خداست... پنج چیز است که بردباری می طلبد: شخص عزیز باشد و خوار شود، راستگو باشد و نسبت ناروا داده شود، به حق دعوت کند و سبکش بشمارند، بی گناه باشد و اذیت شود، حق طلبی کند و با او مخالفت کنند. اگر در هر پنج مورد، به حق رفتار کنی، بردبار هستی...^۲

حدیث (۲۰)

امام علی علیه السلام:

أَلْحِمُ غِطَاءَ سَائِرٍ وَالْعَقْلُ حِسَامٌ قَاطِعٌ، فَاسْتَرْ خَلَلَ خَلْقِكَ بِحِلْمِكَ وَقَاتِلْ هَوَاكَ بِعَقْلِكَ؛

بردباری پرده ای پوشاننده و عقل شمشیری برنده است، پس عیب های اخلاقی خود را با بردباری بپوشان و با عقلت به جنگ هوا و هوست برخیز.^۳

۱. غررالحکم، ج ۲، ص ۴۴۲، ح ۳۲۲۳.

۲. بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۴۲۲، ح ۶۱.

۳. نهج البلاغه، حکمت ۴۲۴.

حدیث (۲۱)

امام علی علیه السلام:

إِنْ لَمْ تَكُنْ حَلِيمًا فَتَحَلَّمْ فَإِنَّهُ قَلَّ مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ إِلَّا أَوْشَكَ أَنْ يَكُونَ مِنْهُمْ؛
اگر بردبار نیستی خود را بردبار جلوه ده، زیرا کمتر کسی است که خود را
شبه گروهی کند و بزودی یکی از آنان نشود.^۱

حدیث (۲۲)

رسول اکرم صلی الله علیه و آله:

كَأَدَ الْحَلِيمِ أَنْ يَكُونَ نَبِيًّا؛

آدم بردبار به پیامبری نزدیک است.^۲

حدیث (۲۳)

رسول اکرم صلی الله علیه و آله:

لَيْسَ بِحَلِيمٍ مَنْ لَمْ يَعَاشِرْ بِالْمَعْرُوفِ مَنْ لَا بُدَّ لَهُ مِنْ مُعَاشَرَتِهِ حَتَّى يَجْعَلَ اللَّهُ مِنْ
ذَلِكَ مَخْرَجًا؛

بردبار نیست آن که با کسی که چاره ای جز معاشرت با او ندارد به نیکی
معاشرت نکند تا این که خداوند برای او راه نجاتی از معاشرت با وی فراهم آورد.^۳

حدیث (۲۴)

امام علی علیه السلام:

لَيْسَ الْحَلِيمُ مَنْ عَجَزَ فَهَجِمَ وَإِذَا قَدَرَ انْتَقَمَ، إِنَّمَا الْحَلِيمُ مَنْ إِذَا قَدَرَ عَفَا وَكَانَ

۱. نهج البلاغه، حکمت ۲۰۷.

۲. بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۷۰، ح ۶۱.

۳. کنز العمال، ج ۳، ص ۱۳۰، ح ۵۸۱۵.

الحلمُ غالیا علی کُلِّ امرءٍ؛

کسی که چون ناتوان شود هجوم برد و چون قدرت یابد انتقام گیرد بردبار نیست، بلکه بردبار کسی است که قدرت داشته باشد اما گذشت کند و بردباری بر تمامی امور او غالب باشد.^۱

حدیث (۲۵)

امام علی علیه السلام:

مَنْ حَلَمَ عَنْ عَدُوِّهِ ظَفَرَ بِهِ؛

هر کس در مقابل دشمن بردبار باشد بر او پیروز می شود.^۲

حدیث (۲۶)

رسول اکرم صلی الله علیه و آله:

فَأَمَّا الْحِلْمُ فَمِنْهُ رُكُوبُ الْجَمِيلِ، وَ صُحْبَةُ الْبَرَارِ وَ رَفْعُ مِنَ الضَّعَةِ وَ رَفْعُ مِنَ الْخُسَاسَةِ وَ تَشَهُّي الْخَيْرِ وَ تَقَرُّبُ صَاحِبِهِ مِنْ مَعَالَى الدَّرَجَاتِ وَ الْعَفْوُ وَ الْمَهْلُ وَ الْمَعْرُوفُ وَ الصَّمْتُ فَهَذَا مَا يَتَشَعَّبُ لِلْعَاقِلِ بِحِلْمِهِ؛

حاصل بردباری: آراسته شدن به خوبی ها، هم نشینی با نیکان، ارجمند شدن، عزیز گشتن، رغبت به نیکی، نزدیک شدن بردبار به درجات عالی، گذشت، آرامش و تأنی، احسان و خاموشی. اینها ثمره بردباری عاقل است.^۳

حدیث (۲۷)

امام رضا علیه السلام:

لَا يَسْتَكْمِلُ عَبْدٌ حَقِيقَةَ الْإِيْمَانِ حَتَّى تَكُونَ فِيهِ خِصَالُ ثَلَاثٍ: التَّقِيُّ فِي الدِّينِ

۱. غررالحکم، ج ۵، ص ۹۱، ح ۷۵۲۹.

۲. کنزالفوائد، ص ۱۴۷.

۳. تحف العقول، ص ۱۶.

وَحُسْنُ التَّقْدِيرِ فِي الْمَعِيشَةِ، وَالصَّبْرُ عَلَى الرَّزَايَا؛

هیچ بنده‌ای حقیقت ایمانش را کامل نمی‌کند مگر این که در او سه خصلت باشد: دین‌شناسی، تدبیر نیکو در زندگی، و شکیبایی در مصیبت‌ها و بلاها.^۱

حدیث (۲۸)

امام علی: علیه السلام

إِنَّ الْمُؤْمِنَ... إِذَا أَصَابَتْهُ شِدَّةٌ صَبَرَ... وَالْمُنَافِقُ إِذَا أَصَابَتْهُ شِدَّةٌ ضَغَا؛

مؤمن در گرفتاری صبور است، و منافق در گرفتاری بی‌تاب.^۲

حدیث (۲۹)

امام علی: علیه السلام

خَيْرُ النَّاسِ مَنْ إِنْ أُغْضِبَ حَلِمَ وَإِنْ ظَلِمَ غَفَرَ وَإِنْ أَسَىءَ إِلَيْهِ أَحْسَنَ؛

بهترین مردم کسی است که اگر او را به خشم آورند، بردباری نماید و چنانچه به او ظلم شود، ببخشايد و چون به او بدی شود، خوبی کند.^۳

حدیث (۳۰)

امام صادق: علیه السلام

أَلْحَلِمُ سِرَاجُ اللَّهِ... وَالْحَلِمُ يَدُورُ عَلَى خَمْسَةِ أَوْجُهٍ: أَنْ يَكُونَ عَزِيزًا فَيَذَلَّ أَوْ يَكُونَ صَادِقًا فَيَتَّهِمَ أَوْ يَدْعُو إِلَى الْحَقِّ فَيَسْتَحَفَّ بِهِ أَوْ أَنْ يُوْذَى بِلَا جُرْمٍ أَوْ أَنْ يَطَالِبَ بِالْحَقِّ وَيُجَالِفُوهُ فِيهِ، فَإِنْ آتَيْتَ كُلًّا مِنْهَا حَقَّهُ فَقَدْ أَصَبْتَ...؛

بردباری چراغ خداست... پنج چیز است که بردباری می‌طلبد: شخص عزیز

۱. بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۳۳۹، ح ۱.

۲. تحف العقول، ص ۲۱۲.

۳. غررالحکم، ج ۳، ص ۴۳۰، ح ۵۰۰۰.

باشد و خوار شود، راستگو باشد و نسبت ناروا داده شود، به حق دعوت کند و سبکش بشمارند، بی گناه باشد و اذیت شود، حق طلبی کند و با او مخالفت کنند. اگر در هر پنج مورد، به حق رفتار کنی، بردبار هستی...^۱

حدیث (۳۱)

امام علی علیه السلام

إِحْتَمِلْ مَا يُمُرُّ عَلَيْكَ فَإِنَّ الاحْتِمَالَ سِتْرُ الْعُيُوبِ وَإِنَّ الْعَاقِلَ نِصْفُهُ إِحْتِمَالٌ وَ نِصْفُهُ تَعَاْفُلٌ؛

در برابر آنچه بر تو می گذرد، بردبار باش، زیرا بردباری، عیبها را می پوشاند. به راستی که نیمی از عقل، بردباری و نیمه دیگرش خود را به غفلت زدن است.^۲

حدیث (۳۲)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

أَطْعِمُوا الْمَرْأَةَ فِي شَهْرِهَا الَّذِي تَلِدُ فِيهِ التَّمْرَ فَإِنَّ وَلَدَهَا يَكُونُ حَلِيمًا نَقِيًّا؛

به زن، در ماهی که زایمان کرده، خرما بدهید، چرا که فرزند او بردبار و پاک می شود.^۳

حدیث (۳۳)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

ثَلَاثٌ مَنْ لَمْ تَكُنْ فِيهِ فَلَيْسَ مِنِّي وَلَا مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ. قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَا

۱. بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۴۲۲، ح ۶۱.

۲. غرر الحکم، ح ۲۳۷۸.

۳. مکارم الأخلاق، ص ۱۶۹.

هَنْ؟ قَالَ: حِلْمٌ يُرَدُّ بِهِ جَهْلُ الْجَاهِلِ وَحُسْنُ خُلُقٍ يَعِيشُ بِهِ فِي النَّاسِ وَوَرَعٌ يَجْزُهُ
عَنْ مَعَاصِي اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ؛

سه چیز است که هر کس نداشته باشد نه از من است و نه از خدای عزوجل. عرض شد: ای رسول خدا! آنها کدامند؟ فرمودند: بردباری که به وسیله آن جهالت نادان را دفع کند، اخلاق خوش که با آن در میان مردم زندگی کند و پارسایی که او را از نافرمانی خدا باز دارد.^۱

حدیث (۳۴)

امام صادق علیه السلام:

كَمَالُ الْأَدَبِ وَالْمُرُوءَةِ سَبْعُ خِصَالٍ: الْعَقْلُ وَالْحِلْمُ، وَالصَّبْرُ، وَالرَّفْقُ، وَالصَّمْتُ،
وَحُسْنُ الْخُلُقِ وَالْمُدَارَاةُ؛

کمال ادب و مروت در هفت چیز است: عقل، بردباری، صبر، ملایمت، سکوت، خوش اخلاقی و مدارا.^۲

حدیث (۳۵)

امام علی علیه السلام:

إِنَّكَ مُقَوِّمٌ بِأَدَبِكَ فَرْيَنُهُ بِالْحِلْمِ؛

تو با ادب ارزش گذاری می شوی، پس آن را با بردباری زینت بخش.^۳

حدیث (۳۶)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله:

الْعَدْلُ حَسَنٌ وَلَكِنْ فِي الْمَرَاءِ أَحْسَنُ، وَالسَّخَاءُ حَسَنٌ وَلَكِنْ فِي الْأَغْنِيَاءِ أَحْسَنُ،

۱. خصال، ص ۱۴۵، ح ۱۷۲.

۲. بحار الأنوار، ج ۸۴، ص ۳۲۵، ح ۱۴.

۳. مشکاة الأنوار، ص ۲۳۹، ح ۶۸۹.

الْوَرَعُ حَسَنٌ وَلَكِنْ فِي الْعُلَمَاءِ أَحْسَنُ، الصَّبْرُ حَسَنٌ وَلَكِنْ فِي الْفُقَرَاءِ أَحْسَنُ، التَّوْبَةُ حَسَنٌ وَلَكِنْ فِي الشَّبَابِ أَحْسَنُ، الْحَيَاءُ حَسَنٌ وَلَكِنْ فِي النِّسَاءِ أَحْسَنُ؛

عدالت نیکو است اما از دولتمردان نیکوتر، سخاوت نیکو است اما از ثروتمندان نیکوتر؛ تقوا نیکو است اما از علما نیکوتر؛ صبر نیکو است اما از فقرا نیکوتر، توبه نیکو است اما از جوانان نیکوتر و حیا نیکو است اما از زنان نیکوتر.^۱

حدیث (۳۷)

امام صادق علیه السلام:

إِيَّاكَ وَخَصْلَتَيْنِ: الضَّجَرُ وَالْكَسَلُ، فَإِنَّكَ إِنْ ضَجَرْتَ لَمْ تَصْبِرْ عَلَى حَقٍّ وَإِنْ كَسَلْتَ لَمْ تُؤَدِّ حَقًّا؛

از دو خصلت پرهیز: بی حوصلگی و تنبلی، زیرا اگر کم حوصله باشی بر حق شکیبایی نکنی و اگر سست و تنبل باشی حقی را ادا نکنی.^۲

حدیث (۳۸)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله:

أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَشْبَهَكُمْ بِي؟ قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: أَحَسَّنُكُمْ خُلُقًا وَ أَلْيَنُكُمْ كَنَفًا وَ أَبْرُكُكُمْ بِقَرَابَتِهِ وَ أَشَدُّكُمْ حُبًّا لِإِخْوَانِهِ فِي دِينِهِ وَ أَصْبَرُكُمْ عَلَى الْحَقِّ وَ أَكْظَمُكُمْ لِلْغَيْظِ وَ أَحَسَّنُكُمْ عَفْوًا وَ أَشَدُّكُمْ مِنْ نَفْسِهِ إِنْصَافًا فِي الرِّضَا وَ الْغَضَبِ؛

آیا شما را از شبیه ترینان به خودم با خبر نسازم؟ گفتند: آری ای رسول خدا! فرمودند: هر کس خوش اخلاق تر، نرم خوتر، به خویشانش نیکوکارتر، نسبت به برادران دینی اش دوست دارتر، بر حق شکیباتر، خشم را فروخورنده تر و با گذشت تر و در خرسندی و خشم با انصاف تر باشد.^۳

۱. نهج الفصاحه، ج ۲۰۰۶.

۲. امالی صدوق، ص ۶۳۶.

۳. کافی، ج ۲، ص ۲۴۰، ح ۳۵.

حدیث (۳۹)

پیامبر اکرم ﷺ

خَمْسٌ مِنْ سُنَنِ الْمُرْسَلِينَ: الْحَيَاءُ وَالْحِلْمُ وَالْحِجَامَةُ وَالسَّوَاكُ وَالتَّعَطُّ؛

پنج چیز از سنت پیغمبران است: حیا، بردباری، حجامت کردن، و مسواک و عطر زدن.^۱

حدیث (۴۰)

ابن شهر آشوب:

كَانَ النَّبِيُّ أَكْرَمَ قَبْلَ الْمَبْعُوثِ مَوْصُوفًا بِعِشْرِينَ خَصْلَةً مِنْ خِصَالِ الْأَنْبِيَاءِ لَوْ انْفَرَدَ وَاحِدٌ بِأَحَدِهَا لَدَلَّ عَلَى جَلَالِهِ فَكَيْفَ مَنِ اجْتَمَعَتْ فِيهِ؟! كَانَ نَبِيًّا أَمِينًا، صَادِقًا، حَازِقًا، أَصِيلًا، نَبِيلًا، مَكِينًا، فَصِيحًا، عَاقِلًا، فَاضِلًا، عَابِدًا، زَاهِدًا، سَخِيًّا، كَمِيًّا، قَانِعًا، مُتَوَاضِعًا، حَلِيمًا، رَحِيمًا، غَيُورًا، صَبُورًا، مُوَافِقًا، مُرَافِقًا، لِمُخَالَطِ مُنَجِّمٍ وَلَا كَاهِنًا وَلَا عَيَافًا؛

رسول اکرم ﷺ پیش از مبعوث شدن، بیست خصلت از خصلت‌های پیامبران را دارا بودند، که اگر کسی یکی از آنها را داشته باشد، دلیل عظمت اوست؛ چه رسد به کسی که همه آنها را دارا باشد، آن حضرت پیامبری امین، راستگو، ماهر، اصیل، شریف، استوار، سخنور، عاقل، با فضیلت، عابد، زاهد، سخاوتمند، دلیر و با شهامت، قانع، متواضع، بردبار، مهربان، غیرتمند، صبور، سازگار، و نرم‌خو بودند و با هیچ منجم (قائل به تأثیر ستارگان)، غیب‌گو و پیش‌گویی هم‌نشین نبودند.^۲

۱. نهج الفصاحه، ح ۱۴۶۳.

۲. المناقب لابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۱۲۳.

حدیث (۴۱)

امام حسن عسکری علیهما السلام:

الْجَهْلُ خَصْمٌ، وَالْحِلْمُ حُكْمٌ.

نادانی دشمن است و بردباری حکمرانی است.^۱

حدیث (۴۲)

امام حسن علیهما السلام:

أَخَيْرُ الذِّی لَا شَرَّ فِیهِ، الشُّكْرُ مَعَ النِّعْمَةِ وَالصَّبْرُ عَلَى النَّازِلَةِ؛

خیری که هیچ شری در آن نیست، شکر بر نعمت و صبر بر مصیبت ناگوار است.^۲

حدیث (۴۳)

امام علی علیهما السلام:

لَا يَعْدُمُ الصَّبْرُ الظَّفَرَ وَ إِنْ طَالَ بِهِ الزَّمَانُ؛

شخص صبور پیروزی را از دست نمی‌دهد و عاقبت به پیروزی می‌رسد اگر چه زمانی طولانی بر او بگذرد.^۳

حدیث (۴۴)

امام علی علیهما السلام:

مَنْ لَمْ يُنْجِهِ الصَّبْرُ أَهْلَكَهُ الْجَزَعُ؛

کسی که صبر وی را نجات نبخشد، جزع و بی‌تابی وی را از پای در می‌آورد.^۴

۱. خرد گرایی، ص ۲۶۸، ح ۸۳۳

۲. تحف العقول، ص ۲۳۷.

۳. جهاد النفس، ح ۲۵۱.

۴. جهاد النفس، ح ۲۵۲.

حدیث (۴۵)

امام علی علیه السلام:

أَلْحَلِّمْ وَ أَلَانَاةً تَوَ أَمَانٍ تُتَبِّحُهَا عَلُو الْهَمَّةِ.

بردباری و وقار دو همزادند که از بلندی همت زاده می شوند.^۱

حدیث (۴۶)

امام محمد باقر علیه السلام:

مَا شَيْبَ شَيْءٌ بِشَيْءٍ أَحْسَنَ مِنْ حِلْمٍ بِعِلْمٍ؛

چیزی با چیزی نیامیخته است که بهتر از حلم با علم باشد.^۲

حدیث (۴۷)

امام صادق علیه السلام:

فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ» قَالَ: الصَّبْرُ الصَّوْمُ؛

خداوند عز و جل که فرموده است: از صبر و نماز کمک بگیرید، صبر، روزه است.^۳

حدیث (۴۸)

امام علی علیه السلام:

مُحَمَّدُ بْنُ يُحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى قَالَ أَخْبَرَنِي يُحْيَى بْنُ سُلَيْمٍ الطَّائِفِيُّ قَالَ أَخْبَرَنِي عَمْرُو بْنُ شَمْرٍ الْيَمَانِيُّ يَرْفَعُ الْحَدِيثَ إِلَى عَلِيٍّ عليه السلام «قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الصَّبْرُ ثَلَاثَةٌ صَبْرٌ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ وَ صَبْرٌ عَلَى الطَّاعَةِ وَ صَبْرٌ عَنِ الْمَعْصِيَةِ فَمَنْ صَبَرَ عَلَى الْمُصِيبَةِ حَتَّى يَرُدَّهَا بِحُسْنِ عَزَائِهَا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ ثَلَاثِمِائَةِ دَرَجَةٍ مَا بَيْنَ

۱. بحار الانوار، مجلسی، ج ۶۸، ص ۴۲.

۲. بحار الانوار، دار احیاء التراث العربی، ج ۷۵، ص ۱۷۲.

۳. وسائل الشیعه، ج ۷ ص ۲۹۸، ح ۳.

الدَّرَجَةِ إِلَى الدَّرَجَةِ كَمَا بَيْنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَمَنْ صَبَرَ عَلَى الطَّاعَةِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ سِتِّائَةَ دَرَجَةٍ مَا بَيْنَ الدَّرَجَةِ إِلَى الدَّرَجَةِ كَمَا بَيْنَ تُخُومِ الْأَرْضِ إِلَى الْعَرْشِ وَمَنْ صَبَرَ عَنِ الْمَعْصِيَةِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ تِسْعَائَةَ دَرَجَةٍ مَا بَيْنَ الدَّرَجَةِ إِلَى الدَّرَجَةِ كَمَا بَيْنَ تُخُومِ الْأَرْضِ إِلَى مُتَهَيِّ الْعَرْشِ^۱

محدث عظیم الشان محمد بن یعقوب کلینی در کافی شریف از امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام نقل می کند که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: صبر و تحمل بر سه قسم است: صبر در زمان مصیبت و صبر بر طاعت انجام اوامر الهی و صبر از معصیت و گناه پس کسی که بر مصیبت صبر کند و جزع و فزع نکند تا آنکه به زیبایی آن را پشت سر بگذارد خداوند برای او سیصد درجه مقرر فرماید و عطایش کند که فاصله بین هر درجه تا درجه بعدی به اندازه فاصله بین زمین و آسمان است و کسی که بر اطاعت خدای متعال و انجام هر درجه تا درجه بعدی به اندازه فاصله عمق زمین تا عرش است و کسی که از معاصی الهی صبر کند و با مجاهده با نفس مرتکب گناه نشود خدا برای او نهصد درجه و مقام عالی بنویسد که فاصله هر درجه تا درجه بعدی به اندازه فاصله مابین عمق زمین تا بلندترین نقطه عرش خداست».

ای عزیز در این حدیث شریف قدری تفکر کن و بنگر که صبر در نزد خدای متعال چه ارزشی دارد و ملاحظه کن که برترین صبر، صبر در مقابل معاصی الهی است تا شاید برایت تنبیهی حاصل گردد و از معاصی رب جلیل دست برداری و مثل نویسنده خود را در محضر خدا و اولیای او روسیاه و بی ارج و ارزش نسازی و بپاید دانست که هیچ عملی نزد خدای متعال برتر از ترک معصیت او نیست.

صبر و استقامت از دیدگاه سالکان

صبر عبارت است از ثبات و اطمینان نفس. و یا چنان که خواجه نصیرالدین طوسی^۱ می گوید: صبر، نگهداری نفس از بیتابی نزد مکروه است.^۱ بنابراین صابر کسی است که صبر ملکه او باشد. یعنی نفسش در بلایا و مصایب مضطرب نگشته و در حوادث و شداید مقاوم باشد به نحوی که سینه‌اش از آن تنگ نشده و اظهار گله و شکایت پیش خلق ننماید.

نکته اول:

صبر یا بر نعمت است یا بر نعمت. توضیح اینکه آنچه در این دنیا برای انسان است یا موافق باطبع و خواسته اوست و یا مطابق میل او نیست. آنچه که مطابق میل اوست دو چیز است: یکی ثروت و جاه و مقام و صحت و امنیت و

صبر بر این نعمات به این است که طاغی و یاغی و مغرور نشده و خدا را از یاد نبرد و گردنکشی نکند. همچنان که حق تعالی در وصف این قسم افراد فرمود:

«ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی»^۲

۱. طوسی، خواجه نصیر الدین، اوصاف الاشراف، فرهنگ و ارشاد اسلامی، فصل ۵، باب ۳، ص ۵۹.

۲. سوره علق، آیات ۶ و ۷.

همانا انسان سرکشی می‌کند آن‌گاه که خود را بی‌نیاز ببیند.»
 جمعی از اصحاب پیغمبر چون از فقر رهایی یافتند، گفتند: خدا ما را بر فقر
 و محنت امتحان کرد و ما صبر کردیم و به رفاه و نعمت آزمود پس قدرت صبر
 بر آن نداریم.^۱

حق به این گروه هشدار داده فرمود:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ»^۲

ای کسانی که ایمان آورده اید مبادا مال و اولاد شما را به سبب
 فراموشی یاد خدا هلاک کند.»

طغیان نکردن بنده در برابر خداوند به این است که بنده به خود بفهماند که
 این اموال و نعمت‌ها در نزد او عاریه‌اند و به زودی از او پس گرفته می‌شوند.
 بنابراین باید که بر بندگان خدا فخر نفروشد، تکبر نکند، حقوق الهی خود اعم از
 خمس و زکات و انفاق را ادا کند، از مستمندان دستگیری کند و کسی را با مال
 و مقام خود نیازارد. صبر بر این امور از جمله دشوارترین مراتب صبر است.
 دیگری معصیت است و گناه از این جهت موافق با میل و نفس است که قوا
 و نیروهای نفس بیشتر تمایل به بدی و شرارت دارند و این نیروها اگر تحت
 کنترل عقل قرار نگیرند انسان را به گمراهی و هلاکت هدایت می‌کنند. پس صبر
 بر معصیت به این است که همه آن چیزهایی را که نفس به آنها مایل است و در
 شرع اسلام گناه می‌باشد را باید کنار بگذارد و قادر باشد با بهره‌گیری از نیروی
 عقل جلو خود را از ورود در معاصی اعم از گناهان قلبی و قالبی بگیرد. و به
 این جهت صبر بر معصیت‌هایی که در فرد ملکه شده و به آنها خو کرده بسیار

۱. نراقی، ملا احمد، معراج السعاده، ص ۸۱۷

۲. سوره منافقون، آیه ۹.

مشکل‌تر از صبر بر معصیت‌های دیگر است.

اما آنچه که موافق طبع انسان نیست دو چیز است که صبر بر آنها در روایات و آیات بسیار تأکید شده است.

اول: مصیبت‌ها؛ اعم از فقر و گرسنگی و ترس، ضرر و زیان و نقص در اموال و اولاد، خداوند در سوره بقره به این مصیبات اشاره کرده و صابران را به رحمت و غفران خود بشارت داده است:

«وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ»^۱

و شما را می‌آزمائیم به چیزی از ترس و گرسنگی و نقص در مالها و جانها و ثمرات و بشارت باد صابران را آنانکه چون مصیبتی به آنها رسید گفتند: ما برای خدائیم و همانا به سوی او باز می‌گردیم بر آنها درودهایی از پروردگار و رحمت اوست و آنان هدایت یافته شدگانند.»

دوم: طاعات و عبادات؛ دشواری آنها به این جهت است که مخالفت با نفس است، به دو جهت؛ یکی آنکه انجام اینگونه امور برای نفس دشوار است و دیگر آنکه آدمی طالب قهر و غلبه است و ذلت و پیشانی بر خاک گذاشتن و بندگی و اطاعت دیگری را کردن برایش دشوار است. و آنچه بر او دشوارتر است آنکه باید نیتش را هم برای حقتعالی خالص کند. بنابراین، صبر بر طاعات و عبادات در روایات بسیار تأکید شده و منظورشان نیز همین است.

۱. سوره بقره، آیات ۱۵۵ و ۱۵۶ و ۱۵۷.

جمعی از عرفا چون حضرت امام خمینی علیه السلام صبر را با این تعریف و مراتب از مقامات متوسطین دانسته‌اند: زیرا سالک تا زمانی که مصیبت و طاعت را کراهت و سختی برای خود ببیند به مقامات عالیه سلوک نرسیده است. عارف آن است که مصیبات را از جانب حقتعالی نعمت و بلايا را رحمت ببیند.

نکته دوم:

خداوند در قرآن ده پاداش برای صابران نام برده است که همه نشان از بزرگی و عظمت مقام ایشان نزد حقتعالی است.

۱. خداوند در همه حال با صابران است و آنان را در همه وقت چه در امور دنیوی و چه اخروی یاری می‌دهد:

«اَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ»^۱ لفظ مع در آیه نشان از همراهی حق با صابر در همه موارد مذکور است.

۲. خداوند صابران را دوست دارد و به عبارت دیگر ایشان محبوب خداوند هستند. «وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ»^۲

۳. حقتعالی برای صابران مغفرت و اجر بزرگی در نظر گرفته است. «إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ»^۳

۴. عاقبت نیکو در روز قیامت. «سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَبِعَنِّي الدَّارِ»^۴

۵. رستگاری برای اهل صبر. «إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا إِنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ»^۵

۶ و ۷. غرفه‌هایی در بهشت و همچنین سلام و تحیت پروردگار بر اهل

۱. سوره بقره، آیه ۱۵۳.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۴۶.

۳. سوره هود، آیه ۱۱.

۴. سوره رعد، آیه ۲۴.

۵. سوره مؤمنون، آیه ۱۱۱.

صبر. «أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَ يُلْقَوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَامًا»^۱

۸. خداوند می‌فرماید: صابران را دو بار اجر می‌دهیم. «أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا»^۲.

۹. خداوند صاحبان صبر را صاحبان عزمی قوی معرفی می‌کند. «وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ»^۳

۱۰. خداوند صابران را بی حساب اجر می‌دهد. «إِنَّمَا يُوفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ»^۴

نکته سوم:

همچنانکه در نکته اول گفته شد، صبر در صابر ملکه ای است که نفس را از جزع و بیتابی نگه می‌دارد، بر اساس آنچه بزرگان اخلاق فرموده‌اند، اظهار شکایت و گله پیش خلق کراحت دارد اما نزد خالق منعی ندارد. طبق نص قرآن حضرت ایوب پس از تحمل درد و رنج‌های بسیار به حقتعالی عرض می‌کند: «إِنِّي مَسْنِي الضُّرِّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ»^۵

نکته چهارم:

غیر از آنچه درباره صبر بر امور یاد شده گفته شد، برای سالک در حال سلوک توجه به چند نکته در باب صبر و استقامت ضروری است: اول آنکه ممکن است در حین سلوک، به کرامتی نرسد و مکاشفه ای برایش روی ندهد

۱. سوره فرقان، آیه ۷۵.

۲. سوره قصص، آیه ۵۴.

۳. سوره لقمان، آیه ۱۷.

۴. سوره زمر، آیه ۱۰.

۵. سوره انبیاء، آیه ۸۳.

وظیفه‌اش در این موقعیت آن است که از راه بدر نرود و سلوک را نیمه کاره رها نکند. هر چند پیش از این گفته شد اگر سالکی می‌خواهد برای رسیدن به مکاشفه و کرامت سلوک کند، بهتر است در این راه وارد نشود بی شک اگر کسی با نیت رسیدن به کرامات سلوک کند و کرامتی نبیند سلوک را رها خواهد کرد.

دوم آنکه در این راه ناملایمات و سختی‌ها و آزارهای جسمی و روحی برای سالک بسیار است. وظیفه او این است که استقامت ورزیده و خارهای طریق را تحمل کند و آنها را در راه محبوب و جان بخرد. چه بسا حق تعالی اراده کرده او را همچون آهن محکم و استوار سازد که با طوفان ناملایمات روزگار خسته و ناامید نشود و حق را رها نکند.^۱

در ره منزل لیلی که خطرهایست در آن شرط اول قدم آن است که مجنون باشی
حضرت امام خمینی علیه السلام در ادامه می‌فرمایند:

«نفسی که دارای ثبات باشد، از ناملایمات روحی از حوصله بیرون نرود و در مقابل ناگوارها پا برجا بایستد و از طمأنینه و ثبات او کاسته نگردد... طمأنینه و ثبات قدم است که انسان را در مقابل حزب شیطان نگهداری می‌کند و بر لشکرهای جهل و شیطنت غلبه می‌دهد... ثبات قدم نگذارد اخلاق و اطوار اجانب و منافقین در انسان رخنه کند و انسان را نگذارد دستخوش حوادث شود. انسان با ثبات و طمأنینه نفس، خود یک ملت واحده است که اگر سیل‌های اخلاق زشت و بی دینی تمام مردم را ببرد، او چون کوهی آهنین در مقابل همه چیز ایستادگی کند و از تنهایی وحشت نکند. انسان با ثبات و طمأنینه می‌تواند تمام وظایف فردی و اجتماعی را انجام دهد و در هیچ مرحله از زندگی مادی و روحانی برای او لغزش و خطایی دست ندهد... دلی که نورانی

۱. شرح حدیث جنود عقل و جهل، امام خمینی، ص ۳۵۹ تا ۳۶۳.

به معرفت حق شده باشد مجاری امور را به قدرت او می‌داند... چنین قلبی اضطراب و شتابزدگی و بی‌قراری ندارد.^۱

نکته پنجم:

آنچه به عنوان صبر و مراتب آن تا بدینجا اشاره شد مربوط است به مقامات متوسطین از اهل سلوک ولی آن صبری که مربوط است به عارفان بالله مختلف بوده و برای آنان درجات دیگری است.

توضیح آن که برای سالکان سه مرتبه در نظر گرفته‌اند؛ مرتبه اول، مربوط است به صحو قبل از محو. صبر در این مرتبه عبارت است از خودداری نفس از شهوات و تمایلات شیطانی. که این مرتبه را اولین مرتبه از مراتب مخالفت با نفس در سیر و سلوک گفته‌اند. مرتبه دوم، که عبارت است از فنا، که در این موقف سالک به حق واصل شده و صبر دوری از حق از او مرتفع شده، صبر شامل با خدا بودن است و مرتبه آخر که صحو بعد از محو و فناست، عبارت است از صبر دوری از حق و تحمل فراق او.

امام خمینی علیه السلام در رابطه با صبر عارفان می‌فرماید:

«از برای صبر درجات دیگری است که مربوط به اهل سلوک و کمال اولیاست. چنانچه از آن جمله صبر فی الله است و آن ثبات در مجاهده است و ترک مألوفات و مأنوسات بلکه ترک خویشتن است در راه محبوب... و مرتبه دیگر، صبر مع الله است و آن راجع است به اهل حضور و مشاهده جمال است در وقت خروج از جلیباب بشریت و تجرد از ملبس افعال و صفات و... حفظ نفس از تلونات و غیبت از مقام انس و شهود. و درجه دیگر

صبر عن الله است و آن از درجات عشاقین و مشتاقین است از اهل شهود و عیان. در صورتی که رجوع به عالم خود کنند و به عالم کثرت و صحو برگردند و این اشقّ مراتب صبر و مشکل ترین مقامات است و مولای سالکان و پیشوای کاملان امیر مؤمنان علیه السلام در دعای شریف کمیل می فرماید: «وَهَبْنِي صَبْرْتُ عَلَىٰ عَذَابِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَىٰ فِرَاقِكَ» گیرم که بر عذابت صبر کنم پس چگونه فراق تو را تحمل نمایم» و درجه دیگر، صبر بالله است و آن از برای اهل تمکین و استقامت است که بعد از حال صحو و بقاء بالله و پس از تخلق به اخلاق الله برای آن ها رخ دهد و از آن جز کَمَل را نصیبی نیست»^۱

نکته ششم:

برای تقویت و کسب صبر راهی جز اجرا و عمل به مراحل سلوک که مواردی از آنها ذکر شد نمی باشد. سالک پس از عزمی قوی و توبه ای نصوح و رعایت ارکان سلوک بر اثر مداومت بر ذکر و کسب اخلاص صاحب مقام صبر خواهد شد و بر حسب رعایت مراتب به درجات والای صبر خواهد رسید.

۱. شرح چهل حدیث، امام خمینی، ص ۲۶۷ و ۲۶۸.

صبر و استقامت از نصایح حکیمانه لقمان

لقمان در ششمین نصیحت خود به پسرش چنین می‌فرماید:

«... وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ؛

با استقامت و صبور باش، که این از کارهای مهم و اساسی است.»^۱

در همه کتاب‌های آسمانی، و گفتار همه پیامبران و اولیاء خدا و امامان علیهم‌السلام با تاکیدهای فراوانی، به صبر و استقامت سفارش شده است، به طوری که آن را اکسیر اعظم و کیمیای کلیدی مشکلات دانسته‌اند، و ضد آن عجز و ضعف و سست‌عنصری را موجب انحرافات و بدبختی‌های ویرانگر می‌دانند به قول مولانا:

صد هزاران کیمیا حق آفرید کیمیایی همچو صبر آدم ندید

صبر و استقامت از واژه‌هایی است که در قرآن با تعبیرات گوناگون، بیش از دویست بار آمده است، و از مفاهیم بسیار مهمی است که در سرلوحه دستورهای سرنوشت‌ساز قرآن قرار گرفته است، در حدی که پاداش صابران، صلوات و درودهای پی در پی خداوند معرفی شده، و آنها به عنوان هدایت‌یافتگان نامیده شده‌اند، خداوند پس از آن که به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرماید: «به صابران مژده بده»

۱. سوره لقمان، آیه ۱۳.

پاداش آنها را چنین بیان می‌کند:

«أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ»^۱ آنها کسانی هستند که الطاف و درودها و رحمت پروردگارشان، شامل حالشان شد، و آنها هدایت‌یافتگان هستند.^۱

لقمان علیه السلام در بسیاری از حکمت‌هایش، مساله صبر و استقامت را مطرح کرده، و از انسان‌ها خواسته که از این نیروی استوار و پرتوان معنوی کمال استفاده را بکنند، و در پرتو آن به کمالات عالی در همه عرصه‌ها و جنبه‌ها نایل شوند، از جمله در آیه مورد بحث، فرزندش را به استقامت در برابر حوادث تلخ روزگار و مصایب شکننده، دعوت نموده و تذکر می‌دهد که مساله صبر و استقامت، بسیار بسیار مهم است که هرگز نباید آن را در زندگی فراموش کرد. و ممکن است جمله «مِنْ عَزْمِ الْأُمُور» اشاره به این باشد که صبر و استقامت نیاز به عزم و جزم، و اراده قاطع و محکم دارد، و بدون آن، انسان نمی‌تواند به موهبت صبر و استقامت برسد، چنان که اهل لغت، صبر را به مفهوم عزم و اراده و تصمیم قوی برای انجام کار معنی کرده‌اند.^۲

تجزیه و تحلیل

همان گونه که تجربه و تاریخ نشان داده، و ما هر روز و شب می‌بینیم، مشکلات و دشواری‌ها و آزارها بسیار است، گاهی بر اثر اختلاف خانوادگی، گاهی از ناحیه همسایه‌ها نسبت به همدیگر، زمانی در کوچه و خیابان، زمانی در صف نانوایی‌ها و صف‌های دیگر، و وقتی در میان تاکسی‌ها و اتومبیل‌ها

۱. سوره بقره، آیه ۱۵۷.

۲. المنجد، واژه صبر.

و شنیدن زخم زبان‌ها، و وقت دیگر بر اثر بیماری‌ها و در بیمارستان‌ها، و مساله فقر و افزایش تشریفات و تجملات در مسایلی مانند ازدواج، و گاهی بر اثر بحث‌های سیاسی، و جنگ‌های زورمندان دنیا، و به استضعاف کشیدن مستضعفان و... در همه جا عوامل مصائب و رنج‌ها به صورت‌های گوناگون دیده می‌شود و گاهی از نتایج بلاهای آسمانی و زمینی، مانند زلزله‌ها، طوفان‌ها، سیل‌ها، و صاعقه‌ها و خلاصه به فرموده حضرت علی علیه السلام: «الدنيا دار بالبلاء محفوفة؛ دنیا خانه‌ای است که به رنج و بلا پیچیده شده است».^۱

در این شرایط برای حفظ آرامش فردی و اجتماعی، و داشتن اعصاب آرام و زدودن هرگونه تنش، باید از خصلت صبر و استقامت استمداد کرد و در پناه آن خود را آرامش بخشید، و گرنه بی‌صبری نیز مزید بر علت شده، و باعث تنش‌ها و استرس‌ها و دغدغه‌های خاطر مضاعف خواهد شد، و زندگی سالم را به زندگی تیره و تار و آزار دهنده تبدیل خواهد کرد، و روشن است که آثار و بازتاب‌های چنین وضع روحی، ناهنجاری‌های مختلف در ابعاد گوناگون خواهد شد، از این جهت می‌توان گفت این نصیحت لقمان، عمیق‌ترین و پر ارزش‌ترین نصیحت‌ها است که باید در راس نصایح سازنده قرار گیرد، چرا که اگر صبر و حوصله نباشد، هر روز با دعوا و نزاع و کشمکش روبرو خواهیم شد. البته باید توجه داشت که این قانون استثنائاتی دارد، و در مواردی باید به عنوان دفاع از حق قفل صبر و سکوت را شکست.

چرا صبر بر مصیبت؟

صبر و استقامت دارای انواع و اقسام مختلف است، مانند صبر در برابر گناه،

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۳۶.

صبر در راه اطاعت، صبر در برابر مصائب سخت، ولی لقمان در این نصیحت، صبر در برابر مصیبت‌ها را مطرح نموده است، که یکی از شعبه‌های مهم استقامت است و چنین صبری منشا توان مندی و استواری و قوت قلب شده، و همین آثار درخشان، انسان را در موارد دیگر صبر، کمک می‌کند، و سرچشمه برکات عظیم دیگر خواهد شد، و ممکن است منظور لقمان همه اقسام صبر است، چرا که عواملی که موجب گناه یا سستی در اطاعت می‌شود، نیز مصیبت است.

به هر حال با توجه به این که مصایب روزگار، بسیار فراوان و طاقت فرسا است، که اگر صبر و استقامت در برابر آنها نباشد، انسان به صورت موجودی عاطل و باطل درمی‌آید و در برابر هر کار، زانوی عجز بر زمین می‌زند، و روح و جسمش را در پرتگاه سقوط و هلاکت قرار می‌دهد.

یکی از سختی‌ها، میدان جنگ، و خطر کشته شدن و زخمی شدن است، هرگاه انسانی که در برابر این سختی، صابر نباشد، فرار را برقرار ترجیح می‌دهد، و یا جزء سیاهی لشکر است و کاری از او ساخته نیست، ولی اگر صبر و استقامت داشته باشد توان و روحیه او چندان برابر می‌شود، به جای یک نفر می‌تواند ده نفر از دشمن را از پای درآورد، چنان که خداوند در قرآن می‌فرماید:

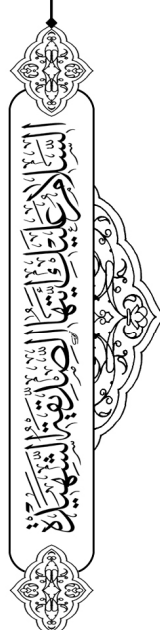
«إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ»

و هرگاه بیست نفر از شما با استقامت باشند، بر دویست نفر

غلبه کند.»

و نیز در قرآن آمده طالوت نماینده اشموئیل پیامبر علیه السلام با گروهی اندک ولی صابر و با استقامت به جنگ لشکر جالوت به فرماندهی جالوت رفتند، در حالی که دعایشان این بود:

«رَبَّنَا آفِرْغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ ثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَ انصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ»



پروردگارا! پیمانه استقامت را بر ما بریز (و ما را سرشار از صبر
قرار بده) و گام‌های ما را استوار بدار، و ما را بر کافران پیروز
گردان.^۱

آنها با این روحیه در یک جنگ نابرابر، جالوت و لشکرش را در هم شکسته
و بر آنها پیروز شدند، چرا که آنها معتقد به خدا و معاد و نتیجه استقامت بودند،
و با اعتقاد محکم می‌گفتند:

«كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ»
چه بسیار گروه‌های کوچکی (در پرتو استقامت) بر گروه‌های
عظیمی پیروز شدند، و خداوند با استقامت ورزان است.^۲

حضرت ایوب علیه السلام الگوی قرآنی برای صبر

قرآن برای تدریس و تعلیم خصلت صبر و استقامت در برابر حوادث تلخ
و دشوار، گاهی از سرگذشت‌های پیامبران پیشین استفاده نموده، و بخشی از
زندگی سازنده آنها را به عنوان نماد عینی و الگوی حقیقی نشان داده، تا ما نیز
زندگی خود را با آنها هماهنگ نموده و از آن درس صبر و استقامت بیاموزیم،
یکی از آنها حضرت ایوب علیه السلام است. حضرت ایوب علیه السلام بر اثر کشاورزی و دام
داری، در آغاز ثروت کلانی به دست آورد و زندگیش سرشار از نعمت‌های
الهی از هر جهت شد، او همواره شکر خدا می‌کرد، تا این که ابلیس به او حسد
برد، به خدا عرض کرد: «اگر ایوب این همه شکر نعمت می‌کند، به خاطر
نعمت‌هایی است که بر او ارزانی داشته‌ای، مرا بر او مسلط کن، تا معلوم شود که
مطلب همین است که گفتم.» خداوند برای این که این ماجرا سندی برای

۱. سوره انفال، آیه ۶۵، سوره بقره، آیه ۲۵۰.

۲. سوره بقره، آیه ۲۴۹.

رهروان حق گردد، به ابلیس این اجازه را داد. کوتاه سخن آن که ابلیس پس از این تسلط، تمام دامها، باغها، زراعتها، فرزندان، و خانههای ایوب علیه السلام را نابود کرد، ایوب علیه السلام در همه حالات با استقامت محکم در برابر حوادث بسیار سنگین و پررنج، استقامت نمود، و هم چنان به شکر الهی ادامه داد، بلکه در برابر آن حوادث دشوار، بر درجات مقام شکر او می افزود.^۱

ایوب علیه السلام در این حال شدید، سر بر سجده می نهاد و با خدا چنین راز و نیاز می کرد: «ای خدای آفریننده شب و روز، برهنه به دنیا آمدم، و برهنه به سوی تو می آیم، پروردگارا تو به من نعمت دادی، و تو از من باز پس گرفتی، بنابراین هرچه تو بخواهی خوشنودم.»

پس از آن همه گرفتاریها، این بار حضرت ایوب علیه السلام به درد شدید پا مبتلا شد، ساق پایش زخم گردید، به طوری که قدرت حرکت نداشت، هفت یا هفده سال با این وضع گذراند، ولی هم چنان مثل کوهی استوار، به شکرگزاری ادامه داد، او نه در نهان و نه آشکار، و نه در دل و نه در زبان و عمل، هرگز اظهار کوچکترین نارضایتی نکرد، آری این است نتیجه درخشان صبر و استقامت که پایه شکر و وصول به مقام رضا است، زبان حال او در پیشگاه خداوند این بود:

تو را خواهم نخواهم نعمتت گر امتحان خواهی

در رحمت به رویم بند و درهای بلا بگشا

او چند همسر داشت، همه آنها یکی پس از دیگری بر اثر بی صبری، او را تنها گذاشته و رفتند، تنها یکی از همسرانش به نام رحمه ماند، ولی کاسه صبر او

۱. تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص ۴۴۷.

نیز پس از مدتی لبریز شد، ایوب را تنها گذاشت و رفت، ایوب علیه السلام تنها در بیابان با آن همه بلا و درد، همچنان صبر و استقامت و شکر نمود، در کنار خود هیچ گونه غذا و آب ندید، گرسنه و تشنه در چنین حالی به سجده افتاد، و با کمال ادب به خدا چنین عرض کرد:

«رَبِّهِ أَتَى مَسْنِيَ الضُّرِّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ»

پروردگارا! بدحالی و مشکلات به من رو آورده، و تو مهربان‌ترین مهربانان هستی.»

در این هنگام دعای ایوب علیه السلام به استجابت رسید، بلاها رفع شد و نعمت‌های فراوان جای گزین بلاها گردید، و بر اثر استقامت و شکر، آب از دست رفته به جوی خود بازگشت، و بر اثر صبر، چهره درخشان ظفر نمایان گردید.^۱ قرآن پس از ذکر ماجرای صبر و شکر ایوب علیه السلام اعلام می‌دارد که زندگی این شخصیت، الگو و مایه تذکر و عبرت برای جهانیان است «ذِكْرُ لِلْعَالَمِينَ»، آری خداوند این مدال پرافتخار را در کل جهان به ایوب علیه السلام عطا کرد و فرمود:

«إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ»

ما ایوب را صابر و استوار یافتیم، چه بنده خوبی که بسیار بازگشت کننده به سوی خدا بود.^۲

فرازهایی از صبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام

۱. هیچ پیامبری مانند پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در راه ابلاغ رسالت، متحمل آزار و رنج نشد، که خود ایشان در سخنی می‌فرماید: «ما اودى نبی مثل ما اودیت؛ هیچ

۱. بحار الانوار، مجلسی، ج ۱۲، ص ۳۶۸ و ۳۶۹، ذیل مضمون آیه ۸۲ سوره انبیاء.

۲. سوره ص، آیه ۴۴.

پیامبری مانند من در راه رسالت، آزار و رنج ندید.^۱ در عین حال در تمام زندگی درخشانش، حتی یک مورد پیدا نمی‌شود، که اظهار ضعف و عجز کرده باشد، و یا در حرکت خود سستی نموده باشد، بلکه چون کوهی استوار، با صبر و حوصله بی‌بدیل به راه خود ادامه داد، مثلاً در جنگ احد با سخت‌ترین مصیبت‌ها، مثل مصیبت شهادت عمویش حضرت حمزه علیه السلام مواجه شد، سراسر بدن حضرت علی محبوب‌ترین انسان مورد علاقه‌اش را پر از زخم دید، دندانهایش شکست و قسمت‌هایی از بدنش مجروح گردید، اما همه این حوادث تلخ را با تحمل و شکیبایی، بر خود هموار کرد، تا آنجا که بعضی از اصحاب به او گفتند: «برای دشمن نفرین کن» در پاسخ فرمود:

«اللَّهُمَّ اهْدِ قَوْمِي فَانَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»

خدایا قوم مرا به راه راست هدایت فرما، چرا که آنها نادان هستند.^۲

پیامبر صلی الله علیه و آله پس از آن که پسرانش به نام‌های قاسم و عبدالله (طاهر) که مادرشان حضرت خدیجه علیها السلام بود، در مکه از دنیا رفتند، پیامبر صلی الله علیه و آله از آن پس دیگر دارای پسر نشد، تا این که در سال هشتم هجرت از یکی از همسرانش به نام ماریه قبطیه دارای پسری شد که نام او را ابراهیم گذاشت، ولی او پس از یک سال و ده ماه و هشت روز از دنیا رفت، پیامبر صلی الله علیه و آله او را در بقیع به خاک سپرد.^۳ برای پیامبر صلی الله علیه و آله این مصیبت بسیار بزرگ بود، آن چنان که اگر بر کوه وارد می‌شد، کوه را متلاشی می‌کرد، قطرات اشک از چشمانش سرازیر شد ولی

۱. بحار الانوار، مجلسی، ج ۱۲، ص ۳۶۸.

۲. اعلام الوری، صفحه ۹۲.

۳. بحار الانوار، مجلسی، ج ۲۲، ص ۱۵۲ و ۱۵۶.

فرمود: «چشم می‌گیرید و قلب غمگین می‌شود، ولی چیزی (به خلاف شکر و صبر) که موجب خشم خدا شود نمی‌گوییم.»

آن‌گاه به علی علیه السلام فرمود: به داخل قبر برو و بدن ابراهیم را دفن کند، علی علیه السلام دستور پیامبر صلی الله علیه و آله را اجرا نمود، جمعی از اصحاب گفتند: این که پیامبر صلی الله علیه و آله خودش وارد قبر نشد بیانگر آن است که داخل شدن پدر به درون قبر فرزندش روا نیست، پیامبر صلی الله علیه و آله به آنها فرمود:

«چنین کاری حرام نیست، ولی من از این ایمن نیستم که شخصی فرزندش بمیرد و پیکر او را داخل قبر نهد، و در داخل قبر کفن را رد کند و چشمش به چهره فرزندش بیفتد، و در این هنگام بر اثر القائنات شیطان بی‌صبری و بی‌تابی نماید، و در نتیجه پاداشش در پیشگاه خداوند نابود گردد.»^۱

۲. پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله ماجراهای بسیار تلخی نسبت به خاندان آن حضرت رخ داد، که حضرت علی علیه السلام در بحرانی‌ترین شرایط قرار گرفت، از یک سو فراق پیامبر صلی الله علیه و آله از سوی دیگر شهادت زهرا علیها السلام از سوی سوم غصب مقام رهبری و هتاک‌های شکننده، در عین حال آن حضرت با صبر انقلابی، همه ناملایمات را بر خود هموار کرد، و فرمود: «فرايت ان الصبر على هاتا احجى، فصبرت و في العين قذى و في الحلق شجى؛ دیدم صبر و تحمل به عقل و خرد نزدیک‌تر است، از این رو با این که (بر اثر حوادث سخت) همچون کسی بودم که خاشاک چشمش را پر کرده، و استخوان راه گلویش را گرفته صبر و استقامت نمودم.»^۲

شاید بعد از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله هیچ کس مانند حضرت علی علیه السلام با مصایب

۱. بحار الانوار، مجلسی، ج ۲۲، ص ۱۵۲ و ۱۵۶.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۳.

و رنج‌ها مواجه نشد، ولی هرگز اظهار عجز و ضعف نکرد، و به فرموده امام صادق علیه السلام آن حضرت در موارد طاقت فرسا برمی‌خاست و نماز می‌خواند (و درپناه نماز به خود آرامش می‌بخشید) و این آیه را تلاوت می‌فرمود:

«وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ»

از صبر و نماز یاری جوید.^۱

۳. امام حسین علیه السلام در سخت‌ترین شرایط روز عاشورا، خطاب به یاران فرمود:

«صبرا یا بنی عمو می، صبرا یا اهل بیتی، لا رایتم هوانا بعد

هذا اليوم ابدا؛

ای پسر عموهایم و اهل خانه‌ام، صبر کنید، که بعد از امروز

هرگز ناراحتی نخواهید دید.^۲

و خودش آن چنان صبور و استوار بود که حمید بن مسلم خبرنگار کربلا

می‌گوید:

«فوالله ما رایت مکثورا قط قد قتل ولده و اهل بیه واصحابه،

اربط جاشا، و لا امضی جنانا منه؛

سوگند به خدا هرگز مرد مغلوب و گرفتاری را ندیدم که فرزند

و خاندان و یارانش کشته شده باشند، و در عین حال دلاورتر

و استوارتر از آن حضرت باشد.»

و در فرازی از مناجات خود در لحظات شهادت به خدا عرض می‌کرد:

«صبرا علی قضائك یا رب؛

پروردگارا! بر قضای تو صبر و استقامت می‌کنم.»^۳

۱. تفسیر صافی، ذیل تفسیر آیه مذکور سوره بقره.

۲. مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۲۸.

۳. مقتل الحسین علیه السلام، مفرم، ص ۳۴۵.

۴. مفضل بن عمر یکی از شاگردان برجسته امام صادق علیه السلام پسری به نام اسماعیل داشت، که از دنیا رفت، امام صادق علیه السلام فرزندش موسی بن جعفر علیه السلام را نزد او برای تسلیت فرستاد، و فرمود: «سلام مرا به مفضل برسان و بگو: مصیبت مرگ فرزندم اسماعیل را به من خبر دادند، صبر کردم، تو هم مانند ما صبر کن، ما هر کاری را که خدا اراده کند، همان را می‌پسندیم، و تسلیم فرمان او هستیم.» هنگامی که امام صادق علیه السلام در بستر رحلت قرار گرفت، یکی از اصحاب به بالینش آمد، وقتی که بدن رنجور و اندام لاغر امام را دید بی‌اختیار گریه کرد، امام به او فرمود: چرا گریه می‌کنی؟ او عرض کرد: آیا من شما را با این وضع بنگرم و گریه نکنم؟ امام فرمود: «گریه نکن، همه نیکی‌ها به مؤمن عرضه می‌شود، اگر کسی که مؤمن باشد همه اعضایش قطعه قطعه شود، برای او خیر است، و اگر مالک شرق و غرب شود نیز برای او خیر است.»^۱

۵. حضرت زینب علیها السلام قهرمان صبر و استقامت اگر در ماجرای کربلا گریه می‌کرد، گریه عاطفی و فریاد دادخواهی و نهی از منکر، و رسوا نمودن دشمن بود، او آن چنان صابر و شاکر و توانمند بود که در پاسخ به سرزنش‌های ابن زیاد، نسبت به مصیبت‌های اهل بیت علیهم السلام، با کمال قاطعیت گفت: «ما رأیت الاّ جمیلاً؛ جز زیبایی چیز دیگری ندیدم... ای پسر مرجانه به روز قیامت توجه کن و بین در آنجا چه کسی مغلوب است و چه کسی پیروز.»^۲

سخنان زینب علیها السلام در آن مجلس، آن چنان شورانگیز و پرهیجان بود، که ابن زیاد برای حفظ آرامش ظاهری، مجبور شد که دستور دهد آن حضرت و همراهانش را در کنار مسجد کوفه، در یک محوطه بسته‌ای زندانی کردند.^۳

۱. مشکاة الانوار، ص ۵۶.

۲. کامل، ابن اثیر، ج ۴، ص ۳۳.

۳. مقتل الحسین، مقرر، ص ۴۶.

۶. امام حسن عسکری علیه السلام در نامه‌ای که برای علی بن بابویه قمی (متوفای ۳۲۹) نوشت، چندین بار او و شیعیان را به صبر و استقامت دعوت می‌کند، در یک فراز می‌فرماید: «بر تو باد به صبر و انتظار فرج» و در فراز دیگر می‌فرماید: «ای شیخ و مورد اعتماد من، صبر کن و همه شیعیانم را به صبر و استقامت فراخوان.»

محدث قمی پس از نقل این نامه، می‌نویسد: در این نامه، بسیار سخن از صبر و استقامت به میان آمده، زیرا استقامت پیامدهای درخشانی دارد، از جمله به فرموده امام باقر علیه السلام: «بهشت به رنج‌ها و استقامت، پیچیده شده است.» (یعنی با تحمل رنج‌ها و استقامت در برابر بلاها، می‌توان به مقامات بهشت رسید) سپس دو شعر از امیرمؤمنان علی علیه السلام را ذکر می‌نماید که فرمود:

انی وجدت و فی الایام تجربه	للسبر عاقبة محمودۃ الاثر
و قل من جد فی امر یطالبه	فاستصحب الصبر الالفاز بالظفر

آنگاه می‌فرماید: معنی این دو شعر در فارسی چنین است:

صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند	بر اثر صبر، نوبت ظفر آید
بگذرد این روزگار تلخ‌تر از زهر	بار دگر روزگار چون شکر آید

پاسخ به یک شبهه یا سؤال

می‌پرسند: دستور به صبر و تحمل، یک دستور مخدر است، زیرا مثلاً اگر ظالمی به انسان ظلم کند و ما صبر کنیم، موجب گستاخی بیشتر ظالم خواهد شد، کمونیست‌ها نیز یکی از اشکالاتشان به اسلام و دین همین بود می‌گفتند: دین انسان را به صبر و تحمل در برابر ظالمان و استعمارگران دعوت کرده، پس

دین مانند افیون، مخدر است.

پاسخ این که: در اینجا مثل موارد متعدد دیگر، تحریف حقایق شده است، واژه صبر که به معنی عزم و اراده قاطع و استقامت در برابر تلخی‌ها و در برابر ظلم و ستم است، درست به عکس به معنی عجز و تسلیم تحریف شده است، اگر ما به لغت و آیات قرآن و گفتار معصومین (علیهم‌السلام) رجوع کنیم، می‌بینیم که صبر و استقامت، موجب ظلم‌ستیزی و طاغوت زدایی است، نه موجب امضای ظلم و تثبیت طاغوت است.

بنابراین چنین شبهه‌ای یک نوع غلط اندازی و اشتباه افکنی است. چرا که اسلام با کمال صراحت دستور می‌دهد:

«فقاتلوا التي تبغى حتى تفيء الى امر الله؛»

با طبقه ستمگر نبرد کنید تا تسلیم فرمان خدا شود.^۱

و علی (علیه‌السلام) می‌فرماید:

«لن تقدس امة لا يؤخذ للضعيف فيها من القوى غير متعتع؛»

هرگز امتی که حق ضعیفان را از زورمندان با قاطعیت نگیرد،

پاک و پاکیزه نمی‌شود.^۲

و قبلاً ذکر شد که قرآن نیروی انسان با استقامت را ده برابر نیروی انسانی که استقامت ندارد می‌داند، با توجه به این امور، به بی‌اساس بودن چنین شبهه‌ای آشکار می‌گردد.

در اینجا بخش کوتاهی از کتاب بسیار ارزشمند مسکن الفؤاد شهید ثانی که (نسخه اصلی آن در کتابخانه مؤلف موجود است) مورد توجه خوانندگان محترم قرار می‌گیرد.

۱. سوره حجرات، آیه ۹.

۲. نهج البلاغه، نامه ۵۳.

شهید ثانی (شیخ زین الدین)

جناب شیخ زین الدین، معروف به (شهید ثانی) در سیزدهم شوال سال ۹۱۱ در قریه (جباع)^۱ دیده به جهان گشود. مقدمات علوم را نزد پدر خویش فرا گرفت. بعد از وفات پدر جهت کسب علوم و معارف مسافرت‌های زیادی نمود، به مصر، دمشق، حجاز، بیت المقدس، عراق و استانبول رفته و از هر خرمنی خوشه‌ای چید. در این راه تنها به دانشمندان شیعه اکتفا نورزیده بلکه از علمای سنت نیز استفاده نمود، اساتید سنی مذهب او را دوازده تن ذکر کرده‌اند. او به همین جهت مردی جامع بوده و علاوه بر فقه و اصول از فلسفه، عرفان، طب و نجوم هم آگاهی داشته است.

شهید، فوق العاده زاهد و متقی بوده است. شاگردان او در احوالش نوشته‌اند: در ایام تدریس شبها به هیزم کشی برای معاش خانواده‌اش می‌رفت و صبح به تدریس می‌نشست، مدتی در بعلبک به پنج مذهب (جعفری، حنفی، شافعی، مالکی، حنبلی) تدریس می‌کرد. شهید تألیفات زیادی دارد که معروف‌ترین آنها شرح لمعه شهید اول است. این کتاب یک دوره فقه می‌باشد و تا زمان حاضر از کتب درسی طلاب حوزه‌های علمیه است. بر این کتاب قریب صد شرح و حاشیه نوشته شده است.

کرامات شهید ثانی

از شهید کرامات زیادی بروز کرده است. صاحب کتاب (قصص العلماء) چهارده کرامت آن شهید را ذکر نموده، مانند خواب دیدن پیامبر اسلام در مصر

۱. جباع یکی از دهات کوهستانی جنوب لبنان است و از قدیم اقامتگاه شیعه بوده است و علما زیادی از آنجا برخاسته‌اند و امروز تحت اشغال صهیونیستها و فالانژها است.

و وعده خیر دادن آن حضرت به او. با خبر شدن از شهادت خود در خواب و خبر دادن از مکان شهادت خود. ساطع شدن نور از قتلگاه او به طرف آسمان و....

جریان شهادت آن فقیه اهل بیت علیه السلام

می‌گویند: دو نفر که با هم نزاع داشتند، برای رفع نزاع خود نزد شهید رفتند و از او خواستند که بین آن‌ها حکم نماید. شهید هم مطابق دستور شرع مقدس بین آن دو حکم نمود.

شخص محکوم نزد قاضی صیدا، از شهید ثانی سعایت کرد قاضی هم که به دنبال بهانه می‌گشت تا مزاحمتی برای شهید فراهم سازد. او از این فرصت استفاده کرد و به سلطان روم (ترکیه امروز که در آن موقع لبنان و سوریه هم جزو قلمرو حکومت آن بود) نوشت که: مردی بدعت‌گذار شیعی مذهب در دیار ما مردم را به تشیع دعوت می‌کند، اجتماع را به گمراهی گرایش می‌دهد و از مذاهب چهارگانه (مالکی، حنبلی، شافعی، حنفی) خارج است. سلطان وقت برای دستگیری و جلب شهید مأمورانی به جبل عامل فرستاد. شهید ثانی در آن زمان در میان تاکستان خود بیرون از قصبه (جباع) مشغول تألیف شرح لمعه بود مردم جبل عامل در پاسخ مأمورین سلطان گفتند: نامبرده مسافرت کرده است.

شهید وقتی از ماجرا باخبر شد، تصمیم گرفت که پنهانی به سفر حج مشرف شود. لذا محرمانه در محملی پوشیده به طرف مکه حرکت کرد. مأموران از مسافرت شیخ شهید باخبر شدند و به طرف مکه رهسپار شدند و آن بزرگوار را در مسجد الحرام دستگیر نموده و مدت چهل روز او را در مکه زندانی کردند. سپس او را با کشتی به طرف استانبول حرکت دادند. در بین راه - در کنار دریا

سر از بدنش جدا نمودند و بدن شریفش را به دریا انداختند. بعضی گفته‌اند: چون مأمورین شیخ را دستگیر کردند او از آنان مهلت خواست، تا اعمال حج را به انجام برساند مأمورین قبول کردند. پس از فراغت حج او را به طرف استانبول حرکت دادند. در نزدیکی شهر شخصی از مأموران پرسید این شیخی که همراه شماست کیست؟ مأموران گفتند: یکی از علمای شیعه است و باید او را جهت بازجویی به نزد سلطان ببریم. آن شخص گفت: اگر او را زنده به نزد سلطان ببرید ممکن است نزد سلطان از شما شکایت کند - که در بین راه او را اذیت کردید - و او هم در دستگاه سلطان طرفدارانی دارد که گفته‌اش را تأیید کنند و باعث هلاکت شما گردد. پس بهتر است او را در همین جا به قتل برسانید. مأموران پیشنهاد او را پسندیدند و او را کنار دریا برده و سر از بدنش جدا کردند و نزد سلطان بردند. سلطان از قضیه به شدت ناراحت شد و گفت چرا او را زنده نیاوردید و دستور قتل قاتل یا قاتلان شهید را صادر کرد.^۱

دیدم که خون ناحق پروانه شمع را

چندان امان نداد که شب را سحر کند

شهید اول و ثانی

در میان صدها شهید از علمای شیعه جناب شیخ جمال الدین محمد بن مکی، معروف به شهید اول، و شیخ زین الدین شهید ثانی معروف و مشهور هستند. مرحوم علامه امینی در کتاب (شهداء الفضیله) زندگانی ۱۳۰ نفر از علمای شیعه، از قرن چهارم هجری تا عصر خویش را گرد آورده است، که چهل نفر آنها قبل از شهید اول، و حدود ۵۵ نفر آنها قبل از شهید ثانی، به شهادت

۱. شهداء الفضیله، علامه امینی، نقل از کتاب لؤلؤة البحرین.

رسیده‌اند. در عین حال این دو شخصیت به شهید اول و ثانی ملقب شده‌اند. علتش این است که این دو بزرگوار از شخصیت‌های طراز اول علماء بوده‌اند و تا آن زمان سابقه نداشته که چنین شخصیت‌های بزرگ علمی را با آن وضع دلخراش به شهادت برسانند.

شهید اول را نیز با وضع دلخراش‌تری در روز پنج شنبه نهم جمادی الاولی سال ۷۸۶ هجری - در عهد سلطنت برقوق - به فتوای قاضی برهان الدین مالکی و تأیید عباد بن جماعه شافعی در میدان قلعه دمشق با شمشیر کشتند و جسد شریفش را به دار آویختند و تا عصر آن روز سنگباران کردند. سپس جسد را از دار پایین آورده و آتش زدند و خاکسترش را به باد دادند.^۱

بعضی ملا عبدالله برغانی فقیه بزرگوار اهل بیت علیهم‌السلام را که در سن ۸۰ سالگی در مسجد قزوین در محراب عبادت به دست فرقه گمراه بابیه مورد ضرب شدید قرار گرفت و منجر به شهادتش گردید شهید ثالث (شهید سوم) لقب دادند.^۲ بعضی دیگر عالم و فقیه بزرگوار شیعه شهاب الدین تستری خراسانی را که در سال ۹۹۷ در بخارا توسط ازبکان دستگیر و او را به جرم تشیع و دوستی خاندان ولایت با کارد و خنجر کشتند و جسدش را در میدان بخارا به آتش کشیدند شهید ثالث لقب داده‌اند.

عده‌ای دیگر ملا عبدالله برغانی مذکور را (شهید چهارم) و قاضی نور الله مرعشی صاحب کتاب (مجالس المؤمنین) را که بدخواهان کینه توز او را عریان کردند و با چوب‌های شاخه دار آنقدر به بدنش زدند تا گوشت‌های بدنش پاره

۱. اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۱۳.

۲. شهداء الفضیله، علامه امینی، ص ۴۷۵.

پاره گشت و به جد بزرگوارش رسول اکرم صلی الله علیه و آله ملحق گردید^۱ (شهید پنجم) لقب دادند.^۲

مع ذالک هیچ کدام از این فقها و شهدای عالی مقام - که به جرم اسلام و تشیع شهید شدند - مانند شهید اول و ثانی در این لقب مشهور نشده‌اند.

در مورد صبر و ملحقیات آن

گفتیم که صبر در لغت به معنی خودداری کردن از داد و فریاد در برابر ناراحتی‌ها است صابر حقیقی کسی است که ظاهراً و باطناً خویشتن دار باشد یعنی از اعضاء ظاهریش حرکات غیر عادی و نامناسب سر نزند و باطنش نیز مضطرب و متزلزل نباشد و آن بر سه نوع است:

۱. صبر عوام ۲. صبر پرهیزگاران ۳. صبر عارفان

۱. صبر عوام عبارت است از خویشتن داری و اظهار ثبات و بیداری نمودن ظاهری یعنی شخص عامی در برابر مصائب و مشکلات خود را ظاهراً صابر نشان می‌دهد ولی قلباً مضطرب و ناراحت است تا حالتش نزد خردمندان و عموم مردم پسندیده باشد، و مورد سرزنش آنها قرار نگیرد.

«يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ»^۳

اکثر مردم تنها به ظواهر و نمودهایی از زندگی دنیا آگاهی دارند. و از آخرت یعنی جهان ماوراء نموده‌ها و پدیده‌ها بی‌خبر و ناآگاهند.»

۲. نوع دوم صبر زاهدان و عابدان و اهل تقوی و صاحبان حکمت است

۱. شهداء الفضیله، علامه امینی، ص ۴۷۵، نقل از لؤلؤة البحرین.

۲. شهداء الفضیله، علامه امینی، ص ۴۷۵.

۳. سوره روم، آیه ۷.

و اینها برای امید ثواب آخرت صبر می کنند:

«إِنَّمَا يُوفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ»^۱

خداوند صابران را به حد کامل و بدون حساب پاداش خواهد داد.

۳ - نوع سوم صبر عارفان است اینها نه تنها در برابر سختیها ناراحت نمی شوند و نه به خاطر نائل شدن به ثواب آخرت مشکلات را تحمل می کنند بلکه آنان از مصائب و مشکلات لذت می برند و بلاها را نوعی موهبت خاص الهی قلمداد می کنند و آن را دلیل بر عنایت و توجه خاص خدا می دانند.

«وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ»^۲

و بشارت بده به استقامت کنندگان. آنها که هنگامی مصیبتی به آنها برسد می گویند ما از آن خدا هستیم و به سوی او باز می گردیم. اینها همانها هستند که الطاف خدا شامل حال آنان شده و آنها هدایت یافتگانند.

و این نوع از صبر رضا ناامید می شوند و امّا صبر عوام، هیچ گونه ثواب و پاداشی نزد خدا ندارد زیرا این عمل را برای خدا انجام نداده است که سزاوار ثواب گردد و فقط این عمل را به خاطر مردم انجام داده، بلکه در حقیقت این نوع صبر، ریاء محض است.

و آنچه که در روایات در مورد ریاء وارد شده است در این هست و لکن این حالت ظاهری از جزع و فزع بهتر است یعنی با اینکه اینگونه صبر ریاء و مذموم است، ولی داد و فریاد از این بدتر است. زیرا بشر زود از اخلاق و روش نیک

۱. سوره زمر، آیه ۱۰.

۲. سوره بقره، آیه ۱۵۶ و ۱۵۷.

و زشت هم نشینان و افراد جامعه خود درس می گیرد و تحت تاثیر واقع می گردد. در این صورت اگر شخص عامی که ظاهرش صبور و باطنش ناراحت است جزع و فزع و داد و فریاد و بیتابی کند، این عمل در میان مردم شیوع پیدا می کند. ولی اگر ظاهراً خود را به صورت صابران نشان دهد و مردم حالت او را ببینند متمایل به اخلاق او می گردند چه بسا همین باعث کمال آنها می گردد. پس بنابراین صبر عامی با اینکه ریاء هست از بی صبری و بی تابی بهتر است، چون این حالت او برای دیگران مفید است ولو اینکه برای خودش فائده‌ای نداشته باشد. نتیجتاً صبر به طور مطلق شامل قسم دوم می شود زیرا همان طور که گفته شد قسم اول در حقیقت صبر نیست بلکه ریاء است و قسم سوم هم رضا است. می ماند قسم دوم و آن صبر زاهدان و پرهیزگاران است.

اوصاف صابرین در قرآن

بدان که خداوند سبحانه در قرآن کریم صابرین را به اوصاف زیاد توصیف نمود و متجاوز از هفتاد جای قرآن از آنها یاد کرد و اکثر خیرات و درجات را به صبر نسبت داده است و تمام آنها را ثمره صبر قرار داد:

۱. وَ جَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا^۱ و برخی از آنان را امام و پیشوای اینکه که خلق را به امر ما هدایت کنند قرار دادیم برای آنکه در راه حق صبر کردند.

۲. وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا^۲ و وعده نیک پروردگارت بر بنی اسرائیل، به خاطر صبر و استقامتی که نشان دادند، تحقق یافت.

۳. وَلَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ^۳ و کسانی را که صبر

۱. سوره سجده، آیه ۲۴.

۲. سوره اعراف، آیه ۱۷.

و استقامت پیشه کنند به بهترین اعمالشان پاداش خواهیم داد.^۱

۴. **أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا**؛ اینان را دو بار پاداش نیکو دهند زیرا

که صبر و استقامت ورزیدند^۲

۵. **إِنَّمَا يُؤَقِّبُ الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ**؛ خداوند صابران را به حد کامل

و بدون حساب پاداش خواهد داد^۳ هیچ عبادتی نیست که اجرش بی حساب

و بی اندازه باشد مگر صبر که اجرش اندازه و حسابی ندارد و چون روزه نصفی

از صبر است اجرش با خود خداوند تبارک و تعالی است کما اینکه در خبر

آمده است که خداوند متعال فرمود: **الصَّوْمُ لِي وَ اَنَا الَّذِي أَجْزِي بِهِ**؛ روزه از آن من

است و جزای آن را خودم می‌دهم. در صورتی که فعل اجزی بصورت مجهول

قرائت شود - کما اینکه بعضی از علماء گفته‌اند - معنی اش چنین می‌شود؛ «روزه

از آن من است و جزای آن خودم هستم.» پس روزه را که نصفی از صبر است

از سایر عبادات ممتاز کرده و جزای آن را نسبت به خودش داده است.

و خداوند متعال به صابران وعده داده است که من با ایشان هستم و فرمود:

«اصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ»

صبر کنید که همانا خداوند با صابران است.^۴

و خداوند نصرتش را مشروط به صبر کرد و فرمود:

«بَلَىٰ إِن تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُم مِّن فَوْرِهِمْ هَذَا يُمْدِدْكُمْ

رَبُّكُم بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ»^۵

۱. سوره نحل، آیه ۹۶.

۲. سوره قصص، آیه ۵۴.

۳. سوره زمر، آیه ۱۰.

۴. سوره انفال، آیه ۴۹.

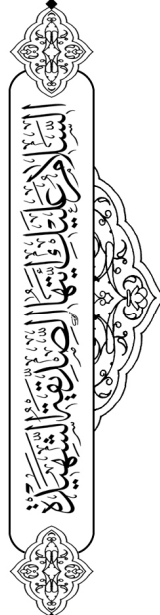
۵. سوره آل عمران، آیه ۱۲۵.

آری امروز هم اگر استقامت و تقوا پیشه کنید و دشمن به همین زودی به سراغ شما بیاید - خداوند شما را به پنج هزار نفر از فرشتگان که نشانه‌های مخصوصی دارند مدد خواهد داد.»

و خداوند متعال چند چیز را برای صابران ذکر فرمود که برای دیگران ذکر نکرد و بعد از اینکه خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: به صابران بشارت بده آنهایی که وقتی مصیبتی به آنها می‌رسد می‌گویند: ما از آن خدائیم و به سوی او بازگشت می‌کنیم. فرمود:

«أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ»^۱

پس خداوند در این آیه صلوات و رحمت و هدایت را برای صابرین جمع کرده است و بررسی تمام آیاتی که در مقام صبر نازل شده است طولانی می‌شود و ما به همین چند نمونه اکتفاء می‌نمائیم.



صبر از منظر احادیث و روایات

۱. رسول اکرم ﷺ فرمود: صبر نصف ایمان است.

۲. پیامبر خدا ﷺ فرمود: از کمیاب‌ترین چیزهایی که به شما داده شد یقین و صبر است. یعنی یقین و صبر در بین شما از هر چیز کمتر است و هر کس حظ و بهره‌ای از این دو به او رسد باک نداشته باشد از آنچه از بیداری شب‌ها و روزه روزها از او فوت شود. یعنی اگر از یقین و صبر برخوردار باشد ولو اینکه به شب زنده داری و مناجات با خدا و روزه‌های مستحبی موفق نشود، غصه نخورد. و اگر شما بر آنچه هستید صبر کنید در برابر فقر و بی چیزی تحمل نمائید در نزد من بهتر است از اینکه هر یک از شما به اندازه جمیع عمل شما را انجام دهد، یعنی هر یک از شما به اندازه عبادت همه شما عبادت کند. ولیکن می‌ترسم بعد از من باب دنیا بر شما گشوده شود آنگاه یکدیگر را انکار نمائید. یعنی به خاطر تعلق و دلبستگی^۱ به دنیا به هم بدبین شوید و بر علیه

۱. آیا دنیا و علاقه به آن مذموم است؟ در این زمینه چند نظر و فکر وجود دارد: ۱. عده‌ای دنیا را ذاتاً بدو بی ارزش و شر می‌دانند بدیهی است که این نظریه با توحید و حکمت خداوند سازگار نیست. ۲. عده‌ای دیگر می‌گویند: خود دنیا بد نیست ولکن محبت و علاقه به دنیا بد است و این نظریه نیز هر چند خیلی معروف و مسخوّر است ولی بی اشکال نیست و با بیانات خود قرآن وفق نمی‌دهد زیرا بدون شک محبت و علاقه به دنیا چیز طبیعی و فطری است و چیزی فطری خدا دادی چگونه ممکن است بدو مذموم باشد و گذشته از این علائق به دنیا و اشیاء آن قابل قلع و قمع کردن و ریشه کن نمودن نیست و تازه اگر فرضاً بشود آن را ریشه کن نمود صد در صد بر ضرر بشر است درست مثل این است که عضوی از اعضاء او را مانند دست، پا، چشم، بینی، قطع کنند. ۳. آنچه را در قرآن مذموم می‌شمارد علاقه به معنی بسته بودن و دلخوش بودن و قانع بودن و رضایت دادن به امور مادی دنیوی است زیرا

یکدیگر توطئه کنید. در آن وقت اهل آسمان شما را انکار نمایند و از شما بدشان آید. پس هرکه در راه خدا صبر کند به کمال ثواب و پاداش خویش نائل می‌گردد. سپس حضرت این آیه را قرائت فرمود:

«مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ وَلَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»^۱

آنچه نزد شما است فانی می‌شود، اما آنچه نزد خداست باقی است، و کسانی را که صبر و استقامت پیشه کنند به بهترین اعمالشان پاداش خواهیم داد.

یعنی؛ صبر و استقامت از بهترین اعمال آدمی است.

۳. جابر می‌گوید از رسول اکرم صلی الله علیه و آله سوال شد که ایمان چیست؟ حضرت فرمود: ایمان صبر است.

فرق است بین علاقه به مال و فرزند و سایر شئون زندگی دنیاوی و بین قانع بودن و رضایت دادن و غایت آمال قرار دادن اینها. و در حقیقت تعلیمات دینی نیامده است که این علائق را سرکوب کند بلکه آمده است که بوسیله این علائق شورهای عالیه را در انسان بیدار کند و چون آن شعورها عالیه ترند و از مقام عالی انسان سرچشمه می‌گیرند دیرتر بیدار می‌شوند و احتیاج به تحریک و احیاء و بیدار کردن دارند، آن شعورها مربوط به معنویات است. هر علاقه‌ای چشمه‌ای است از روح انسان که باز می‌شود و جاری می‌گردد. و مقصود دین بستن چشمه‌های محسوس مادی نیست بلکه مقصود باز کردن و کوشش برای جاری ساختن چشمه‌های دیگر است، یعنی چشمه‌های معنویات. با یک مثال ساده مطلب را توضیح می‌دهم: مثلاً انسان فرزند خود را به مدرسه می‌فرستد، وقتی که می‌بیند که آن بچه تمام علاقه و همتش به بازی و شکم خوارگی است ناراحت می‌شود و او را مورد سرزنش قرار می‌دهد و او را بازی گوش و شکم‌خوار می‌خواند، و با این عناوین او را ملامت می‌کند، زیرا میل دارد که آن بچه علاقه به درس و کتاب خواندن و نوشتن پیدا شود، این علائق طبعاً از علاقه به بازی و خوراک دیرتر در بچه پیدا می‌شود، به علاوه احتیاج به تحریک و تشویق دارد غریزه علم در هر بشری هست در عین حال باید آن را تحریک کرد ولی این دلیل نیست که پدر می‌خواهد فرزندش اساساً رغبتی به بازی و غذا نداشته باشد، اگر روزی احساس کند که میل به بازی یا به غذا از بچه سلب شده فوق العاده ناراحت می‌شود و آن را دلیل بر یک بیماری می‌گیرد و به طبیب مراجعه می‌کند زیرا می‌داند بچه سالم در عین حال که باید به مدرسه و کتاب علاقه داشته باشد، باید نشاط داشته و به موقع غذا بخورد پس وقتی که پدر فرزند را به عنوان بازی گوش یا شکم‌خوار ملامت می‌کند در حقیقت از حصر و انحصار علاقه او به بازی یا خوردن نالان است (اقتباس از سخنان شهید مطهری تحت عنوان نظر دین درباره دنیا)

۴. رسول خدا ﷺ فرمود: بالاترین اعمال چیزی است که بر نفسها دشوار باشد.
۵. گفته‌اند خداوند متعال به حضرت داود علیہ السلام وحی فرمود: داود به اخلاق من آراسته شو. و از جمله اخلاق من صبر است.

۶. ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: وقتی رسول خدا ﷺ بر انصار وارد شد فرمود: آیا شما مومن هستید همه ساکت شدند مردی از آنها گفت: بلی ای رسول خدا. حضرت فرمود: علامت ایمانتان چیست؟ انصار گفتند: در برابر نعمت و راحتی خدا را شکر می‌کنیم و بر بلاء صبر می‌کنیم و به قضاء و قدر الهی راضی هستیم حضرت فرمود: به خدای کعبه قسم که شما مومن هستید.

۷. حضرت مسیح علیہ السلام به حواریین فرمود: به آنچه دوست دارید نمی‌رسید مگر اینکه در برابر ناراحتی‌ها صبر کنید تا ناخوشیها را تحمل نکنید به خوشی‌ها نخواهید رسید. نابرده رنج گنج میسر نمی‌شود.

۸. رسول اکرم ﷺ فرمود: اگر صبر به صورت مردی باشد آن مرد کریم و بخشنده است.

۹. حضرت علی علیہ السلام فرمود: اسلام بر چهار پایه بنا شده است، و آن چهار پایه عبارت است از؛ یقین، صبر، جهاد و عدل

۱۰. علی علیہ السلام فرمود: صبر نسبت به ایمان همچون سر است در مقابل تن. همان‌طور که بدن بدون سر بدن نیست ایمان بدون صبر نیز ایمان نیست. صبر ملازم ایمان است همان‌گونه که سر ملازم بدن است.^۱

۱۱. حضرت علی علیہ السلام فرمود: بر شما باد به صبر. زیرا شخص جازم و قاطع آن را اتخاذ می‌کند و آدم بی تاب بعد از جزع و فزع ناچار به او رجوع می‌کند

۱. در نهج البلاغه چنین آمده است: ولا خیر فی جسد لا راس معه ولا فی ایمان لا صبر معه یعنی تن بی سر فائده ندارد و صبر بی ایمان نیز بی نتیجه است.

پس چه بهتر از همان اول بدون جزع و بیتابی صبر را پیشه خود سازد.

۱۲. حضرت علی علیه السلام فرمود: اگر صبر کنی مقدرات بر تو جاری می‌شود و تو پاداش خواهی داشت و اگر ناشکیبائی و بی‌تابی کنی باز هم مقدرات مسیر خود را طی می‌کنند و سنگینی گناه بر تو خواهد بود. یعنی ناشکیبائی جز گناه برای تو فائده دیگری ندارد چون بی‌تابی تو ذره‌ای در مقدرات تاثیری نخواهد گذاشت.

۱۳. امام حسن مجتبی علیه السلام از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که آن حضرت فرمود: در بهشت درختی است که به آن درخت بلوا می‌گویند، و آن در روز قیامت به اهل بلا و مصیبت داده می‌شود و هیچ گونه محکمه و میزانی جهت بررسی اعمال آنها تشکیل نمی‌شود و مانند باران بر آنها ثواب و پاداش فرو می‌ریزند، همان گونه که در دنیا مانند باران بر ایشان بلا ریخته می‌شد. آنگاه امام حسن مجتبی علیه السلام این آیه را خواند.

﴿إِنَّمَا يُوفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾^۱

یعنی خدا صابران را تمام و کمال، و بدون حساب پاداش خواهد داد.

۱۴. و نیز امام حسن مجتبی علیه السلام از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که آن حضرت فرمود: هیچ جرعه‌ای از جرعه خشمی که انسان آن را فرو نشاند یا جرعه صبر بر مصیبتی در نزد خداوند خداوند متعال محبوب‌تر نیست. و نیز هیچ قطره‌ای در نزد خداوند متعال از قطره اشکی که از خشیت خدا جاری شود، و یا قطره خونی که در راه خدا ریخته شود محبوب‌تر نیست.

۱۵. امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود: مصیبت‌ها کلیدها و راه گشای اجر و پاداشتند.

۱۶. از امام زین العابدین علیه السلام روایت شده است که فرمود: وقتی خداوند، اولین

و آخرین را در صحرای محشر جمع کند، منادی ندا می‌کند که صابران کجایند تا بدون حساب داخل بهشت گردند؟ سپس جماعتی از مردم بر می‌خیزند و به طرف بهشت روانه می‌شوند، فرشتگان به آنها برخورد می‌کنند و می‌گویند: کجا می‌روید؟ می‌گویند: به سوی بهشت می‌رویم. فرشتگان می‌گویند: بدون حساب به سوی بهشت می‌روید؟ در جواب می‌گویند بلی، سپس ملائکه سوال می‌کنند که شما از چه صنف مردمید؟ می‌گویند: ما از صنف صابران هستیم. ملائکه می‌گویند: صبر شما در چه بود؟ می‌گویند: صبر ما بر طاعت خدا و صبر ما از معصیت خدا بوده است. و این روش را تا زنده بودیم ادامه دادیم تا اینکه خداوند عزوجل ما را قبض روح نمود. سپس ملائکه می‌گویند: همان گونه که گفتید هستید و بدون حساب به سوی بهشت روید که چه نیکو است پاداش اهل عمل.^۱

۱۷. انس می‌گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: که خداوند عزوجل می‌فرماید: هرگاه مصیبت و بلائی را متوجه بدن یا مال یا فرزند بنده‌ام سازم سپس او با صبر جمیل^۲ از آن بلا استقبال نماید من از او شرم می‌کنم که در روز قیامت ترازوئی جهت بررسی حساب او نصب کنم یا نامه عمل او را بگشایم.

۱۸. پیامبر ﷺ فرمود: سه چیز است که نصیب هر کس شود خیر دنیا و آخرت نصیبش شده است و آن سه عبارتند از:

۱. خشنودی از قضاء و قدر خدا ۲. صبر و بردباری در برابر بلاها ۳. دعاکردن در حال خوشی. بر عکس بیشتر مردم که فقط هنگام ناخوشی و گرفتاری دعا می‌کنند

۱. این روایت را مرحوم کلینی در اصول کافی کتاب ایمان و کفر باب الحب فی الله و البغض فی الله روایت ۸ نقل کرده است با این تفاوت که آنجا در مورد مجبان خدا است.

۲. از امام باقر علیه السلام پرسیدند: صبر جمیل چیست؟ فرمود: ذالک الصبر لیس فیہ شکوی الی الناس یعنی صبری که در آن شکایت به مردم نباشد یعنی از بلاهایی که برش وارد می‌شود نزد مردم شکوه نکند.

۱۹. ابن عباس رضی الله عنه می گوید: من نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بودم که آن حضرت فرمود: ای جوان آیا می خواهی کلماتی تعلیمت دهم که خداوند به وسیله آن به تو فائده رساند؟ گفتم: بلی، حضرت فرمود: خدا را حفظ کن تا او نیز تو را حفظ کند یعنی از حدود الهی محافظت نما و آنها را مراعات کن و از حد و مرز الهی خارج نشو. مراقب خدا باش تا همواره او را در جلوی خود ببینی، در حال خوشی با خدا آشنائی داشته تا او نیز در حال شدت و سختی با تو آشنا باشد، هرگاه چیزی می خواهی از خدا در خواست کن و هرگاه کمک می خواهی از او مدد و یاری جوی.^۱

بدان صبر و استقامت در برابر ناگواری ها خیر و برکت زیادی به همراه دارد نصرت و یاری الهی با صبر است، شادی و فرح با اندوه می باشد، و همراه سختی آسایش است.

۲۰. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چون مرد را در قبرش می گذارند عذاب داخل قبر او می شود. وقتی می خواهد از طرف سر آن مرد وارد شود تلاوت قرآن جلوی عذاب را می گیرد. و وقتی می خواهد از طرف صورتش وارد شود صدقه جلوی عذاب را می گیرد، و آن را بر می گرداند. و وقتی می خواهد از طرف پاهای آن مرد وارد شود راه رفتن او به سوی مسجد جلوی او را می گیرد و صبر نیز جلوی عذاب را می گیرد و می گوید: اگر هرگاه بینم که شما نتوانید از صاحبم حمایت کنید خودم به تنهائی از او حمایت و دفاع می کنم.^۲

و در حدیث دیگر آمده است؛ که چون مرد داخل قبر می شود، نماز طرف راست و زکوة طرف چپش می ایستند و احسان بر سرش سایه افکند و صبر در

۱. مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۲۰۷.

۲. معاد، فلسفی، ج ۲، گفتار ۱۴.

طرفی دورتر از آنها است چون دو فرشته‌ای که متصدی سوال از آن مرد هستند وارد می‌شوند صبر به نماز و زکات و احسان می‌گوید: مواظب رفیق خود باشید و اگر نتوانستید عذاب را از او دور کنید من به تنهائی از او دفاع می‌کنم و عذاب را از او بر طرف می‌سازم.^۱

۲۱. رسول اکرم ﷺ فرمود: کار مومن تعجب‌آمیز است، زیرا تمام امورش برای او خیر است که برای احدی جز مومن چنین نیست. اگر راحتی و خوشی به او برسد و شکر نماید برایش خیر است، و اگر سختی و ناراحتی به او رسد و صبر کند نیز برای او خیر است.^۲

۲۲. پیغمبر اکرم ﷺ فرمود: آیا روش پسندیده مومن شما را شگفت زده نمی‌کند، از اینکه مومن هرگاه خیر و نعمتی به او برسد خدا را ستایش می‌کند و هرگاه مصیبتی به او برسد در مقابل مصیبت هم خدا را ستایش می‌کند و صبر و شکیبائی پیشه می‌کند. مومن در تمام کارهایش اجر و ثواب می‌برد حتی

۱. حدیث فوق از جمله احادیثی است که بر تجسم اعمال دلالت دارد و آن همانطور که آیات و روایات استفاده می‌شود این است که اعمال خوب درستکاران و کارهای بد نادرست آن به گونه‌ای در عالم برزخ و قیامت تجسم می‌گردند و همه انسانها اعمال روا و ناروانی را که در دنیا انجام داده‌اند در مقابل خویش حاضر می‌یابند. نه تنها کارهای بدنی و اعمال خوب و بدی که در ظاهر انجام می‌دهیم مجسم می‌گردند، بلکه نیت‌های خوب و بد مردم که عمل روحی آنان است همانند اعمال بدنشان تجسم می‌یابد. مارها و عقرب‌ها بلکه آتشی که در قیامت است به عین همان زشتکاری‌ها و خلقیات مذموم و عقائد باطل آدمی است که در نشاء آخرت به آن شکل‌ها ظاهر می‌گردند.

این سخن‌های چو مار و کژدمت مار و کژدم گردد و گیرت دمت

همچنین روح و ریحان و نعمت‌های بهشتی، همان اخلاق حمیده و کارهای پسندیده و اعتقادات حقه انسانها است که در آخرت به آن شکلها در می‌آیند و این مطلب علاوه بر این که در آیات و روایات بسیاری بر آن تصریح شده است از نظر علم روز نیز به اثبات رسیده است. از حدیث فوق مکالمه صبر را که یکی از ملکات آدمی با نماز و زکوة و نیکی که از اعمال دیگر انسان است نقل می‌کند استفاده می‌شود که این ملکات علاوه بر تجسم دارای نطق و شعور نیز هستند. برای توضیح بیشتر در این زمینه به کتاب معاد آقای فلسفی، ج ۲، گفتار ۱۴ مراجعه فرمائید.

۲. اصول کافی، باب صبر، با مختصر تغییر لفظی.

لقمه‌ای که به طرف دهانش می‌برد. و در حدیث دیگر آمده است حتی لقمه‌ای که به طرف دهان زنش می‌برد.

۲۳. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: صبر بهترین مرکب است خداوند چیزی نصیب بنده‌اش نکرد که از صبر بهتر و وسیع‌تر باشد.

۲۴. از پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال کردند که آیا هیچ مردی بدون حساب داخل بهشت می‌شود؟ حضرت فرمود: بلی، هر کس مهربان و صبور باشد بدون حساب داخل بهشت می‌گردد.

۲۵. ابو بصیر می‌گوید؛ امام صادق علیه السلام فرمود: آزاد مرد در همه احوال آزاد مرد است اگر گرفتاری برایش پیش آید صبر می‌کند، و اگر مصیبت‌ها بر سرش فرو ریزد ناراحت نمی‌شود، اگر چه اسیر شود و مغلوب گردد و آسایش تبدیل به سختی شود. چنان که یوسف صدیق امین علیه السلام را بردگی و مغلوبیت و اسارت زیان نبخشید، و او را تغییر نداد. و تاریکی و ترس چاه و آنچه بر سرش آمد ضرری بر او وارد نساخت، تا این که خدا بر او منت گذارد و ستمگر سرکش را برده او کرد، بعد از آن که مالک او بود. و او را رسول قرار داد و به سبب او به امتی رحم کرد. و صبر این چنین است که این همه خیر و برکت به دنبال دارد، پس شکیا باشید و دل به شکیبائی دهید تا اجر و پاداش نصیبتان گردد.^۱

۲۶. امام باقر علیه السلام فرمود: بهشت در میان ناگواری‌ها و شکیبائی است. پس هر که در دنیا بر ناگواری‌ها صبر کند، به بهشت رود و جهنم در میان لذت‌ها و شهوت‌ها است، پس هر که لذت و شهوتی را که دلش خواهد به خود رساند به جهنم رود.

۲۷. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: صبر بر سه قسم است: صبر در مصیبت، صبر بر

۱. این روایت در اصول کافی باب صبر با مختصر تغییر لفظی مذکور است.

طاعت و صبر از معصیت، پس هر که بر معصیت صبر کند تا آن که آن را به بهترین وجه آرامش و تسلی رد کند، خداوند سیصد درجه برایش می‌نویسد، که میان هر درجه تا درجه دیگر به اندازه فاصله میان آسمان و زمین باشد. و هر که بر طاعت صبر کند خداوند برایش ششصد درجه می‌نویسد که میان هر درجه تا درجه دیگر به اندازه فاصله میان قعر زمین تا عرش باشد. و هر که از گناه صبر کند و از معصیت خوداری کند خداوند نهصد درجه از برای او می‌نویسد که فاصله میان هر درجه بقدر فاصله میان قعر زمین تا انتهای عرش الهی باشد.^۱

۲۸. امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس از مومنین به بلائی گرفتار شود و صبر کند، برایش مثل اجر هزار شهید خواهد بود.^۲

۲۹. رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌گوید: خداوند عزوجل فرموده است: من دنیا را میان بندگانم به عنوان قرض قرار داده‌ام، کسی که قرضی از آن به من دهد یعنی چیزی در راه من به اختیار خود انفاق کند، در برابر هر دره‌می ده تا هفتصد برابر به او پاداش می‌دهم. و کسی که به من قرض ندهد و اجباراً چیزی از او بگیرم و او در برابر آن صبر کند در مقابل آن، سه چیز به او می‌دهم که اگر یکی از آنها را به فرشتگانم دهم از من راضی خواهند شد سپس امام صادق علیه السلام این آیه را تلاوت کرد: ﴿الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ...﴾^۳ کسانی که هنگام مصیبت می‌گویند: ما از آن

۱. همان‌گونه که از حدیث فوق استفاده می‌شود بالاترین درجات صبر صبر از معصیت است چون بالاترین اعمال گناه نکردن است و بعد از آن صبر بر طاعت. و شاید سر اینکه درجات صبر از معصیت و صبر بر طاعت از صبر در معصیت بالاتر است این است که صبر از معصیت و طاعت از روی اختیار می‌باشد یعنی می‌تواند گناه کند ولی به خاطر خدا نمی‌کند و نیز می‌تواند اطاعت و عبادت نکند ولی برای خدا انجام می‌دهد ولیکن صبر در مصیبت و بلا اختیاری نیست و چاره‌ای جز صبر ندارد.

۲. میزان الحکمه، ری شهری، ص ۱۵۶۰، حدیث ۱۰۰۸۰، به نقل از التمجیص، ۱۲۵/۵۹.

۳. بدیهی است که منظور تنها گفتن این جمله انالله و انا الیه راجعون نیست، همچنان که منظور تنها عبور دادن معنی

خدائیم و بسوی او بازگشت می‌کنیم صلوات خدا بر آنها باد امام فرمود: این صلوات یکی از آن سه خصلت است دومی اش رحمت و سومی آن هدایت که در آیه ذکر شده است.^۱

هنگام مصیبت

امام صادق علیه السلام فرمود: ضربت زدن بر ران و زانو در هنگام مصیبت، اجر و پاداش را از بین می‌برد و صبر کردن هنگام مصیبت نخستین، بسیار عظیم است. و عظمت اجر و پاداش به مقدار مصیبت است. یعنی هر چه مصیبت بزرگ‌تر باشد اجرش نیز بزرگ‌تر است و هر کس بعد از مصیبت بگوید: **إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**؛ خداوند اجرش را مانند روزی که مصیبت به او رسید تجدید می‌نماید. یعنی؛ هر مرتبه این جمله را بگوید خداوند اجر تازه‌ای به او عنایت می‌فرماید.

مردی از پیامبر صلی الله علیه و آله سوال کرد چه چیز اجر و پاداش مصیبت را از بین می‌برد؟ فرمود: دست راست را بر پشت دست چپ زدن - که به هنگام مصیبت بعضی‌ها این عمل را انجام می‌دهند - اجر را از بین می‌برد و نابود می‌سازد. و صبر حقیقی در صدمه نخستین یا اولین صدمه است پس هر که راضی شود خدا از او راضی است و هر که ناراضی شود خدا از او ناراضی است.

ام سلمه زوجه پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گوید: من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم فرمود: هر کس گرفتار مصیبتی شود بگوید:

آن از خواطر نمی‌باشد بلکه مقصود متلبس شدن به حقیقت معنی آن است، یعنی انسان خود را مملوک واقعی حق بداند، معتقد باشد که بازگشت او به سوی خدا است، البته کسی که واقعا به این دو حقیقت یعنی خود را مملوک واقعی حق دانستن و اعتقاد به بازگشت به سوی او ایمان دارد عالی‌ترین درجات صبر را در برابر حوادث به دست خواهد آورد و جزع و بیتابی و غفلت به کلی از کانون دل او ریشه کن می‌شود. (ترجمه المیزان، ج ۲، ص ۲۱۷).

۱. میزان الحکمه، ری شهری، حدیث ۱۶۶۷، به نقل از خصال صدوق، ۱۳۵/۱۳۰/۱.

﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾، اللهم اجرنی علی مصیبتی و اخلف لی خیرا منها؛^۱

همانا ما از خداییم و به سوی او باز می گردیم، پروردگارا، مرا بر این مصیبت اجر بده و بهتر از آن عطا کن.

خداوند متعال اجر او را می دهد و آنچه از او گرفته بهترش را به او عطا می فرماید. ام سلمه می گوید: وقتی شوهر سابقم ابوسلمه وفات کرد من مطابق دستور پیامبر ﷺ جملات مذکور را گفتم و خداوند بهتر از شوهر سابقم به من عطاء فرموده است و آن رسول خدا ﷺ است.

در حدیث دیگر آمده است که ام سلمه گفت: وقتی این دستور را از پیامبر ﷺ شنیدم با خود گفتم کجا شوهری بهتر از ابوسلمه برای من پیدا می شود و زمانی که عده وفات شوهرم به پایان رسید پیامبر ﷺ آمد جلوی منزلم اجازه ورود خواست و من در آن موقع مشغول دباغی پوستی بودم بلافاصله دستم را که به برگ سلم مالیده شده بود شستم. سپس به حضرت اجازه ورود دادم حضرت وارد شدند و من پوستی که داخل آن از لیف خرما بود برای ایشان پهن نمودم و حضرت بر آن نشستند. و بعد خطبه مرا خواند و مرا به عقد خود در آورد.

پس از این که حضرت از خطبه عقد فارغ شدند من به ایشان عرض کردم؛ ای پیامبر خدا من لیاقت زوجیت شما را ندارم مگر اینکه خود شما مرا قبول نمائید. چون من می ترسم خطائی از من ببینی و خداوند به خاطر آن مرا عذاب کند. و دیگر این که من پیر شده ام و سوم این که عائله مندم. حضرت فرمود: در مورد پیری که گفתי من نیز مثل تو پیر شدم و اما در مورد عائله ات که گفתי عیالوار هستم عائله تو عائله من است. یعنی؛ من متکفل ایشان می شوم.

۱. محجة البیضاء، ج ۲، ص ۴۵۸؛ کافی، ج ۳، ص ۲۲۴.

ام سلمه می گوید: پس من خودم را تسلیم پیامبر نمودم و آن حضرت مرا ترویج نمود و گفتم: خداوند بهتر از ابوسلمه (یعنی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله) را به من عنایت فرمود.^۱

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مرگ دارای فزع می باشد و هرگاه مرگ یکی از برادرانتان فرا رسید بگوئید: یعنی ما مملوک خدائیم و به سوی او بازگشت می نماییم و به طرف پروردگار خویش مراجعت می کنیم. خدایا این میت را در نزد خودت در زمره محسنین بنویس. و کتاب و نامه عمل او را در علین قرار ده. و جانشینان صالحی از او به یادگار گذار و نسل او را قطع مفرما. خدایا ما را از اجر او محروم منما و بعد از او ما را مورد فتنه و آزمایش قرار مده.^۲

حسین بن علی علیه السلام نقل می کند که، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس مصیبتی به او رسیده است هرگاه آن مصیبت به یادش می آید بگوید انالله و انا الیه راجعون خداوند عزوجل اجر و پاداش او را مانند روزی که مصیبت بر او وارد شد تجدید می فرماید.

هرگاه بر اهل بیت علیهم السلام بلائی می رسد پیامبر آنها را به نماز امر می فرمود: یوسف بن عبدالله بن سلام می گوید: هرگاه برای اهل بیت و خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله گرفتاری و بلائی نازل می شد آن حضرت آنها را به نماز خواندن امر می فرمود: سپس این آیه را تلاوت می کرد:

«وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا»

ای پیامبر، خانواده خود را به نماز دستور ده و خود نیز بر انجام آن شکیبا و پر استقامت باش.^۳

۱. مسکن الفؤاد، شهید ثانی، ص ۴۹ و ۵۰؛ بحارالانوار، ج ۸۲، ص ۱۳۹.

۲. مسکن الفؤاد، شهید ثانی، ص ۴۹؛ بحارالانوار، ج ۸۲، ص ۱۴۱.

۳. سوره طه، آیه ۱۳۲.

از صبر و نماز یاری و کمک بجوئید

ابن عباس می گوید: وقتی که در مسیر مسافرت به پیامبر ﷺ خبر وفات برادرش را به او داده‌اند ایشان استرجاع نمودند یعنی گفتند: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ سپس از جاده خارج شدند و رفتند در کنار جاده و شتر خویش روی زانو خواباند و بعد دو رکعت نماز به جا آورد و مدتی نشست سپس به سوی راحله خویش حرکت کرد و می فرمود:

وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ

یعنی از صبر و نماز یاری جوئید که نماز حضور قلب امری بسیار بزرگ و دشوار است، مگر بر خاشعان که آنها مشتاق نمازند. و نیز از ابن عباس نقل شده است که هرگاه پیامبر ﷺ مصیبتی می رسید حضرت بر می خاست، وضو می گرفت و دو رکعت نماز می خواند و می گفت: خدایا آنچه را که به ما دستور دادی انجام داده‌ام، پس تو نیز وعده‌ای که به ما داده‌ای برای ما محقق فرما. عبادہ بن محمد می گوید: وقتی عبادہ رضی اللہ عنہ در حال احتضار به سر می برد گفت: بستر خواب مرا از خانه بیرون ببرید و در صحن حیاط پهن نمائید. بستگان او مطابق دستور او رفتار کردند و رختخواب او را در صحن پهن نمودند و او را در آنجا خواباندند.

سپس عبادہ گفت: تمام دوستان و خدمه و همسایگان مرا و هر کس که قبلاً به عیادت من می آمد همه را جمع کنید و آنها را به نزد من حاضر نمائید. حسب الامر او تمام اینها را جمع کردند و به نزدش در صحن حیاط حاضر نمودند. سپس عبادہ به آن جمعیت گفت: امروز آخرین روز دنیای من و امشب اولین شب آخرتم می باشد. و من نمی دانم شاید در سابق از دست و زبان من چیز ناگواری به شما رسیده باشد، به آن خدائی که جان عبادہ در دست او است

قسم، که در قیامت قصاص در کار است و به هر کس از شماها صدمه‌ای زبانی یا بدنی وارد کرده‌ام برخیزد و قبل از اینکه روح از بدنم جدا شود از من قصاص کند که قصاص دنیا بهتر از قصاص آخرت است زیرا آنجا آدمی در حضور ملائکه و انبیاء قصاص شود.

آن جمعیت گفتند: ای عبادہ تو برای ما پدری مهربان، و مردی مودب و بزرگواری بودی و هرگز به زیر دست خود سخن ناروا نمی‌گفتی. سپس عبادہ گفت: آیا از این جهت مرا می‌بخشید؟ همگی گفتند بلی، بعد عبادہ گفت: خدایا شاهد باش که اینها مرا عفو کردند سپس گفت: وصیت من بر شما این است که وقتی روح از بدن من جدا شد وضوی نیکو بسازید و به مسجد بروید و نماز بخوانید. و بعد از آن برای من و خودتان طلب مغفرت نمائید. زیرا خداوند متعال فرمود: **وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ**؛ یعنی از صبر و نماز یاری جوئید. سپس مرا با عجله به طرف قبر ببرید و بدنبال من آتش نیاورید و چوب ارجوان را زیر من نگذارید مثل اینکه مرسوم بود بدنبال جنازه آتش می‌کردند و چوب ارجوان^۱ را زیر میت می‌گذاشتند.

امام باقر علیه السلام فرمود: بدترین جزع و بیتابی فریاد و خروش به ویل و عویل گفتن و لطمه به صورت و سینه زدن و کندن موی سر است. و هر کس در مصیبت داد و فریاد و جزع و فزع به راه اندازد علامت بی صبری و ناشکیبائی او است و هر کس صبر و بردباری پیشه کند و استرجاع نماید (یعنی بگوید: **انالله و انا الیه راجعون**) و خدا را حمد و ثنا گوید، علامت رضایت او از کار خدا است. و اجر او بر خدای عزوجل می‌باشد. و کسی هم که به جای استرجاع و حمد و ثنای خدا جزع و بیتابی کند، قضا و قدر الهی نیز بر او جاری می‌گردد

۱. ارجوان اسم درختی است.

اما در حالتی که نزد خدا مذموم است و خداوند عزوجل اجر او را از بین می‌برد. امام صادق علیه السلام فرمود: صبر و بلا با یکدیگر مسابقه می‌گذارند و به طرف مومن می‌روند. بلا به مومن می‌رسد در حالی که او صبور است. و جزع و بلا نیز بر یکدیگر سبقت می‌گیرند و بلا به کافر می‌رسد در حالی که او جزوع و بیتاب است.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ضربت زدن بر ران و زانو به هنگام مصیبت باعث نابودی اجر است. امام کاظم علیه السلام فرمود: ضربت زدن بر ران به هنگام مصیبت باعث از بین بردن اجر است.

امام صادق علیه السلام به اسحق بن عمار فرمود: ای اسحق آن مصیبتی را که تو در برابر آن صبر نمودی و مستوجب ثواب الهی گردیدی مصیبت مشمار، بلکه مصیبت آن است که صاحب آن بر اثر بی‌صبری و بی‌تابی از اجر و ثواب آن محروم گردد.^۱

ابو میسره می‌گوید: ما نزد امام صادق علیه السلام بودیم که مردی خدمت آن حضرت آمد و از مصیبت و گرفتاری خود شکایت می‌کرد. حضرت به او فرمود: اگر صبر کنی خداوند به تو اجر می‌دهد و اگر صبر نکنی آن قضا و قدری که از طرف خداوند عزوجل برایت مقدر و معین شده است بر تو جاری می‌گردد، در حالی که تو نزد خدا مذموم هستی. یعنی چه صبر کنی و چه صبر نکنی مقدرات الهی بر تو جاری می‌گردد. لکن در صورت اول دارای اجر، و در صورت دوم نکوهش شده هستی.^۲

۱. وسایل الشیعه، ج ۳، ص ۲۶۹.

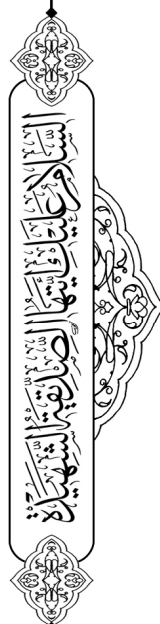
۲. کافی، ج ۳، ص ۲۲۵.

نقش بلاها در زندگی

امام صادق علیه السلام فرمود: بلاء زینت مومن و کرامت عاقل است، برای این که بر خورد نمودن با بلاء و صبر کردن و پایدار بودن به هنگام آن، دلیل قوت ایمان است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ما گروه پیغمبران ابتلاء و گرفتاری مان از همه مردم سخت تر است. و بعد از ما مومنین به ترتیب درجه ایمانشان مبتلاء به گرفتاری می باشند. یعنی هر چه منزلت و مقامشان نزد پروردگار بلندتر باشد به همان نسبت بلائشان نیز بیشتر است. و هر کس مزه بلا را در پنهانی - یعنی بدون این که به مردم بروز کند - بچشد، یا اینکه تحت مراقبت و حفظ پروردگار متعال مزه بلا را بچشد هر آینه لذت و خوشی او از آن بلاء بیش از لذتش از نعمت می باشد و هر گاه آن بلاء از او دور شود آرزوی آمدنش را می نماید و همواره مشتاق آن است، زیرا در تحت آتش های بلاء و محنت، انوار نعمت است، و در تحت انوار نعمت، آتش های بلا و محنت است. و گاه عده ای زیادی از بلاء نجات می یابند و گاه عده زیادی در نعمت به هلاکت می رسند.

و خداوند متعال هیچ بنده ای را از زمان آدم علیه السلام تا زمان پیغمبر خاتم حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم مورد ستایش و تعریف قرار نداد، مگر بعد از ابتلاء و آزمایش و اداء وظیفه و حق بندگی او در هنگام بلاء و گرفتاری. پس در واقع کرامت های خداوند نتایج و آثار ابتلاءات اولیه است.

و کسی که از شبکه بلاء و آزمایش به خوبی بیرون آید یعنی هنگام بلاء جزع و فزع و بیتابی نکند، چراغ مومنین و مونس مقربین و راهنمای حاجت مندان می گردد. کسی که از محنت شکایت کند، هیچ گونه خیری در او نیست و حال اینکه قبل از آن محنت هزاران نعمت به او رسید، و بعد از آن نیز هزاران نعمت به او می رسد. و کسی که در بلاء و محنت حق صبر را اداء نکند از به جا آوردن



حق شکر در برابر نعمت محروم می‌گردد و کسی که حق شکر نعمت بجا نیاورد حق صبر را نیز در مورد بلا اداء نخواهد کرد و هر کس از این دو وظیفه مهم محروم شود، از جمله مطرودین و رانده شدگان از رحمت خدا می‌باشد.

حضرت ایوب علیه السلام در مناجات خود به پروردگارش می‌گوید: خدایا هفتاد سال نعمت تو به من رو آورده است پس به من مهلت بده تا هفتاد سال نیز مبتلاء به بلاء شوم. وهب گفت: بلا برای مومن مانند زانوبند استر و شتر است. همان‌گونه که زانوبند استر و شتر را از حرکت‌های ناملایم و جست و خیزهای نامناسب باز می‌دارد، بلاها هم مومن را از کارهای نامناسب باز می‌دارد.

این روایت در کتاب مصباح الشریعه، باب بلاء آمده است: «و قال امیر المؤمنین علیه السلام: الصبر من الایمان کالرأس من الجسد، و رأس الصبر البلاء و ما یعقلها الا العالمون» یعنی امیرالمومنین علیه السلام فرمود: صبر از برای ایمان، مانند سر است از برای جسد، چنانچه جسد بی سر حیات ندارد، هم چنین ایمانی که صبر با او نباشد قدر و اعتبار ندارد. و رأس صبر، بلاء است.

امام صادق علیه السلام فرمود: صبر، نور و صفای باطن آدمی را ظاهر می‌کند. و جزع و بی‌تابی، نیز ظلمت و وحشت باطن آدمی را آشکار می‌سازد. یعنی صبر و بردباری در برابر بلاء و محنت، نشانه نور باطن، و جزع و اضطراب، علامت کدورت آن است.

حضرت می‌فرماید: که همه کس ادعای صبر می‌کنند، و می‌گویند ما در برابر سختی‌ها صبر داریم لکن در این ادعا فقط افراد متواضع و تسلیم در برابر رنج‌ها، راست‌گویند. و نیز همه می‌گویند ما هیچ‌گاه در برابر مشکلات جزع و بی‌تابی نمی‌کنیم، و جزع و اضطراب در هنگام بلاء بر منافقین ظاهر است. برای اینکه بلاء و محنت، صداقت و کذب ادعای اشخاص را برملا می‌کند. یعنی اگر در

وقت مصیبت و بلا صبر کند، علامت صداقت ادعای او است ولی اگر جزع و بی تابی نماید. نشانه ادعای دروغین او است.

حضرت فرمود: صبر به معنی چیز تلخ مزه‌ای است که توام با اضطراب نباشد چون هر چه تلخ باشد و توام با اضطراب آن را صبر نمی‌نامند. و معنی جزع، اضطراب دل است، با اظهار حزن و تغییر حالت و تغییر رنگ، و هر مصیبت و حادثه‌ای که بر آدمی می‌رسد اگر اول آن توام با تسلیم و آخر آن تضرع به درگاه خدا نباشد صاحب آن مصیبت ناشکیبا است.

تفاوت حالات افراد در مورد صبر

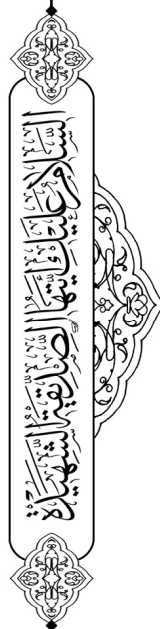
صبر آن چیزی است که برای عده‌ای اولش تلخ است ولی آخرش شیرین است. و برای عده‌ای دیگر اول و آخرش تلخ است. پس کسی که در مسیر صبر وارد شده و پایان و نتیجه آن را در نظر گرفته است، به طور مسلم از افراد صابر به شمار می‌رود. و توفیق به دست آوردن نتیجه مطلوب صبر را پیدا خواهد کرد. ولی کسی که توجه و نظر او به تلخی آغاز و ابتدای آن است، هرگز در مورد مصداق صبر قرار نگرفته و از راه صبر خارج شده است.^۱

۱. آرام بخش دل داغدیدگان یا مسکن الفؤاد، شهید ثانی،

میلادیه حضرت زهرا (علیها السلام)

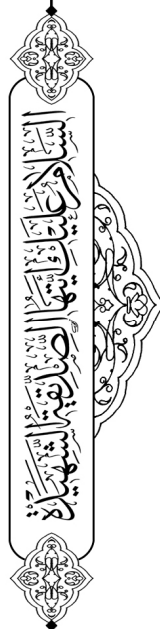
امشب رسول الله را قرآن دیگر شد عطا
قرآن دیگر از خدا با نام کوثر شد عطا
از مخزن سراللهی تابنده گوهر شد عطا
در نقش دختر بر پدر فرخنده مادر شد عطا
سادات حورالعین به او از حیّ داور شد عطا
جان مجسم شد عطا روح منور شد عطا
مصدق کوثر آمده روح پیمبر آمده
همگام حیدر آمده زهرای اطهر آمده
خود قدر و شام قدرها پنهان به تار موی او
از بوسه های مصطفی انداخته گل روی او
ای اهل جنت بشنوید از عطر جنت بوی او
انسیّة الحورا ولی حوراست خاک کوی او
تصویر حسن کبریا در طلعت دلجوی او
برتر ز کلّ انبیا فرزندی و باب و شوی او

جبریل مرغ بام او مفتاح جنت نام او
 در بذل، گردون جام او در عزم، هستی رام او
 اختر چه اختر برتر از ماه جهان آراست این
 دختر چه دختر مادر خورشید عاشوراست این
 مرآت سیمای فسبحان الذی اسراست این
 معصومه و منصوره و انسیه الحوراست این
 راضیه و مرضیه و صدیقه الکبراست این
 هم دُرّ البیضاست این هم زهره الزهراست این
 در رتبه هم شأن علی در قدر قرآن علی
 روح است و ریحان علی جان و جانان علی
 الله، یک صدیقه و دو عیسی و دو مریمش
 جان هزاران مریم و عیساست جاری از دمش
 پیش از ولادت مادری بر کل نسل آدمش
 بر دامن لطف و کرم پیوسته دست عالمش
 در چادر عصمت بود روح القدس نامحرمش
 روح دو صد روح القدس چون گل نثار مقدمش
 رضوان و کل هست او مرهون او پا بست او
 دست الهی دست او تیر قضا در شست او
 با دیده ی دریاییم با سینه ی سیناییم
 با ناله ی تنهاییم با سوز عاشوراییم



بازشتی و زیباییم با پیری و برناییم
 با این صحراییم با این سر سوداییم
 با هستی و داراییم با پستی و بالاییم
 زهراییم زهراییم زهراییم زهراییم
 سر تا به پایم زمزمه ذکرم به لب بی واهمه
 یا فاطمه یا فاطمه یا فاطمه یا فاطمه
 تو کیستی تو کوثری بر چرخ عصمت محوری
 هم کبریا را مظهری هم انبیا را رهبری
 ختم رسل را دختری شیر خدا را همسری
 دین خدا را یاوری خون خدا را مادری
 در خلق و خو پیغمبری در عزم و همت حیدری
 ناموس حیّ داوری زهرای زینب پروری
 قرآن دعایی بر لب ت ایمان چراغ مکتبت
 حورا کنیز زینب شب عاشق ذکر شبت
 در چار بانوی بهشت اوّل تویی آخر تویی
 فلک نجات خلق را سگان تویی لنگر تویی
 بر رحمة للعالمین دختر تویی مادر تویی
 بر شیر حق یعنی علی همسر تویی یاور تویی
 رضوان تویی جنت تویی میزان تویی محشر تویی
 قرآن تویی کوثر تویی احمد تویی حیدر تویی

خیل ملایک در صفت گردون غبار رفرفت
 هم روزی ما در گفت هم نام ما در مصحفت
 مریم گرفته دست خود بر رشته‌های چادرت
 آورده عیسی از فلک روی تضرع بر درت
 روح الامین آرد سلام از سوی حیّ داورت
 موسی به سینا می‌برد فیض از فروغ منظرت
 ختم رسل گیرد چو جان ای جان قرآن در برت
 گه خیزد از جا پیش پا گه خم شود در محضرت
 گردون مطیع میل تو هستی نمی‌از سیل تو
 جنّ و ملایک خیل تو محو صلوة اللیل تو
 ای شیر حق حیران تو، تو کیستی تو کیستی؟
 ای چرخ در فرمان تو، تو کیستی تو کیستی؟
 ای انبیا قربان تو، تو کیستی تو کیستی؟
 ای جان احمد جان تو، تو کیستی تو کیستی؟
 ای عقل سرگردان تو، تو کیستی تو کیستی؟
 ای قدر و کوثر شأن تو، تو کیستی تو کیستی؟
 آن کس که گوید مدح تو من نیستم من نیستم
 ای برتر از درک همه من کیستم من کیستم
 بی تو ولایت خویش را باور ندارد فاطمه
 بی تو نبوّت لحظه ای محور ندارد فاطمه



بی تو محمد ﷺ تا ابد کوثر ندارد فاطمه
بی تو امیرالمؤمنین همسر ندارد فاطمه
بی تو امامت هیچ‌گه مادر ندارد فاطمه
بی تو عبادت روح در پیکر ندارد فاطمه
با خاک کویت آبرو بر خلق عالم می‌دهی
وز باغ مدحت میوه‌ها بر نخل «میثم» می‌دهی^۱

راکعه

امام مجتبیٰ علیه السلام فرمود:

رأيت أُمِّي فاطمة عليها السلام قامت في محرابها ليلة جُمُعَتِها

فلم تنزل راکعة ساجده

راکعه

یکی از القاب صدیقه کبری علیها السلام راکعه است.

رکوع یعنی خم شدن، سر فرود آوردن. و فاطمه زهراء علیها السلام را راکعه گویند چون رکوع زیاد می کرد، از جمله اینکه حضرتش شب جمعه تا صبح در رکوع بود.^۱

پرورش عبادی

فاطمه علیها السلام دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن چنان در عبادت پیش رفت، که پاهایش متورم شد. از نظر کثرت بندگی و عبودیت جلودار همه بود، تا آنجا که عابدان را به تحیر واداشت.^۲

لذا فرزندش امام حسن مجتبی علیه السلام می فرماید:

رأيت أمي فاطمة قامت في محرابها ليلة جمعتها فلم تنزل راکعة
ساجدة حتى اتضح عمود الصبح...^۳

مادرم فاطمه علیها السلام را در شب جمعه در محراب عبادت دیدم که به عبادت و نماز مشغول است او پیوسته به رکوع و سجود مشغول بود که شب به پایان رسید.

۱. بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۸۱ از علل الشرایع.

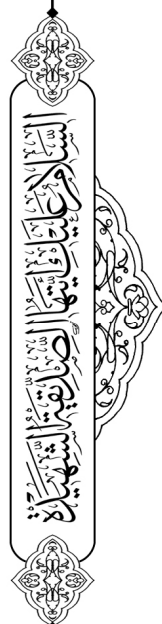
۲. ما كانت في هذه الامة اعبد من فاطمة، كانت تقوم حتى تورم قدماها... (سفينة البحار، ج ۱، ص ۴۲۱، عوالم،

ج ۱۱، ص ۲۲۴، بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۷۶ و ۸۴

۳. و سائل الشيعة، ج ۴، ص ۱۱۵۰، ح ۷- جلاء العيون، ج ۱، ص ۱۵۱- محجة البيضاء، ج ۴، ص ۲۰۸- بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۸۱ ح ۳.

با توجه به اینکه بهترین روش تربیتی و پرورشی، شیوهی عملی الگوها است، دختر گرامی پیامبر صلی الله علیه و آله از راه عبودیت و بندگی الهی، آن هم در برابر دیدگان معصوم فرزندان، توانست آنان را به کمال مطلوب برساند...

به همین جهت دختران فاطمه علیها السلام جای خالی مادر را پر کردند و نماز شب را ترک نمودند، حتی به نقل از امام سجاد علیه السلام در آن ایامی که مصائب دردناک کربلا و عاشورای حسینی، کمر اهل بیت را خم کرد، باز هم آن مخدرات - ولو به صورت نشسته - نافلهی شبانه را تعطیل ننموده و راه فاطمه علیها السلام را پیش گرفتند، و پسرانش امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام همان شیوهی بندگی و عبادت مادر را، الگوی خود قرار داده و شبانه روز معمولاً هزار رکعت نماز می گزاردند.^۱



زیباترین روح پرستش

ریحانه‌ی پیامبر شخصیت فرزانه و کاملی است که دارای ابعاد گوناگون و چهره‌های متنوع و تماشایی است. هر کس او را در کرسی درس می‌نگریست و سخنان حکمت آمیز و انسان‌ساز او را می‌شنید، او را سخنورترین و دانشورترین و گویاترین بانوان گیتی می‌دید و می‌پنداشت نبوغ او در این بعد است؛ و هر کس او را در زهد و پارسایی مورد مطالعه قرار می‌داد، او را قهرمان پارسایی و زهد می‌یافت و می‌پنداشت که مهم‌ترین بعد شخصیت او را پارسایی می‌سازد.

هر کس به انفاق و ایثار و بخشایش و محروم نوازی او می‌نگریست، او را محروم نوازترین‌ها می‌دید و هر کس عبادت و راز و نیاز و نیایش او را تماشا می‌کرد، او را زینت و زیور پرستش‌گران عنوان می‌داد و زیباترین روح پرستش می‌دید.

به راستی خدای را می‌سزد که همه ارزشها را در وجود بانویی این گونه متبلور و مجسم سازد و او را الگو و سرمشق و نمونه کامل و شاهکار آفرینش در جهان «زن» قرار دهد.

او در همه ابعاد پیشتاز و نمونه بود، اما به نظر نگارنده مهم‌ترین ویژگی او یکتاپرستی، توحیدگرایی، عبادت و اخلاص بانوی بانوان است.

او عبادت عاشقانه و خالصانه‌ی خدا را سیمای اسلام،

ستون و عمود دین خدا،

کلید بهشت پر طراوت و زیبا،

وسیله‌ی سپاس و ستایش آفریدگار،

آرام بخش قلب‌ها از اضطراب،

تکیه گاه تزلزل ناپذیر،
شفابخش دل‌ها و جان‌ها،
کوبنده‌ی شیطان و اهریمن،
داروی بیماری مرگبار خودکامگی و خودپرستی،
و نردبان صعود و عروج به سوی کمال می‌نگریست.
۱. پیامبر گرامی در مورد این بعد از شخصیت فاطمه و این ویژگی اخلاقی
و انسانی‌اش فرمود:

«و اما ابنتی فاطمة... متى قامت فی محرابها بین یدی ربها زهر
نورها لملائكة السموات كما یزهر نور الکواکب لاهل
الارض»^۱

«دخت ارجمندم فاطمه عليها السلام سالار بانوان عصرها و نسل‌ها، از
آغاز تا فرجام جهان است. او پاره تن و نور دیده و میوه دل
و روح من است. او حوریه ای است به صورت انسان، آنگاه که
در عبادتگاه خویش در برابر پروردگارش می‌ایستد، نور پرتلاؤ
وجودش بر فرشتگان آسمان‌ها می‌تابد؛ درست بسان نور اختران
آسمان بر زمینیان.»

به هنگامه عبادت خالصانه و عاشقانه و عارفانه فاطمه، خدا به فرشتگانش
می‌فرماید:

«و یقول الله لملائکته: یا ملائکتی، انظروا الی امتی فاطمه سیده
امایی قائمة بین یدی ترتعد فرائضها من خیفתי و قد اقبلت
بقلبها علی عبادتی، اشهدکم انی قد امنت شیعتها من النار»
هان ای فرشتگان من! به بنده وارسته و شایسته‌ام فاطمه بنگرید!

به او، به سالار زنان، به الگوی شایستگان که در بارگاهم به
پرستش و عبادت ایستاده و از شکوه و عظمت پروردگارش
همه سلول‌ها و اعضا و جوارح او به لرزه درآمده است و با
گستره قلب و ژرفای جان به پرستش من روی آورده است،
نظاره کنید.

هان ای فرشتگان! تمامی شما را به گواهی می‌گیرم، شما یان گواه باشید که
من دوستداران واقعی و رهروان راه توحیدی و افتخارآفرین و بشردوستانه او را
از آتش امان خواهم داد.

۲. در قرآن شریف، از میان بانوان پیشین، مریم مادر مسیح است که سخت
مورد ستایش و بزرگداشت خداست و پروردگارش در قرآن او را به پاکی یاد
می‌کند. او را خدمتگزار خانه و آرمان خویش در میان مردم می‌نگرد. به او رزق
و روزی مادی و بهره‌های معنوی می‌فرستد و او را عابده و ساجده و پرستش
گر و نیایش گر بارگاه دوست می‌بیند، اما او با همه آن عظمت و قداست
و شکوهش، «مریم» است و سالار زنان عصر خویش، و فاطمه والا و بزرگ‌تر
است و سالار زنان عصرها و نسل‌ها از آغاز خلقت تا انتهاست.

او مام پیامبر گرانقدری چون مسیح است و این، مام یازده تن از پیشوایان
برگزیده خدا و همسر و همراه و همسنگر قهرمان توحید، یعنی امیرمؤمنان علیه السلام
می‌باشد.

در روزگار سختی و فشار اقتصادی بود که روزی پیامبر صلی الله علیه و آله در مسجد پس
از نماز رو به امیرمؤمنان علیه السلام کرد که: هان ای شیرمرد! آیا در خانه چیزی داری که
امشب میهمان شما شوم؟ او که هیچ در خانه نداشت و آخرین دینار را نیز
ایثارگرانه به خانواده گرسنه ای انفاق کرده بود، به سختی اندیشید اما نتوانست

بگوید «نه!». با اینکه می دانست چیزی در خانه نیست و آنگاه پس از گفتگو دست در دست هم وارد خانه فاطمه شدند و دیدند فاطمه عليها السلام در محراب خویش است و دست نیاز و بندگی به سوی آن بی نیاز برده، در حال پرستش و عبادت است و در کنار محراب او دیگی جوشان از غذای عطراگین که بوی بهشت از آن برمی خیزد.

علی عليه السلام شگفت زده شد و پرسید:

«انی لک هذا؟ الذی لم انظر الی مثل لونه قط و لم اشم ریحه قط
و ما اکل اطیب منه؟»

فاطمه جان! از کجا؟ به راستی که شگفت غذایی فراهم آورده
ای! تاکنون غذایی به این طعم و به این عطر و به این رنگ
خوش ندیده‌ام؛ ما که در خانه چیزی نداشتیم!

پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که باران اشک شوق از دیدگان می بارید، به تلاوت این
آیه شریفه پرداخت که:

«كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا»

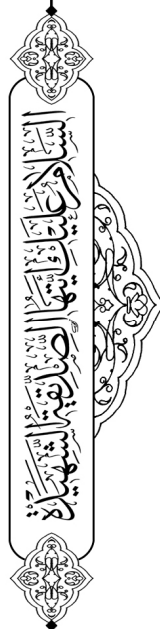
و آنگاه رو به امیرمؤمنان عليه السلام کرد و فرمود:

«یا علی هذه سيدة نساء اهل الجنة من الاولین و الاخرین هذه
والله مریم الکبری»

«علی جان! به خدای سوگند که این، بانوی تمامی بانوان بهشت
است. به خدای سوگند او مریم والاست.»

۳. و نیز پیشوای بزرگ توحید در شکوه معنوی و عبادت و نیایش او فرمود:

«و انها لتقوم فی محرابها فیسلم علیها سبعون الف ملک من
الملائكة المقربین و ینادونها بما نادت به الملائكة مریم فیقولون: یا



فاطمة! ان الله اصطفىك و طهرک و اصطفاک علی نساء العالمین»^۱

دخت ارجمندم فاطمه، سالار زنان عصرها و نسل هاست. او هنگامی که در پرستشگاه خویش به نماز می ایستد، هفتاد هزار فرشته از فرشتگان مقرب در گرد محراب او حلقه می زنند و بر او درود و سلام نثار می کنند و همان گونه که مریم را به فرمان خدا ندا می کردند، می گویند: هان ای فاطمه دخت گرانمایه پیامبر! به راستی که خداوند تو را برگزیده و پاک و پاکیزه ساخته و تو را بر همه زنان عالم برگزیده است.^۲

۴. دومین امام نور حضرت مجتبی (علیه السلام) در این مورد آورده است که:

«رأيت امی فاطمة (علیها السلام) قامت فی محرابها لیلة جمعتها فلم تزل راکعة ساجدة حتی اتضح عمود الصبح و سمعتها تدعوا للمؤمنین و المؤمنات و تسمیهم و تكثر الدعاء لهم و لا تدعوا لنفسه بشیء»^۳

مأم گرانمایه ام فاطمه را شب جمعه ای نگریستم که در محراب عبادت خویش به پرستش یکتا آفریدگارش ایستاده و تا سپیده سحر و دمیدن طلوع فجر در رکوع و سجود بود. خود می شنیدم که آن فرشته بشردوست، زنان و مردان با ایمان و پروا پیشه را دعا می کرد و نامشان را گاه می برد و از خدا برایشان خوبی و نیکی می خواست و طلب خیر و برکت می نمود، اما شگفتا که هر چه گوش کردم، دیدم برای خویش دعا نکرد

۱. بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۴.

۲. بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۴.

۳. بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۶.

و چیزی نخواست. پس از فراغت او از نیایش و پرستش خدا،

گفتم: مادر جان! چرا فقط دیگران را دعا می کنی؟

فرمود: «الجار ثم الدار»؛

گرامی فرزندانم، حسن جان! نخست در اندیشه همسایگان و بندگان خدا

بودن، سپس در اندیشه خانه خویش.

۵. و نیز همان گرانبایه در مورد عبادت مادرش فاطمه فرمود:

«ما كان في الدنيا اعبد من فاطمة عليها السلام كانت تقوم حتى تتورم
قدمها»^۱

در همه جهان، پرستشگر و عبادت کننده تر از مادرم

فاطمه عليها السلام نبود. آن قامت بلند عبادت به گونه ای شیفته عبادت

و پرستش و راز و نیاز با خدا بود که از ایستادن در برابر بارگاه

دوست، لذت معنوی می برد و آن قدر به عبادت های شبانه

برخاست که اثر قیام و رکوع و سجود در پاهایش نمایان شد.

۶. و نیز فرمود:

«رأيت أمي فاطمة قامت في محرابها... فلم تزل راکعة و ساجدة
حتى انفجر عمود الصبح»^۲؛

مأم گرانبایه ام فاطمه را در محراب خویش در حال رکوع

و سجود و نیایش و راز و نیاز با خدا دیدم. او تا سپیده دم

همچنان با خدایش عاشقانه در حال راز و نیاز بود.

۷. «حسن بصری» در مورد اخلاص و سخت کوشی فاطمه در عبادت گفت:

در این امت، پرستشگرتر و عابدتر و پراخلاص تر از دخت والا گهر پیامبر،

۱. کشف الغمّة، ج ۲، ص ۹۴؛ بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۷۶.

۲. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۸۱.

پیدا نمی‌شود. او آن‌قدر برای عبادت و راز و نیاز سر پا ایستاد که پاهایش بر اثر عبادت ایستاده ورم کرد.^۱

۸. پیامبر گرامی در وصف عبادت خالصانه فاطمه فرمود:

«انها لتقوم فی محرابها فیسلم علیها سبعون الف ملک من الملائكة المقربین»^۲؛

او هنگامی که در پرستشگاه خویش به پرستش خدا می‌ایستد، هفتاد هزار فرشته بر او درود و سلام نثار می‌کنند.

آری، او سمبل عبادت کنندگان و پرستشگران آگاه و عاشق بود. و خدای را از روی شور و شوق و عشق و شناخت عمیق می‌پرستید. و از پرستش خویش لذت می‌برد؛ چرا که پرستش او نه بسان پرستش تجارت پیشگان بود تا خدا را برای بهشت عبادت کند و نه به سان کسانی که از ترس او را می‌پرستند، بلکه پرستش او پرستش احرار واقعی بود و او سرآمد و آموزگار راستین آزادمنشان گیتی است.

آخر او نسخه‌ای از «پدر» بود و پدرش چنان پرستشگری عارف و پراخلاص بود و به گونه‌ای سجده‌های طولانی شبانه و راز و نیازهای وصف ناپذیر داشت و تا سپیده دمان غرق در مناجات با خدا بود که پیام آمد این قدر شامگاهان را تا سپیده سحر و طلوع فجر بر خود زحمت مده و خود را به رنج و سختی می‌فکن!

«طه، مَا أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى...»^۳

و فاطمه آن بانوی عابده و ساجده، آن فرشته آسمانی و آن حوریه بهشتی،

۱. بحارالانوار، ج ۳، ص ۷۶.

۲. عوالم، ج ۱۱، ص ۹۹.

۳. سوره طه، آیه ۱ و ۲.

به سان پدر بود؛ آن هم در اوج جوانی و شکوه و جمال آن. آری، او از آغازین لحظه ولادت، در راه عبادت و بندگی خدا گام نهاد و این راه را تا بستر شهادت و حتی پس از آن تا هماره تاریخ با تدبیر شگرفش ادامه داد. یکی از دانشوران مسلمان در این مورد آورده است که:

«فولدت فاطمة عليها السلام فو قعت حین وقعت علی الارض ساجدة»^۱

فیلسوف و حکیم فیض کاشانی در محجة البیضاء می نویسد: سزاوار است ذکر کبریایی خداوند را در رکوع و سجود تازه کنی، و با بلند کردن دست های خود از عذاب خداوند به عفو و بخشش او پناهبری، و از سنت پیامبر او صلی الله علیه و آله پیروی کنی، و با رکوع خویش ذلت و فروتنی خویش را در برابر او از سرگیری، و در نرم گردانیدن دل و تجدید خشوع خود بکوشی، و عظمت و بلندی مقام پروردگار و پستی و فرومایگی خویش را احساس کنی، و برای تثبیت این معانی در دل، از زبانت کمک بخواهی پس پروردگارت را تسبیح گوی و او را منزّه بدان، و به عظمت او گواهی ده، چه او از هر عظیمی عظیم تر است، و آن را مکرراً بر دل خویش وارد کن تا تثبیت شود.

سپس در حالی که امیدوار باشی که خداوند بر ذلت تو رحم می کند، با گفتن «سمع الله لمن حمده» سر از رکوع بردار و امید را در دل خود ایجاد کن، زیرا معنای آن ذکر این است که خداوند دعای شکرگزار را اجابت می کند. پس شکر را که موجب مزید نعمت است به دنبال ذکر مذکور بیاور و بگو: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ».

سپس بر خشوع و تذلل خود بیفزای و بگو: «اهل الکبریاء و العظمة و اهل الجود و الجبروت».

از امیر مؤمنان علیه السلام روایت شده است که از آن حضرت درباره معنای کشیدن گردن در رکوع پرسیدند. فرمود: «تأویل آن این است که به تو ایمان دارم هر چند گردنم زده شود.»

در مصباح الشریعة از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرموده است:

«بنده که از روی حقیقت برای حق تعالی رکوع می کند خداوند او را به نور جلال و شکوه خود زینت می بخشد، و در سایه کبریایی خویش قرار می دهد، و جامه برگزیدگانش را بر او می پوشاند رکوع در مرتبه اول و سجود در مرتبه دوم قرار دارد کسی که اولی را به معنای خود به جا آورد شایستگی دومی را پیدا می کند، رکوع ادب و سجود تقرب است، کسی که ادب را نیکو به جا نیاورد شایستگی قرب حق تعالی را ندارد. پس با دل خویش خاضعانه برای پروردگارت رکوع کن، و در برابر قدرت او خوار و ترسان باش. و مانند کسی که بیمناک و اندوهگین است از این که مبدا فایده ای را که عاید رکوع کنندگان می شود از دست بدهد در مقابل خداوند افتاده و فروتن باش.

حکایت شده که ربیع بن خثیم تمام شب را بیدار بود و در یک رکعت به صبح می رسانید، چون بامداد می شد نفسی عمیق می کشید و می گفت: ای وای مخلصین پیشی گرفتند و ما محروم ماندیم.

رکوع خود را با هموار کردن پشت خود کامل به جا بیاور، و کوشش خود را در قیام به خدمت پروردگار، بی آن که کمکی از جانب او شود ناچیز بدان، و با قلب خویش از وسوسه ها و فریب ها و نیرنگ های شیطان گریزان باش، زیرا خداوند متعال بندگان را به اندازه فروتنی که نسبت به او دارند ترقی می دهد، و به قدر آگاهی که بر نهان و اسرارشان دارد آنان را به اصول تواضع و خضوع و خشوع هدایت می کند.

حقیقت رکوع

رکوع از ارکان عظیمه نماز است، و بدون آن نماز باطل، بی ثمر و بی حاصل است.

رکوع، حالت تواضع عبد در پیشگاه مقدس مولاست، و از بهترین حالات عبادتی بنده در بارگاه قدس حضرت اوست.

رکوع جلب کننده توجه خداوند به بنده عابد، و راهی از راههای نجات انسان از عذاب فرداست، چرا که رکوع نمایانگر این معناست که عبد از آلودگی به کبر و منیت و خودخواهی و خودپرستی پاک است.

رکوع نشان دهنده این حقیقت است، که عبد سر سرپیچی از مولا را ندارد، و جز طاعت و فرمانبری راهی را انتخاب نکرده است.

رکوع اظهار ذلت ذلیل به طور عملی، در برابر حضرت عزیز است، عزیزی که با کمال کرامت جبران کننده ذلت عبد، و عزت بخشنده به بنده صالح است.

راکع از نور رکوعش دل روشن کند، و آلودگی قلب بریزد، و به کسب آبروی از خاک در محبوب نایل گردد.

راکع رکوع در نماز، از افتادن به بند هوا و شیاطین باطنی و ظاهری در حدی محفوظ و چون به سجود حقیقی رود، با تمام وجود از تمام خطرات در امان حضرت حق قرار خواهد گرفت.



رکوع معالج کبر، شکننده کمر شیطان، راهی به سوی ملکوت، و نوری برای جان و آرامشی برای اضطراب خاطر است:

«أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»^۱

آگاه باش که با یاد خدا قلب آرام می‌گیرد.

امام صادق علیه السلام در جمله اول روایت می‌فرماید:

عبد برای حضرت الله به حقیقت رکوع نمی‌کند. مگر اینکه خداوند عالم او را به نور بهای خود، نوری و زیب و زینتی عنایت کند، که ملائکه با همه لطافت و نورانیت از نور او در شگفت آیند و او را در سایه اش جای دهد و کسوت اصفیا بر او پوشانند.

و رکوع به حقیقت آن است که راکع به وقت رکوع، حق عظمت خدا را و حقارت تمام موجودات را نسبت به او نگه دارد.

در رکوع حقیقی نه تنها بدن و اعضاء وابسته به آن در رکوع است، بلکه عقل و قلب و نفس هم در رکوع است، که رکوع عقل خالی بودن آن از اوهام و شوایب فرهنگ‌های شیطانی و خیالات و تصورات باطل، و تصمیمات غلط نسبت به بندگان خداست.

و رکوع قلب، خالی بودن آن از محبت‌ها و نفرت‌های غلط و آراسته بودنش به محبت الهی و شیون آن جناب است.

و رکوع نفس خالی بودن آن از سیئات اخلاقی و آراسته بودنش به حسنات الهیه است.

اگر بدن در رکوع ولی قلب و عقل و نفس بیرون از این مدار باشند، در حقیقت انسان در مرز تکبر نسبت به حقایق جهان هستی می‌باشد.

۱. سوره رعد، آیه ۲۸.

ذکر رکوع

هنگامی که در رکوع می‌گوییم «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ»

باید از مرض غفلت نسبت به حقیقت این ذکر دور بود، و با تمام وجود علماً و عملاً در مقام ادای این ذکر بود، که وقتی نور این ذکر و حقیقت این واقعیت در وجود انسان جلوه کند، تنزه حق را از تمام عیوب لمس کرده، و عظمت حضرتش را درک نموده، و حمد و ستایشش را با زبان هستی ادا کند. انسان وقتی با توجه باطن و با اخلاص کامل و با تمام هستی خود، ذکر رکوع را ادا کند، در حقیقت به صف ذاکران پیوسته و به درمان دردهای روحی و اضطرابات نفسی نزدیک شده است.

این مسأله مسلم است و حقیقت آن برای احدی قابل انکار نیست و به تجربه هم ثابت شده که:

یکی از بهترین طرق درمان دردهای درونی و عقلی و قلبی و نفسی ذکر و یاد خداست.

زیرا ذکر است که قلوب را صفا و صیقل می‌دهد و خوف موجود در آن را به امن، و عداوت را به محبت، و اضطراب و بی‌تابی را به آرامش، و هراس را به اطمینان مبدل می‌سازد:

«فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا»^۱

خداوند متعال به آنچه در دل‌های آنها وجود داشت آگاه بود، لذا اطمینان و آرامش را بر آنها فرو فرستاد، و فتح و پیروزی نزدیکی را - به عنوان پاداش حالتی که در دل آنها وجود داشت - نصیب آنان ساخت.

از طریق ذکر است که روحانیت و بعد معنوی فرد بر بعد خاکی و زمینی و مادی او غلبه می‌کند، و در می‌یابد که شک و دو دلی نسبت به حقایق خاطره ای شیطانی است، و اضطراب و پریشانی درون از وسوسه‌های شیطان ریشه می‌گیرد، و همه حالات نابسامان روحی او - برای اینکه انسان در جو و فضایی از بیم و هراس بسر می‌برده - از تهدید و تخویف شیطان مایه می‌گیرد.

آنگاه که انسان در عبودیت خویش دارای اخلاص باشد و در جهت اطاعت از پروردگار خویش بکوشد، و در سر وجود خویش نیاز به مولا و خدای خویش را به حقیقت احساس کند، خداوند متعال از او سرپرستی کرده و هم و غم او را زایل می‌سازد، در چنین وضعی فردی که به یاد خداست در معیت خدا بسر می‌برد، و آن کس که توفیق معیت با حق پیدا کند به همه چیز رسیده. به قول عارف شوریده حال شیخ فخرالدین عراقی:

منم ز عشق سر از عرش برتر آورده	بزیر پای سر نه فلک در آورده
به بحر نیستی از بیخودی فرو رفته	سر خودی ز در بیخودی در آورده
نهاده پای طرب به سر سر بساط نیاز	گرفته دست تمنا و بسر سر آورده
همای همت من باز کرده بال طرب	دو کون و هر چه درو زیر یک پر آورده
اساس قصر جلالم عنایت ازلی	بسی ز کنگره عرش برتر آورده
برای صدر نشینان در گهم رضوان	ز شاخ طوبی صد چتر بر سر آورده

آنگاه که ابتلایات و گرفتاری‌ها بر یک انسان ذاکر یورش می‌آورد و زندگانی با رنج‌ها و آلامش بر او سنگینی می‌کند و از رهگذر ذکر به رفاه و اطمینان دست می‌یابد، و از قناعت و رضایت خاطر برخوردار می‌شود و می‌فهمد که

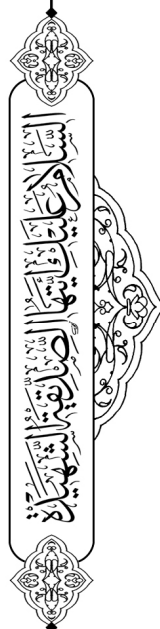
گله و شکوه به غیر خدا بردن، خواری و فرومایگی است، و احساس می‌کند که با خدا و همراه او است و همواره بدو نیازمند است. از این پس یاس و نومیدی، او را در اختیار خود نمی‌گیرد، و هیچ غمی او را ناراحت و عبوس نمی‌سازد، زیرا او خود را در معیت صاحب امر و یار و یاور، و خدای رهایی بخش خویش احساس می‌کند، و خویشتن را بدو واگذار کرده، و مهمان او تلقی می‌کند.

بنابراین با احساس حضور در پیشگاه خداوند مهربان، هیچ گونه ناله و شکایت و ناراحتی و اضطراب و ترس و بیم، جایی در وجود او برای خود نمی‌یابد.

وقتی راه‌های زندگانی انسان دچار تنگنا می‌شود، و ابواب حیات فراسوی او به بن بست می‌رسد و پاهای انسان در طریق تلاش و کنگاش و کاوش برای روزی و هزینه زندگانی از کار می‌افتد و به ستوه می‌آید، خداوند متعال در ظل ذکر او، گنجینه‌های جود و بخشش خود را در برابر وی می‌گشاید، و به خاطر رفتار نیک وی، که از برکت نورانیت ذکر بدست آمده، بدو پاداش می‌رساند، و با نعمت و احسان خویش به او تفضل می‌نماید، در نتیجه می‌فهمد که هدف‌های غیر خدایی او قبلاً ناچیز و بی ارزش بوده، زیرا در طی ذکر و یاد خدا حلاوت صبر را می‌چشد، و جمال و زیبایی و خوش آیند بودن توکل خویش را شهود می‌کند، و قلبش با محبت روشن می‌گردد، و نفس او از رضا و امن سرشار می‌شود.

اگر انسان دنیا را با تمام رنج‌ها و زحماتش بر دوش خود بگیرد و در نتیجه ببیند که سلامت و مقام و منزلت خویش را از دست داده، سپس به یاد خدا افتد، می‌فهمد که هیچ مقام و منزلتی جز مقام الهی در میان نیست، و درک می‌کند که در معیت خداوند متعال برای جاه و مقام انسان پایگاهی وجود ندارد.

از طریق ذکر، همه ترس‌ها و بیم‌ها از میان برمی‌خیزد، و همه ناراحتی‌ها از



آدمی سترده می شود، آنگاه که فرد به یاد خدا می افتد قلبش با طمانینه معمور و آباد گشته و مالا مال از رضا می شود، قلبی که آکنده از ترس و یاس بوده است. لطف و توجه پروردگار، قلب ذاکر را زیر سایه خود قرار می دهد، و انسان به این یقین و قاطعیت می رسد که رهیدن از ناراحتی های درونی سهل و هموار است و می توان وسوسه ها را در هم کوید، و تخیلات باطل را از خود بدور ساخت. چنین فرد ذاکری با خداست و از هیچ امری بیمناک نبوده و از هیچ چیزی نمی ترسد و به هیچ عارضه روانی دچار نمی گردد، این حالت به خاطر ثباتی که خداوند متعال در دل او ایجاد می کند بهم می رسد:

وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُم مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا^۱

حقیقت اول

امام صادق علیه السلام می فرماید:

رکوع حقیقت اول و سجود حقیقت دوم است، کسی که منزل اول را با شرایط لازم طی کرد، صلاحیت برای ورود به منزل دوم را دارد.

آری، عبادت حق چه در باطن چه در ظاهر همانند نردبان است که با طی پله اول می توان به پله دوم رسید و معلوم است که بدون طی مرحله اول رسیدن به مرحله دوم ممکن نیست.

کسی که می خواهد به نتایج و محصولات عالی عبادت برسد باید ترتیب در منازل را رعایت کند ورنه به هیچ نتیجه و سودی نخواهد رسید.

مثلاً وضو یا غسل یا تیمم، مقدمه برای ورود به عبادت است، کسی که منزل طهارت را طی کند صلاحیت ورود به منزل عبادت را دارد، ولی کسی که از طهارت غفلت کرده اگر هزاران رکعت نماز بخواند، یا بدون غسل، هزاران روز وارد روز ماه رمضان شود، یا بدون طهارت وارد طواف گردد، بدون شک به منزل با عظمت نماز و روزه و حج وارد نشده و زحمت بی نتیجه و کوشش بی ثمر را متحمل شده است.

کسی که شرایط تکبیر الاحرام را رعایت نکرده به مملکت سوره حمد نرسیده و آن که حقایق این سوره را متحقق نگشته، به سوره نرسیده و هر کس



هماهنگ با سوره نشد، به رکوع وارد نگشته و آن که رکوع به حقیقت نکرده
گرچه به سجده رود، به سجده نرفته است.

همه مراحل و منازل و مسائل از همین قبیل است، مثلاً کسی که دنیا را
مقدمه آخرت یا مرزعه عالم قیامت قرار نداده، به آثار و نتایج و محصول عالی
قیامت، که رضایت حق و ملاقات با عباد شایسته خدا و بهشت الهی و جنت
و کوثر و رضوان است، نمی‌رسد.

آن‌که دنیا برایش قبله و هدف بوده و در آن غرق شده، به وقت مرگ حالتی جز
حالت مادیت ندارد و در برزخ چشمی جز چشم دنیابین برای او نیست و به خاطر
نداشتن وسایل مادی در عالم برزخ، در غربت و تنهایی و تاریکی به سر می‌برد
و در قیامت به خاطر نداشتن وسایل زندگی مطابق آنجا، جز حسرت و اندوه،
و پریشانی و اضطراب، و شقاوت و عذاب جهنم حاصلی نخواهد داشت:

اعمال انسان در دنیا و آخرت

در ترجمه «الذریعة الی مکارم الشریعة» راغب اصفهانی می‌خوانیم:
انسان از جهتی در دنیا مانند کشاورز است، عمل وی کشت او، دنیا کشتزار
او، هنگام مرگ وقت درو کردن و عالم آخرت خرمنگاه او خواهد بود.
او جز آنچه کاشته است درو نخواهد کرد و جز آنچه درو کرده است پیمانه
نخواهد نمود.

چنان‌که در خرمنگاه؛ پیمانه، ترازو، امنا، حافظان، گواهان و دفتر وجود دارد،
هم‌چنان در آخرت امثال آن‌ها وجود خواهد داشت، چنان‌که خدای تعالی
می‌فرماید:

«وَنَضْعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ

كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ^۱

و ترازوهای عدالت را در روز قیامت می نهیم و به هیچ کس هیچ ستمی نمی شود و اگر [عمل خوب یا بد] هم وزن دانه خردلی باشد آن را [برای وزن کردن] می آوریم و کافی است که ما حسابگر باشیم.»

و می فرماید:

«وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ. كِرَامًا كَاتِبِينَ. يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ»^۲

و بی تردید بر شما نگهبانانی گماشته اند. بزرگوارانی نویسنده. که آنچه را [از خیر و شر] انجام می دهید، می دانند [و ضبط می کنند]

و می فرماید:

«وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يَظْلُمُونَ»^۳

و کتاب [اعمال] را می نهند و پیامبران و گواهان را بیاورند و میانشان به حق و راستی داوری شود، و آنان مورد ستم قرار نمی گیرند.»

چنانچه در خرمن گاه دانه و کاه از هم جدا می شود، در آخرت نیز اعمال حسنه و گناهان از هم جدا خواهد شد، در این زمینه خدای متعال می فرماید:

«لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَيَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ فَيَرْكُمُهُ جَمِيعًا فَيَجْعَلُهُ فِي جَهَنَّمَ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ»^۴

۱. سوره انبیاء، آیه ۴۷.

۲. سوره انفطار، آیه ۱۰ - ۱۲.

۳. سوره زمر، آیه ۶۹.

۴. سوره انفال، آیه ۳۷.

تا خدا ناپاکان را از پاکان جدا کند، و ناپاکان را روی یکدیگر
گذارد، پس همه را متراکم و انباشته سازد و یکجا در جهنم قرار
دهد؛ [به راستی] آنانند که زیانکار واقعی‌ان.»
درباره کار و کوشش کافران بدبخت که هم و غمی جز دنیا ندارند و ابداً به
آخرت توجه نداشته و برای آنجا کاری نکردند می‌فرماید:

«مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ
عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ»
وصف حال کسانی که به پروردگارشان کافر شدند [این‌گونه
است] اعمالشان مانند خاکستری است که در یک روز توفانی،
تند بادی بر آن بوزد [و آن را به صورتی که هرگز نتوان جمع
کرد، پراکنده کند] آنان نمی‌توانند از اعمال خیری که انجام
داده‌اند، چیزی [برای ارائه به بازار قیامت جهت کسب ثواب
و پاداش] به دست آورند؛ این است آن گمراهی دور.»

و نیز می‌فرماید:

«وَقَدْ مَنَّا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا»^۱
و ما به [بررسی و حسابرسی] هر عملی که [به عنوان عمل
خیر] انجام داده‌اند، می‌پردازیم، پس همه آن‌ها را غباری پراکنده
می‌سازیم.»

کسی که برای عالم آخرت عمل کند در کیل و وزن او برکت داده خواهد
شد و عمل او توشه آخرتش می‌شود چنانچه خداوند متعال می‌فرماید:
«وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ

۱. سوره ابراهیم، آیه ۱۸.

۲. سوره فرقان، آیه ۲۳.

سَعْيُهُمْ مَشْكُورٌ^۱

و کسانی که آخرت را در حالی که مؤمن هستند بخواهند و با تلاشی کامل [و خالصانه] برای [به دست آوردن] آن تلاش کنند، پس تلاششان به نیکی مقبول افتد [و به آن پاداششان دهند].^۲

ولی کسی که فقط برای دنیا عمل کند، سعی او ضایع و عملش باطل خواهد بود، چنانچه خدای تعالی می‌فرماید:

«مَنْ كَانَ يَرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ زِينَتَهَا نُوفَّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَ هُمْ فِيهَا لَا يُخْسُونَ. أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَ حَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَ بَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»^۲

کسانی که زندگی دنیا و زیور و زینتش را بخواهند، ثمره تلاششان را به طور کامل در [همین] دنیا به آنان می‌دهیم و در اینجا چیزی از آنان کاسته نخواهد شد. اینان کسانی هستند که در آخرت، سهمی جز آتش برای آنان نیست و آنچه [در دنیا از کار خیر] کرده‌اند، در آخرت تباه و بی‌اثر می‌شود و آنچه همواره [ریاکارانه] انجام می‌دادند، باطل است.

مثال کارهای انسان برای دنیای صرف و مادیگری محض، مانند درخت «خلاف» یا «خرزهره» و «هندوانه ابوجهل» است که در فصل بهار سبز و خرم دیده می‌شوند، ولی هنگام چیدن آن سودی عاید نمی‌کند و به وقت خرمین بهره برداری ندارد.

کارهایی که در دنیا انجام می‌گیرد برای خدا و به عنوان مقدمه آخرت مانند

۱. سوره اسراء، آیه ۱۹.

۲. سوره هود، آیه ۱۵ - ۱۶.

درخت خرما و انگور است که در فصل زمستان منظره‌ای ندارد ولی موقع چیدن زاد و توشه فراوان می‌دهد و ذخیره کافی از آن پس‌انداز خواهد ماند.

خداوند مهربان در قرآن مجید به این دو حقیقت اشاره فرموده است:

أَمْ تَرَىٰ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ. تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا
وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ. وَ مَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ^۱

آیا ندانستی که خدا چگونه مثلی زده است؟ کلمه پاک [که اعتقاد واقعی به توحید است] مانند درخت پاک است، ریشه‌اش استوار و پابرجا و شاخه‌اش در آسمان است. میوه‌اش را به اجازه پروردگارش در هر زمانی می‌دهد و خدا مثل‌ها را برای مردم می‌زند تا متذکر حقایق شوند. و مثل کلمه ناپاک [که عقاید باطل و بی‌پایه است] مانند درخت ناپاک است که از زمین ریشه‌کن شده و هیچ قرار و ثباتی ندارد.»

چون ظاهر دنیا و آرایش و زینت آن در صورتی که مقدمه آخرت قرار نگیرند، زیبا و با رونق ولی باطنش خبیث و تلخ و ضرر زننده است، خداوند متعال از مغرور شدن به آن نهی فرموده است.

«وَلَا تَمْكُنْ عَيْنُكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَ رِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَ أَبْقَى^۲»

دیدگانت را به آنچه برخی از اصناف آنان را بهره‌مند کردیم مدوز، [آنچه به آنان داده‌ایم] شکوفه [بی‌میوه و زیور و زینت]

۱. سوره ابراهیم، آیه ۲۴ - ۲۶.

۲. سوره طه، آیه ۱۳۱.

دنیاست تا آنان را در آن بیازماییم و رزق پروردگارت بهتر
و پایدارتر است.»

در هر صورت، نمازگزار وقتی وارد سجده می‌شود که از منزل رکوع گذشته
باشد و گذشتن از منزل رکوع وقتی میسر است که به فرموده حضرت صادق علیه السلام
نمازگزار رکوع به حقیقت کرده باشد.

رکوع مقام خضوع و محل خشوع قلب است، در این مقام نسبت به محبوب
نهایت تواضع مطلوب است و بنده در آن حال مستغرق بحر حیا از حضرت
علام الغیوب است که چون در قیام به مقام خطاب به ایاک نعبد بود و مشاهده
عظمت حضرت معبود جلت عظمت نمود، آن گاه مرحله عجز و نقص و ذلت
و قصور و... را پیمود، لاجرم بی‌اختیار با روی شرمساری سر خجلت به زیر
آورد و اعتراف به تقصیر کند و متذکر روایتی شود که در حال بقره وارد شده که
چون بنی اسرائیل گوساله پرستیدند و عجل را به الوهیت برگزیدند، دیگر بقره از
شرم نیاسود و سر از خجلت بالا ننمود و پیوسته سر شرمساری به زیر دارد
و چشم به عالم علوی برنیارد.

پس این آدم که به خوردن از شجره ممنوعه مبعوض نظر پادشاه هستی
و رانده درگاه اله و سراپا تقصیر و اسیر گناه است و خود بر خود گواه است که
گوساله نفس اماره را پرستیده و در مراتع غفلت و علفزارهای خسارت چریده
و خنزیر شهرت و کلب عقور غضب، بر ملک عقل برگزیده و پیوسته در مأمن
بی‌شرمی آرمیده و از غرش شیران مصاف عبودیت گوساله‌وار رمیده!! با این
حساب چرا سر شرمساری به حالت رکوع به زیر نیندازد و در خجالت از آقای
خود قرار نگیرد و با تمام وجود در برابر آن بی‌نیاز محسن فریاد نزند: «سُبْحَانَ
رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ».

من چه در پای تو ریزم که سزای تو بود سر نه چیزیست که شایسته پای تو بود
 خرم آن روی که در روی تو باشد همه عمر وین نباشد مگر آن وقت که رای تو بود
 ذره‌ای در همه اجزای من مسکین نیست که نه آن ذره معلق به هوای تو بود
 تا تو را جای شد ای سرو روان در دل من هیچ کس می‌نپسندم که به جای تو بود
 خوش بود ناله دل سوختگان از سر درد خاصه دردی که به امید دوی تو بود
 ملک دنیا همه با همت سعدی هیچ است پادشاهیش همین بس که گدای تو بود^۱

رکوع در قرآن مجید

کلمه رکوع در قرآن مجید به نظر مفسرین گاهی به معنای رکوع و گاهی به معنای نماز و گاهی به معنای تواضع در برابر حق آمده، ولی بهتر این است که در آیات شریفه‌ای که کلمه رکوع و مشتقات آن آمده به معنای جامع آن که عبارت از سر تسلیم فرود آوردن در برابر خدا است گرفته شود و حالت رکوع بدنی یا رکوع در نماز دلالتی بر آن است.

خداوند بزرگ در قرآن مجید، نسبت به انسان‌هایی که رکوع ندارند، به شدت برخورد کرده و آنان را مجرم و مکذب قلمداد کرده است:

«كُلُوا وَتَمَتَّعُوا قَلِيلًا إِنَّكُمْ عُجْرُمُونَ. وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ. وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ ارْكَعُوا لَا يَرْكَعُونَ»^۲

[شما ای کافران و مشرکان! در این دنیا] بخورید و اندک زمانی برخوردار شوید که شما گنهکارید [و بی‌تردید به کیفر اعمالتان گرفتار خواهید شد.] وای در آن روز بر تکذیب‌کنندگان!

۱. سعدی.

۲. سوره مرسلات، آیه ۴۶ تا ۴۸.

و هنگامی که به آنان گویند: [در برابر خدا] رکوع کنید، رکوع نمی‌کنند.»

در برابر این گونه نابخردان و مردم نمک به حرام، از رکوع کنندگان آنقدر با عظمت یاد فرموده که از تمام مکلفین می‌خواهد که با تمام وجود به صف رکوع کنندگان پیوندند:

«وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ»^۱

و نماز را بر پا دارید و زکات پردازید و همراه رکوع‌کنندگان رکوع کنید [که نماز خواندن با جماعت محبوب خداست].»

راکعانی که قرآن مجید می‌فرماید، عاشقانی هستند که از برکت معرفت به مقام فنای صفات و افعال خود در افعال و صفات حضرت احدیت رسیده‌اند و مافوق ارزش‌ها رفته‌اند و واسطه رسیدن فیض از بارگاه فیاض به عباد و بندگانش. راکع، با درآمدن به حالت رکوع از تمام صفات و افعال فانی شده و چون فنای فعل و صفت برایش آمد باقی بالله می‌شود که از این بقا در ابتدای روایت، تعبیر به قرار گرفتن راکع در ظل کبریایی شده است.

رکوع، توحید اسماء و صفات

امام خمینی رحمه‌الله از عارف معروف، قاضی سعید قمی نقل می‌کند که:^۲
رکوع در نظر من اشاره به مقام توحید اسماء و صفات است و پیش از این دانستی که قیام عبارت بود از مقام توحید افعالی. و چون نمازگزار به مقام توحید فعلی متحقق شد، از طرفی چون همه افعال از آثار اسماء است مشاهده می‌کند که اسماء با وجود کثرتی که دارند، همگی در تحت یک اسم واحد که جامع حقایق

۱. سوره بقره، آیه ۴۳.

۲. عرفان اسلامی، حسین انصاریان، ج ۶.

آن‌ها است قرار دارند. و خود را نیز در تحت سلطنت همان اسم جامع می‌بیند و فانی از استقلال فعلی خود شده و بلکه فانی از فعل خود می‌شود. و حقیقت خود را جمله حقایقی می‌بیند که در تحت همان اسم جامع مندرج می‌باشد.

و چون به این حقیقت پی برد به علامت خضوع خم می‌شود و با این خم شدن اشاره بدان می‌کند که هرگونه فعلی را از خود نفی کند و به افتخار بقای اسمش در اسما به طور مربوبیت اکتفا می‌نماید، لذا اسم رب را که به دنبال اسم جامع الله در سوره الحمدی که برای بیان صدور حقایق از تأثیر اسماء بود، می‌آورد و آن اسم را به خود نسبت می‌دهد و می‌گوید: «ربی»، تا اشاره به این گونه بقا کرده باشد، یعنی مظهریت این اسم که از امهات اسماء است. و نیز رعایت ادب الهی را کرده باشد که خدای تعالی این اسم را به کاف خطاب اضافه فرموده است، آنجا که فرمود:

«فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ»^۱

پس به نام پروردگار بزرگت تسبیح گوی.

به خاطر همین آیه است که عبد در رکوع، رب را به خود اضافه کرده، می‌گوید:

«سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ» که با گفتن این جمله در حالت رکوع، اظهار مقام فنا و بقای بالله کند.^۲

با پرتو جمالت برهان چه کار دارد

در بارگاه دردت درمان چه راه یابد

۱. سوره واقعه، آیه ۷۴.

۲. عرفان اسلامی، حسین انصاریان، ج ۶.

آری عجب نباشد گر در دلم نیایی
 من نیز اگر نگنجم در حضرتت عجب نیست
 در تنگنای وحدت کثرت چگونه گنجد
 آری ولی چو عاشق پوشید رنگ معشوق
 جایی که در میانه معشوق هم نگنجد
 مالک چه زحمت آرد رضوان چه کار دارد
 با عشق زلف و خالت ایمان چه کار دارد
 با جلوه گاه وصلت هجران چه کار دارد
 در کلبه گدایان سلطان چه کار دارد
 آنجا که آن کمال است نقصان چه کار دارد
 در عالم حقیقت بطلان چه کار دارد
 آندم میان ایشان دربان چه کار دارد
 مالک چه زحمت آرد رضوان چه کار دارد
 مالک چه زحمت آرد رضوان چه کار دارد^۱

توحیدات ثلاثه

امام خمینی علیه السلام در دنباله گفتار پر مغز قاضی سعید در مسئله رکوع می گوید:
 بدان که عمده احوال صلاۀ سه حال است که سایر اعمال و افعال مقدمات
 و مهیئات آنها است:

اول: قیام

۱. فخر الدین عراقی.

دوّم: رکوع

سوّم: سجود

اهل معرفت این سه را اشاره به توحیدات ثلاثه دانند و چون صلاّه، معراج کمالی مؤمن و مقرب اهل تقوا است متقوم به دو امر است که یکی مقدمه دیگری است:

اول: ترک خودبینی و خودخواهی که آن حقیقت و باطن تقوا است.
دوّم: خداخواهی و حق طلبی که آن حقیقت معراج و قرب است و لذا در روایات شریفه است که:

«الصَّلَاةُ قُرْبَانُ كُلِّ تَقِيٍّ»^۱

نماز مایه نزدیکی هر پرهیزکاری به خداست.

چنانچه قرآن مجید نیز نور هدایت است ولی برای متقیان:

«ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ»^۲

در [وحی بودن و حقانیت] این کتاب [با عظمت] هیچ شکی

نیست؛ سراسرش برای پرهیزکاران هدایت است.

و بالجمله در سه مقام که قیام و رکوع و سجود است این دو مقام به تدریج حاصل شود، پس در حال قیام ترک خودبینی است به حسب مقام فاعلیت و رؤیت فاعلیت حق و قیومیت حق مطلق است. و در رکوع ترک خودبینی، به حسب مقام صفات و اسما و رؤیت اسما و صفات حق است. و در سجود ترک خودبینی است مطلقاً، خداخواهی و خداطلبی است مطلقاً، و جمیع منازل سالکین از شؤون آن مقام ثلاثه است، چنانچه بر اهل بصیرت و اصحاب عرفان و سلوک واضح است.

۱. کافی، ج ۳، ص ۲۶۵، باب فضل الصلاّه.

۲. سوره بقره، آیه ۲.

و چون سالک در این مقامات توجه به این نمود که سر این اعمال توحیدات ثلاثه است، هر یک از مقامات که دقیق‌تر و لطیف‌تر است، سالک را مراقبت بیشتر ضرورت است و البته خطر مقام بالاتر و لغزشش بیشتر است!

پس در مقام رکوع چون سالک را دعوی آن است که در دار وجود، علم و قدرت و حیات و اراده‌ای جز از آن حق نیست و این دعوی بسیار بزرگ و مقام بسیار دقیقی است و از امثال ما این دعوی نشاید، به باطن ذات باید به درگاه مقدس حق روی تضرع و مسکنت و ذلت آوریم و عذر قصور و تقصیر خواهیم و نقصان خود را به عین عیان و شهود وجدان دریابیم، شاید که از مقام مقدس او توجهی و عنایتی شود و حال اضطرار اسباب دستگیری او از ما بندگان شود:

«أَمَّنْ يَجِبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ»^۱

[آیا آن شریکان انتخابی شما بهترند] یا آن که وقتی درمانده‌ای او

را بخواند اجابت می‌کند و آسیب و گرفتاریش را دفع می‌نماید.

قرآن مجید مردم را به چهار برنامه سازنده دعوت می‌کند و محصول آن برنامه‌ها را فلاح و رستگاری و پیروزی در دنیا و آخرت اعلام می‌نماید که از جمله آن برنامه‌ها رکوع است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»^۲

ای اهل ایمان! رکوع به جا آورید و سجده نمایید و پروردگارتان را عبادت کنید و کار نیک انجام دهید تا رستگار شوید.

۱. سوره نمل، آیه ۶۲.

۲. سوره بقره، آیه ۱۲۵.

قرآن مجید در بسیاری از آیات، پیروزی و رستگاری را معلول اجرای قوانین الهی در جوانب مختلف حیات می‌داند و برای فلاح و فوز راهی جز این ارائه نمی‌کند و سالکان غیر این مسیر را شقی و گمراه و اهل ضلالت و بدبختی و هیزم جهنم می‌داند.

آنان که سعادت را در ریاست و ثروت و شهرت و علم بدون معنویت می‌دانند، کور دل می‌خواند و چشم بصیرت آنان را بسته می‌داند و این ارزیابان محدود نگر را غافل به حساب می‌آورد.

«يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ»^۱

[تنها] ظاهری [محسوس] از زندگی دنیا را می‌شناسند و آنان از

آخرت [که سرای ابدی و دارای نعمت‌های جاودانی و حیات

سرمدی است] بی‌خبرند.

به امور ظاهر زندگی دنیا آگاهند و از باطن جهان و عالم آخرت و ثواب و عقاب و حساب و کتاب و ارزش‌های معنوی به کلی بی‌خبرند.

اسلام انسان را در میان موجودات عالم فردی مسؤول می‌شناسد و مسؤول بودن او را معلول عقل او می‌داند.

بعثت انبیا و امامت امامان علیهم‌السلام را جهت آگاهی دادن به انسان نسبت به مسؤولیت‌هایش می‌شناسد و آن بزرگواران را برای او طبیبان معالج می‌داند.

بر انسان است که به دامن این طبیبان دست توسل بزند و از آن بزرگواران راه حقیقت را فرا گیرد و مسؤولیت‌های مهمی که دارد به وسیله آنان بشناسد.

بالاترین مسؤولیت انسان نسبت به خداست و ادای این مسؤولیت با قرار گرفتن انسان در مدار بندگی امکان دارد و قواعد و شرط بندگی را در درجه اول

کتب آسمانی و به خصوص قرآن مجید بیان کرده‌اند و انبیا و امامان علیهم السلام به توضیح و تبیین آن قواعد اقدام کرده و بشر را به حقایق لازم آشنا کرده‌اند، آیه هفتاد و هفت سوره مبارکه حج، از مهم‌ترین دستورالعمل‌های حق برای ادای بندگی است. و روایات باب نماز که نزدیک به چهار هزار روایت است و ابواب دیگر که در کتب روایی ما آمده توضیح و تبیین آن آیه است.

رکوع مریم علیها السلام

در مسئله رکوع و راکعین در سوره مبارکه آل عمران می‌خوانیم:

«يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ»^۱

ای مریم! فروتنانه برای پروردگارت به طاعت برخیز و سجده به جای آور و با رکوع کنندگان رکوع کن.»

مریم از خانواده‌ای معتبر و دارای سلامت ایمان و عمل بود، این زن با کرامت سال‌ها در معبد بزرگ شهر قدس در سایه تربیت زکریای پیامبر مدارج عالی روحی و تربیتی و بندگی را طی کرد.

قلب الهی او و روح پاک و نورانی وی و شدت اخلاص و عمل صالح وی، او را در گروه مقربان و مشمول عنایات خاصه حضرت حق فرمود.

عیسی مسیح بر اثر شدت پاکیش به او مرحمت شد و لیاقت شنیدن وحی الهی را از زبان ملائکه پیدا کرد، چنانچه ملائکه به او گفتند:

ای مریم فرمانبردار خدا باش و سجده برای حضرت حق بجای آر و با اهل رکوع و عبادت به رکوع و بندگی برای پروردگارت برخیز.

مریم از پی این فرمان در عبادت و اطاعت و رکوع و سجود و عبادت شدت

❁ راکعه ❁

بیشتری به خود گرفت و راه حضرت دوست را آن چنان عاشقانه طی کرد که مشرف به خطاب‌های دیگری در زمینه پیدا کردن ارزش بیشتر و عظمت بالاتر از جانب حضرت حق شد.

آری، ارزش‌های واقعی پیش خداست و هر کس بخواهد، باید از طریق عبادت و فرمانبرداری از حضرت دوست، به کسب آن ارزش‌ها برخیزد.

رکوع داود علیه السلام

در قرآن مجید در باب عظمت رکوع و انابه به درگاه حق و منافع آن می‌خوانیم:

«وَضَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ. فَغَفَرْنَا لَهُ ذَلِكَ وَإِنَّ لَهُ عِندَنَا لَزُلْفَىٰ وَحُسْنَ مَآبٍ»^۱

و داود دانست که ما او را [در این حادثه] آزموده‌ایم، در نتیجه از پروردگارش درخواست آمرزش کرد و بی‌درنگ به حالت خضوع به رو در افتاد و به خدا بازگشت. و ما او را در این [داوری] آمرزیدیم، بی‌تردید او نزد ما تقرب و منزلتی بلند و سرانجامی نیکو دارد.»

راکعان واقعی

در عظمت رکوع حقیقی همین بس که قرآن مجید پس از خداوند، ولایت و سرپرستی بندگان را به عهده راکعان واقعی می‌داند. آنان که رکوع را با تمام شرایط ظاهر و باطنش بجای آوردند. و حق عبادت حق را با تمام جهات و شؤون رعایت کردند. و آنان پس از پیامبر دوازده نفرند، که اول آن‌ها علی علیه السلام و آخر آنان حضرت صاحب الامر علیه السلام است.

۱. سوره ص، آیه ۲۴ و ۲۵.

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»^۱

سرپرست و دوست شما فقط خدا و رسول اوست و مؤمنانی
[مانند علی بن ابی طالب اند] که همواره نماز را برپا می دارند
و در حالی که در رکوعند [به تهیدستان] زکات می دهند.

رکوع، علامت عاشقان واقعی

در سوره مبارکه توبه وقتی علائم و نشانه های اهل ایمان را ذکر می کند،
رکوع را از علائم حتمیه عاشقان حق شمرده می فرماید:

«التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ
الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ
وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ»^۲

[آن مؤمنان، همان] توبه کنندگان، عبادت کنندگان، سپاس گزاران،
روژه داران، رکوع کنندگان، سجده کنندگان، فرمان دهندگان به
معروف و بازدارندگان از منکر و پاسداران حدود و مقررات
خدایند و مؤمنان را [به رحمت و رضوان خدا] مژده ده.

رکوع، نشانه مؤمن

همین حقیقت را به عنوان نشانه مؤمن در سوره مبارکه فتح بدین صورت
دنبال کرده:

«مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ
تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيَاهُمْ فِي

۱. مواظ العديده، ۸۷، الباب الثاني.

۲. سعدی، مواظ.

وَجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ^۱

محمّد، فرستاده خداست و کسانی که با او هستند بر کافران سرسخت و در میان خودشان با یکدیگر مهربانند، همواره آنان را در رکوع و سجود می‌بینی که پیوسته فضل و خشنودی خدا را می‌طلبند؛ نشانه آنان در چهره‌شان از اثر سجود پیداست.»

خداوند متعال، یکی از اهداف مهم بر پا کردن خانه کعبه و طهارت آن را، جهت رکوع راکعان می‌داند:

«وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا وَاتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى وَعَهِدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَن طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ^۲»

و [یاد کنید] هنگامی که ما این خانه [کعبه] را برای همه مردم محل گردهمایی و جای امن و امان قرار دادیم و [فرمان دادیم:] از مقام ابراهیم جایگاهی برای نماز انتخاب کنید و به ابراهیم و اسماعیل سفارش کردیم که خانه‌ام را برای طواف کنندگان و اعتکاف کنندگان و رکوع کنندگان و سجده‌گذاران [از هر آلودگی ظاهری و باطنی] پاکیزه کنید.»

و همین معنی را در آیه بیست و ششم سوره حج بیان می‌دارد که رکوع دلالت بر تواضع روحی انسان نسبت به حق دارد و مردم را به این حقیقت عالی و منافع آن تشویق می‌نماید.

باید گفت خوشبختی حقیقی و سعادت ابدی از آن مردمی است که خود را در سنگر عبادت الهی - به معنای وسیعش - قرار داده و بدبختی و شقاوت

۱. سوره فتح، آیه ۲۹.

۲. سوره بقره، آیه ۱۲۵.

ابدی، در خور کسانی است که از حق روی گردانده و به آلودگی تکبر از عبادت، خو گرفته‌اند.

بیایید به دو خصلت الهی، جهت تأمین سعادت دنیا و آخرت خویش آراسته شویم:

اول: در مسئله عبادت به خصوص رکوع و سجود و در دینداری به ما فوق خود نظر کرده و به او اقتدا کنیم و این مافوق را جز پیامبر و امامان علیهم السلام کسی ندانیم، کوشش خود را در زمینه عبادت در این قرار دهیم که در صف آن بزرگواران قرار بگیریم و در دنیا و آخرت در طول آنان باشیم.

دوم: در دنیا و مادیت خود به مادون خود نظر کنیم، تا به آنچه که از حلال به دست آریم قناعت ورزیم و از حرص و طمع و آز و دور افتادن از میدان پر منفعت عبادت در امان بمانیم. که اگر در این زمینه به مافوق خود بنگریم، دچار طول امل، آرزوهای دور و دراز، و حرص و طمع خواهیم شد و از عبادت به معنای واقعی محروم خواهیم گشت. چون به این دو خصلت آراسته شویم بنا به فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله از طایفه شاکران و صابران خواهیم شد:

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: خِصْلَتَانِ مَنْ كَانَتْ فِيهِ كِتَبَةُ اللَّهِ شَاكِرًا صَابِرًا، مَنْ نَظَرَ فِي دِينِهِ إِلَى مَنْ هُوَ فَوْقَهُ فَأَقْتَدَى بِهِ، وَنَظَرَ فِي دُنْيَاهُ إِلَى مَنْ هُوَ دُونَهُ فَحَمِدَ اللَّهَ عَلَى مَا فَضَّلَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ كَتَبَهُ اللَّهُ شَاكِرًا صَابِرًا.

وَمَنْ نَظَرَ فِي دِينِهِ إِلَى مَنْ هُوَ دُونَهُ وَنَظَرَ فِي دُنْيَاهُ إِلَى مَنْ هُوَ فَوْقَهُ فَأَسْفَ عَلَى مَا فَاتَهُ مِنْهُ لَمْ يَكْتُبَهُ اللَّهُ شَاكِرًا وَلَا صَابِرًا^۱

نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: دو خصلت است، در هر کس باشد

خداوند او را جزء شاکران و صابران حساب خواهد کرد.
کسی که در دینش به مافوقش نظر کند و به او اقتدا نماید و در
دنیايش به مادونش نظر کند و خداوند را بر فضلش بر او
سپاس گوید.

و کسی که در دینش به مادونش نظر کند و در دنیايش به
مافوقش نظر کند و بر آنچه مانند مافوقش بدست نیاورده تأسف
بخورد، از شاکران و صابران به حساب نیاید.

بیايید به این معنی توجه کنیم که ما مهمان خداییم و زمین و تمام نعمت‌ها
سفره حضرت اوست و ما وظیفه داریم از این خوان نعمت برای رشد و کمال
خود بهره بگیریم.

ایها الناس جهان جای تن آسایی نیست

مرد دانا به جهان داشتن ارزانی نیست

خفتگان را خبر از زمزمه مرغ سحر

حیوان را خبر از عالم انسانی نیست

داروی تربیت از پیر طریقت بستان

کآدمی را بتر از علت نادانی نیست

روی اگر چند پرچهره و زیبا باشد

نتوان دید در آینه که نورانی نیست

شب مردان خدا روز جهان افروز است

روشنان را به حقیقت شب ظلمانی نیست

حذر از پیروی نفس که در راه خدا
مردم افکن تر از این غول بیابانی نیست
یا رب از نیست به هست آمده لطف توایم
و آنچه هست از نظر لطف تو پنهانی نیست
گر برانی و گرم بنده مخلص خوانی
روی نومیدیم از حضرت سلطانی نیست
ناامید از در لطف تو کجا شاید رفت
تو ببخشای که درگاه تو را ثانی نیست
تو ببخشای که درگاه تو را ثانی نیست
تو ببخشای که درگاه تو را ثانی نیست^۱

معنای «رکوع» در آیه ولایت^۱

دلالت آیه ولایت بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام چنان قوی است که جای هیچ گونه تردیدی باقی نمی‌گذارد؛ بنابراین در این مقاله، البته قصد پرداختن به آن را که در منابع زیادی قابل جستجو است.^۲ نداریم و تنها به بررسی یکی از موضوعات مطرح شده درباره آیه می‌پردازیم. شأن نزول معهود آیه کریمه، با اعتبار بالایش.^۳ نقش مهمی در یافتن مراد آن دارد و نشان می‌دهد که توصیف به کار رفته در آیه «الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ»^۴ اولاً: به حضرت علی علیه السلام اشاره دارد؛ ثانیاً خاتم بخشی حضرت در رکوع نماز، نقطه اوج شأن نزول و انطباق دهنده آن با وصف یادشده است. در این قسمت آیه، مناقشه ای لغوی از سوی برخی صورت گرفته تا شاید این انطباق مخدوش گردد و البته نشان خواهیم داد که نقشی بر آب است.

۱. سوره مائده، آیه ۵۵ به آیه ولایت معروف است.

۲. از جمله در فصل‌نامه تخصصی امامت پژوهی، ش ۴، مقاله «ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام در قرآن» نوشته زینلی.

۳. در مقاله ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام در قرآن، دو عنوان یکی تواتر روایات و دیگری تواتر راویان، به بررسی موضوع انگشتر بخشی امیرالمؤمنین علیه السلام در رکوع پرداخته است.

۴. صیغه جمع در آیه یعنی آیه درباره جمعی از مؤمنان است که مصداق اصلی آن امیرالمؤمنین علیه السلام است و با دلایل دیگر سایر ائمه علیهم السلام را شامل می‌شود.

پیشینه شبیه در قرون دور

با مطالعه تفاسیر فراوانی از اهل تسنن - ذیل آیه ولایت - هیچ اثری از معنای «خضوع» برای «رکوع» دیده نمی شود. طبری (قرن چهارم) در جامع البیان، زمخشری (قرن پنجم) در الکشاف، قرطبی (قرن هفتم) در الجامع لأحكام القرآن و... حتی اشاره ای هم به این معنا نکرده اند. ابن تیمیه (قرن هشتم) نیز که تلاش سختی برای انکار دلالت آیه نموده و به زعم خود، اشکالات متعددی بر تفسیر آیه به امامت امیرالمؤمنین عليه السلام وارد کرده، از معنای خضوع، سخنی به میان نیاورده است. دقت کنید که اصلاً اشاره ای از سوی این مفسران به معنای مذکور - حتی به عنوان قولی ضعیف - نشده؛ نه اینکه اشاره کرده باشند و بعد آن را رد کنند. در این میان، فخر رازی (قرن ششم) معنای «خضوع» را به عنوان یک احتمال مطرح کرده است.

نظری گذرا به رویکرد فخر رازی در این بحث

وی از ابتدا دو احتمال را درباره وصف «الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ...» در آیه کریمه مطرح نموده است: اینکه مراد، عموم مؤمنان باشند و یا شخص معینی مورد نظر باشد. او ذیل گزینه نخست، سه احتمال در معنای «راکعون» ذکر کرده است؛ مطرح کردن این سه احتمال، نشان می دهد برای او نفسِ تکثیر اقوال و گسترش احتمالات مطلوب بوده است:

اما سخن خداوند «وَهُمْ رَاكِعُونَ» بر مبنای این نظر (که مراد، عموم مؤمنان باشند) در آن سه احتمال وجود دارد:

نخست: ابومسلم [محمد بن بحر الاصفهانی، متوفای ۳۲۲ق] می گوید: منظور از «رکوع»، «خضوع» است؛ یعنی آنان نماز می گزارند و زکات می دهند و در



برابر همه اوامر و نواهی الهی، تسلیم و خاضعند.

دوم: منظور این باشد که برپا داشتن نماز، منش و روش آنان (مؤمنان و صف شده) است و این مطلب را با اشاره به رکوع بیان فرموده تا برای آن، جایگاه خاصی قائل شده باشد؛ مانند آیه ۴۳ بقره: «وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ»

سوم: بعضی از آنان [مفسران] گفته‌اند: اصحاب پیامبر ﷺ در زمان نزول آیه، حالات مختلفی از صفات ذکر شده را داشتند؛ برخی نماز را به پایان رسانده بودند، بعضی مال به فقیر پرداخته بودند و برخی در نماز و در رکوع بودند. از آنجا که ایشان (در زمان نزول آیه) در این اوصاف تفاوت داشتند، خداوند همه این صفات را ذکر فرمود.^۱

نقد قول اول و اثبات اینکه محمل علمی ندارد، موضوع مقاله حاضر است. فخر نیز تنها آن را از قول یکی از اسلاف خود، بی هیچ توضیح یا سند لغوی ذکر کرده است. دو قول بعدی، گرچه مبتنی بر معنای معهود «رکوع» (و نه «خضوع») است، اما نهایتاً مقابل نظر شیعه علم شده و در آنجا تأمل دارد.

قول دوم، سخن بی دلیلی است؛ بنا بر پیش فرض مطرح شده، خداوند در بخش آخر آیه، عامه مؤمنان را وصف نموده که «نماز را برپا می‌دارند» و «زکات می‌دهند»؛ پس چه نیاز به تکرار موضوع نماز بوده است؟ به علاوه توضیح «هُمْ رَاكِعُونَ» به اینکه شأن آنان اقامه نماز است - اگر عبارت تحمل آن را داشته باشد - در عبارت قبلی، یعنی «يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ» (نماز را برپا می‌دارند) مستتر است. این تعبیر، فراتر از «يُصَلُّونَ»، نشانه اتمام آنان به نماز و مستلزم استمرار و مداومت در نماز است؛ لذا این احتمال، متضمن تکراری بی دلیل نیز هست.

قول سوم، نیز بی پایه و سست است؛ گویا فخر رازی، به قدری در رد نظر

۱. مفاتیح الغیب، فخر رازی، ج ۱۲، ص ۳۸۳.

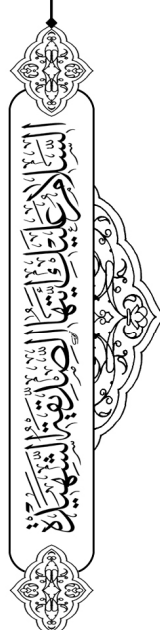
شیعه تمرکز یافته که از ادعای خودش غافل شده است. وی احتمالات فوق را بر مبنای این که آیه، در مقام وصف عموم مؤمنان بوده باشد ذکر کرد؛ یعنی براساس این ادعا که آیه فرموده باشد: دوست و یاور شما خدا و رسول و عموم مؤمنان برپا دارنده نماز، زکات ده و راکعند.

خوب در این فرض چه نیازی است تا حالات این مؤمنان، در هنگام نزول آیه بیان گردد و گفته شود؛ برخی نماز را به پایان رسانده بودند، بعضی مال به فقیر پرداخته بودند، برخی در نماز و در رکوع بودند. ضمناً «يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ» - برخلاف اشاره فخر - معنایش «نماز را به پایان رسانده‌اند» نیست تا لازم آید حال آنان که هنوز نماز را تمام نکرده و در رکوعند، جداگانه وصف شود. به علاوه بر این فرض معیوب، لابد باید وصف آنان را که در قیام، سجده، تشهد و... بودند نیز بیان می‌کرد. ضمن اینکه برخی مؤمنان نیز در زمان نزول آیه در حال کسب، صنعت، کشاورزی و... بوده‌اند؛ توصیف آنان چه می‌شود؟

اگر شیعه می‌گوید توصیفات آیه، بر اساس شأن نزول مستحکم آن، امیرالمؤمنین علیه السلام را نشانه گرفته، این توصیفات را «وصف مشیر» می‌داند؛ اما در نظر مخالفین، اشاره‌ای در کار نیست تا آیه بخواهد همه مؤمنان را با اوصاف شان مقارن نزول آیه، مشار الیه قرار دهد!

این توضیحات را آوردیم تا نشان دهیم اگر فخر رازی معنای «خضوع» را برای رکوع - و لو به صورت یک احتمال و تنها با نقل از یک نفر - ذکر کرده باشد، تا چه حد حاضر بوده برای نفی استناد شیعه در این آیه به مهملات رو بیاورد.

اکنون به مناسبت و برای روشن تر شدن رویکرد یاد شده‌ی وی، خالی از لطف نیست به یکی دیگر از تلاش‌های عجیب - و البته متعدد - او در انکار



عقیده شیعه دربارهٔ آیه ولایت نیز اشاره کنیم. از آن - جا که در استدلال شیعه، از حصر به کار رفته در آیه با کلمه «انما» استفاده شده، فخر رازی اساساً موضوع را رد می‌کند و می‌نویسد:

ما نمی‌پذیریم که کلمه «انما» برای حصر، و به معنای فقط باشد؛ دلیل آن نیز قول خداوند است که می‌فرماید: (انما، مثل زندگی دنیا همانند باران است که آن را از آسمان نازل می‌کنیم) و شکی نیست که زندگی دنیوی مثال‌های دیگری غیر از این نیز دارد و فرمود: (انما، زندگی دنیا بازیچه است) و بی تردید بازیچه بودن، برای غیر زندگی دنیوی نیز وجود دارد.^۱

در بررسی اجمالی مطلب اشاره می‌کنیم که اولاً فخر رازی دهها بار عباراتی از قبیل «کلمة إنما للحصر» را در تفسیرش تکرار کرده است؛ ثانیاً وی که معنای حصر را در دو آیه مورد استنادش نفی کرده، دربارهٔ آیه: «اعلمُوا انما الحياة الدنيا لعبٌ وهْوٌ و زينةٌ و تفاخرٌ بینکم... و ما الحياة الدنيا الا متاعُ الغرور»^۲ چه می‌تواند بگوید؟

در ابتدای آیه، زندگی دنیا با قید «انما» بازی، سرگرمی، تجمّل پرستی، فخرفروشی در میان آدمیان و... دانسته شده - که دو وصف نخست، درست مانند مثال دومی است که او آورد و منکر حصر بودنش شد - و در پایان فرموده: (زندگی دنیا جز متاع فریب نیست). اگر فخر بتواند در اینکه «انما» از «اداة حصر» است تردید کند، دلالت «ما» و «الا» بر حصر را نمی‌تواند انکار کند. در نتیجه واضح است که عبارت اخیر آیه، استدلال وی دربارهٔ آیه شریفه (انما الحياة الدنيا لعبٌ وهْوٌ) و مانند آن را، قویاً باطل می‌کند.

۱. سوره حدید، آیه ۲۰.

۲. سوره محمد ﷺ، آیه ۳۵ و ۳۶.

در پاسخ اشکالاتی که فخر رازی درباره تفسیر آیات مورد استنادش آورده - گرچه بر عهده ما و او به یک اندازه قرار دارد، اما - باید بگوییم که با اندک دقتی در آیه ۳۶ سوره محمد علیه السلام - که او بخشی از آن را آورده - و آیه قبلش، پاسخ روشن می شود:

«فَلَا تَهِنُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلَامِ وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ وَاللَّهُ مَعَكُمْ وَلَنْ يَتَرَكَكُمْ أَعْمَالَكُمْ * إِنَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا لَعِبٌّ وَهَوٌّ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا يُؤْتِكُمْ أَجُورَكُمْ وَلَا يَسْلُكُمْ أَمْوَالَكُمْ»^۱

پس هرگز سست نشوید و [دشمنان را] به صلح [ذلت بار] دعوت نکنید در حالی که شما برترید و خداوند با شماست و چیزی از [ثواب] اعمالتان را کم نمی کند! * زندگی دنیا تنها بازی و سرگرمی است و اگر ایمان آورید و تقوا پیشه کنید، پاداش های شما را می دهد و اموال شما را نمی طلبد.

از سیاق آیه کاملاً معلوم است که «زندگی دنیا»یی که انحصاراً بازی و سرگرمی دانسته شده، آن زندگی است که باعث شود مسلمانان در شرایط جهاد، از روی دنیاطلبی تن به صلح دهند؛ و الا در ادامه آیه ۳۶ می فرماید؛ که پاداش مؤمنان پرهیزگار محفوظ است. این پاداش وعده داده شده، به خاطر مجاهدت های صورت گرفته در دنیا است. طبعاً ظرف بروز این مجاهدت ها حیات دنیایی این مؤمنان بوده که قطعاً این حیات، لهو و لعب نیست.

فخر رازی، در عین تلاش فراوان برای انکار دلالت آیه بر امامت، شأن نزول مربوط به امیرالمؤمنین علیه السلام را ذکر کرده و صرفاً با ایرادات دلّالی در مقام رد آن بر آمده - و نه اشکالات نقلی - ایرادهای سستی مانند این ادعا: «دفع الخاتم فی

الصلاة للفقير عمل كثير». معلوم است که اینجا هم وی خلاف مسلّمات و این بار مخالف احکام فقهی مذهب خود - بلکه مغایر اجماع فقهای فریقین - سخن گفته است. «عمل كثير» چنانکه - از نفس این تعبیر فهمیده می‌شود - و در فقه مذاهب اربعه تسنّن نیز ذکر شده، کاری است که به واسطه آن، ناظر بیرونی تصوّر (یا یقین) کند شخص در نماز قرار ندارد. مثالی که برای آن ذکر شده، برداشتن سه قدم متوالی است و از موارد مباح - به استناد روایتی که در منابع متعدد آنان ذکر شده^۱ - کشتن عقرب و مار در نماز، به شمار آمده است. نمونه دیگر «باب جواز حمل الصّبيان في الصّلاة» در صحیح مسلم است^۲ و... پس تنها با عینک تعصّب و غرض ورزی ممکن است دست دراز کردن به سوی سائلی برای دادن صدقه، عمل كثير و مبطل نماز محسوب گردد.

خلاصه مطلب اینکه روایات شأن نزول، با رد اشکالات فخر رازی از قبیل مورد ذکرشده - که در جای خود قویاً انجام شده - به قوت خود باقی خواهد ماند.

پیشینه شبهه در دوران نزدیک

گفته شد که در بیانات انبوهی از مفسرین متقدم - بر خلاف فخر رازی - اثری از معنا کردن «رکوع» به «خضوع» دیده نمی‌شود؛ اما در دوران اخیر رویکرد برخی - به ویژه مفسرینی که روحیه سلفی دارند - تغییر کرده است؛ آنان علاوه بر این ادعا، بهای زیادی نیز به آن داده و به عنوان نظر قطعی یا اصلی ذکر کرده‌اند. شوکانی (متوفای ۱۲۵۰ق) می‌نویسد:

(وَهُمْ رَاكِعُونَ) جملة حالیه من فاعل الفعلین اللّذین قبله و المراد بالركوع: الخشوع

۱. مسند احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۴۷۳، سنن، نسایی، ج ۱، ص ۱۸۹، جامع الصحیح، ترمذی، ج ۱، ص ۲۴۲.

۲. جامع الصحیح، نیشابوری، ج ۵، ص ۳۱.

و الخضوع، أى یقیمون الصلاة و یؤتون الزکاة و هم خاشعون خاضعون لا یتکبرون، و قیل: هو حال من فاعل الزکاة و المراد بالركوع هو المعنى المذكور: أى یضعون الزکاة فى مواضعها غیر متکبرین على الفقراء و لا مترفعین علیهم و قیل: المراد بالركوع على المعنى الثانى: ركوع الصلاة و يدفعه عدم جواز إخراج الزکاة فى تلك الحال.^۱

بنابراین، وى جمله (وَهُمْ رَاكِعُونَ) را به معنای خاشع و خاضع بودن نمازگزاران و زکات دهندگانی که در حال انجام این افعال، یا - تنها - زکات دهندگان در حال ادای زکات دانسته است. او با اشاره به معنای «ركوع نماز» - البته بدون هیچ ذکرى از امیرالمؤمنین عليه السلام و روایات مربوط - آن را با ادعای منع پرداخت زکات در نماز - که طبعاً بازگشتش به همان شبهه فعل کثیر است و پاسخ آن را دادیم - رد کرده است.

صاحب تفسیر المنیر - که معاصر است - عبارت (وَهُمْ رَاكِعُونَ) را جمله‌ای معطوف به دو جمله قبل دانسته و به اختصار می‌نویسد:

«و هم خاضعون لأوامر الله، بلا تملل و لا تضجر و لا رياء»^۲ و آنان [مؤمنان نمازگزار و زکات پرداز] بدون احساس سختی یا نگرانی و بى ریا در برابر اوامر الهی خاضعند.»

انتشار شبهه در زمان حاضر

در زمان حاضر که دوره رسانه‌های نوظهور است، شبهه مورد بحث، میدان بیشتری می‌یابد. در حجم انبوه سایت‌های اینترنتی و شبکه‌های ماهواره‌ای، دقت استناددهی رو به کاهش می‌گذارد و مطالب بى نام و نشان - گاه با نویسنده مجهول و حتی فقدان استناد - رواج می‌گیرد. در این فضاها، گاه در تفسیر آیه،

۱. فتح الغدير، شوکانی، ج ۲، ص ۵۹.

۲. تفسیر المنیر، زجیلی، ج ۶، ص ۲۳۴.

فقط معنای «خضوع» برای «رکوع» نقل می‌گردد و حتی از ذکر معنای «رکوع نماز» به کلی چشم پوشی می‌شود. به این نمونه توجه کنید:

(وَهُمْ رَاكِعُونَ) به معنی خضوع کنندگان برای پروردگارشان و مطیعان اوامرش است. رکوع در اصل لغت به معنی خضوع است. ثعلب می‌گوید: رکوع به معنای خضوع است. رکع، یرکع، رگعا و رکوعا یعنی: سرش را پایین آورد و خاضع شد... به این معنی در قرآن باز هم به کار رفته؛ مثلاً در این قول خداوند: (وَازْكِعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ) چون که در نماز کسانی که قبل از ما بودند رکوع نبوده...^۱

سخن ثعلب و عبارت بعدی به نقل از لسان العرب است که تفصیلاً در نقد آن سخن خواهیم گفت؛ اما عجالتاً توجه نمایید که در عبارت لسان العرب چند نکته وجود دارد:

اولاً: ابن منظور، با وجود آنکه معنای خضوع را از ثعلب نقل کرده، اما برخلاف متن فوق، آن را «معنای اصلی» ندانسته است.

ثانیاً: در ادامه، رکع را معنا کرده: «سرش را پایین آورد (طأطأ رأسه)» و سپس از «رکوع» و «رکعت» نماز سخن گفته و هیچ اشاره‌ای به معنای «خضوع» نیست؛ لذا عبارت بیان شده، سندیت ندارد و کذب است.

ثالثاً: این ادعا که در (وَازْكِعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ) معنای «خضوع» مراد باشد و نیز اینکه «در نماز پیشینیان ما رکوع نبوده» بی دلیل و ساختگی است؛ طوری که حتی کسانی مانند فخر رازی و شوکانی هم بر خلاف آن نظر داده‌اند.

این نمونه‌ای بود از ادعاهای بی سند در فضاهای تبلیغی معاصر که با حجم انبوه صورت می‌گیرد.

۱. سایت کلمه، تالار گفتمان.

عیار سنجی ادعای ارائه شده درباره معنای «رکوع»

آیا «رکوع» در لغت به معنای «خضوع» است؟

برای راستی آزمایی این ادعا، کافیهست عبارات چند کتاب مهم و معتبر لغت، ذیل ریشه «ر ک ع» را مرور کنیم. یادآور می‌شود که ما تمام معانی ذکر شده ذیل این ریشه در کتب نامبرده را - بدون هیچ گزینشی - بازگو می‌کنیم:

مدرک ۱: خلیل بن احمد فراهیدی (متوفای ۱۷۵ق) در کتاب العین - که قدیمی‌ترین منبع موجود در لغت عرب است - می‌نویسد:

هر ایستادن از نماز یک «رکعت» است و «راکع» به هر چیزی [یا کسی] گفته می‌شود که به رو افتاده باشد چه آنکه زانوانش به زمین برسد یا نرسد و بعد از اینکه شخص سرش را پایین آورد، راکع گفته می‌شود.^۱

رکوع معنای حقیقی واحدی دارد که بر خمیدگی در انسان و غیر آن دلالت می‌کند. وقتی کسی خم شود، گفته می‌شود: «رکع» و هر خمیده ای را «راکع» گویند. و در حدیث به پیرمردان، «رُکَّع» گفته شده که منظور کسانی‌اند که خمیده‌اند و رکوع نماز از همین باب است. سپس کلام تحوّل یافته و اساساً به نمازگزار راکع گفته شده است؛ همان طور به کسی هم که سجده شکر نموده «راکع» می‌گویند. خداوند در شأن داوود علیه السلام فرمود: (او از پروردگار خود استغفار

۱. کتاب العین، فراهیدی، ج ۱، ص ۲۰۰.

نمود و سپس به سجده افتاد و بازگشت نمود).^۱

«رکع المصلی...»... نماز گزارد و «رکع الشیخ» یعنی قدش از شدت پیری خمید یا با صورت به زمین افتاد و یا پس از غنا فقیر شد و وضعیتش نزول کرد. و هرچه را که سر به پایین آورد، راکع می‌گویند. و رکوع نماز آن است که پس از قیام همراه قرائت، سر را پایین آورد تا کف دستانش به زانوانش برسد یا اینکه پشتش هموار گشت... و «رُکعة» به معنی جای بلند از زمین است.

چنانکه ملاحظه شد، در این کتاب‌های لغت، اصلاً ذکری از معنای خضوع نیست.^۲

رکوع به معنای خمیدگی است؛ پس گاه در معنای وضعیت مخصوص در نماز - آن طور که هست - به کار می‌رود و گاه به معنای تواضع و اظهار کوچکی؛ در عبادت و غیر آن؛ مانند:

(ای کسانی که ایمان آورده‌اید، رکوع کنید و سجده کنید)^۳،

(و نماز را بپا دارید، و زکات را پردازید و همراه رکوع کنندگان رکوع کنید)^۴،

(و مجاوران و رکوع‌کنندگان و سجده‌کنندگان)^۵

(رکوع‌کنندگان و سجده‌کنندگان)^۶

شاعر گفته: [آیا جز این است که اگر مرگم تأخیر شود / حتماً بر عصا تکیه

۱. معجم مقاییس اللغة، ابن فارس، ج ۲، ص ۴۳۴.

۲. قاموس المحيط، فیروزآبادی.

۳. سوره حج، آیه ۷۷.

۴. سوره بقره، آیه ۴۳.

۵. سوره بقره، آیه ۱۲۵.

۶. سوره توبه، آیه ۱۲۲.

می‌کنم و انگشتانم بدان مشتاق می‌شود / و در آن صورت] از اخبار قرون گذشته خبر می‌دهم، آهسته حرکت می‌کنم و هرگاه برخیزم، خمیده هستم.^۱
در معجم الفاظ القرآن الکریم - از کتب متأخر در لغت و محصول کار «مجمع اللغة العربية» در مصر - آمده است:

سرش را پایین آورد و خم شد پس او راکع است... و در نماز به معنی خم شدن است؛ تا جایی که دو کف دست به زانو برسد و «رکوع» به «خشوع» و «تواضع» گفته می‌شود؛ همان طور که به «سجده» نیز گفته می‌شود.

درباره عبارات کتب و منابع، نکات زیر را یادآور می‌شویم:

۱. چنانکه گفته شد، چهار کتاب مهم لغت (کتاب العین، الصحاح، معجم مقاییس اللغة و القاموس المحيط؛ به ویژه سه کتاب نخست که بسیار متقدمند) اصلاً ذکری از معنای «خضوع»، ذیل ریشه «ر ک ع» ننموده‌اند.
۲. در معجم مقاییس اللغة تصریح شده که «رکع»، «یک اصل واحد» است؛ یعنی تنها یک معنای حقیقی دارد و نه بیشتر.

۳. در برخی کتب لغت یادشده، معنای «انحنا» برای «رکوع» مورد تصریح قرار گرفته و در همه آنها، در کاربردهایی که از این ریشه آورده‌اند، معنای انحنا تسری دارد؛ «رکوع» نماز را به - دلیل خم شدن با هیئت خاص چنین نامیده‌اند؛ بلندی زمین را که انحنا بر پشت آن است، «رُکعة» می‌گویند؛ درباره پیرمردی که پشتش خم شده، تعبیر «رُکع الشيخ» به کار می‌رود و به کسی که وضعیت زندگی پس از ثروتمندی به فقر گراییده - به اعتبار نوعی فرو افتادن - بر سبیل مجاز - «رکع» اطلاق شده است. روح مشترک همه این اشتقاقات، انحنا است.

۴. در دو منبع آخر نیز - که از «خضوع» ذکری به میان آمده - معنای «رکوع»،

۱. مفردات، راغب اصفهانی، ص ۲۰۳.

«انحنا» دانسته شده است. راغب چنین می‌نویسد: «الرُّكُوعُ: الانحناء». در معجم نیز آمده: «ركع: طأطأ رأسه و انحنى فهو راکع»؛ اما راغب افزوده که «ركوع» گاهی در معنای «خضوع»، به کار می‌رود و در معجم گفته شده که «ركوع» بر «خشوع» اطلاق می‌شود - که به همان معنای استعمال و کاربرد است... .

۵. لازم است تا در خلال بررسی نکات لغوی، دربارهٔ برخی وجوه استعمال «لفظ» در «معنی» سخن بگوییم.

الفاظ، دارای معانی «موضوع له» هستند؛ یعنی از ابتدا برای معنا - یا معنایی - وضع شده‌اند؛ اما همیشه لفظ در همان معنای نخستین به کار نمی‌رود؛ لذا تقسیم زیر، در نسبت میان «لفظ» و «کاربرد آن» پیش می‌آید:

- اگر «لفظ» در «معنای موضوع له» به کار رود، این را «کاربرد یا استعمال حقیقی» می‌گویند، مانند کاربرد لفظ «اسد» برای «حیوان درنده»؛
- اگر «لفظ» در «غیر معنای موضوع له» به کار رود، به آن «کاربرد مجازی» می‌گویند؛ مانند کاربرد لفظ «اسد» برای «انسان شجاع».

قواعد زیر، از مبانی روشن و اولیه در اصول استنباط است:
- لفظ را اولاً باید بر «معنای حقیقی» حمل کرد؛ مگر این که قراینی وجود داشته باشند که نشان دهند منظور از کاربرد آن، «معنای مجازی» بوده است.
- ساده ترین روش تشخیص «معنای حقیقی»، تصریح لغویین به آن است.
- روش دیگر، «تبادر» معناست؛ یعنی اینکه وقتی «لفظ» مورد نظر، بدون وجود هیچ قرینه ای ذکر می‌شود، چه معنایی بلافاصله به ذهن خطور می‌کند.

نتیجه گیری

چنانکه در مقدمه گفته شد، دلالت مستحکم آیه ولایت ۳۴ بر امامت

امیرالمؤمنین عليه السلام، حجت را تمام و عذرها را ریشه کن می‌کند؛ هرچند باب مناقشه و تلاش برای حق پوشی همیشه باز است. در مقاله، مواردی از تلاش‌های غیرعلمی و غرض ورزانه ذیل آیه کریمه، در تفسیر مفاتیح الغیب ارائه شد.

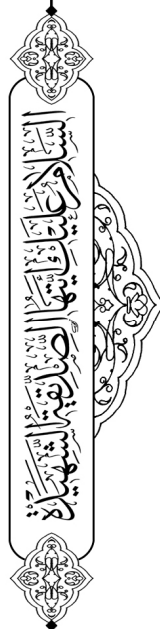
یکی از روش‌های منکران در آیه کریمه، معنا کردن «رکوع» به «خضوع» است. ضمن نقدی که گذشت، ملاحظه شد که این شبهه، به مرور زمان پررنگ تر شده و در تبلیغات معاصر، گویا به پر انعکاس ترین سخن مخالفان تبدیل شده است. تحقیق علمی، قویاً ادعای فوق را ابطال می‌سازد.

در بررسی‌های لغوی با استناد به شش منبع مهم لغت، معلوم شد که بر خلاف ادعای مطرح شده و به شهادت منابع لغت، معنای حقیقی «رکوع»، «خضوع» نیست؛ بلکه «انحناء» است و برخی از منابع مهم لغت، ذیل «رکوع» اصلاً ذکری از معنای «خضوع» نکرده‌اند. همچنین نشان دادیم که کاربرد «رکوع» در معنای «رکوع نماز» حقیقی و در معنای «خضوع» مجازی است؛ در نتیجه نمی‌توان بدون وجود قرینه، این معنا را ادعا کرد - و در آیه ولایت نه تنها چنین قرینه‌ای وجود ندارد، بلکه قرینه مهم شأن نزول، خلاف آن است -

آیه ۲۴ سوره ص نیز - بر اساس تحلیل لغوی و تصریح برخی لغویین - مؤیدی بر ادعای یادشده نیست و حتی در این آیه نیز، «رکوع» به معنای «خضوع» نیست.

نهایتاً اینکه در آیه ولایت، تفسیر مشهور که مبتنی بر معنای معهود «رکوع» و شأن نزول قطعی است، از این ناحیه قابل مناقشه نیست.

البته انتشار شبهه مورد بحث - ذیل آیه ولایت - منحصر به تبلیغات بی نام و نشان نیست؛



- در قرآنی که انتشارات قلم، در سال ۱۳۸۰، با ترجمه ای بسیار پرغلط چاپ کرد، در ترجمه آیه ولایت آمده است: (بی گمان دوست شما، خدا و پیامبر او و مؤمنانی هستند که به نماز می ایستند و با خضوع و فروتنی اتفاق می کنند).
- در مطلب دیگری که در فضای مجازی (اینترنت) منتشر شده، نویسنده - شخصی به نام آقای مصطفی طباطبایی - در بیانی ذیل آیه نوشته است:

«... اصطلاحاً رکوع در نماز، همان خم شدن به شمار می آید؛ ولی رکوع در زکات، اتفاق به همراه خضوع است؛ چرا که «رکوع» در اصل لغت به معنای «خضوع» می آید؛ همان گونه که در لسان العرب، اثر ابن منظور، می خوانیم: «الرُّكُوعُ: الْخُضُوعُ»؛ و در قرآن کریم نیز آمده است: «خَرَّ رَاكِعًا»؛ یعنی: «خاضعانه به زمین افتاد»... در آیه مورد بحث نیز می فرماید: (يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ)؛ یعنی «زکات می دهند درحالی که خاضعون».

در پاسخ باید گفت: استناد به آیه ۲۴ سوره ص - که در عبارات فوق ملاحظه شد - مطلب رو به گسترشی است. نویسنده یاد شده، همین ادعا را سال ها قبل (زمستان ۱۳۷۴ش) در مقاله مندرج در شماره هشت مجله بینات - ضمن مقاله ای با عنوان «دقت بیشتر در ترجمه قرآن کریم» در نقد برخی اشتباهات یکی از ترجمه های قرآن کریم - نیز آورده و درباره ترجمه «سر خم کرد و به رو افتاد» برای آیه شریفه «خَرَّ رَاكِعًا» نوشته است:

«... «راکعاً» در این جا حال است از ضمیر مستتر در «خَرَّ» و معنای آن این است که «با حال فروتنی به زمین افتاد»؛ پس «رکوع» در این جا به معنی «خضوع» آمده و معنای «سر خم کردن» ندارد؟... در آیه مورد بحث، (خَرَّ رَاكِعًا) نمی تواند به معنای «به رو افتادن» باشد؛ زیرا رکوع که به معنای خمیدگی پشت

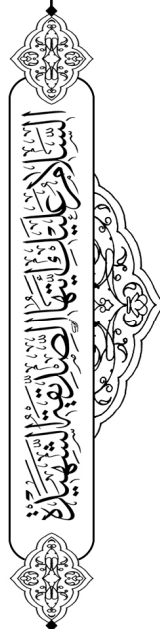
تا رسیدن دستان به زانو است، با تعبیر «خر» که به معنای افتادن است تناسب ندارد و نمی‌توان گفت: «به رکوع افتاد.»

این (به ظاهر) نکته سنجی صورت گرفته - که گویا تمهیدی برای همین شبهه افکنی مورد اشاره است - بسیار قابل تأمل است و در متن مقاله، به نقد آن خواهیم پرداخت. جالب است که از همین نویسنده در یکی از شماره‌های اخیر همان مجله (بینات، شماره ۷۰، تابستان ۱۳۹۰ش) مقاله‌ای با عنوان «نقش ترجمه و تفسیر در فهم قرآن» منتشر شده و در آن، راجع به علت خطاهای ترجمه مطالبی آمده است؛ از جمله:

- عمده لغزش‌ها در تفسیر قرآن، با «آرای پیش‌ساخته مفسران» پیوند دارد. رأی مذهبی یا عقیده دلخواه مفسر در بسیاری از موارد او را وامی‌دارد تا مفهومی را بر آیات قرآنی تحمیل نماید که با متن سازگاری ندارد... در حقیقت سخن امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره این گونه مفسران درست می‌آید که فرمود: «كَأَنَّهُمْ أُمَّةُ الْكِتَابِ وَ لَيْسَ الْكِتَابُ إِمَامَهُمْ»؛ گویی که ایشان، امامان قرآنند و قرآن، امام ایشان نیست!

... البته ما انکار نمی‌کنیم که... قرآن فهمی، ناگزیر دانش‌هایی را همچون لغت، صرف، نحو، معانی و بیان و... می‌طلبد؛ ولی علوم مزبور را به چشم «ابزار فهم قرآن» می‌نگریم و این نگاه بی‌تردید با «تحمیل رأی بر قرآن» تفاوت دارد؛ زیرا در این نگرش ما می‌کوشیم تا با علوم ابزاری، مقاصد قرآن کریم را از متن آن دریابیم و پیش از برخورد با متن قرآنی، عقیده ویژه‌ای درباره آن اتخاذ نمی‌کنیم.

با مطالعه نقد حاضر تصدیق خواهید نمود که ایشان گرچه ادعا کرده: «[علوم ادبی را] به چشم ابزار فهم قرآن می‌نگریم»، اما شدیداً دچار «استفاده ابزاری از کتاب لغت» شده است. هم چنین با وجود آن که «تفسیر به رأی» را مهم‌ترین



دلیل خطا در ترجمه و تفسیر دانسته و می‌نویسد که گروهی، پیش فرض‌های خود را «با لطائف الحیل بر قرآن تحمیل می‌کنند» خود نیز چنین کرده و دچار «تحمیل رأی بر قرآن» شده است. جالب این جاست که وی در همین مقاله (نقش ترجمه و تفسیر در فهم قرآن) نیز از «تحمیل رأی» بهره برده است؛ از جمله در قالب تذکر یک خطای ترجمه می‌نویسد:

در ترجمه... «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا لِّيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ...»^۱ همین اندازه کافی است که مترجم بنویسد: (همانا ما تورا فتحی آشکار آوردیم * تا خدا گناه گذشته تو و آن چه را که باز پس آمده است ببامزد)... اما مفسر قرآن باید توضیح دهد که آن فتح آشکار کدام است و فتح مزبور چه پیوندی با گناه پیامبر ﷺ و آمرزش وی داشته است... و اساساً گناه پیامبر پاک ﷺ چه بوده است؟...^۲

در نقد عبارات فوق چند نکته به ذهن می‌رسند:

اولاً: ترجمه کردن «ذنب» به «گناه» در آیه شریفه، قابل مناقشه است. به این عبارات توجه نمایید: «گفته‌اند: ... همانا «ذنب» را به دلیل سرزنی که در دنبالش می‌آید «ذنب» می‌گویند و اصل معنای کلمه به گفته آنان «درپی آمدن» است»^۳ بر این اساس، معنای «ذنب»، «کاری که مورد سرزنش قرار گیرد» یا «کار دارای عواقب سوء» است و نه الزاماً «گناه» با معنای معهود آن. قرینه ای که می‌توان برای تقویت این معنا از قرآن کریم ارائه کرد، سخن حضرت موسی علیه السلام است: «وَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ» من کاری کرده ام که در دیدگاه

۱. سوره فتح، آیه ۲-۱.

۲. بینات، شماره ۷۰، تابستان ۱۳۹۰ ش، ۱۰۴.

۳. الفروق اللغوية، ۲۴۵.

فرعونیان، مورد سرزنش و دارای عواقب سوء است.^۱

ثانیاً: باید پرسید چرا آقای طباطبایی برای توضیح این که مترجم نباید از ترجمه فراتر رود و تفسیر کند، علیرغم آن که می‌تواند به صدها آیه مثال بزند، مورد فوق را انتخاب می‌کند و بحث «گناه پیامبر پاک صلی الله علیه و آله» را پیش می‌کشد؟

ثالثاً: آیه فوق مثال مناسبی برای این واقعیت است که زبان فارسی در مواردی، ظرفیت کافی برای ترجمه از عربی را ندارد و لذا همیشه نمی‌توان یک کلمه قرآن را با یک کلمه فارسی جایگزین کرد؛ بلکه گاه ضروری است با توضیحی، این کاستی را جبران کرد. این درست عکس مطلبی است که آقای طباطبایی درباره ترجمه آیات اول سوره فتح بیان کرده است.

ایشان در مقاله «دقت بیشتر در ترجمه قرآن کریم» مواردی از اشتباهات یک ترجمه قرآن کریم را ذکر کرده بود، غالباً به دلیل کم توجهی مترجم به وجود آمده است؛ خطاهایی از قبیل ترجمه فعل معلوم به مجهول، فعل ماضی به مضارع، فعل به مصدر و... مانند ترجمه (فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ) به این که «میان برادرانتان صلح برقرار کنید»؛ به جای «میان دو برادران صلح برقرار کنید».

روشن است که ترجمه قرآن کریم، دقت بسیاری می‌طلبد و تعداد زیادی از این گونه خطاها، ناشی از نوعی ترجمه آزاد است که در برگردان عبارات قرآنی باید تا حد ممکن از آن پرهیز شود؛ هر چند به طور مطلق قابل احتراز نیست؛ بلکه گاه به دلایلی از جمله ظرفیت‌های مختلف دو زبان یا اختلاف ساختارها و تعابیر رایج در آنها، ناگزیر به نظر می‌آید.

اما موضوع مورد تأکید ما خطای جدی‌تری درباره الفاظ قرآن کریم است که این ناقد، خود دچار آن شده؛ یعنی در همان مقاله‌ای که تذکر می‌دهد صلح

برقرار کردن میان «دو برادران» صحیح است - نه «برادران» - خطایی غیر قابل قبول را مرتکب می‌شود و در نتیجه رکنی مهم در اعتقادات را نشانه می‌رود. ما این «خطای جدی‌تر» را در مقاله حاضر به طور مفصل نقد خواهیم کرد.

برخی علما و مفسرین اهل سنت گفته‌اند که جمله «وَهُم رَاكِعُونَ» را هم می‌توان حال‌گرفت و هم وصفی مستقل برای «الَّذِينَ آمَنُوا». به عبارت دیگر کلمه «واو» در اینجا بیان‌گر عطف است نه حالیت.

بر این اساس، مقصود از رکوع، فعل و حالت خاصی که از ارکان نماز به شمار نمی‌رود؛ بلکه به معنای خضوع است؛ یعنی مؤمنانی که دارای ولایتند سه ویژگی دارند: ۱. نماز برپا می‌دارند؛ ۲. زکات می‌پردازند؛ ۳. خاضع و فروتن می‌باشند.

در پاسخ می‌گوییم: این ویژگی‌ها همه مؤمنان راستین را شامل می‌شود و وجه تمایز آن‌ها از منافقان است؛ از این رو اختصاص به یک عده و افراد خاصی ندارد تا موجب امتیاز و برتری آن‌ها گردد.

شبهات آیه ولایت

از نظر شیعه، امامت، مقام و مسؤولیت الهی است که جعل و نصب امام تنها در اختیار خداوند است و مردم و حتی رسول خدا صلی الله علیه و آله در این زمینه اختیاری ندارند. ادله عقلی و نقلی بسیاری در این زمینه مطرح شده است که یکی از آنها آیه ۵۵ سوره مائده است که خداوند می‌فرماید:

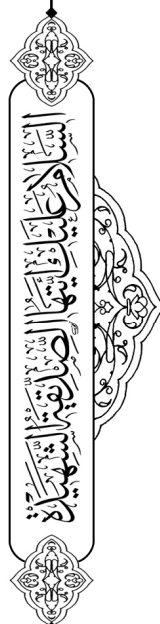
إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ
وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ.

سرپرست و ولی شما، تنها خدا است و پیامبر او و آنها که
ایمان آورده‌اند، همان‌ها که نماز را برپا می‌دارند، و در حال
رکوع، زکات می‌دهند.

گذشته از اجماع دانشمندان شیعه، در دلالت این آیه بر امامت امیر مؤمنان علیه السلام،
برخی از عالمان سنی بر نزول این آیه در حق امیر مؤمنان علیه السلام ادعای اجماع
کرده‌اند که در ادامه سخن آنها خواهد آمد.

استدلال شیعه، به این آیه بر مقدماتی استوار است، که یکی از اساسی‌ترین
آنها، نزول این آیه درباره امیر مؤمنان علیه السلام است که با ادعای اجماع دانشمندان
سنی، این مقدمه به راحتی اثبات می‌شود.

اهل سنت، امامت را مقام عرفی و عادی می‌دانند، که با انتخاب و اختیار
مردم تحقق پذیر است، و با همین مبنا، متون دینی و آیات قرآنی را تبیین



و تفسیر نموده و مشروعیت خلافت خلفا را تحلیل کرده‌اند. بر اساس همین مبنا است که آن‌ها هر نص دینی را که بر نصب و مشروعیت الهی تصریح داشته باشد، توجیه و تأویل می‌کنند؛ از جمله در باره این آیه نیز توجیهات و تأویلاتی دارند که این نوشتار در پی پاسخ‌گویی به این تأویلات و شبهات است.



شان نزول آیه ولایت

طرح شبیهه

الف) برخی از دانشمندان سنی، نزول این آیه را در حق امیر مؤمنان علیه السلام به شدت انکار کرده‌اند که در ذیل به سخنان و ادله آن‌ها اشاره و در ادامه به نقد آن‌ها خواهیم پرداخت:

۱. ابن تیمیه، نزول آیه ولایت را در باره امام علی علیه السلام انکار نموده و معتقد است که روایات شان نزول، از سوی دروغ‌گوها جعل گردیده است. وی در این باره می‌گوید:

بعضی از دروغ‌گوها حدیثی را درست کرده‌اند مبنی بر این که آیه ولایت در باره علی علیه السلام در هنگامی که انگشترش را در حال نماز صدقه می‌داد نازل شده است؛ این مطلب به اتفاق اهل علم دروغ است و دروغ بودن آن را چندین دلیل آشکار می‌سازد.

۲. ابن قیم الجوزیه، شاگرد ویژه ابن تیمیه و ناشر افکار او نیز منکر نزول آیه در حق امیر مؤمنان علیه السلام است و در باره نزول آیه می‌نویسد:

این افترا به خداوند است که با این لفظ عام و فراگیر تنها علی علیه السلام را اراده کرده باشد.

۳. ابن حجر هیثمی، ادعای اجماع نزول آیه را در باره امام علی علیه السلام انکار کرده و می نویسد:

ادعای اجماع نزول آیه در باره علی علیه السلام، واقعیت ندارد.

بررسی شبهه

از افرادی همچون ابن تیمیه حرانی و شاگردش ابن قیم که تمام توان خود را برای انکار فضائل اهل بیت علیهم السلام به کار برده‌اند و در این زمینه ید طولائی دارند، انتظاری بیش از این نباید داشت.

اما از طرف دیگر برخی از محدثان و مفسران اهل سنت، نزول آیه ولایت را در باره علی علیه السلام با سندهای متعدد از صحابه نقل کرده‌اند و حتی در این باره ادعای اجماع کرده‌اند:

۱. قاضی عضد الدین ایجی (متوفای ۷۵۶هـ) در کتاب المواقف که از مهم‌ترین کتاب‌های عقائدی اهل سنت به شمار می‌رود، در این باره نقل می‌کند:
تمام پیشوایان تفسیر اجماع دارند بر این که این آیه در باره امام علی علیه السلام نازل شده است.

۲. سعد الدین تفتازانی در این باره می‌نویسد:

این آیه، به اتفاق مفسران در حق علی بن ابی طالب علیه السلام بعد از آن که در حال رکوع نماز به سائل انگشتر داد نازل شده است.

این دو تن از شخصیت‌های کم نظیر اهل سنت اجماع علمای تفسیر را نقل می‌کنند ولی هیچ مطلبی در رد آن بیان نمی‌کنند و این نشانگر این است که مضمون اجماع برای آنان ثابت بوده است.

۳. شهاب الدین آلوسی در تفسیر خود می‌گوید: اکثر علمای حدیث معتقدند که

این آیه در شأن علی بن ابیطالب علیه السلام نازل شده است.
و در جای دیگر می‌گوید: آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ...» به نظر بزرگان از محدثین درباره علی علیه السلام نازل شده است.

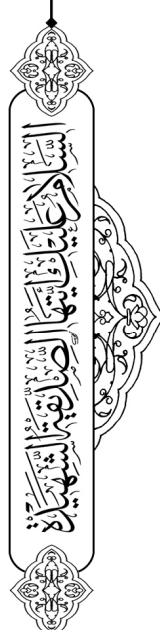
هر چند که همین تصریحات برای اثبات مطلب کفایت می‌کند؛ اما در عین حال خوب است بدانیم بسیاری از علمای اهل سنت مانند: جصاص (متوفی ۳۷۰ هـ) شجری جرجانی (متوفی ۴۹۹ هـ)، قرشی دمشقی (متوفی ۷۷۴ هـ) و انصاری قرطبی (متوفی ۶۷۱) روایاتی نقل کرده‌اند که علی بن ابیطالب علیه السلام به هنگام رکوع انگشتی خود را به سائل داد و آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ...» در حق او نازل گردید.

حال با توجه به روایاتی که از منابع اهل سنت نقل شد، آیا انگیزه‌ای جز عناد و لجاجت می‌توان برای ابن تیمیه و شاگرد او جستجو کرد؟ آیا انکار نزول این آیه در باره امیر مؤمنان علیه السلام انکار سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیست؟

حتی اگر فرض را بر این بگیریم که سند همه این روایات ضعیف نیز باشند، بازهم بر مبنای ابن تیمیه و همفکران او، نزول آیه درباره امیر مؤمنان علیه السلام قطعی است. ابن تیمیه در باره روایتی که با چندین سند نقل شده می‌گوید:

زیادی و تعدد راه‌های نقل حدیث، برخی برخی دیگر را تقویت می‌کند که خود زمینه علم به آن را فراهم می‌کند؛ اگر چه راویان آن فاسق و فاجر باشند؛ حال چگونه خواهد بود حال حدیثی که تمام راویان آن افراد عادل باشند که خطا و اشتباه هم در نقلشان فراوان باشد.

در نتیجه نزول این آیه در باره امیر مؤمنان علیه السلام قطعی است و انکار ابن تیمیه و همفکران او تأثیری در این مطلب ندارد.



ب) نظریه دیگری که در سبب نزول آیه ولایت مطرح شده، نزول آن درباره عبادۀ بن صامت است.

۱. طبری این نظریه را به عنوان یکی از اقوال و بدون هیچ گونه اظهار نظر در تفسیر خود آورده است و در باره شرح ماجرای «عبادۀ بن صامت» و شأن نزول آیه (انما ولیکم الله...) می نویسد:

چون بنی قینقاع به جنگ رسول خدا ﷺ برخاستند، عبادۀ بن صامت نزد رسول خدا رفت و او از بنی عوف بن خزرج بود که پیمان خود را با ایشان گسست و به سوی خدا و پیامبرش رو آورد و گفت: من خدا و پیامبرش را ولی خود می دانم و از پیمان کفار و ولایت آنان بیزارم. آن گاه این آیه «انما ولیکم الله...» درباره او نازل شد.

۲. ابن کثیر نیز در تفسیر خود، پس از این که چند روایت را درباره نزول آیه در شأن امام علی علیه السلام آورده و بعضی از طرق آن را غیر قابل خدشه دانسته؛ ولی علی رغم این اظهار نظر می نویسد: هیچ یک از این روایات صحیح نیست؛ زیرا اسناد آن ضعیف و رجال آن ناشناخته اند. آن گاه می نویسد:

در احادیثی که پیش از این آوردیم گذشت که همه این آیات (۵۱ — ۵۶) درباره عبادۀ بن صامت و در تبرّی او از پیمان یهود و رضایت او به ولایت خدا و رسول و مؤمنان نازل شده است و به همین جهت، خدای تعالی پس از این همه می فرماید: «وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ»^۳. سیوطی نیز به نقل از طبری و ابن ابی حاتم از سعد نزول این آیه را درباره عبادۀ بن صامت می داند.

اما این که آیه ۵۱ درباره عبادۀ بن صامت نازل شده است، مورد اختلاف است؛ طبری و ابن کثیر از این اختلاف سخن به میان آورده اند و اقوال گوناگون

در این زمینه را ذکر کرده‌اند. طبری می‌نویسد:
 اهل تأویل در مقصود از این آیه اختلاف کرده‌اند، هر چند طرف خطاب امر
 در آن‌ها همه مؤمنانند، بعضی گفته‌اند: مقصود آیه عبادة بن صامت است که از
 پیمان یهود دوری جست ولی عبدالله بن ابی به آن پیمان، باقی ماند.
 و دیگران گفته‌اند که مقصود ابولبابه بن عبد المنذر است که به یهود
 بنی قریظه اعلام کرد که معامله پیامبر با شما ذبح است.

طبری پس از نقل نظریات گوناگون و روایات وارده درباره هر یک، همه
 اقوال را محتمل و ممکن دانسته، می‌نویسد:

در تایید هیچ یک از اقوال سه گانه دلیلی در دست نیست که یکی را بر
 دیگری ترجیح دهد. بنابر این درست خواهد بود که ظاهر تنزیل را عام بدانیم
 و آنچه را اهل تأویل گفته‌اند و علم به خلاف آن نداریم، محتمل بشماریم. بلی
 شکی نیست که آیه درباره یک نفر منافق که از حوادث روزگار بر خود بیم
 داشته و با یهود و نصاری پیمان دوستی داشته، فرود آمده است.

ابن کثیر نیز در ذیل آیات ۵۱ تا ۵۳ می‌نویسد:

مفسران در سبب نزول این آیات کریمه اختلاف کرده‌اند. پس سدی گفته
 است درباره دو مرد است که: یکی پس از واقعه احد به دوست خود گفت: من
 نزد فلان یهودی خواهم رفت و به او پناه خواهم برد و یهودی خواهم شد،
 باشد که اگر قضیه ای یا حادثه ای پیش آید مرا سود بخشد. و دیگری گفت: من
 نزد فلان نصرانی در شام خواهم رفت و به او پناه برده، به نصرانیت خواهم
 گرایید. پس خداوند چنین نازل فرمود: (یا ایها الذین... ۵۱) و عکرمه گفته است
 درباره ابی لبابة بن عبد المنذر نازل شده است، در آن هنگام که پیامبر صلی الله علیه و آله او را
 به سوی بنی قریظه فرستاد، پس پرسیدند پیامبر با ما چه خواهد کرد؟ او با

دست خود به گلویش اشاره کرد؛ یعنی رفتار او با شما ذبح است. این قول را ابن جریر روایت کرده است و گفته شده درباره عبدالله بن ابی بن سلول نازل شده همچنان که ابن جریر از عطیه بن سعید نقل کرده است...» همان گونه که ملاحظه می شود، در سبب نزول آیه اختلاف بسیار است.

نزول هم زمان آیه ۵۱ و ۵۵

حال بر فرض درستی این نظریه، باید ثابت شود که آی ۵۵ آیه ولایت نیز همراه با آن آیه و در شأن عبادة بن صامت نازل شده است در حالی که این مسأله قابل اثبات نیست.

زیرا در این که آیه ۵۱ مائده همراه با آیات پس از آن نازل شده باشد، اختلاف عمیقی میان مفسرین وجود دارد که فشرده آن چنین است:

۱. آیه ۵۱ درباره عبادة بن صامت و داستان او نازل شده است. فخر رازی می گوید: روایت شده وقتی عبادة بن صامت از یهود بیزاری جست، اما عبدالله بن ابی بر یهودی بودنش باقی ماند این آیه نازل شد.

۲. طبری، در این باره چند قول را نقل می کند:

الف: قول اول این است که این آیه درباره عبادة بن صامت و عبدالله بن ابی نازل شده است. طبری روایتی را از عطیه بن سعید نقل می کند مطابق این روایت آیه ۵۱ و ۵۲ یکجا درباره عباده و عبدالله ابن ابی نازل شده است.

«ابن ادريس می گفت: پدرم از عطیه شنیده است که عبادة بن صامت خدمت رسول خدا ﷺ آمد گفت ای رسول خدا ﷺ برای من از یهود تعداد زیادی موالی است من به خدا و رسولش از ولایت یهود بیزاری می جویم، عبدالله بن ابی گفت: من از قدرت آنها می ترسم از ولایت یهود بیزاری نمی جویم، ...

خداوند آیه را «یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا الیهود» نازل نمود...»
 ب: قول دوم این است که آیه ۵۱ تا ۶۷ (والله یعصمک من الناس...) در
 عبادۀ و عبدالله ابن ابی نازل گشته است.
 علاوه بر این روایات متعارض وجود دارد که شأن نزول آیه را در باره
 عبدالله ابن سلام می دانند.

واحدی در این باره می نویسد:

این آیه درباره فردی از یهود که اسلام آورده و یهود او را ترک نموده اند نازل
 شده است؛ عبد الله بن سلام گفت: ای رسول خدا ﷺ به درستی قوم من مرا
 ترک نموده اند، تعهد نموده اند که با من ارتباط نداشته باشند، پس این آیه نازل
 شد آن گاه گفت: راضی هستم به خدا و رسول و مومنین.

فخر رازی روایاتی را نقل می کند، که آیه ولایت در باره عبد الله ابن سلام
 نازل شده و در این باره می نویسد:

روایت گردیده است که عبدالله ابن سلام گفت: ای رسول خدا ﷺ قوم من
 مرا ترک نموده و تعهد نموده اند که با من نشست نداشته باشند و توان رفت
 و آمد با اصحاب تورا به خاطر دوری منزل نداشته باشم پس این آیه نازل شد.

نزول آیه در باره ابوبکر

فخر رازی در ذیل آیه می نویسد: این آیه در حق ابوبکر نازل است.

آلوسی می گوید: آیه درباره ابوبکر نازل شده است.

نزول آیه ولایت درباره ابی بکر، اساساً به عنوان یک نظریه قابل طرح
 نیست؛ زیرا غالب مفسرین اهل سنت در حدّ اشاره هم متعرض آن نشده اند،
 تعداد اندکی هم که متعرض آن گردیده اند، هیچ مدرکی جز قول عکرمه ذکر

نکرده‌اند به این دلیل:

اولاً: روایت عکرمه مرسل است و روایت مرسل در برابر اجماع محدثان و مفسران اهل سنت که شأن نزول آیه ولایت را در باره امیر مؤمنان علیه السلام می‌دانند، تاب مقاومت را ندارد.

ثانیاً: عکرمه از کسانی است که در انکار فضائل اهل بیت علیهم السلام زبانزد عام و خاص و جزء خوارج بوده است. او تنها کسی است که نزول آیه تطهیر را در حق اهل بیت علیهم السلام منکر شده و آن را مختص زنان پیامبر دانسته است؛ با این که احدی از عالمان سنی در شمول آیه تطهیر در حق اهل بیت علیهم السلام تردید نکرده‌اند. محمد بن جریر طبری می‌نویسد: عکرمه در بازار فریاد می‌زد که آیه تطهیر فقط درباره همسران پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده است.

شمس الدین ذهبی می‌نویسد: عکرمه گفت:

هر کس می‌خواهد، من حاضر مباحله کنم که آیه تطهیر فقط در باره زنان رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شده است.

همچنین به تصریح عالمان اهل سنت، عکرمه از کسانی است که افکار خوارج را ترویج می‌کرده است و خود از فرقه اباضیه که یکی از فرقه‌های خوارج است، به شمار می‌رود.

ابن حجر عسقلانی تصریح می‌کند که عکرمه وقتی به مصر و از آن جا به مغرب رفت، مذهب خوارج را در مغرب ترویج می‌کرد.

و مزی نیز می‌نویسد: عکرمه از فرقه اباضیه است.

اباضیه، فرقه‌ای از فرقه‌های خوارج هستند که هم اکنون در کشور یمن فعال هستند و فقه اباضیه در این کشور حکم‌فرما است.

از این گذشته، عکرمه کسی است که در دروغ‌گویی نیز شهره عام و خاص

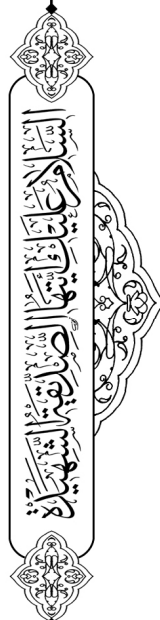
است. مزی در تهذیب الکمال می نویسد:

عکرمه، بسیار دروغ گو بوده است که صبح یک حدیث و شب بر خلاف آن را نقل می کرد.

بنابراین طبعی است که شخصی همانند او آیه ای را که در حق امیر مؤمنان علیه السلام نازل شده است، درباره ابوبکر تفسیر کند.

بنابراین نتیجه می گیریم:

نزول آیه ولایت در باره امیر مؤمنان علیه السلام با تصریح عالمان اهل سنت، اجماعی است و روایات بسیاری نیز این مطلب را تأیید می کند.



بررسی آیه ولایت از جهت دلالت

از آن جایی که آیه ولایت، از مهم‌ترین ادله امامت امیر مؤمنان علیه السلام است، اهل سنت تلاش بیشتری برای رد آن کرده و شبهات بسیاری مطرح کرده‌اند که ما در اینجا به دوازده شبهه پاسخ خواهیم داد.

شبهه اول:

نخستین اشکال مطرح شده در معنای کلمه «ولی» است که اهل سنت اصرار دارند به معنای «دوستی، نصرت و یاری» است نه به معنای سرپرستی و ولایت. ابن تیمیه در این باره می‌گوید:
و چون آیه، درباره نهی ولایت کفار و امر به ولایت مؤمنان است - همان گونه که سیاق کلام دلالت بر این دارد - این ولایت ضد عداوت است.
و فخرالدین رازی می‌گوید:

ولایت که در این جا امر به آن شده قبل از آن نهی شده، چون که ولایت که نهی شده به معنای نصرت است، ولایت که امر به آن شدیم نیز به معنای نصرت است.

نقد و بررسی شبهه

درست است که لغت‌شناسان برای کلمه «ولی» معانی مختلفی؛ از جمله

نصرت، دوستی و... نیز نقل کرده‌اند؛ اما معنای حقیقی آن چیزی جز سرپرستی، سلطنت و اولویت به تصرف نمی‌تواند باشد.

بهترین شاهد بر این مطلب، استعمال کلمه ولی در گفتار صحابه و حتی خلفای سه‌گانه است که همواره از این کلمه، امامت و سرپرستی را فهمیده و اراده کرده‌اند.

ما ابتدا کلمات لغت شناسان در این باره نقل و در ادامه معنای کلمه ولی را از زبان کسانی که در عصر نبوت و وحی می‌زیسته‌اند بیان خواهیم کرد.

معنای «ولی» در لغت:

راغب اصفهانی می‌گوید:

دو چیز، هر گاه چسبیده و کنار هم قرار گیرند که شیء سوم، میان آن دو فاصله‌ای پدید نیاورد که پیوندشان را از هم بگسلاند، «ولی» معنا و مفهوم پیدا کرده و این معنا در جای دیگر که قرب مکانی و نسبت و راستی و همکاری و عقیده داشته باشد به صورت استعاره به کار می‌رود. ولایت (به فتح واو) به معنای نصرت، و ولایت (به کسر واو) به معنای سرپرستی به کار می‌رود... حقیقت معنای ولایت همان سرپرستی است.

ابن اثیر می‌نویسد:

ولایت اشاره و دلالت بر تدبیر و اعمال قدرت و انجام کاری دارد.

ابن منظور افریقی می‌نویسد:

سرپرست زن کسی است که عقد نکاح به دست اوست و زن در این امر رها گذاشته نمی‌شود، که دیگران با عقد نکاح در حق او استبداد نمایند.

صاحب مجمع البحرین می‌نویسد:



ولی، به معنای حاکم است و هرکسی که امر فردی دیگری را به عهده دارد او ولی آن کس است. ولی کسی است که دیگری را یاری و همکاری می‌کند. ولی، به معنای کسی است که تدبیر و اداره امور می‌کند؛ مثل این که گفته می‌شود: فلانی ولی زن است زمانی که قصد داشته باشد او را به عقد کسی در بیاورد، «ولی خون» به کسی می‌گویند که حق مطالبه قصاص را داشته باشد. حاکم، ولی امر رعیت است. از این معنا است کلام کمیت در حق علی علیه السلام که گفت: بهترین ولی هستی بعد از ولی و بهترین داروی تقوی و نزدیک کننده هستی.

با این مقدمه‌ها نتیجه می‌گیریم که ولی در آیه «أَنْتُمْ وَلِيُّ اللَّهِ...» به معنای سلطنت و ولایت می‌باشد.

با توجه به معنای لغوی (ولی) در جواب اشکال می‌گوییم:

آیات ما قبل و ما بعد، دلالت بر گفتار فخر رازی ندارد؛ زیرا اساس اشکال را این تشکیل می‌دهد که لفظ ولی در لغت عرب معانی مختلفی دارد مانند دوست و کمک... همچنان که بسیاری تصور کرده‌اند.

اما چنین نیست، بلکه برای ولی، همانند مولی یک معنی بیش نیست و سایر معانی موارد و متعلق‌های این لفظ بشمار می‌روند نه معانی آن؛ زیرا معنی ولی همان اولی است و اگر به دوست، ولی می‌گویند، برای این است که دوست اولی به این است که حقوق دوست را رعایت کند، اگر به ناصر، ولی می‌گویند، به خاطر این است که او اولی به این است که پیمان دفاعی خود را رعایت نماید، اگر به آزاد کننده (مُعْتِق)، ولی می‌گویند به خاطر این است که او اولی به این است که به بنده خود احسان و نیکی کند.

همچنین اگر مولی به معنای محب، دوست، ناصر و... بود، باید بتوان کلمه

«محب» را به جای کلمه «ولی» نهاد. مثلاً بخوانیم:

إِنَّمَا [مَحَبِّكُمْ] اللَّهُ وَرَسُولُهُ...

یعنی، ناصر و یاور شما تنها خدا، رسول و الذین آمنوا است.

در این صورت نباید با آیات دیگر قرآن کریم تعارض پیدا کند؛ در حالی که

با دیگر آیات قرآن متعارض می شود. مثل آیه:

«وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةَ لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى ذَلِكَ
بِأَنَّهُمْ قَسِيصٌ وَرُهْبَانٌ وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ»^۱

مسلماناً یهودیان و کسانی را که شرک ورزیده اند، دشمن ترین

مردم نسبت به مؤمنان خواهی یافت و قطعاً کسانی را که گفتند:

ما نصرانی هستیم، نزدیک ترین مردم در دوستی با مؤمنان

خواهی یافت، زیرا برخی از آنان دانشمندان و رهبانانی اند که

تکبر نمی ورزند.»

این آیه در باره نجاشی نازل شده است، در این آیه، خداوند نصارا را دوست

و محب مؤمنین معرفی می کند. اگر ولی به معنای دوست باشد، تعارض پیش

می آید. آیه ۵۵ مائده می گوید، دوست شما فقط خدا، رسول و «الذین آمنوا...»

هستند. آیه ۸۲ مائده می گوید: نصاری دوست شما است.

این تعارضی است آشکار، و کلام خداوند منزّه است از این که با هم دیگر

تعارض داشته باشند.

رفع تعارض به این است که آیه ۵۵ مائده را به معنای «سرپرست و صاحب

اختیار» بگیریم و آیه ۸۲ سوره مائده را به معنای محب و دوست.

و نیز با مراجعه به تاریخچه این لغت و به کارگیری آن در عصر صحابه

می‌بینیم که صحابه، همواره از کلمه «ولی» سرپرستی و حکومت اراده کرده‌اند و در خطبه‌ها، خود را «ولی امر مسلمین» «ولی رسول خدا» و... معرفی کرده‌اند. و وقتی جانشین برای خود انتخاب و یا شخصی را به حکومت یک منطقه‌ای نصب می‌کردند، به او عنوان «والی» داده و در حکم او از کلمه «ولی» استفاده می‌کردند که ذیلاً به آن اشاره می‌کنیم:

کاربرد «ولی» در کلام ابوبکر

أبو بکر بعد از به خلافت رسیدن در خطبه‌هایی که برای صحابه ایراد کرده، با استفاده از کلمه «ولی» خود را «ولی امر مسلمین» خوانده است. بسیاری از بزرگان اهل سنت، نخستین خطبه ابوبکر را این گونه نقل کرده‌اند: و چون ابوبکر به خلافت رسید برای مردم سخنرانی کرد و پس از حمد و ثنای الهی گفت: ای مردم من رهبر شما شده‌ام؛ ولی بهترین شما نیستم. ابن کثیر دمشقی سلفی، بعد از نقل این خطبه می‌نویسد: سند این حدیث صحیح است. ابن قتیبه دینوری، یعقوبی و أبو سعد الآبی، نقل می‌کنند که خلیفه اول خطبه‌ای خواند و گفت:

خداوند محمد را پیامبر و سرپرست و پیشوای مؤمنان قرار داد، و به وجود او بر ما منت گذاشت تا آن که او را نزد خودش خواند، مردم را آزاد گذاشت تا خودشان بر اساس مصلحت‌ها پیشوا بر گزینند؛ پس مرا به سرپرستی بر گزیدند، به کمک خدا نه از چیزی می‌ترسم و نه سرگردانی احساس می‌کنم. محمد بن سعد در کتاب طبقات، سیوطی در تاریخ الخلفاء، و ابن حجر هیثمی در الصواعق، و بسیاری دیگر از بزرگان اهل سنت، خطبه دیگری را از

خلیفه دوم نقل کرده‌اند که پس از به خلافت رسیدن آن را ایراد کرده است: وقتی که با ابوبکر بیعت شد خطبه‌ای خواند که به خدا سوگند بعد از او چنین خطبه‌ای خوانده نشد، او پس از حمد و ثنای الهی گفت: من به امر رهبری شما برگزیده شدم؛ ولی از آن خوشنود نیستم، دوست داشتم یکی از شما این مسئولیت را می‌پذیرفت...

ابو بکر موقعی که به عنوان خلیفه انتخاب شده بود روی منبر رسول خدا رفت و گفت: من به عنوان سرپرست بر شما گمارده شدم. عمر خطاب به مردم گفت: آگاه باشید من به عنوان سرپرست برای شما گمارده شدم.

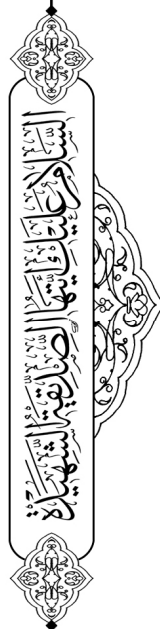
«... ألا إني قد وليت عليكم...»

استعمال «ولی» در کلام عمر

مسلم بن حجاج نیشابوری به نقل از خلیفه دوم می‌نویسد: پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله ابوبکر گفت: من جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم، شما دو نفر (عباس و علی) آمدید و توای عباس میراث برادر زاده‌ات را درخواست کردی و توای علی میراث فاطمه دختر پیامبر صلی الله علیه و آله را.

ابوبکر گفت: رسول خدا فرموده است: ما چیزی به ارث نمی‌گذاریم، آن‌چه می‌ماند صدقه است و شما او را دروغگو، گناه‌کار، حيله‌گر و خیانت‌کار معرفی کردید و حال آن که خدا می‌داند که ابوبکر راستگو، دین‌دار و پیرو حق بود. پس از مرگ ابوبکر، من جانشین پیامبر و ابوبکر شدم و باز شما دو نفر مرا خائن، دروغگو حيله‌گر و گناه‌کار خواندید.

در این روایت خلیفه دوم تصریح می‌کند که ابوبکر خود را ولی و خلیفه



رسول خدا می دانست؛ ولی شما دو نفر او را تکذیب کرده و وی را خیانت کار و... می دانستید، من نیز خودم را ولی و خلیفه رسول خدا می دانم و شما دو نفر مرا دروغگو خیانت کار و... می دانید.

عمر گفت: و چون رسول خدا از دنیا رفت ابوبکر گفت: من ولی و جانشین پیامبرم، و همانگونه که او رفتار کرد من نیز چنان خواهم رفتار کرد؛ سپس عمر به علی و عباس گفت: شما خیال می کردید که أبو بکر ظالم و فاجر است... سپس من بعد از ابوبکر دو سال حکومت کردم و روش رسول و ابوبکر را ادامه دادم...

نکته مهم در این روایت این است که ابوبکر می گوید:

«أنا ولی رسول الله صلى الله عليه وآله بعده؛ من بعد از

پیامبر ﷺ ولی و خلیفه او هستم.»

کلمه «بعده» مطلب را روشن تر و ما را بهتر به مقصود می رساند.

بررسی سندی

۱. مالک بن أوس بن الحدثان النصری

وی از روات صحیح بخاری، مسلم و بقیه صحاح سته اهل سنت است و حتی بعضی ها اعتقاد داشته اند که او رسول خدا ﷺ را نیز دیده است.

مزی در تهذیب الکمال در باره او می نویسد:

محمد بن سعد، وی را در کتابش (الصغیر)، در طبقه هشتم از صحابه ذکر می کند و می گوید: او از کسانی است که رسول خدا ﷺ را درک کرد اما سخنی از حضرت نقل نکرده است.

۲. محمد بن مسلم معروف به ابن شهاب زهری

از روات بخاری، مسلم و بقیه صحاح سته اهل سنت است.
ابن حجر در باره او می نویسد:
فقیه و حافظ بود، بر بزرگی جایگاه او اتفاق نظر است و از سران طبقه چهارم است.

بنابر آنچه که در تفسیر کلمه «ولی» از نظر لغت و کاربرد بیان شد، به این نتیجه و جمع بندی می رسیم که کلمه «ولی» همان گونه که از نظر لغت به معنای سزاوار به تصرف و تدبیر بود در اصطلاح خلفا نیز به معنای ولایت بر تصرف و تدبیر آمده است و ماقبل آیه معنای جدیدی در مابعد آن ایجاد نمی کند.
شیبانی از ابی عیفا روایت می کند که از عمر در باره جانشین سؤال شد گفت: اگر عبیده فرزند جراح را درک می کردم او را سرپرست قرار می دادم.
ابو نعیم اصفهانی، از ابی العجما روایت نقل می کند به اینکه از عمر در باره جانشین سؤال شد عمر گفت: اگر معاذ بن جبل را درک می کردم او را سرپرست قرار می دادم، آنگاه که در نزد پروردگارم می رفتم برایم می گفت چه کسی را برای امت محمد صلی الله علیه و آله سرپرست قرار دادی؟ می گفتم از بنده و نبی تو شنیدم که می گفت: معاذ بن جبل روز قیامت جلو طائفه علماء است.

عمر گفت: اگر سالم مولی حذیفه زنده بود، او را سرپرست قرار می دادم
«لو كان سالم مولى حذيفة حيا لوليته»

تمری از ابی عیفا نقل می کند که از عمر راجع به جانشینی سؤال شد، گفت: اگر ابو عبیده بن جراح را درک می کردم او را سرپرست قرار می دادم.
عمر بن خطاب همین تعبیر را درباره معاذ بن جبل و خالد بن ولید نموده و گفته است؛ اگر معاذ بن جبل و خالد بن ولید را درک می کردم او را سرپرست قرار می دادم.

و نیز گفته است؛ اگر سالم زنده بود شک و تردیدی مرا از سر پرست قرار دادن او بر شما باز نمی گذاشت.

کاربرد ولی در کلام عایشه

عائشه گفت: وقتی ابو بکر سرپرست شد گفت: بدرستی قوم من می داند که شغل من بع خاطر این نبوده که من از مؤونه اهلیم عاجز بودم.
عبد الملک بن مروان، روزی به مردم خطاب کرد و گفت: سرپرست شما عمر بن خطاب، تندخو و سخت دل و در تنگنا قراردهنده بر شما بوده پس به او گوش می دادید.
عمر بن عبدالعزیز هنگامی که قاسم بن محمد بن ابی بکر را می دید می گفت اگر اختیار داشتم او را سرپرست و ولی مردم برای خلافت قرار می دادم.

شبهه دوم:

از اشکالاتی که راجع به آیه ولایت مطرح گردیده این است که «الذین آمنوا...» جمع است و اراده مفرد از آن، خلاف ظاهر است؛ بنابراین اگر مصداق آیه در خارج امام علی علیه السلام باشد، این استعمال اگر چه به صورت مجاز اشکال ندارد؛ اما خلاف اصل است؛ ازین رو باید گفت آیه تمامی مؤمنان را شامل شده و صفات یادشده؛ همچون: اقامه نماز و پرداخت زکات در رکوع، عنوان عام بوده که شامل همه مؤمنان و یا مهاجران و انصار می شود.
فخر رازی در این باره می نویسد:
حمل الفاظ جمع بر فرد واحد، بر سبیل تعظیم، جائز است، اما این استعمال مجاز است نه حقیقت، اصل حمل کلام بر حقیقت است.

پاسخ این است که؛

اولاً: در چنین مواردی خداوند متعال، می‌خواهد فضیلت و منقبت امام علی علیه السلام را نشان دهد؛ چنان که مرسوم است که گاهی برای بزرگداشت یک نفر لفظ جمع به کار می‌رود و از یک نفر به صیغه جمع حکایت می‌کند تا از آن چه انجام داده به بزرگی یاد نموده و دیگران را به آن عمل ترغیب نماید؛ آلتوسی در این باره می‌نویسد:

علمای عربیه برای این کار دوفائده را ذکر نموده‌اند.

۱. تعظیم فاعل برای این که این فعل مهم را انجام داده است، همان گونه که خداوند در حق ابراهیم فرمود: بدرستی ابراهیم یک امت بود. به خاطر ترغیب مردم در انجام مثل این عمل.

۲. بزرگ جلوه دادن فعل تا این عمل او الگو برای همه مومنین باشد...

زمخشری نیز در این باره می‌نویسد:

این که در چنین مواردی لفظ جمع آورده می‌شود به این جهت است که بقیه مردم به انجام دادن این کار تشویق شوند و توجه مردم را به این نکته معطوف سازد که مؤمن باید تا این حد به احسان به فقرا و بیچارگان حریص باشد که حتی در حال نماز از کمک رسانی و احسان به مستمندان غافل نشود، و این چیزی است که از تمامی مؤمنان خواسته شده است. به همین جهت این آیه به صورت لفظ جمع آمده است.

ثانیاً: در قرآن استعمال صیغه جمع و اراده فرد به کار رفته که در اینجا نمونه‌هایی از آن را ذکر می‌کنیم:

۱. «الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ»^۱

آنها که گفتند: خدا فقیر است، و ما بی‌نیازیم.

گوینده این کلام حیی بن أخطب یا فنحاص است. که یک نفر است ولی کلمه سخن (ما) به کار رفته است.

۲. «لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِّنْ دِيَارِكُمْ»^۱

خدا شما را از نیکی کردن و رعایت عدالت نسبت به کسانی که در راه دین با شما پیکار نکردند و از خانه و دیارتان بیرون نراندند نهی نمی کند.

این آیه درباره اسماء دختر ابوبکر نازل شده است و شأن نزول آن این است که مادر اسماء که دختر عبد العزی و مشرک بود به مدینه آمده، هدایایی را برای او آورد ولی اسماء به او گفت: تا از پیامبر خدا ﷺ اجازه نگیرم، نه هدیه‌ها را می‌پذیرم و نه اجازه ورود به خانه‌ام را می‌دهم. آنگاه خدمت پیامبر خدا رسیده و مسأله را مطرح کرد، به دنبال آن خداوند این آیه را نازل فرمود و پیامبر خدا ﷺ نیز دستور داد که او را به خانه برده هدایای او را بپذیرد و در حق او خوبی کرده و او را احترام نماید.

۳. «الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ»^۲

اینها کسانی بودند که (بعضی از) مردم، به آنان گفتند: لشکر دشمن برای حمله به شما آمده‌اند.

مراد از کلمه (الناس) عبد القیس است که یک نفر بیشتر نیست.

لفظ «ناس» عام است، ولی فردی خاص از آن اراده شده است.

۴. در آیه مباحله از حضرت زهرا علیها السلام به «نساء» و از حضرت علی علیه السلام به

«انفس» به جهت تعظیم امر آن دو تعبیر کرده است. آنجا که می‌فرماید:

«فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ

۱. سوره ممتحنه، آیه ۸.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۷۳.

وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمُ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبِّهْهُلُ فَنَجْعَلَ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ؛^۱

پس هر کس با تو درباره او (عیسی مسیح علیه السلام) پس از آنکه تو را علم آمده
محتاجه و ستیز کند، بگو: بیاید ما پسرانمان را و شما پسرانتان را و ما زنانمان را
و شما زانتان را و ما خودمان را و شما خودتان را (کسانی را که مانند جان
ماست) فرا خوانیم، آن گاه به یکدیگر نفرین کنیم، پس لعنت خدا را بر
دروغگویان قرار دهیم.»

مراد از انفسنا حضرت علی علیه السلام و مراد از نساءنا حضرت زهرا علیها السلام است.

ثالثاً: طبرسی می گوید:

«به کاربردن لفظ جمع در آیه برای احترام تعظیم امیرالمؤمنین است،
همان گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز خندق فرمود: تمام ایمان در مقابل تمام
شرک قرار گرفت.»^۲

رابعاً: شرف الدین عاملی رحمته الله می نویسد:

«نزد من در مورد تعبیر به جمع نکته ای لطیف تر و دقیق تر است، و آن این که:
خداوند تعبیر به جمع آورد نه مفرد به جهت ملاحظه حال بسیاری از مردم؛ زیرا
دشمنان علی علیه السلام و بنی هاشم از منافقین و اهل حسد هرگز طاقت ندارند که
فضیلت حضرت را به صورت مفرد بشنوند؛ زیرا در این صورت در آن طمع
کرده و دست به اقدامی خواهند زد که عواقب خطرناکی بر اسلام خواهد
داشت.»^۳

آری بعد از آن، نصوص یکی پس از دیگری و به عبارات مختلف و در

۱. آل عمران / ۶۱.

۲. مجمع البیان، طبرسی، ج ۳، ص ۲۱۱.

۳. المراجعات، شرف الدین عاملی، ص ۲۶۳.

مقامات گوناگون از جانب رسول خدا ﷺ رسید و با آنها امر ولایت امیر المؤمنین (علیه السلام) را تدریجاً گسترش داد، تا آن که دین را کامل کرده و نعمت را بر مردم تمام نمود، و این برنامه مطابق با عادت حکما در تبلیغ مردم به چیزی است که برای آنها مشقت دارد.

حاصل آنکه استعمال جمع و اراده مفرد از نظر لغت و اصطلاح هیچ محذوری ندارد؛ بلکه در این آیه اراده همه مؤمنان ممکن نیست اراده شده باشند؛ زیرا در آن صورت مفاد آیه چنین خواهد شد:

ای کسانی که ایمان آورده اید، ولی شما خدا و رسول و کسانی هستند که ایمان آورده اند

بنابراین همان کسانی ولی خواهند بود که ولی برای ایشان تعیین شده است و به اصطلاح اتحاد مولی و مولی علیه، پیش خواهد آمد که این ممکن نیست. به عبارت دیگر، لازم خواهد آمد که هر کس ولی خویش باشد و این محال است.

شبهه سوم:

برخی گفته اند استعمال لفظ جمع و اراده مفرد مجاز بوده و خلاف اصل است. فخر رازی می گوید:

هر چند حمل لفظ جمع بر واحد، برای تعظیم روا است؛ ولی مجاز است و نیاز به دلیل دارد.

آلوسی نیز می گوید:

لفظ جمع برای عموم است... و فریقین بر این که باید عموم لفظ را پیروی کرد نه خصوص سبب را، اتفاق نظر دارند. و حمل عام بر خاص خلاف اصل است و در غیر ضرورت به کار نمی رود... .

پاسخ این است که:

اولاً: در جایی به کار برده شدن جمع در معنای مفرد استعمال مجازی است که استعمال لفظ جمع در مفهوم واحد باشد؛ ولی در موردی که لفظ جمع در معنای خودش به کار می‌رود؛ ولی در خارج فقط بر یک مصداق تطبیق می‌شود، این استعمال مجازی نخواهد بود.

به تعبیر دیگر: میان مصداق خارجی مفهوم لفظ با معنای آن تفاوت است و حقیقت و مجاز در محور استعمال لفظ در مفهوم و معنا است، نه در تطبیق با مصداق خارج. و مورد بحث ما از نوع دوم است و قرآن کریم در موارد متعددی - برای تشویق یا تنبیه - آن را به کار برده است.

ثانیاً: نادیده گرفتن شأن نزول آیات و توجه نمودن به ظاهر لفظ؛ همان گونه که آلوسی در روح المعانی مطرح کرده، از دو حال خارج نیست:

۱. یا باید به هیچ شأن نزولی از آیات توجه و ترتیب اثر داده نشود، این بر خلاف قواعد تفسیر بوده و با مبنای فرقین سازگاری ندارد.

۲. یا در این مورد از سبب و شأن نزول دست برداریم که ترجیح بدون مرجح است.

شبهه چهارم:

بعضی گفته‌اند دادن انگشت در نماز با حضور قلب منافات دارد.

یکی از شبهات که همواره راجع به آیه ولایت و امامت علی علیه السلام مطرح گردیده این است که دادن زکات مستحبی در هنگام نماز با خشوع و عبادت نمی‌سازد؛ آن هم در حق کسی مثل امام علی علیه السلام که در هنگام نماز غرق در ذکر و یاد خدا و از همه چیز بریده و رها شده بوده است. فخر رازی می‌نویسد:

سزاوار به شأن علی علیه السلام این است که هنگام نماز، غرق در یاد خدا باشد، ظاهراً هر که این وضعیت را داشته باشد فرصت برای گوش کردن کلام دیگری و فهماندن او را ندارد. لذا خداوند متعال فرمودند:

«همانان که خدا را [در همه احوال] ایستاده و نشسته، و به پهلوی آرمیده یاد می‌کنند، و در آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند»^۱
پاسخ این است که:

امام علی علیه السلام دارای آن چنان توانمندی روحی و معنوی هست که به آسانی می‌تواند دو عبادت نماز و زکات را همراه با یکدیگر و بدون کاستی در حضور قلب و اخلاص انجام دهد و آنجا که امور شخصی و مادی مطرح است، همان مقام معنوی خویش را حفظ کند و درد جسمی، آنان را از حالت «وصال» و «مقام فناء» خارج نگرداند.

برخی گفته‌اند که وقتی (اگر سند این روایت درست باشد) تیر را از پای حضرت خارج ساختند، حضرت متوجه نشد. این معنا درست نیست. خارج نمودن تیر و تکان نخوردن حضرت به این معنا نیست که حضرت متوجه خروج تیر و درد حاصل از آن نبود. اگر اینطور باشد که دلالت بر نقص علم و آگاهی حضرت می‌کند. ایشان متوجه بود؛ ولی با توجه به خداوند و ارتباط معنوی با مبدا هستی آنچنان قدرتی در خویش احساس می‌نمود که می‌توانست به راحتی درد تیر را تحمل کند و آنچنان لذتی می‌برد که رنج و درد حاصل از تیر برایش آسان می‌نمود و این باز، حاصل همان مقام جمعی و اقتدار ولایی حضرت علیه السلام می‌باشد.

شنیدن صدای سائل و به کمک او پرداختن، توجه به خویشتن نیست؛ بلکه

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۹۱.

عین توجه به خداست. علی علیه السلام در حال نماز از خود بیگانه بود نه از خدا، و می دانیم بیگانگی از خلق خدا، بیگانگی از خداست.

پرداختن زکات در حال نماز انجام عبادت در ضمن عبادت است نه انجام یک عمل مباح در ضمن عبادت. آنچه با روح عبادت سازگار نیست، توجه به مسائل مربوط به زندگی مادی و شخصی است؛ اما توجه به آنچه در مسیر رضای خداست کاملاً با روح عبادت سازگار است.

علاوه بر این، معنای غرق شدن در توجه به خدا این نیست که انسان بی اختیار احساس خود را از دست بدهد؛ بلکه با اراده خویش توجه خود را از آنچه در راه خدا و برای خدا نیست بر می گیرد.

آلوسی در این مورد می نویسد: همین سؤال را از ابن جوزی پرسیدند، او در پاسخ، این دو بیت شعر را خواند:

یسقی ویشرب لاتلهیه سکرته عن الندیم ولا یلهو عن الناس
أطاعه سکره حتی تمکن من فعل الصحاة فهذا واحد الناس^۱

نوشید و می نوشاند و مستی، او را از توجه به ساقی باز نمی دارد و از مردم غافل نمی سازد. مستی او در اختیار اوست تا جایی که توانسته همانند انسان های هوشیار عمل کند؛ پس او بیگانه و منحصر به فرد از این مردم است.

اگر دادن زکات در رکوع مصداق فعل کثیر بود، چرا خداوند در این آیه از زکات دادن در حال رکوع تکریم و تمجید نموده است، و اگر این عمل نشانه غفلت و بی خبری از ذکر خدا بود نباید به عنوان یک رفتار و سلوک الهی تلقی شده و امتیازات مهمی الهی را که مقام ولایت و امامت باشد، در قبال آن بدهد.

۱. روح المعانی، آلوسی بغدادی، ج ۶، ص ۱۶۹.

نمونه‌ها:

۱. رسول خدا ﷺ در حال نماز از عائشه منگوش (نیشگون) گرفت:

اگر اشاره کردن به سائل برای گرفتن انگشتر، منافی با حالت خشوع و ذکر در نماز باشد، باید گفت که در بعضی از نمازهای، رسول خدا ﷺ خشوع و انقطاع کامل وجود نداشته است؛ زیرا مطابق برخی روایات صحیح السند که در منابع اهل سنت وجود دارد، پیامبر ﷺ در حال نماز، مشغول کارهای دیگر هم بوده است که به برخی از این روایات اشاره می‌گردد.

عائشه گفته است من بین دو دست رسول خدا بودم و هر دو پای من به سوی قبله رسول خدا بود؛ وقتی پیامبر سجده می‌کرد پایم را منگوش می‌گرفت وقتی بلند می‌شد پایم را دوباره دراز می‌کردم. و در روایت دیگر می‌نویسد:

عائشه نقل می‌کند که که رسول خدا نماز می‌خواند و من نزدیک پیامبر و قبله او خوابیده بودم از برای من حاجتی پیش آمد، مایل به نشستن نبودم، رسول خدا مرا اذیت می‌کرد و من از نزدیک پاهای حضرت فرار کردم. ابن رجب حنبلی در شرح صحیح بخاری می‌نویسد:

۲. رسول خدا ﷺ أمّامة بنت ابوالعاص را در حال نماز روی شانه خود سوار کرد:

همچنین مسلم نیشابوری نقل می‌کند که رسول خدا أمّامة بنت ابی العاص را در حال نماز روی شانه‌های خود سوار می‌کرد:

ابی قتاده گفته است؛ که رسول خدا را دیدم که مردم را امامت می‌کرد، امامه دختر ابی عاص که فرزند زینب دختر رسول خدا ﷺ بود، بر شانه رسول

خدا ﷻ بود وقتی رکوع می کرد به زمین می گذاشت و وقتی بلند می شد دوباره بلند می کرد.

و بخاری در صحیح خود می نویسد:

رسول اکرم ﷺ در حال نماز بود و امامه، (نوه خودش) را از دخترش زینب، از دامادش اُبی العاص بن ربیع، خیلی دوست داشت و روی شانه خود می گرفت و می ایستاد و وقتی سجده می کرد، آن دختر را روی زمین می گذاشت و سجده می کرد و باز هنگام بلند شدن، بچه را بغل می کرد و می ایستاد.

در سنن ابی داود نیز آمده است:

منتظر بودیم که رسول اکرم ﷺ بیاید و نماز ظهر و عصر را بخوانیم، بلال آن حضرت را برای اقامه نماز صدا زد، آن حضرت در حالی به سوی ما آمد که امامه دختر ابی العاص را روی گردن خود گذاشته بود و بر مصلاهی خود ایستاد و ما هم پشت سر او ایستادیم و آن دختر نیز هنوز پشت گردن پیامبر ﷺ بود. رسول اکرم ﷺ تکبیر گفت و ما هم تکبیر گفتیم؛ تا آنجا که وقتی رسول اکرم ﷺ خواست رکوع کند، دختر را گرفت و پائین گذاشت و سپس رکوع و سجود را انجام داد، وقتی سجده اش تمام شد، دختر را برداشت و روی گردن خود گذاشت. رسول خدا ﷺ در تمام رکعات نماز خود اینکار را انجام می داد.

البانی این روایت را دارای سند خوب می داند و می گوید:

بهترین اسناد را دارد.

حال این پرسش مطرح می گردد که آیا این کار رسول خدا مصداق عمل کثیر نیست؟ و با اصل حضور و خشوع در نماز منافات ندارد؟ در حالی که نماز، امیرالمؤمنین علیه السلام نماز مستحبی بوده؛ ولی نماز رسول خدا ﷺ نماز واجب بود. نماز مستحبی را در حال حرکت هم می توان خواند. اگر حمل کودک در

نماز واجب ایرادی ندارد، قطعا اشاره که کمتر از حمل است در نماز مستحبی هم ایرادی ندارد.

۲. رسول خدا ﷺ امام حسن و امام حسین علیهما السلام را در حال سجده بر پشت خود سوار می کرد:

احمد بن حنبل حدیثی را نقل می کند که رسول خدا امام حسن و حسین علیهما السلام را در نماز حمل می کرد:

وقتی با رسول اکرم ﷺ نماز عشاء می خواندیم، هنگامی که رسول اکرم ﷺ به سجده می رفت، امام حسن علیهما السلام و امام حسین علیهما السلام می آمدند و پشت رسول اکرم ﷺ سوار می شدند، وقتی پیامبر ﷺ از سجده بلند می شد، آن دو را آرام می گرفت و روی زمین می گذاشت و وقتی پیامبر ﷺ دوباره به سجده بر می گشت، آن دو نیز پشت پیامبر ﷺ سوار می شدند؛ تا اینکه نماز رسول اکرم ﷺ تمام شد و آن دو را روی زانویش نشاند و سپس دستور داد که آن دو را به مادرشان تحویل دهند.

حاکم نیشابوری با نقل این حدیث، می گوید سند این حدیث صحیح است:
۴. در آوردن کفش در حال نماز:

ابوبکر جصاص در احکام القرآن می نویسد:

از رسول خدا ﷺ روایت شده است که عمل کم در نماز مباح است چه اینک؛ ۱. پیامبر ﷺ در نماز نعلین را در می آورد؛ ۲. لحيه اش را مسح می کرد. ۳. با دستش اشاره می کرد.

۵. رسول خدا ﷺ و صحابه در حال نماز انگشتر خود را در آوردند:

جصاص در این باره روایتی را نیز نقل می کند:

رسول خدا ﷺ انگشترش را در می آورد پس اصحاب انگشترهایشان را در

می آوردند، رسول خدا نعلینش را در نماز در می آورد، پس اصحاب نعلین هایشان را در می آوردند.

بنابراین دادن انگشتر به سائل در حال نماز، هیچ ایرادی ندارد و مخالف خضوع و خشوع در نماز نیست.

شبهه پنجم:

اگر ایمان به خلافت بلا فصل علی علیه السلام داشته باشیم، باید قبول کنیم که مربوط به زمان بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله بوده؛ بنابراین علی علیه السلام در آن روز «ولی» نبود، تا مصداق آیه قرار گیرد.

به عبارت دیگر ولایت در آن روز برای او «بالقوه» بود نه «بالفعل»؛ در حالی که ظاهر آیه ولایت «بالفعل» را می رساند.

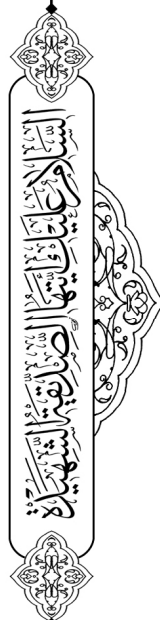
فخر رازی در این باره می نویسد:

امام علی علیه السلام در حال امامت رسول خدا صلی الله علیه و آله نافذ تصرف و دارای ولایت نبوده است؛ پس آیه دلالت می کند که امام علی علیه السلام در آینده امام می شود. طبق این دلالت، امامت علی علیه السلام را بعد از ابو بکر، عمر و عثمان قرار می دهیم؛ زیرا قرآن بر زمان دقیق امامت امام در آینده دلالت ندارد.

در این که امام علی علیه السلام در حال حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله اولی به تصرف بود تردیدی در بطلان آن نیست.

پاسخ این است که؛ اولاً:

آیه ولایت، دلالت بر ولایت و سرپرستی امام علی علیه السلام دارد و این ولایت فعلی است؛ اما ولایت او در طول ولایت رسول خدا صلی الله علیه و آله است؛ از این رو در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله تصرفات حضرت علی علیه السلام در طول تصرفات رسول خدا صلی الله علیه و آله است.



بنابراین محذوری در اجتماع دو ولایت نیست، و اگر محذوری باشد در اجتماع دو تصرف است، و محذور اجتماع دو متصرف در صورتی است که هر یک از تصرفات با یکدیگر مخالف و در عرض یک دیگر بوده باشد؛ در حالی ولایت امام علی علیه السلام در طول ولایت رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است.

ثانیاً: به مقتضای عمومیتی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در حدیث منزلت فرمودند، این روایت صراحت دارد که در مدینه یا باید وجود مقدس پیامبر گرامی باشد و یا وجود حضرت امیر علیه السلام و این دلالت می‌کند که ولایت علی در غیبت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عین ولایت آن حضرت است. همانند ولایت حضرت هارون علیه السلام در غیاب حضرت موسی علیه السلام.

هر مقامی را که هارون نسبت به موسی داشته، برای امیر المؤمنین علیه السلام نسبت به پیغمبر صلی الله علیه و آله ثابت می‌کند؛ بدیهی است که همان گونه که مقام هارون علیه السلام و ولایت او در عصر موسی علیه السلام بالفعل بود و تصرفات او با اذن و در طول تصرفات حضرت موسی علیه السلام بوده، امیر المؤمنین علیه السلام نیز مطابق حدیث تقلین بالفعل دارای ولایت بوده است. در اینجا مقام و منزلت‌هایی که حضرت هارون علیه السلام داشته ذیلاً بررسی می‌گردد:

آنچه از آیات قرآن کریم استفاده می‌شود، منزلت‌های هارون علیه السلام نسبت به حضرت موسی علیه السلام به پنج امر خلاصه می‌شود

الف: مقام وزارت:

وزیر کسی است که امیر را در انجام امور یاری می‌کند و بار سنگین مسئولیتی را که امیر دارد بر دوش می‌کشد، و متصدی انجام آن می‌شود. و هارون در زمان حضرت موسی همین مقام را داشته است؛ چنانچه در آیه ۲۹

سوره طه از قول حضرت موسی علیه السلام آمده است:

وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِّنْ أَهْلِي هَارُونَ أَخِي.

و وزیری از خاندانم برای من قرار ده، برادرم هارون را.

و در آیه ۳۵ فرقان آمده است:

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيرًا.

و ما به موسی کتاب (آسمانی) دادیم و برادرش هارون را یاور او قرار دادیم.

ب: مقام خلافت:

وَإِعْدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ فِتْنٍ مِّمَّاتِ رَبِّهِ
أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي
وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ^۱

و ما با موسی، سی شب وعده گذاشتیم سپس آن را با ده شب (دیگر) تکمیل نمودیم به این ترتیب، میعاد پروردگارش (با او)، چهل شب تمام شد. و موسی به برادرش هارون گفت: «جانشین من در میان قومم باش و (آنها) را اصلاح کن! و از روش مفسدان، پیروی منما».

ج: اخوت و برادری:

هَارُونَ أَخِي؛ برادرم هارون.

از آن جایی که برادری هارون با موسی نسبی بود و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌خواست تمامی مقامات هارون نسبت به حضرت موسی در حق امیر المؤمنین علیه السلام تحقق یابد، با امیر المؤمنین علیه السلام عقد اخوت بست و او را برادر خود

در دنیا و آخرت خطاب کرد؛ چنانچه حاکم نیشابوری و بسیاری دیگر از علمای اهل سنت نقل کرده‌اند:

عبد الله بن عمر گفت: چون پیغمبر به مدینه وارد شد، بین اصحاب اخوت و برادری برقرار کرد، پس علی علیه السلام با چشم گریان آمد، گفت یا رسول الله اصحابت را برادر کردی، و مرا با کسی برادر نکردی، فرمود: «یا علی، تو در دنیا و آخرت برادر منی»

د: مقام پشتیبانی:

اَشْدُدْ بِهِ اُزْرِي؛ به واسطه او پشتم را محکم کن.

همان طوری که حضرت موسی از خداوند درخواست کرد که پشت او را به هارون محکم کند، به مقتضای این حدیث مقام پشتیبانی از حضرت خاتم برای امیر المؤمنین علیه السلام ثابت می‌شود.

ه: شراکت در امر:

وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي؛ او را در کارم شریک کن.

همان طوری که هارون شریک کار موسی بود، این مقام به مقتضای این حدیث و به نص صریح قرآن؛ به جز در نبوت برای علی علیه السلام ثابت می‌شود.

و: وجوب اطاعت و پیروی

قرآن می‌فرماید:

«وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلُ يَا قَوْمِ إِنِّي فُتِنْتُ بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي»^۱

«و در حقیقت، هارون قبلاً به آنان گفته بود: ای قوم من، شما به

وسیله این [گوساله] مورد آزمایش قرار گرفته‌اید، و پروردگار شما [خدای] رحمان است، پس مرا پیروی کنید و فرمان مرا پذیرا باشید.»

این آیه، وجوب اطاعت هارون در زمان حضرت موسی و در غیاب او برای هارون را ثابت می‌کند و این وجوب پیروی از هارون منافات با وجوب پیروی حضرت موسی ندارد بلکه در طول آن است.

در رابطه با امام علی علیه السلام نیز این چنین است یعنی تمام ولایتی که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله دارد برای حضرت علی علیه السلام در غیاب آن حضرت ثابت است.

در نتیجه با این حدیث تمامی مقامات حضرت هارون؛ جز مقام نبوت بالفعل، برای امیر المؤمنین علیه السلام نیز ثابت می‌شود و امیر المؤمنین؛ وزیر، خلیفه، برادر، پشتیبان و شریک در امر رسول خدا صلی الله علیه و آله است اما تصرفات آن حضرت در طول تصرفات رسولا خدا بوده و با اذن آن حضرت بوده است.

شبهه ششم:

امام علی علیه السلام در بسیاری از خطبه‌ها و سخنان خود به آیاتی که درباره او نازل شده بود، علیه مخالفان و معارضان خویش استناد جسته و احتجاج می‌فرمود. و اگر این آیه نیز درباره ایشان نازل شده و بر امامت ایشان دلالت می‌داشت، بدان استدلال می‌کرد و توسل می‌جست ولی چنین چیزی دیده نشده است.

فخر رازی در باره این شبهه می‌نویسد:

علی ابن ابی طالب علیه السلام نسبت به تفسیر قران از دیگر روافض آگاه‌تر و داناتر بوده است اگر چنانچه آیه دلالت بر امامت می‌کرد بایستی در محافل و مجالس به آن استدلال و احتجاج می‌کرد. کسی نمی‌توان بگوید که ترک این کار به خاطر تقیه بوده است، زیرا که از ایشان نقل شده است که در روز شورا به خبر

غدير و خبر مباھله و همينطور ديگر فضائل و مناقبش استدلال کرده است در
حالی که نسبت به اين آيه استدلال نکرده است و اين باعث قطع سقوط دیدگاه
روافض می گردد.

اما جواب اين است که:

استدلال امام علي عليه السلام به آيه ولايت هم در منابع شيعه و هم در منابع اهل
سنت وجود دارد؛ که به طور خلاصه به آن اشاره می کنیم:



الف: منابع شیعه:

۱. استدلال در شوری:

در جلسه شورای رهبری که از ناحیه عمر انتخاب شده بود هر یک از اعضای آن که ادعای صلاحیت خلیفه شدن را داشتند در صدد معرفی و بیان شایستگی‌های خود برآمدند. طبیعی است این مسئله وقتی با وظیفه دینی همراه شود انگیزه آن دو چندان می‌شود. از این رو امام علی علیه السلام در صدد بیان شایستگی‌ها و امتیازات دینی و سیاسی، فردی... خود برآمد، که در منابع شیعه و اهل سنت آمده است. در این روایت امام علی علیه السلام به نزول آیه «انّما» درباره خود استدلال نموده و خطاب به اهل شورا می‌فرماید:

آیا در میان شما به جز من کسی هست که در حال رکوع زکات داده باشد و خداوند آیه «انّما ولیکم الله...» را درباره او نازل کرده باشد؟ گفتند: به خدا سوگند نه.

۲. احتجاج با ابوبکر

وقتی ابوبکر به منظور عذر خواهی خدمت امام علی علیه السلام رسید، امام با بیان جایگاه خود به نزول آیه «انّما» درباره خود با ابو بکر استدلال کرده فرمود: تو را به خدا سوگند می‌دهم آیا در آیه پرداخت انگشتی به عنوان زکات، ولایت من همراه با ولایت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از طرف خداوند مطرح شده است یا ولایت تو؟ ابوبکر گفت: بلکه ولایت تو.

۳. مُنا شده با مهاجر و انصار

از جمله مواردی که امام علی علیه السلام به نزول آیه «إِنَّمَا» درباره خود احتجاج نموده، با مهاجرین و انصار است. حضرت در این احتجاج فرمود:
شما را به خدا سوگند آیا می‌دانید هنگامی که آیه «إِنَّمَا وَلِيكُمُ اللَّهُ...» نازل شد، مردم از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند: آیا این آیه به عده‌ای از مؤمنان اختصاص دارد، یا شامل همه مؤمنان می‌شود؟ پس خداوند پیامبر صلی الله علیه و آله را مأمور کرد که متولیان امور مؤمنان را به آنان بشناساند. و همان‌طور که نماز، زکات و حج آنان را برای ایشان بیان کرده است ولایت را نیز شرح دهد. در پی این مسائل پیامبر صلی الله علیه و آله مرا در غدیر خم به عنوان راهنما برای مردم منصوب کرد.

ب: منابع اهل سنت

سلیمان قندوزی در باره جریان استدلال امام علی علیه السلام به آیه ولایت می‌نویسد:
در دوران خلافت عثمان روزی جمعی از مهاجر و انصار در مسجد نشسته بودند و امیرالمؤمنین علیه السلام در میان آنان بود. هرکس درباره فضائل خود سخن می‌گفت و امام علی علیه السلام ساکت بود. مردم به امام عرض نموده‌اند:
ای ابوالحسن سخن بگو! امام فرمود: ای گروه قریش و انصار، از شما می‌پرسم این فضائل را خداوند به سبب خودتان به شما داده است یا به واسطه دیگری؟ گفتند: خداوند به واسطه محمد صلی الله علیه و آله بر ما منت نهاد و این فضائل را به ما عطا کرد. سپس حضرت بخشی از آیاتی را که درباره خودش نازل شده بود بیان کرد و از آنان اقرار می‌گیرد که این آیات درباره او نازل شده است. آنگاه فرمود:

شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا می‌دانید هنگامی که آیه «إِنَّمَا وَلِيكُمُ اللَّهُ...»

و آیات دیگر نازل شد خداوند پیامبرش را مأمور کرد که متولیان امور امت را به آنان معرفی کند و ولایت برای آنان شرح داده است. به دنبال این مسائل رسول خدا صلی الله علیه و آله در غدیر خم مرا به امامت مردم نصب کرد.

جوینی در باره ماجرای استدلال امام علی علیه السلام می نویسد: در عصر خلافت عثمان روزی در مسجد میان انصار و مهاجر درباره فضائل و جایگاه هر کدام بحث صورت گرفت. در این مناظره تعدادی زیادی از سران مهاجر و انصار حضور داشتند که هر کدام نقش خود را در گسترش اسلام و حمایت از مسلمانان بیان می کردند. پس از پایان گفت و گو آنان از امام تقاضا کردند که در این باره سخن بگوید. امام نیز پس از ذکر آیاتی از قرآن از جمله آیه «انما ولیکم الله...» می فرماید:

مردم پرسیدند: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله آیا این آیات درباره بعضی از مؤمنان نازل شده است، یا این که شامل همه می شود. آنگاه خداوند رسولش را مأمور کرد تا متولیان امور امت را به آنان بشناساند و ولایت را برای آنان شرح دهد، همان طور که نماز و زکات و حج آنان را شرح داده است؛ پس رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا در غدیر خم به عنوان امام مردم منصوب کرد.

چنان که ملاحظه شد، در منابع اهل سنت نیز احتجاج امام علی علیه السلام به نزول آیه ولایت درباره خودش وجود دارد و به عنوان شاهد، این حقیقت را اثبات می کند که امام علی به نزول این آیه احتجاج کرده است.

شبهه هفتم:

برخی گفته اند «انما» در آیه دلالت بر حصر ندارد، یعنی در آیه «انما ولیکم الله...» دارا بودن ولایت منحصر به خدا و رسول و... نیست.

فخر رازی می گوید:

کلمه «انما» برای حصر نیست به این دلیل که قرآن می فرماید: **أَنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا...** و تردیدی نیست که در قرآن مثل های دیگری غیر از این برای حیات دنیا هست؛ مانند این که قرآن می فرماید: **«إِنَّمَا الْحَيَاةُ...»** چه این که لهو و لعب در غیر از زندگانی دنیا وجود دارد.

پاسخ این است که؛

اولاً: بین مَثَل حیات دنیا و خود حیات دنیا، نزد فخر رازی خلط و مشتبه گردیده است. قرآن تنها یک مَثَل با دو بیان در باره حیات دنیا زده و انحصار آن در این مثل باقی است.

ثانیا: خود فخر رازی در جای دیگر از تفسیرش کلمه «انما» را دالّ بر حصر دانسته، وی در ذیل آیه ۱۰۸ سوره انبیاء گفته است، در آیه «انما الهکم الله واحد» انما برای آن است که وحدانیت منصر است به خدای تعالی.

نسفی در باره معنای «انما» در آیه ولایت می نویسد:

از کلمه «انما» استفاده می شود که فقط افراد نامبرده شده، ولایت دارند.

وی در این آیات، بر انحصار «انما» تأکید می کند و اشکال وارد بر آنها را پاسخ می دهد.

ثالثاً: اگر در جایی یافت شود که «انما» برای حصر اضافی و قیاسی به کار رفته است، به طور قطع قرینه ای آن را همراهی می کند، لکن در آیه ولایت، قرینه ای بر حصر اضافی وجود ندارد؛ بلکه ذکر اوصاف در آیه که این انحصار را تأکید کرده، نشان می دهد تنها ولایت برای کسی است که در حال رکوع به شرف اعطای زکات نایل شده و خداوند عمل او را پذیرفته است.

شبهه هشتم:

یکی از شبهات آیه ولایت که در منابع اهل سنت مطرح گردیده است این است که کلمه «زکات» در اصطلاح، بر زکات واجب اطلاق می‌شود، نه صدقه مستحب. و از آنجا که قضیه‌ای که در شأن نزول آیه ذکر شده، موردش صدقه مستحب است علاوه بر این اطلاق زکات بر انگشتر جای تأمل است، قرطبی در این باره می‌نویسد:

می‌دانیم که معنای اصطلاحی زکات در نزد متشرعین، معنای قرار داده و مستحدث است؛ ولی زکات در اصطلاح قرآن به هر انفاقی که در راه خدا باشد، اطلاق شده است؛ خواه مال باشد یا تلاش و کردار و عمل؛ واجب باشد یا مستحب.

قرآن مجید در مواردی زکات را در مواردی غیر از زکات واجب به کار برده است.

﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ﴾^۱

و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می‌کردند، و به ایشان انجام دادن کارهای نیک و برپاداشتن نماز و دادن زکات را وحی کردیم و آنان پرستنده ما بودند.

پس بدون شک مراد از زکات، انفاق در راه خدا و به خاطر اوست و صدقه دادن علی علیه السلام در داستان نزول آیه، از بارزترین مصادیق آن است.

قرطبی در تفسیر خود در جواب اشکال می‌گوید:

از این آیه استفاده می‌شود که بر صدقه مستحب نیز کلمه زکات اطلاق

می‌گردد؛ زیرا علی علیه السلام انگشتر خود را در حال رکوع صدقه داد.

ابو بکر جصاص می‌گوید: به صدقه مستحبی نیز زکات گفته می‌شود: در لغت، زکات به رشد و نمو نیز آمده است، ابن ادریس در این باره می‌نویسد:

زکات مال به معنای پاک کردن آن است، زکات زرع، به معنای ازدیاد و رشد است؛ زکات ناقه به آمدن فرزندش است، زکات مال انسان آن است که آن را ادا نماید.

حاصل آنکه: واژه زکات در لغت به معنای نمو و طهارت است، و اگر آنچه را که انسان از مال خود به نیازمندان می‌دهد، زکات گفته می‌شود به این دلیل است که این کار مایه برکت و نمو مال و نیز پالایش نفس و یا مایه نمو مال و پالایش نفس هر دو می‌باشد.

بنابراین بر هر دو نوع صدقه؛ چه واجب و چه مستحب، زکات اطلاق می‌شود.

اطلاق زکات بر زکات مستحب در قرآن مجید فراوان است، در بسیاری از سوره‌های مکی کلمه «زکات» آمده که منظور از آن همان زکات مستحب است؛ زیرا وجوب زکات مسلماً بعد از هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه، بوده است. آیات: (۳) سوره نمل و آیه ۳۹ سوره روم و ۴ سوره لقمان و ۷ سوره فصلت) مکی است زکات در این آیات مستحبی است.

شبهه نهم:

برخی علما و مفسرین اهل سنت گفته‌اند: رکوع، به معنای «خضوع» است، لذا جمله «وَهُمْ رَاكِعُونَ» را هم می‌توان حال گرفت و هم وصفی مستقل برای

«الَّذِينَ آمَنُوا». به عبارت دیگر کلمه «واو» در اینجا بیان گر عطف است نه حالیت. بر این اساس، مقصود از رکوع، فعل و حالت خاصی که از ارکان نماز به شمار نمی‌رود؛ بلکه به معنای خضوع است؛ یعنی مؤمنانی که دارای ولایتند سه ویژگی دارند: ۱. نماز برپا می‌دارند؛ ۲. زکات می‌پردازند؛ ۳. خاضع و فروتن می‌باشند.

این ویژگی‌ها همه مؤمنان راستین را شامل می‌شود و وجه تمایز آنها از منافقان است؛ از این رو اختصاص به یک عده و افراد خاصی ندارد تا موجب امتیاز و برتری آنها گردد.

فخر رازی در این باره چند معنا را برای «وَهُمْ رَاكِعُونَ» مطرح نموده و می‌نویسد:

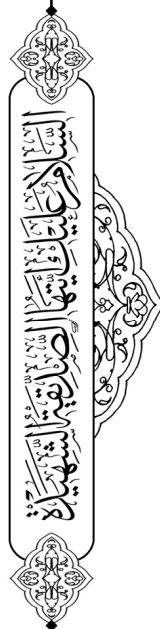
بنابراین نظر نسبت به معنای «هم راکعون» چند وجه است:

۱. ابو مسلم گفته است که مراد از رکوع خضوع است؛ یعنی آنها نماز می‌خوانند، زکات می‌دهند و انسان‌های فرمان‌پذیر و خاضع هستند؛
۲. از شأن آنها برپا کردن نماز است، اختصاص رکوع به نماز از باب شرافت است؛

۳. مراد این است که در حال نزول آیه، مردم چند دسته بودند، برخی نماز را تمام نموده بودند، برخی در حال قیام بودند، برخی در حال رکوع به فقیر مال می‌دادند، و برخی بعد از نماز در حال رکوع هستند. و چون مردم در حالت‌های مختلف بودند، خداوند همه آنها را ذکر کرده است.

پاسخ این شبهه چنین است؛

در این‌که واژه «رکوع» در معنای خضوع به کار رفته است، سخنی نیست، سخن در این است که «خضوع» معنای مجازی رکوع است نه معنای حقیقی آن.



معنای حقیقی رکوع، همان حالت انحناء است که نوع خاصی از آن به عنوان یکی از ارکان نماز شناخته شده است.

خلیل بن احمد فراهیدی در باره معنای «رکوع» می‌نویسد:

هر چیزی که با صورت به سوی زمین روی آورد، خواه زانوهایش به زمین برسد یا نرسد در حالی که سر را به زیر انداخته است راکع خوانده می‌شود.

ابن درید در این باره می‌نویسد:

راکع کسی است که با صورت به جانب زمین روی آورد، و رکوع در نماز گونه‌ای از این حالت است.

ابن فارس می‌نویسد:

رکوع، یک اصل است و بر انحناء در انسان و غیر انسان دلالت دارد.

روایاتی که اهل سنت در ذیل آیه نقل نموده‌اند رکوع به معنای آن عمل که از ارکان نماز محسوب می‌گردد، به کار رفته است.

سیوطی در الدر المنثور آورده است:

پیامبر ﷺ از فقیری که امام انگشترش را به او بخشیده بود، پرسید: «در چه

حالی انگشتر را به تو داد؟» گفت: در حال رکوع آن را به من داد.

اگر رکوع به معنای خضوع باشد. این امر نیاز به سوال نداشته؛ زیرا در نماز

دو حال وجود ندارد یک حالت خضوع و یک حالت غیر خضوع.

حاصل آنکه: جمله «وَهُمْ رَاكِعُونَ» در آیه ولایت به معنای خضوع، و نماز

خواندن و گروه دیگری غیر از نمازگزاران - زکات دهنده‌گان - نیست؛ بلکه جمله حالیه است.

شبهه دهم:

فخر رازی در باره آیه ولایت شبهه ای دیگری را مطرح نموده است، که با این شبهه شأن نزول آیه را در باره علی علیه السلام زیر سؤال قرار می دهد. شبهه ای که ایشان طرح نموده است این است که، اگر آیه ولایت، دلالت بر ولایت علی علیه السلام نماید، تعارض بین آیه مزبور (آیه ۵۵) و آیه ۵۴ مائده واقع می شود. زیرا آیه مائده دلالت بر امامت ابو بکر می کند؛ اگر بنا شود که این آیه دلالت بر امامت علی علیه السلام نماید تعارض برقرار می گردد.

او می گوید: ما ثابت کردیم که آیه ۵۴ سوره مائده از قوی ترین دلایل بر صحت امامت ابی بکر است. اگر چنانچه آیه ولایت دلالت بر امامت علی نماید تناقض بین دو آیه به وجود می آید این تناقض باطل است پس بطور قطع این آیه دلالت بر امامت علی علیه السلام بعد از پیامبر نمی کند.

پاسخ این است که؛ از نظر علمای اهل سنت، امامت مقام الهی نیست؛ بلکه مقام عرفی است که از طریق مراجعه به آراء مردم انتخاب و گزینش می شود، اعتقاد اهل سنت بر این است که هیچ نصی نه در قرآن و نه در لسان رسول خدا در باره خلافت بعد از خودش وارد نشده است.

عمر، منکر نص بر خلافت ابوبکر است

بخاری از عبدالله بن عمر نقل می کند که از عمر درباره جانشین سؤال شد که آیا برای خود جانشین قرار نمی دهی؟ گفت: اگر جانشین انتخاب کنم کاری کردم که کسی که از من بهتر بود یعنی ابو بکر انجام داده است. و اگر ترک کنم بدرستی کاری کردم که کسی که بهتر از من بود یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ترک کرده نموده است.

نووی در شرح این حدیث گفته است: این حدیث دلالت دارد بر این که پیامبر جانشینی برای خود تعیین نکرده است.

علمای اهل سنت منکر نص بر خلافت هستند

عبد القاهر بغدادی می نویسد: علما گفتند: از رسول خدا نصی بر امامت فرد معین وجود ندارد بر خلاف نظر بعضی مثل رافضی ها که معتقد به نص قطعی و صحیح بر امامت امام علی هستند.

غزالی در این باره می نویسد:

اصلا نصی از پیامبر بر امام وجود ندارد، زیرا اگر نص وجود داشت لازم بود که ظاهر گردد از نصب فردی ولی و امرای بر لشکر در شهرها، هر گز مخفی نمی ماند چه گونه پوشیده مانده است و اگر ظاهر بوده چه گونه از بین رفته است حتی به ما نرسیده است، ابو بکر فقد با اختیار بیعت امام شده است. تفتازانی می گوید: نص نسبت به ابی بکر متفی است با این که ایشان بالاجماع امام است.

ابن کثیر می نویسد: پیامبر نصی بر خلافت احدی مشخصا ندارد نه برای ابوبکر - کما این که برخی اهل سنت پنداشتند - و نه برای امام علی علیه السلام کما این که رافضی ها می گویند.

نووی می گوید: مسلمانان اجماع دارند بر این که خلیفه وقتی مقدمات فوتش فرارسد، قبل از این برای او جائز است که جانشین قرار دهد و یا ترک نماید، اگر ترک نماید پیروی از پیامبر نموده است اگر جانشین انتخاب نماید اقتدای به ابوبکر کرده است.

بنابراین استدلال به آیه قرآن برای اثبات امامت ابوبکر با مبنای اهل سنت

سازگاری ندارد و اصل مبنای آن‌ها و در نتیجه اصل مشروعیت خلافت خلفای سه گانه را زیر سؤال می‌برد.

عائشه، منکر نزول آیه بر خاندان خویش است

ادعای نزول آیه ۵۴ سوره مائده در حق ابوبکر، با روایت صحیح بخاری - که عائشه اعتراف می‌کند هیچ آیه‌ای در قرآن کریم در باره خاندان او نازل نشده است - در تعارض است.

بخاری در صحیح خود به نقل از عائشه می‌نویسد:
هیچ آیه‌ای در قرآن کریم در حق ما نازل نشده است؛ مگر آیه‌ای که مرا از تهمت پاک و مبرا دانسته است.

شبهه یازدهم:

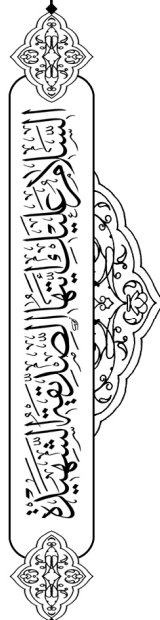
ابن تیمیه می‌گوید:

مدح و تمجید یا نسبت به عمل واجب است و یا نسبت به عمل مستحب؛ دادن زکات در نماز، به اجماع علمای تمام ملت نه واجب است و نه مستحب، زیرا این در نماز یک عمل به حساب می‌آید.

پاسخ این است که:

اولاً: دادن زکات در هنگام نماز از سوی امام علی علیه السلام مورد مدح و ستایش قرآن قرار گرفته؛ اگر دادن زکات مدح نمی‌داشت، خداوند آن را ستایش نمی‌کرد.

پیش از این ثابت کردیم که برخی از علمای اهل سنت ادعای اجماع کرده‌اند که این آیه در باره امیر مؤمنان علیه السلام نازل شده است؛ بنابراین انکار ابن تیمیه فاقد مبنای علمی است.



ثانیا: دادن زکات در هنگام نماز توسط امام علی علیه السلام به عنوان فعل مباح، نه واجب و مستحب مورد مدح قرآن قرار گرفته است.

از این گذشته، پیش از این گذشت که رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز اعمالی را در حال نماز انجام داده است که بر مبنای ابن تیمیه نه واجب است و نه مستحب؛ مثل منگوش گرفتن عائشه، سوار کردن امامه بنت ابی العاص بر شانه و

شبهه دوازدهم:

از جمله شواهدی که برای نزول آیه درباره عبادۀ گفته‌اند، وحدت سیاق بین آیات ۵۱ و ۵۵ سوره مائده است. برخی گفته‌اند چون آیات پیشین درباره عبادۀ بن صامت نازل شده است و آیه ولایت نیز در سیاق آن آیات است، پس این آیه هم درباره عبادۀ نازل شده است. فخر رازی در این باره می‌نویسد:

منظور از این آیه تمام مردم است، زیرا عبادۀ بن صامت از یهود بیزاری جست گفت: من از تعهد و پیمان با بنی قریظه و بنی نضیر بیزارم، و ولایت خدا و رسول او را قبول دارم، این آیه مثل آیات سابق نازل شده است.

پاسخ این است که:

در آیات یاد شده، سیاق واحدی به چشم نمی‌خورد، زیرا مضامین آیات، گوناگون است.

بر فرض این که میان چند آیه از نظر مضمون، هماهنگی باشد، این هماهنگی دلیل بر یکی بودن سبب نزول آنها نیست، زیرا نظم و شکل چیده شدن آیات یک سوره دلیل بر نزول آن آیات به همان صورت نیست.

بر فرض وجود وحدت سیاق در مورد بحث و دلیل بودن آن بر وحدت سبب نزول آیات این فراز، باز هم می‌بینیم نزول همان آیات پیشین درباره عبادۀ بن صامت، ثابت و مسلّم نیست.

آقای قرطبی در این باره می‌نویسد:

در سبب نزول آیه اختلاف در اقوال است: نظر اول این است که در رابطه با ابولبابه نازل شده است؛ و گفته شده: در جنگ احد نازل شده، وقتی که شنیدند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله کشته شده و فرار کردند، عده‌ای تصمیم گرفتند برای راحت شدن از شر قریش، بروند با یهود و نصاری عهد و پیمان ببندند و زیر سلطه آنها بروند و آنها در برابر قریش از اینان حمایت کنند؛ و گفته شده که این آیه در رابطه با عبادہ بن صامت و عبدالله بن ابی سلول نازل شده که رفته بودند با یهود عهد و پیمان بسته بودند و عبادہ گفت که من می‌ترسم که روزگار برگردد و مسلمان‌ها شکست بخورند و اگر الان من با یهود رابطه‌ام را بر هم بزنم، فردا کسی از من حمایت نمی‌کند.

با توجه به این، روشن است که این آیه، سبب نزولش یا أحد است یا ابولبابه و یا عبادہ و ابن ابی. شما که می‌گوئید وحدت سیاق دارد، کدام وحدت سیاق؟ آیه ۵۱ مائده در یک قضیه نازل شده، و آیه ۵۵ مائده سبب نزولش چیز دیگری است. و این دو ثابت می‌کند که هیچ ارتباطی میان این دو آیه نیست و وقتی ارتباط نباشد، امکان سیاق‌گیری هم نیست.^۱

۱. گروه پاسخ به شبهات، مؤسسه تحقیقاتی حضرت ولی عصر علیه السلام.



منصوره آسمان

منصوره، که مؤنث منصور و اسم مفعول است، یعنی یاری کرده شده و از ماده نَصَرَ، يَنْصُرُ، ناصر است، و این یکی از القاب وجود مقدس حضرت زهرا علیها السلام است.

حضرت فاطمه علیها السلام را در آسمان‌ها منصوره می‌خواندند و منصوره یعنی یاری شده، یعنی او را بر دشمنش یاری کرد و انتصار به معنی انتقام است. و در این مقام معنی منصوره به فارسی یاری کرده شده است و ناصر و معین و یاری کننده وی خداست. و در کریمه مبارکه؛

«وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا»

مراد از منصور، حجة بن الحسن امام زمان علیه السلام می‌باشد.

و در کتاب معانی الاخبار از امام صادق علیه السلام روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در شب معراج جبرئیل سیبی به من داد چون شکافتم نوری از او ساطع شد، جبرئیل عرض کرد: چرا از این سیب میل نمی‌فرمائی؟ پس بخورید و بیمی نداشته باشید که این نور منصوره در آسمان است و در زمین فاطمه است. پس گفتم: ای حبیب من! چرا او در آسمان منصوره و در زمین فاطمه است؛ عرض کرد: فاطمه نامیدند از آنکه شیعیان خود را از آتش نجات می‌دهد و دشمنان

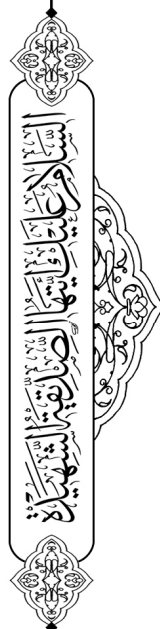
خود را از دوستی خود دور دارد، و در آسمان منصوره نامیده شده است برای این است که دوستان خود را اعانت می‌کند و مانع از دخول در آتش می‌شود. و این بشارتی است روحانی و تکریمی است رحمانی و اظهاری از جلالت قدر آن مستوره کبری است و تسلیتی است از انتقام دشمنان آن بزرگوار. و گویا مقصود از این حدیث شریف این است که؛ فاطمه علیها السلام یاری کرده شده است از جهت دوستانش، و به عبارت دیگر نصرت دوستان فاطمه علیها السلام نصرت فاطمه علیها السلام است. بنابراین معنی منصوره، لازمه معنی فاطمه علیها السلام است که آن نجات از آتش است. و کدام نصرت و اعانت بالاتر است از اینکه دوست کسی به جهت او از آتش ابدی خلاص شود و نجات یابد و بر دشمن خود غالب گردد. و استشهاد به این آیه در مقام تأویل است و خلاصه آن بر حسب ظاهر این است که حضرت فاطمه علیها السلام نصرا لله است و هر کس را می‌خواهد یاری می‌کند و هر کس را می‌خواهد خواری می‌دهد.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: نور فاطمه قبل از خلقت زمین و آسمان آفریده شده است. بعضی از مردم عرض کردند: یا نبی الله، پس او انسیه نیست یعنی فرشته است؟ فرمود: فاطمه حوراء انسیه است.

گفتند: یا نبی الله، چگونه او حوراء انسیه است؟ فرمود: خداوند عزوجل او را قبل از خلقت آدم از نور خود آفرید آنگاه که ارواح بودند. وقتی خداوند عزوجل آدم را آفرید، نور او بر آدم عرضه شد.

گفتند: یا نبی الله، فاطمه کجا بود؟ فرمود: زیر ساق عرش در حقّه‌ای بود. گفتند: یا نبی الله، طعام او چه بود؟ فرمود: تسبیح و تقدیس و تهلیل و تحمید.

وقتی خداوند عزوجل آدم را آفرید، و مرا از صلب او خارج کرد، و خواست فاطمه را از صلب من خارج کند، او را در بهشت در سیبی قرار داد، و جبرئیل



آن سیب را برای من آورد و گفت: یا محمد، پروردگارت سلام می‌رساند. گفتم: سلام از اوست و به سوی او باز می‌گردد. گفت: یا محمد، این سیبی است از بهشت که خداوند عزوجل به تو اهدا کرده است. آن را گرفتم و به سینه‌ام چسبانیدم. گفت: یا محمد، خدای عزوجل می‌فرماید: آن را میل کن.

من آن را شکافتم، و نور تابانی دیدم و ترسیدم. گفت: یا محمد، چرا نمی‌خوری؟ بخور و نترس که این نور منصوره در آسمان و فاطمه در زمین است. گفتم: حبیبم جبرئیل، برای چه در آسمان منصوره و در زمین فاطمه است؟ گفت: در زمین فاطمه نامگذاری شده برای آنکه شیعیانش از آتش جهنم جدا شده و دشمنانش از محبت او جدا شده‌اند. و در آسمان منصوره است بخاطر قول خداوند عزوجل که: «آن روز مؤمنان به نصر و یاری خداوند خوشحال می‌شوند که هرکس را بخواهد یاری می‌کند»^۱، یعنی نصر و یاری فاطمه برای دوستانش.^۲

میوه‌ی بهشتی

امام صادق علیه السلام از پدران خویش، از جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل می‌کند که فرمود:

ای اصحاب من! آیا می‌دانید فاطمه علیها السلام از چه خلق شده است؟ عرضه داشتند: خدا و پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم بر این مطلب آگاه‌ترند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: فاطمه علیها السلام، فرشته انسانی است که تنها انسان نیست. (مردم از سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چیزی نفهمیدند) عرضه داشتند: این مطلب برایمان مشکل شد، می‌فرمایید فرشته است و انسان،

۱. سوره روم، آیه ۳.

۲. الموسوعة الكبرى عن فاطمة الزهراء علیها السلام: ج ۱، المطاف الاول، ح ۱۳ از معانی الاخبار و تفسیر برهان و نزه الابرار و تراجم اعلام النساء والدمعه الساکبه.

این چگونه ممکن است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ... جبرئیل علیه السلام یک سیب از بهشت برایم هدیه آورد و سپس گفت: ای محمد صلی الله علیه و آله این سیب را میل نمایید. گفتم: ای دوست من، این سیب هدیه خداوند است، چگونه آن را بخورم؟ گفت: شما امر شده‌اید که این سیب را بخورید. پس آن را شکافتم، ناگهان نوری از آن درخشید. از آن نور در هراس شدم.

گفت: بخور! این نور، نور فاطمه‌ی منصوره علیها السلام است. گفتم: منصوره کیست؟! گفت: دختر شما خواهد بود که اسمش در آسمان‌ها منصوره است و در زمین فاطمه. سوال کردم: چرا در آسمان و زمین به او منصوره و فاطمه می‌گویند. گفت: در زمین فاطمه است، زیرا شیعیان او، از آتش جهنم گرفته شده‌اند و از دشمنانش حب او را گرفته‌اند. و در آسمان او را منصوره گویند، زیرا خداوند در آیه «و یومئذ یفرح المؤمنون بنصر الله» می‌فرماید: مؤمنین در آن روز از یاری خداوند شاد می‌شوند، یعنی یاری رسانیدن فاطمه زهراء علیها السلام به یاران و دوستان خود.^۱

از ابن عباس نقل شده که چون فاطمه تولد یافت رسول خدا صلی الله علیه و آله او را منصوره نامید پس جبرئیل نازل شد و گفت خدا تو را سلام می‌رساند و مولود تو را هم سلام می‌رساند.^۲

ابداع نور فیض ظهور حضرت زهرا علیها السلام

در ابداع نور فاطمی چهار قسم است از پاره‌ای اخبار و آثار معلوم می‌شود که نور فاطمه‌ی علا حده مستقلا خلق شده و از بعض اخبار معلوم می‌شود از نور

۱. بحار الانوار، ج ۴۳، صص ۱۷ و ۱۸ از تفسیر فرات بن ابراهیم.

۲. علامه عسقلانی هم در کتاب (لسان المیزان) جزء سوم صفحه ۳۶۷ چاپ حیدرآباد دکن این حدیث را روایت کرده است.

پیغمبر ﷺ خلق شده است. و از چند حدیث معتبر ظاهر است که از نور پیغمبر ﷺ و حضرت امیر برانگیخته شده و از حدیث علل مرویست که نور پیغمبر و حضرت امیر و حسین علیهما السلام پیش از هفت هزار از خلقت جهان با هم سال خلق شدند و ترتیب در این حدیث منظور نیست.

قسم اول؛ روایت انس بن مالک است: که ظهور نور آن مخدره در آسمانها با قدمت و سبقت نور مقدس پدر بزرگوارش و این اظهار و ازهار یکی از جلوات آن سیده ی کائنات بوده وجود مقدس فاطمی علیها السلام جلوه‌ای از جلوات محمدی ﷺ است

و جلوات آن نور فاطمی تجلیات خاصه داشته گاهی در ساق عرش، گاهی در آسمانها هر یک به نحو خاص و نهج مخصوص و گاهی در بهشت در نظر آدم و حواء به صورت جاریه حسناء و گاهی در حقه نور و گاهی در قندیل محجوبه و مستوره و گاهی در سیب و رطب و انگور بهشتی و این از خصائص آن مخدره است.^۱

قسم دوم؛ اخباریست که دلالت دارد آن مخدره از نور رسول خدا خلق شده است و از آن جمله سلمان فارسی از رسول خدا ﷺ روایت می‌نماید که آن حضرت فرمود:

خداوند مرا از صفوه نور خود خلق فرمود و مرا به اطاعت خود خواند پس اطاعت کردم خدا را. پس از نور من نور علی را خلق کرد و او را به طاعت خود خواند و علی او را اطاعت کرد. آنگاه از نور من و علی فاطمه علیها السلام را خلق نمود و او را دعوت به طاعت خود فرمود: اجابت کرد آنگاه از نور من و علی و فاطمه ی نور حسن و حسین را خلق کرد و ایشان را بطاعت خود خواند

۱. بحارالانوار، مجلسی، ج ۲۸، ص ۳۵.

اجابت کردند پس ما را به پنج اسم یکی از اسماء خود یاد کرد خدا محمود است و من محمد خدا عالی است و ابن عم من علی است خدا فاطر است و این است فاطمه و از برای خدا احسان است و این است دو فرزند من حسن و حسین پس خلق کرد از نور ما نه نفر از ائمه طاهرین را و ایشان را به طاعت خود دعوت کرد...^۱

قسم سوم؛ اخباریست که انوار خمسه از یک چشمه باشند. رسول خدا به عمویش عباس بن عبدالمطلب فرمود: ای عمو من و علی و فاطمه و حسن و حسین از یک چشمه‌ایم و ما را خداوند خلق فرمود. وقتی که آسمان و زمین و بهشت و دوزخ نبود و ما بودیم و تسبیح خدا را می‌کردیم در وقتی که تقدیس و تسبیح کننده‌ای نبود. خداوند متعال خواست صنعت و خلقت خود را ظاهر کند شکافت نور مرا و از آن عرش را خلق کرد پس نور عرش از نور من است و نور من از نور اله است. و من از عرش افضل می‌باشم پس شکافت نور علی بن ابی طالب را و خلق کرد از آن ملائکه را، پس نور ملائکه از نور علی است، و نور علی از نور خدا است و نور او افضل از ملائکه است. پس شکافت نور دخترم فاطمه را و خلق کرد از او آسمان و زمین را و نور فاطمه از نور خدا است و فاطمه افضل است از آسمانها و زمینها. پس از نور امام حسن آفتاب و ماه را خلق کرد و نور حسن از نور خداست و او افضل از شمس و قمر است. پس شکافت نور حسین را و از آن بهشت و حورالعین را خلق کرد پس نور جنت و حورالعین از نور حسین است و نور حسین از نور خداست. و او افضل از بهشت و حورالعین است.

خداوند متعال در شب معراج به رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب می‌کند: «ای محمد!

همانا تو را آفریدم از نور خودم و نیز علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان را از نور خودم آفریدم.^۱

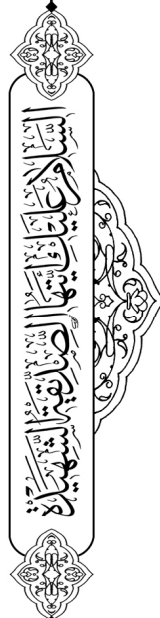
قسم چهارم؛ خبری که نور فاطمه از نور رسول خداست صاحب کشف الغمه و دیگران سند را به موسی بن جعفر علیه السلام می‌رسانند که آن حضرت فرمود: خداوند از نوری که اختراع کرده بود که آن نور عظمت او بود، نور محمد را خلق کرد، که همان نور لاهوتیه است، که از برای موسی بن عمران در طور سینا تجلی کرد، و آن جناب طاقت نیاورد، و آن کوه قرار نگرفت، و حضرت موسی غش کرد. پس آن نور را دو قسمت فرمود؛ یکی پیغمبر شد و یکی امیرالمؤمنین علیه السلام غیر از این دو نفر احدی را از نور خود خلق نکرد و به قدرت خود هر دو را از برای خود آفرید و برگزید و برایشان از نفس خود دمید و این دو بزرگوار را به صورتشان تصویر کرد و علمش را در ایشان به ودیعت نهاد و تعلیم بیان کرد و علم غیب خود را بدیشان آموخت و بر آن آگاه فرمود. پس قرار داد یکی را به منزله‌ی نفس و دیگری را به منزله‌ی روح. ظاهرشان بشریه است و باطنشان لاهوتیه. پس به ظاهر بشریت جلوه کردند تا مردم طاقت دیدار آن آفتاب درخشان و ماه تابان را داشته باشند پس اقتباس کرد از نور محمد صلی الله علیه و آله نور فاطمه را و از نور فاطمه نور حسن و حسین را مانند اقتباس نور چراغ.

از دیگری، آنگاه این انوار از صُلبی به صُلبی و از بطنی به بطنی و از رحمی به رحمی منتقل شد. هر طور که باشد چه نور جناب فاطمه بالانفراد باشد یا از نور جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله یا از نور آن حضرت و امیرالمؤمنین یا از نور پروردگار، همه یک نوع واحده‌اند و از یک مصدر و مبدء ابداع و انشاء شده‌اند و از یک منشأ و محل مشتق گردیده‌اند. لیکن بر حسب وقت و زمان این

۱. بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۱۶.

مستوره «ام الفضائل بذاتها و حقیقتها» در ملکوت اعلی و عالم بالا تجلیات خاصه‌ای داشته و از هر تجلی به اسم و لقبی خوانده می‌شده است.^۱

ای گرامی دخت سالار امم	لوح محفوظ خدای ذوالنعم
همسر و هم خوابه جبل المتین	ماه برج عروة الوثقی دین
از تو جسته سکه عصمت رواج	عصمت بگرفته از عفت خراج
با وجود چون تو زن در احترام	دیگر از مردان نباید برد نام
کوه مس را می‌کند کان طلا	خاک پای فضا ات چون کیمیا
آبروی مریم از خاک درت	ساره و هاجر بخدمت بردرت
گر توئی زن ای سرافراز زمن	کاش مردان جهان بودند زن
کرده حق نام گرامت فاطمه	ملک هستی را ز جودت قائمه
ذات تو اسباب ایجاد وجود	خاطرت آینه غیب و شهود
سر مکنون خدای اکبری	جفت حیدر دختر پیغمبری
قلب تو ای قلزم مجد و شرف	شد برای یازده کوکب صدف
قامت ای سر و بستان صفا	پای تا سر نخل توحید خدا
آنچه قدرت داشت ذات کردگار	جمله را بر دست در ذات بکار
بیش از اینم نی بوصفت دست رس	گر بود در خانه کس یک حرف بس



نصرت و یاری الهی از دیدگاه حضرت آیت الله بهاء الدینی

گاهی بشری که شب آخر عمرش است و در حال احتضار به سر می‌برد، حریص بر اقتصاد است، هنوز برای مقامش می‌ترسد. بگو تو که داری می‌میری، مقام به چه درد تو می‌خورد، آن هم مقام خیالی. اگر مرد مقام هستی، مقام انبیا را پیدا کن، مقام اولیا را پیدا کن، که شکست نمی‌خورد. اگر کسی منصب الهی پیدا کرد، تمام دنیا هم نمی‌توانند این منصب را از او بگیرند. اگر همه کره زمین جمع شوند و بخواهند امامت و خلافت مولا را بگیرند، زورشان نمی‌رسد. اگر مرد مقام هستی دنبال این چنین مقاماتی باشید. تو اقتصاد پانصد سال خود را داری، با این وجود، شب خوابت نمی‌برد، مبادا از اقتصاد فلج شوی. معلوم نیست که بیش از این پنج سیر غذایی که می‌خوری سهمت باشد.

خدا همه را موفق کند و همه را آماده راه حق و اسلام کند، و همه از اسلام بهره‌مند شوید. اگر بهره‌ای از اسلام پیدا کردید، بهره خود شماست. معنایش این نیست که برای کسی کار کنید، اگر مرد خدا شدید، اولین فضیلت و مزیت، نصیب خود شما می‌شود.

خود شما عالم می‌شوید و اخلاق انسانی پیدا می‌کنید. خودت مجموع فضایل الهی می‌شوی، که حتی حاضر نیستی یک حیوان هم از تو آزار ببیند. این‌ها از مزایای انسان است. این‌ها برنامه‌های اسلام است.

اگر بشر با برنامه‌های اسلام آشنا شود، وجدان را مبرا از جور قرار می‌دهد، و نمی‌دانی وجدان مبرا از جور، چه بهشت برینی است. وجدانی که ببیند معصیت خدا را نکرده است،

حق مردم را تضییع نکرده است، حدود خدا را تضییع نکرده است. این چنین وجدان، آثار بزرگی دارد، برکات خدا برایش نازل می‌شود. اگر اهل همت هستی، همت شما، همت عالی می‌باشد. دنباله‌رو انبیا و اولیا باشید، دنباله‌رو گرگ‌ها و درندگان نباشید.

نصرت خدا هم مراتب دارد. گاهی به جمیع جهات نصرت خدا می‌کنید، خدا هم به جمیع جهات شما را یاری می‌کند.

این که بگویید: خدایا، ما را یاری کن! بعد هم کارهای خود را بکنیم، می‌گوید: خبری نیست. تو باید خدا را نصرت کنی، تا خدا هم تو را یاری کند. مبدأ ایمان هم همین است.

اگر دیدید اقتصاد را خدا فراهم کرد، شفا را خدا به تو داد،

«ألم يجدك يتيماً فأوى و وجدك ضالاً فهدى و وجدك عائلاً فأغنى»^۱

«ألم نشرح لك صدرك و وضعنا عنك و زرك، الذى أنقض ظهرك و رفعنا لك ذكرك»^۲

وقتی دیدی در تمام حواصی، خدا تو را یاری کرده است، به خدا ایمان پیدا می‌کنی. و این وقتی است که تو در تمام امور خدا را یاری کنی. این طور نیست که کلاه سر خدا برود. بگویی: شما ما را یاری کن تا ما بعداً یاری کنیم.

خدا به اندازه‌ای که شما یاری کردی، کمک می‌کند:

«ان تنصر الله ينصرك»^۳

در دستگاه خدا نمی‌توان حقه‌بازی کرد. حقه‌بازی، مال بازار است. باید ابراهیم آماده برای آتش شود تا خدا آتش را برد و سلام کند. اگر به مخلوق التماس کند، به زید

۱. آیا او تو را یتیم نیافت و پناه داد؟! و تو را گمشده یافت و هدایت کرد، و تو را فقیر یافت و بی‌نیاز نمود. سوره ضحی، آیه ۶ - ۸.

۲. آیا ما سینه تو را گشاده نساختیم، و بار سنگین تو را از تو برنداشتیم؟! همان باری که سخت بر پشت تو سنگینی می‌کرد! و آوازه تو را بلند نساختیم! سره شرح، آیه ۱ - ۴.

۳. سوره محمد، آیه ۷.

التماس کند، از برد و سلام خبری نیست.

کسی که همه یاری‌ها را از خدا دید، قهرا مؤمن به خدا می‌شود. می‌بیند کارها را غیر خدا نمی‌تواند انجام دهد. وقتی خدا شما را یاری کرد، اگر به شما بگویند همه این حرف‌ها دروغ است، می‌گویید: همه شما دروغ هستید.

پیامبر خدا ﷺ یک روز گرفتار اهل مکه بود. اهل مکه می‌گفتند: نباید در مکه صدای پیامبر بلند شود. ولی صدای پیامبر خدا ﷺ در تمام جهان باید بلند شود.

این کار را چه کسی غیر از دستگاه خدا کرده است: «و رفعنا لك ذكرك». مراتب ایمان هم از این جا استفاده می‌شود. کسی که به حسب دست و زبان و قلب و اقتصاد و همه امور، خدا را نصرت کند، ایمانش غیر ایمان کسی است که در یک جهت خدا را یاری کرده است. شما می‌گویید: ما که نفهمیدیم! نکرده‌اید که بفهمید. تا نصرت خدا نکنید، فایده‌ای ندارد. اگر در اقتصاد گرفتار هستی، با دعا کار اصلاح نمی‌شود. برای خدا قدم بردار، اگر یاری خدا را ندیدی، آن وقت اشکال کن. با تنبلی، خدا انسان را یاری نمی‌کند. اگر برای خدا کار کردی، جزا هم دارد.

وفای به عهد و وفای به وعده و وعیدهای خداوند، همه جنبه جزایی دارد. البته این غیر آن رحمت عمومی خداوند است. خداوند یک رحمت عام نسبت به همه موجودات دارد.

و همه موجودات از آن بهره‌مند هستند و مقید به قیدی نیست. ولی این‌ها در صورتی است که شما قدم بردارید. قدم برنداشته اگر هزار سال هم در محراب داد بکشی، می‌گویند: خبری نیست. باید حرکت نحو الله کرد، از خدا هم یاری خواست و خدا هم تحقیقا یاری می‌کند.

ولی با نشستن در خانه و تسبیح دست گرفتن که: خدایا کارهای ما را اصلاح کن، کار اصلاح نمی‌شود. یک قدم بردار، دست کم چهار تا فقیر را در شب اداره کن، اقتصاد شما آباد می‌شود. تا وفا نکنید خبری نیست: «أَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ»^۱.

۱. پایان دیدگاه حضرت آیت الله بهاء الدینی

نصرت الهی در سیره ی حضرت زهرا علیها السلام

نصرت و یاری رساندن به دیگران، یکی از صفتهای نیکویی است که مورد تأیید دین مبین اسلام قرار گرفته است. اما لازمه ی یاری رساندن به کسی، آن است که آن فرد نیاز به کمک شدن داشته باشد. سؤال مهمی که با توجه به عنوان این مقاله به ذهن متبادر می شود آن است که مگر خداوند متعال - که عنان قدرت را در دست دارد و به هر کاری توانا است و برای انجام فعلی تنها لازم است «اراده کند و بگوید که موجود باش، تا موجود شود»^۱ - به یاری مخلوقات خود نیازمند است. آیا اصلاً یاری رساندن به خدا، ریشه ای در منابع اصیل دینی دارد؟ آیا ما به چنین فعلی امر شده ایم؟ این یاری رسانی و نصرت به چه شکل و با انجام چه کاری محقق می شود؟ و بالاخره این که آیا در سیره ی پیشوایان دین و به ویژه حضرت فاطمه علیها السلام، دختر گرامی رسول خدا صلی الله علیه و آله، چنین نصرتی مشاهده می شود؟

متن: نصرت و یاری رساندن به خدا، از دستورات قرآن کریم به مسلمانان است و در ازای آن، خداوند متعال وعده فرموده است که یاری کنندگان خود را یاری کند و ایشان را ثبات قدم بخشد. در سوره ی محمد می خوانیم:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ»^۲

۱. إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ [سوره ی یس، آیه ۸۲]

۲. سوره ی محمد آیه ۷.

ای کسانی که ایمان آوردید، خداوند را یاری کنید تا او شما را نصرت و یاری بخشد و در راه خود، ثابت قدم قرار دهد.
در آیهی دیگری از قرآن می‌خوانیم:
«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ»^۱

ای کسانی که ایمان آوردید، یاری کنندگان پروردگارتان باشید.
پس می‌بینیم که این مسأله و امر به انجام آن، ریشه در آیات قرآن دارد. حال سؤالی که در این جا مطرح می‌شود آن است که چگونه باید خدا را یاری کرد؟ برای پاسخ به این پرسش، باز هم به سراغ قرآن مجید می‌رویم. قرآن پس از دستور به نصرت الهی، خود به بیان معنی آن می‌پردازد. در ادامه‌ی آیهی قبل چنین می‌خوانیم:

«كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ»^۲

آن چنان که حضرت عیسی علیه السلام به حواریون فرمود که چه کسی من را در راه خدا یاری می‌کند و حواریون پاسخ گفتند که ما یاری کنندگان خداوندیم.

همان گونه که ملاحظه می‌شود، حواریون حضرت عیسی، یاری رساندن به ایشان که حجت زمان و پیامبر دورانشان بود را معادل با نصرت الهی می‌دانستند. قرآن کریم نیز نه تنها این طرز تفکر را تأیید می‌کند، بلکه به مسلمانان دستور می‌دهد که همچون حواریون، خدا را یاری کنند. یعنی حجت پروردگار و نماینده‌ی او در زمین را یاری رسانند.

خوب است که پس از این بحث قرآنی، در احادیث و روایات معصومین علیهم السلام

۱. سوره‌ی صف آیه‌ی ۱۴.

۲. همان.

سیری کنیم و از خرمن علوم آل محمد علیهم السلام خوشه‌ای بر چینیم.
 امام جعفر صادق علیه السلام در توضیح آیه ی ۱۴ سوره ی صف می‌فرماید:
 «حواریون عیسی در واقع پیروان و شیعیان او بودند و شیعیان و پیروان ما، حواریون ما هستند. شیعیان ما در پیروی از ما، از حواریون عیسی ثابت قدم ترند. هنگامی که حضرت عیسی به آنان فرمود که چه کسی من را در راه خدا یاری می‌کند؟ گفتند: ما ناصران خدا هستیم. اما به خدا سوگند، او را در برابر یهود یاری نکردند و در کنار او با یهود نجنگیدند. در مقابل، شیعیان ما، همواره از آن زمان که خداوند، رسولش را قبض روح فرمود، ما را یاری کردند و در کنار ما با دشمنانمان جنگیدند و در این راه برخی سوزانده شدند و برخی دیگر سختی‌ها را تحمل کردند و گروهی دیگر، آوارهی سرزمین‌های دور دست شدند. خداوند جزای خیرشان دهد که امیر مؤمنان در باره‌ی ایشان فرمودند: (به جرم محبت ما) حتی اگر با شمشیر بر سر شیعیان ما بکوبند، هرگز با ما دشمنی نمی‌کنند»^۱

آری! امام صادق چنین برای شیعیان و یاری دهندگان دین خدا که برای دفاع از حریم حجت خدا فداکاری می‌کنند، ارزش قائل است و آنان را بالاتر از حواریون حضرت عیسی علیه السلام می‌داند و برای ایشان دعا می‌کند.

انواع یاری رساندن

پس از معلوم شدن معنای یاری رساندن به پروردگار و ارزش آن، لازم است که کمی درباره‌ی چگونگی یاری رسانی به حجت خدا بحث و گفت و گو کنیم. یاری رساندن انواع و اقسام مختلفی دارد و در شرایط مختلف، روش‌های

گوناگونی را می‌طلبد:

نخستین و ساده‌ترین راه نصرت حجت خدا، یاری رساندن با قلب است. یعنی انسان در درون خود، امامش را بشناسد و به فضائل و کمالات او معترف باشد و فرمانش را گردن نهد. این حداقل یاری رسانی و معرفت است که از دست همگان بر می‌آید.

مرحله‌ی بعدی در نصرت حجت خدا، یاری رسانی زبانی است. بسیار اتفاق می‌افتد که انسان می‌تواند با بیان کلامی هر چند کوتاه، ارادت خود به امام زمان و حجت‌های خدا را به نمایش بگذارد و با کلام خود، آن بزرگواران را یاری کند. گاهی بیان یک شعر زیبا برای نشر فضائل اهل بیت، بیان یک حدیث یا آیه‌ی قرآن در اثبات حقانیت آن بزرگواران، می‌تواند مصداقی از این یاری زبانی باشد. در جامعه‌ی امروز ما که شبهات و سؤالات در مورد امامت و وصایت اهل بیت و وجود نازنین امام زمان علیه السلام از هر سو روانه‌ی قشر کم توجه و کم سواد جامعه است، آموختن روش پاسخ‌گویی به این سؤالات در مرحله‌ی اول و برای یاری قلبی، و نشر این جواب‌ها برای یاری رسانی زبانی، از وظایف فرهیختگان و دانشمندان جامعه‌ی ما است.

سومین مرحله از یاری و نصرت خدا، یاری رساندن با دستان است. یعنی شیعه‌ی واقعی کسی است که تمام اعضا و جوارح خود را در راه یاری و نصرت مولایش هزینه کند و با انجام اقدامات قابل لمس، به یاری مولایش بپردازد. حتی گاهی نصب یک پرچم سیاه در عزای خاندان عصمت یا روشن کردن یک چراغ در شادی آنان، می‌تواند مصداقی از این گونه یاری‌ها باشد. البته یاری رساندن به حجت خدا مراتبی دارد که هر کس در حد توان خویش بدان مأمور است. در این جا بیان داستانی زیبا خالی از لطف نیست.

مناظره مرد شامی

یونس بن یعقوب می گوید: در محضر امام صادق علیه السلام بودم که مردی شامی بر آن حضرت وارد شد و به ایشان عرض کرد: من مردی فقیه و متکلم هستم و آمده‌ام تا با اصحاب شما مناظره و گفت و گو کنم. امام صادق علیه السلام به او فرمودند: ای مرد! کلام تو از کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله است یا از جانب خود تو است؟ مرد شامی پاسخ داد: هم از جانب رسول خدا است و هم از جانب خودم. امام صادق علیه السلام به او فرمودند: پس تو با رسول خدا شراکتی داشته‌ای؟ پاسخ داد: نه! امام از او پرسیدند: پس در این صورت به تو وحی شده است؟ پاسخش منفی بود.

امام بار دیگر پرسیدند: در این صورت آیا مدعی هستی که اطاعت تو هم چون اطاعت رسول خدا واجب است؟ مرد شامی درمانده شد و گفت: نه این را هم نمی‌گویم. امام صادق علیه السلام لبخندی زدند و به من فرمودند: قبل از آن که بحث آغاز شود، حرفی زد که بطلانش را آشکار کرد. در این هنگام امام صادق علیه السلام به من فرمودند: ای یونس! اگر تو روش نیکوی مباحثه با خصم را می‌دانی با او مناظره کن!

یونس بن یعقوب با حسرت و تأسف می‌گوید: من از علم کلام و مناظره چیزی نمی‌دانستم. به امام صادق علیه السلام عرض کردم: ای پسر رسول خدا! من خود از جانب شما شنیدم که اصحاب خود را از علم کلام بر حذر می‌داشتید و کلامیان را گمراه می‌دانستید. امام به من فرمودند: ای یونس! من گفتم کسانی از ایشان که کلام ما را رها می‌کنند و به دنبال ذهنیات خود می‌روند بر باطلند. حال برخیز و از خیمه بیرون رو و برخی از اصحاب متکلم ما را جمع کن و به نزد این مرد شامی بیاور تا با او مناظره کنند.

یونس بن یعقوب از خیمه خارج شد و برخی از اصحاب امام همچون حُمران بن أعین و قیس بن ماصر را که به گمان او در علم کلام از دیگران دانشمندتر بودند، به محضر امام آورد. هنگامی که این افراد به محضر امام شرفیاب شدند، امام صادق (ع) که گویی به دنبال فرد دیگری می گشت، سر را از خیمه بیرون برد و ناگهان با خوشحالی فرمود: به خدا سوگند که هشام آمد.

ما گمان کردیم که هشام، یکی از فرزندان جناب عقیل که حضرت صادق (ع) به او علاقه‌ی زیادی داشتند، در حال آمدن است. اما با تعجب دیدیم که هشام بن حکم وارد خیمه‌ی امام صادق (ع) شد.

هشام در آن موقع جوانی کم سن و سال بود که هنوز مو بر صورتش نرویده بود و از تمامی کسانی که در خیمه بودند، کم سن و سال تر بود. امام برای او جا باز کردند و فرمودند: «او یاری رسان ما با قلب و زبان و دستان خویش است.»

سپس به مرد شامی فرمودند: با این افراد مباحثه کن.

مرد شامی و اصحاب امام صادق (ع) وارد بحث و گفت و گو شدند. بحث این افراد با مرد شامی کمی به طول انجامید و هر چند که در غالب موارد، اصحاب امام صادق (ع) بر او چیره شدند، اما گاهی در انجام بحث و گفت و گو دچار اشتباه می شدند و امام (ع) گاهی به این گفت و گوها می خندیدند. پس از آن که بزرگان از اصحاب امام با مرد شامی گفت و گو کردند، امام به مرد شامی فرمودند: حال با این نوجوان مناظره کن.

مرد شامی پذیرفت و رو به هشام کرد و به او گفت: در مورد امامت از من سؤال کن!

هشام ناراحت شد اما خود را کنترل کرد و گفت: ای مرد شامی! خداوند به

حال بندگان خود آگاه تر است یا بندگان به حال خودشان؟ او بر ایشان دلسوزتر است یا بندگان بر خودشان؟

مرد شامی پاسخ داد: معلوم است که خداوند به حال بندگان خویش آگاه تر است.

هشام پرسید: این خدای آگاه در جهت خیرخواهی امت خود چه کرده است؟
مرد شامی گفت: برای آن که مردم متفرق نشوند و آراء گوناگون، سبب تشتت ایشان نگردد، دلایل و نشانه‌هایی قرار داده است تا ایشان را به طاعت پروردگار آگاه سازد و الفت و محبت را بین ایشان برقرار سازد.

هشام پرسید: این نشانه‌ها چه کسانی هستند؟

مرد شامی گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله

هشام پرسید: بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله؟

مرد شامی پاسخ داد: کتاب خدا و سنت پیامبر.

هشام پرسید: به نظر تو آیا کتاب و سنت می‌تواند رافع اختلاف امت باشد و آنان را در زیر پرچمی واحد در آورد؟

مرد شامی گفت: آری!

هشام گفت: اگر چنین است، چرا باید چون تویی از شام قصد حرکت کند تا بیاید و با ما بحث و مناظره کند. جز این نیست که قرآن و سنت پیامبر، به تنهایی رفع کننده‌ی اختلافات امت نیستند؟

مرد شامی در این هنگام ساکت شد و چیزی نگفت. امام صادق علیه السلام به او فرمودند: چرا ساکت شدی و چیزی نمی‌گویی؟

مرد شامی گفت: چه بگویم؟ اگر بگویم که اختلافی در کار نیست که دروغ گفته‌ام و اگر بگویم قرآن و سنت پیامبر، رفع کننده‌ی تمام اختلافات است، راه

به خطا برده‌ام. چرا که برداشت‌های متفاوتی می‌توان از کتاب خدا و سنت پیامبر داشت. اگر هم بگویم که با وجود اختلافی که داریم، هر دو درست می‌گوییم، سخن باطلی گفته‌ام.

در این لحظه امام صادق علیه السلام به مرد شامی فرمودند: حالا تو همین سؤالات را از او بپرس تا حقیقت را دریابی و توانایی هشام را درک کنی!

مرد شامی از هشام پرسید: خداوند به حال بندگان خود آگاه‌تر است یا بندگان به حال خودشان؟ او بر ایشان دلسوزتر است یا بندگان بر خودشان؟

هشام پاسخ داد: معلوم است که خداوند به حال بندگان خویش آگاه‌تر است. مرد شامی پرسید: آیا خداوند کسی را قرار داده است تا این مردم را جمع کند و حق را از باطل برایشان جدا سازد و جمع آنان را نظام و قوام بخشد؟ هشام گفت: در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله یا امروز؟

مرد شامی گفت: در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله که این امر بر عهده‌ی ایشان بود. امروز چه کسی عهده دار این امر است؟

هشام گفت: امروز این آقا و بزرگواری که بار سفر بستنی تا با او بحث و گفت و گو کنی، عهده دار امر هدایت مردم و جانشین رسول خداست. او کسی است که به ما از اخبار آسمان می‌آموزد و از حوادث روی زمین خبر می‌دهد.

مرد شامی پرسید: چگونه بر این امر اطمینان پیدا کنم؟

هشام گفت: هر آن چه می‌خواهی از او بپرس؟

مرد شامی گفت: هیچ راهی برای من باقی نمانده جز آن که از او پرسش کنم. در این هنگام حضرت صادق علیه السلام به او فرمودند: آیا می‌خواهی به تو بگویم که از آن هنگام که از شام حرکت کردی، چه اتفاقاتی برای تو افتاده است و از

چه حوادثی عبور کرده‌ای؟

مرد شامی گفت: آری.

آن گاه امام صادق علیه السلام شروع به بیان جزئیاتی از سفر او کردند که جز خود او بر آن مطلع نبود. در این هنگام مرد شامی تمامی آن حوادث را تأیید کرد و گفت: اینک اسلام آوردم.

امام صادق علیه السلام به او فرمودند: اینک ایمان آوردی. چرا که اسلام قبل از ایمان است و به واسطه‌ی اسلام، از مسلمانان ارث برده می‌شود و نکاح جاری می‌گردد؛ اما به واسطه‌ی ایمان، ثواب داده می‌شود. در این هنگام مرد شامی گفت:

شهادت می‌دهم که معبودی جز الله نیست و محمد صلی الله علیه و آله

فرستاده‌ی اوست و **شهادت** می‌دهم که شما وصی او هستید.

در این هنگام، امام صادق علیه السلام رو به شاگردان خود کردند و تذکراتی را در مورد نحوه‌ی مناظره به ایشان بیان کردند. در آخر هم رو به هشام بن حکم کردند و فرمودند: ای هشام! چون تویی باید با مردم سخن بگویدی. از لغزش‌ها و گناهان به دور باش که شفاعت ما از پی تو خواهد آمد.^۱

درس‌هایی از مناظره

نکات بسیار مهمی در داستان فوق نهفته که توجه به آن‌ها، تا حدودی نشان‌گر اهمیت نصرت و یاری اهل بیت و پاداش این عمل است:

نخست، آن که امام صادق علیه السلام در حضور اصحاب جا افتاده و مو سپید کرده‌ی خود، از جوانی چون هشام چنین تجلیل می‌کند. زیرا او راه دفاع منطقی از

عقاید خویش را آموخته و با مخالفان اعتقادش، با نرمی و البته زیرکی خاصی سخن می‌گوید و در میدان اندیشه و برهان، آن‌ها را مقهور دانش خویشان می‌کند.

دوم، آن که آموختن استدلال‌های دینی، نه تنها از سوی اهل بیت منع نشده، بلکه برای دفاع از اعتقادات صحیح نشأت گرفته از مکتب اهل بیت، توصیه شده و کاملاً ضروری است.

سوم، آن که ارزش یاری اهل بیت و روشن کردن مخالفان و به راه آوردن منحرفان، چنان است که به شرط دوری از محارم، شفاعت ائمه‌ی هدی (علیه السلام) را در سرای باقی به همراه خواهد داشت.

یاری ولی خدا امیرالمؤمنین (علیه السلام)

در رخدادهای پس از رحلت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) مشاهده می‌کنیم که دختر بزرگوار پیامبر، یعنی وجود نازنین حضرت زهرا (علیها السلام) با آشکاری و وضوح، به مخالفت با دستگاه خلافت بر می‌خیزد و در راه نصرت و یاری همسر و امام زمانش، متحمل آزار و اذیت‌های فراوان می‌شود و سرانجام در همین مسیر به **شهادت** می‌رسد.

رفتار حضرت زهرا (علیها السلام) را نباید تنها در عواطف ایشان نسبت به همسر جست و جو کرد. بلکه باید دانست که حضرت زهرا (علیها السلام) به **شهادت** قرآن کسی است که از هر گونه خطا و لغزش و رجس مصون و معصوم است.^۱ چنین کسی هرگز به میل شخصی و خواسته‌های نفسانی، اقدام به مخالفتی چنین گسترده با حکومتی نمی‌کند مگر آن که مشروعیتی برای آن حکومت قائل نباشد.

۱. سوره‌ی احزاب آیه‌ی ۳۳. آیه تطهیر (۳۳)

برخی از اقدامات آن حضرت در دفاع و یاری از امام زمانش به شرح ذیل است:

۱) در ماجرای بیعت مردم با ابوبکر، زمانی که بیشتر مردم با او بیعت کردند و امر خلافت محکم شد، برای کسب استحکام بیشتر، او اصرار داشت که علی بن ابی طالب علیه السلام - که آشکارا، خلافت و وصایت پیامبر به امر خود پیامبر، به او می‌رسید - نیز با او بیعت نماید. لذا گروهی را به خانه‌ی آن بزرگوار فرستاد تا ایشان را هر چند به زور، از خانه خارج کنند و مجبور به بیعت نمایند.

اما هنگامی که آن جماعت به خانه‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام رسیدند، خود را مواجه با دختر پیامبر دیدند که ضمن دفاع از همسر و امام خویش، به آنان در مورد عاقبت کارشان هشدار می‌دهد. هر چند که این هشدارها مؤثر واقع نشد و عمال دستگاه خلافت، درب خانه‌ی علی بن ابی طالب علیه السلام را به آتش کشیدند^۱ و فاطمه علیها السلام را زیر دست و پا و بین دیوار و در قرار دادند، اما فاطمه علیها السلام تا آن جا که در توان داشت با قلب و زبان و دست، در نصرت امامش کوشید و بر اثر جراحات ناشی از همین هجوم وحشیانه، در نهایت فرزند شش ماهه‌اش را سقط کرد و خود نیز پس از مدتی به شهادت رسید.^۲

۲) فدک سرزمینی بود که بدون جنگ و تلاش مسلمانان، توسط گروهی از یهودیان به پیامبر صلی الله علیه و آله هدیه شده بود و پیامبر نیز آن را به حضرت زهرا علیها السلام بخشیده بود. دستگاه غاصب خلافت، برای آن که خاندان پیامبر را از امتیازات اقتصادی آن سرزمین حاصل خیز محروم کند، عمال و کارگران حضرت زهرا علیها السلام را از آن اخراج نمود و آن را غصب کرد. حضرت زهرا علیها السلام در برابر

۱. عقد الفرید، صلاح الدین شافعی، ج ۵، ص ۱۳ به نقل از فاطمة الزهراء، شادمانی دل پیامبر.

۲. ملل و نحل شهرستانی، ج ۱، ص ۵۷، به نقل از فاطمة الزهراء، شادمانی دل پیامبر.

چنین اقدام ظالمانه‌ای، به مسجد پیامبر رفت و در حضور مردم مدینه، با ابوبکر بر سر آن محاجه کرد و در ضمن خطبه‌ی مفصلی که ایراد نمود، آن چنان ابوبکر را رسوا کرد و به استیصال کشاند و دروغ‌گویی او را عیان کرد، که آبرویی برای دستگاه خلافت باقی نماند. این اقدام را تنها نمی‌توان در چهارچوب اعتراض ایشان به غصب فدک ارزیابی کرد. چرا که ارزش مادی فدک برای آن حضرت چندان مهم نبود و جنبه‌ی اصلی اعتراض ایشان، حمایت و یاری امیر مؤمنان بود که بنا به سفارش پیامبر، قرار نبود وارد کشمکش‌های سیاسی آن دوره شوند. اما چنین عذری بر فاطمه علیها السلام نبود و ایشان با این حرکت، به تمام مردم اعلام کرد که با دستگاه خلافت هم جهت نیست و آن را به رسمیت نمی‌شمارد. آن چنان که بخاری، مهم‌ترین دانشمند اهل سنت در کتاب مشهور خود به نام صحیح بخاری می‌نویسد:

«فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خشمگین شد و از ابوبکر کناره‌گیری کرد و تا هنگام وفاتش، این قهر و کناره‌گیری ادامه داشت و پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شش ماه زندگی کرد.»^۱

اهمیت این رفتار آن گاه مشخص می‌شود که بدانیم رسول اکرم بارها و بارها در شأن فاطمه علیها السلام فرموده بود:

«خشنودی فاطمه خشنودی من و خشم فاطمه خشم من است. هر کس که فاطمه دخترم را دوست داشته باشد، مرا دوست داشته است و هر کس فاطمه را به خشم آورد، مرا به خشم آورده است.»^۲

۱. صحیح بخاری، ج ۴، صفحه ۹۶، به نقل از فاطمة الزهراء، شادمانی دل پیامبر.

۲. الامامة و السياسة، ابن قتیبہ دینوری، ج ۱، ص ۱۹، به نقل از فاطمة الزهراء، شادمانی دل پیامبر.

و مسلمانان و حتی دستگاه خلافت به خوبی از این ماجرا آگاه بودند و غضب فاطمه علیها السلام بر ایشان، به نوعی حکم عدم مشروعیت ایشان و نارضایتی رسول الله از آنان بود. لذا خلیفه‌ی اول به همراه عمر بن خطاب به جهت ظاهر سازی در افکار عمومی جامعه‌ی مسلمانان، برای عیادت و دل جویی از فاطمه به حضورش رفتند. آن حضرت از ایشان روبرو گرداند و به آنان گفت: آیا شما از پیامبر شنیدید که فرمود: «خشنودی فاطمه...» و حدیث فوق را قرائت کرد. ابوبکر و عمر تصدیق کردند که این حدیث را از پیامبر شنیده‌اند. در این هنگام فرمود: همانا من خداوند و فرشتگانش را شاهد می‌گیرم که شما مرا به خشم در آوردید و خشنود نساختید و هرگاه پیامبر را ملاقات کنم، از شما به او شکایت خواهم کرد. ابوبکر گفت: من از خشم آن حضرت و خشم تو به خدا پناه می‌برم ای فاطمه! سپس شروع به گریه و زاری کرد به طوری که نزدیک بود، قالب تهی کند. آن حضرت (خطاب به ابوبکر) می‌فرمود: به خدا سوگند که در هر نمازی که به جای آورم تو را نفرین خواهم کرد.^۱

۳ پس از ماجرای غصب خلافت، امیر مؤمنان شب‌ها، حضرت زهرا علیها السلام را بر چهارپایی سوار می‌کرد و به همراه حسنین علیهم السلام در خانه‌ی مهاجران و انصار می‌رفت و از ایشان یاری می‌طلبید. برخی از آنان می‌گفتند:

«ای دختر رسول خدا! کار از کار گذشته است و ما با این مرد بیعت کرده ایم. اگر همسر و پسر عمویت پیش از او نزد ما می‌آمد و از ما بیعت می‌خواست، ما کسی غیر از او را انتخاب نمی‌کردیم.»

علی علیه السلام در پاسخ به آنان می‌فرمود: آیا من جنازه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله را در

خانه‌اش روی زمین می گذاشتم و دفن نمی کردم و به دنبال گرفتن حکومت آن حضرت، به نزاع و دعوا بر می خاستم؟

حضرت زهرا علیها السلام نیز در تأیید سخنان امام زمانش می فرمود: ابوالحسن کاری غیر از آن چه که سزاوار و مناسب او بود، انجام نداد و آنان نیز کاری کردند که حسابشان با خدا است و خداوند از آنان بازخواست خواهد کرد.^۱

این رفتار حضرت زهرا علیها السلام نیز در چهارچوب دفاع از حریم ولایت امام زمان خویش و نصرت او که همان نصرت خداست، قابل تحلیل و درس آموز است. حضرت زهرا علیها السلام از **شهادت** خود نیز صحنه‌ای برای رسوایی دستگاه غاصب خلافت و یاری و کمک به امام زمان خویش ساخت. ایشان به امیر مؤمنان وصیت فرمود که ایشان را شبانه به خاک بسپارد و کسی را از محل دفن خود مطلع نگرداند و اجازه ندهد، غاصبان خلافت بر پیکر بی جان او نماز بگذارند. این حرکت عمیق، چنان تأثیری بر مخالفان امیرالمؤمنین علیه السلام داشت که باز هم بخاری، به نقل واقعه پرداخته و سند دیگری در مظلومیت خاندان رسالت را به تصویر کشیده است. او می نویسد:

«ابوبکر از این که چیزی از منافع آن مکان نزد فاطمه علیها السلام برده شود جلوگیری کرد. فاطمه علیها السلام از او خشمگین شد و از ابوبکر کناره گیری کرد و تا هنگام فوت با او سخن نگفت و شش ماه پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم زنده بود. هنگامی که چشم از جهان فرو بست، شوهرش علی علیه السلام او را شبانه دفن کرد و به ابوبکر اطلاع نداد و خود بر جنازه‌اش نماز خواند.»^۲

۱. همان، ج ۱، ص ۱۲، به نقل از فاطمة الزهراء، شادمانی دل پیامبر.

۲. صحیح بخاری، جلد ۴، صفحه ۹۶، به نقل از فاطمة الزهراء، شادمانی دل پیامبر علیها السلام.

رفتار بزرگان دین و معصومان علیهم السلام همواره چون چراغی بر سر راه شیعیان ایشان است. همان گونه که بیان شد، حضرت زهرا علیها السلام از تمام ظرفیت‌ها و توانایی‌های خود در جهت یاری مولا و امامش، حضرت علی علیه السلام بهره برد. هر چند که علی بن ابی طالب علیه السلام بنا بر دستور الهی، سکوت اختیار کرده بود، اما وظیفه‌ی فاطمه در یاری حجت خدا تعطیل پذیر نبود و او آن چه را که می‌توانست در این راه انجام داد و حتی جان نازنین خود و فرزند در رحمش را نیز بر سر این کار گذاشت.

ناگفته پیداست که شیعه‌ای که بخواهد از رفتار برترین بانوی عالم، تبعیت کند و رفتار خود را به رفتار آن بزرگوار شبیه سازد، وظیفه‌ای جز یاری خدا و دین او و حجتش برای خود متصور نیست. خواه این یاری، دفاع مستدل از عقاید محکم و صحیح تشیع باشد - آن چنان که هشام بن حکم مفتخر به انجام آن بود - و خواه اگر لازم شد، روزی با جان و مال و تمام آن چه که خدا به او ارزانی داشته، برای دفاع از حریم ولایت امام زمان خویش قیام کند.

اگر امروز به ظاهر، دست امام زمان علیه السلام برای دفاع از خویش در برابر هجوم ناجوانمردانه‌ی دشمنان دین بسته است - آن چنان که دست علی علیه السلام بسته بود - شیعه با اقتدا به فاطمه علیها السلام، باید به دفاع از حریم امام زمان خویش برخیزد. باشد که شفاعت آن بزرگوار - آن چنان که حضرت صادق علیه السلام به هشام بن حکم فرمود - شامل حالش شود و نامش در فهرست نام اقتدا کنندگان به فاطمه درج گردد.

نصرت رساندن به ولی خدا از دید قرآن و حدیث

یکی از اموری که شاید برای برخی از پیروان مکتب انبیا و اولیا شبهه ناک تلقی گردد و از آن برداشت نادرست و غیر واقع داشته باشند، مسأله نصرت خواهی و استنصار ولی خدا از غیر خداست.

صورت افراط گرایانه این اندیشه به شریک قائل شدن برای خدا و مشرک دانستن مستنصر و ظهور آن در فکر وهابیت می انجامد. و حالت تفریطی آن به عدم وجود چنین کمک خواهی و در صورت وجود آن احساس نوعی خفت و خواری و زبونی برای ولی خدا تلقی می شود.

در این مقال به جهت رعایت اختصار، بیشتر به جنبه دوم این اندیشه می پردازیم و به دلایل قرآنی و روایی در جهت اثبات یا رد این نظریه می کوشیم. لازم به ذکر است که محوریت این تحقیق، منابع قرآنی و روایی بوده و هر نوع استفاده ای از منابع موجود جز پیام اصلی و حقیقی آیه و روایت نبوده است. روند انجام این تحقیق با تفکیکی میان دو نوع نصرت مذموم و مقبول آغاز شده و با ارائه نمونه هایی از وجود این نصرت در سیره اهل البیت علیهم السلام، طلب نصرت از غیر خدا و اهمیت آن مورد تأیید و تثبیت واقع شده است.

یاری دادن دو حالت دارد: گاهی مذموم است و گاهی پسندیده:

الف) بر اساس مبانی قرآنی و روایی، کمک و نصرت خواهی از غیر خداوند،

به نوع نگرش کمک خواهند دارد، این کمک خواهی یا مورد قبول قرآن است یا مردود است. در حالت اول اگر نیت کمک خواه از کمک گیرنده نیتی استقلالی و شأنی مستقل از سایر مخلوقات باشد، شرک تلقی شده، مورد نکوهش قرآن واقع شده و نقطه مقابل توحید قلمداد می‌شود.

به این آیات توجه کنید:

«فَلَوْلَا نَصْرُهُمُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ قُرْبَانًا آلِهَةً»^۱

پس چرا کسانی را که از غیر خداوند متعال، به عنوان آلهه پذیرفتند، یاریشان نکردند؟

«مَنْ دُونِ اللَّهِ هَلْ يَنْصُرُونَكُمْ أَوْ يَنْتَصِرُونَ؟»^۲

آیا غیر از خداوند، کسانی شما را یاری می‌کنند؟

«وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَكُمْ وَلَا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ»^۳

و شما کسانی را که غیر از خداوند می‌خوانید، توان یاریتان را ندارند و حتی نمی‌توانند به خودشان هم کمکی کنند.

«وَاتَّخَذُوا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يَنْصُرُونَ»^۴

و کسانی را جز خداوند به عنوان آله پذیرفتند، شاید که یاریشان کنند.

در تمامی آیات و مانند آن، نصرت و کمک از غیر خداوند متعال نفی و مردود اعلام شده است؛ زیرا شأن و جایگاهی که برای کمک دهنده متصور شده، شأنی مستقل از خداوند متعال است افرادی که نیازمند کمک هستند به

۱. سوره احقاف، آیه ۲۸.

۲. سوره شعراء، آیه ۹۳.

۳. سوره اعراف، آیه ۱۹۷.

۴. سوره یس، آیه ۷۴. همچنین رجوع کنید به سوره آل عمران، آیه ۱۶۰ و سوره ملک آیه ۲۰.

کسانی مراجعه کرده‌اند که برای آنان قدرت و توانی استقلالی در برابر خداوند قائل‌اند و لذا مورد تقبیح قرآن واقع شده‌اند.

شبهه به این مضمون در برخی روایات به خصوص ادعیه صادره از اهل البیت علیهم‌السلام رسیده است. از جمله در دعایی که مرحوم مجلسی نقل کرده، امام علیه‌السلام می‌فرماید:

«پناه می‌بریم به خداوندی که نگهدار و یار و مونس ما از هر شری است و او تمام آفات و بدی‌ها را از ما را دفع می‌کند در حالی که شریکی برای او نیست.»^۱

مشخص است که فرمایش امام علیه‌السلام در مورد ناصر بودن خداوند از باب استقلالی و شریک قائل نشدن برای او در امر نصرت و یاری از دید ربوبیت و الوهیت اوست. به عبارت دیگر، هیچ کس را نرسد تا نصرت و یاری خود را در کنار یاری خداوند بسنجد، که این کار شدیداً با توحید و اعتقاد به یگانگی او مخالف است. در بعضی از غزواتی که کار بر سپاه اسلام سخت می‌شد، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم این دعا را زمزمه می‌فرمودند: «اللهم انی استلک باسمک یا ربنا یا الهنا یا سیدنا یا مولنا یا ناصرنا یا حافظنا یا دلیلنا...»^۲

پر واضح است که این نوع از نصرت نیز از سوی یاری دهنده‌ای می‌باشد که مستقل از سایر مخلوقات، رسولش را یاری می‌فرموده و حافظ و راهنمای او بوده است.

ب) اما در بعضی از آیات، کمک خواهی از غیر خدا مورد قبول قرآن واقع شده و آن کمکی است به دور از شائبه شرک. در واقع کمک خواهان، کمک

۱. بحار الانوار، ج ۸۷، ص ۱۶۷.

۲. بحار الانوار، ج ۹۱، ص ۳۹۱.

دهندگان را وسیله‌ای بیش نمی دانند. کمک دهندگان مخلوقات هستند که می توانند قضای حاجت کنند. لذا هر کسی می تواند در مورد نیازمندی هایش به غیر خدا روی آورد و از او کمک بخواهد. به این آیات توجه کنید:

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ^۱»

«در این آیه سخن از یاری رساندن و پناه دادن انصار (اهل مدینه) است که از مهاجرین استقبال کرده و آن چه را داشتند بذل نمودند. خداوند یاری ایشان را مورد تأیید قرار داده و با وصف «اولیاء بعض» آنان را دوستان و یاوران حقیقی یکدیگر معرفی فرموده است.»

در آیه بعد می فرماید:

«وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ^۲»

خداوند در این آیه، انصار را به جهت این که به مهاجرین پناه دادند و آنان را کمک و یاری کردند، مومنین حقیقی نامیده که از آمرزش و رزقی کریمانه برخوردارند.

زمانی که قرار شد سدی بین یاجوج و ماجوج بنا شود، جناب ذی القرنین از

قومش طلب کمک و یاری کرد و مورد نکوهش یا خفتی واقع نشد:

«قَالَ مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا^۳»

۱. سوره انفال، آیه ۷۲.

۲. سوره انفال، آیه ۷۴.

۳. سوره کهف، آیه ۹۵.

با این دید، حتی اگر پیامبری هم از دیگری تقاضای نصرت و کمک داشته باشد، مورد پذیرش واقع می‌شود. نه قرآن او را سرزنش می‌کند که چرا از غیر خدا کمک خواستی و نه به او نسبت‌های ناروایی چون شرک یا خواری و خفت زده می‌شود! به این آیه دقت کنید:

«قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ
الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ»^۱

حضرت عیسی علیه السلام به حواریون فرمود: چه کسانی مرا برای خدا یاری می‌کنند؟ آنان گفتند: ما یاری دهندگان الهی تو خواهیم بود.»

ذیل همین آیه مرحوم کلینی از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمودند: «إِنَّ حَوَارِيَّ عِيسَى علیه السلام كَانُوا شِيعَتَهُ وَإِنَّ شِيعَتَنَا حَوَارِيُّونَا وَمَا كَانَ حَوَارِيَّ عِيسَى بِأَطْوَعَ لَهُ مِنْ حَوَارِينَا لَنَا وَإِنَّمَا قَالَ عِيسَى علیه السلام لِلْحَوَارِيِّينَ - مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ فَلَا وَاللَّهِ مَا نَصَرُوهُ مِنَ الْيَهُودِ وَلَا قَاتَلُوهُمْ دُونَهُ وَشِيعَتَنَا وَاللَّهِ لَمْ يَزَالُوا مُنْذُ قَبْضِ اللَّهِ عَزَّ ذِكْرُهُ رَسُولَهُ صلی الله علیه و آله يَنْصُرُونَا»

بر اساس این روایت، شیعیان حقیقی ائمه علیهم السلام بسان حواریون ایشان هستند. شاهد ما قرار پایانی فرمایش امام علیه السلام است که فرمود: «به خدا قسم، از زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت فرموده، شیعیان ما به حقیقت، ما را یاری کرده‌اند.»

اصولاً یکی از اهداف بعثت انبیاء علیهم السلام آن بوده تا معلوم شود چه کسانی با ایمان به خدای متعال در مقام نصرت و یاری آنان بر می‌آیند و چه کسانی از یاری ایشان در امر تبلیغ و رسالتشان، سرباز می‌زنند. خداوند در این باره می‌فرماید:

۱. سوره صف، آیه ۱۴.

«لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ
يَسْتَغِيثُونَ فَضْلاً مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَاناً وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ
هُمُ الصَّادِقُونَ»^۱

بنا به نص این آیه، مهاجرین کسانی بودند که با وجود رنج فقر و نداری، از شهرهایشان اخراج شدند و جز فضل و رضوان الهی را نمی‌خواستند و با این حال چون خداوند و رسولش را یاری کردند، با صفت صادقین راستین ستوده شدند. آنان رسول بزرگوار اسلام را یاری کردند و آن گرامی نیز از یاری، دچار خفت و خواری نشد.

مرحوم مجلسی نصرت این افراد را در حق خدا و رسولش این گونه توصیف می‌کند: «وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ بَأَنْفُسِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ»^۲ و این فرمایش به خوبی ما را به یاد آیه‌ای می‌اندازد که جان رسول خدا را بر نفوس مومنان اولی و ارجح می‌داند که: «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ»^۳

خداوند متعال درباره شأن و مقام کسانی که به رسول بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله ایمان آوردند و حضرتش را بزرگ داشتند و یاریش نمودند، با صفت رستگاران یاد می‌فرماید که:

«قَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ
هُمُ الْمُفْلِحُونَ»^۴

بر اساس این آیه، شرط فلاح، نصرت و یاری رسول خداست. نصرتی که واقعی باشد فلاح و رستگاری، به دنبال دارد.

۱. کافی، ج ۸، ص ۱۶۸.

۲. بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۱۵۶.

۳. سوره‌ی احزاب، آیه ۶.

۴. سوره اعراف، آیه ۱۵۷.

در تمام این آیات خداوند از نصرت و کمک واقعی مردم به رسول اکرم ﷺ تجلیل فرموده است و بنابراین کسی نمی تواند این نصرت و کمک را به معنی دیگری حمل نماید.

یاری خواستن اهل بیت علیهم السلام

اگر به سیره اهل بیت هم توجه کنیم ایشان در ظاهر امر، خود را جدای از سایر مردم نمی دانستند و در نیازهایی که بر ایشان پیش می آمد، به مردم (غیر خدا) رجوع می کردند و از آنان طلب رفع حاجت و نیاز خود را می کردند. امیر مؤمنان علی علیه السلام در موارد مختلفی از دیگران کمک و یاری خواستند؛ به خصوص قبل از تحکیم خلافت خلیفه اول، از مهاجر و انصار استنصار نمودند. امیرالمؤمنین علیه السلام به همراه فاطمه علیها السلام در مجالس انصار می رفت و از آنان یاری می خواست.

مرحوم مجلسی به نقل از امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام می نویسد: من برای حقم استدلال کردم و از آنان یاری خواستم.^۱

سلیم بن قیس هلالی از قول جناب سلمان نقل می کند؛ که آن حضرت حقش را گوشزد نمود و آنان را به یاری خویش طلبید.^۲ بحث نصرت خواهی ائمه و ترغیب و تشویق ایشان امری بدیهی بوده و از اهمیت خاصی برخوردار است.

امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرماید:

«یاور و دوستدار ما در انتظار رحمتی خواهد بود و دشمن

۱. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۲۸.

۲. کتاب سلیم بن قیس، ص ۱۴۶.

کینه‌توز ما منتظر سختی و عذاب.^۱

امام صادق علیه السلام در مجلسی به هنگام ورود هشام بن حکم، محلی را برای نشستن او آماده کردند و خطاب به او که هنوز نوجوانی دوازده یا سیزده بود، فرمودند:

«[هَذَا] نَاصِرُنَا بِقَلْبِهِ وَ لِسَانِهِ وَ يَدِهِ»^۲

«این جوان یاری دهنده ما به قلب و زبان و دستش می‌باشد.»

امام ابوالحسن الرضا علیه السلام در حالی که دِعبِل خُزاعی را در کنار خود نشاندند، خطاب به او که از مادحان و سرسپردگان به آستان مقدس اهل البیت علیهم السلام بود، فرمودند:

«درود بر تو ای دِعبِل، درود بر تو که با دست و زبانت ما را یاری می‌کنی.... به راستی که تو تا زمانی که زنده‌ای یار ما و مدح کننده ما هستی؛ پس تا جایی که می‌توانی در نصرت ما کوتاهی مکن.»^۳

آن قدر مسأله نصرت و یاری ائمه علیهم السلام با ارزش بوده که امام صادق علیه السلام در دعای روز عرفه از کمی یاران و انصارشان به ذات اقدس پروردگار شکوه می‌کند:

«بارالها ای پروردگار من، شکایت می‌کنیم از غیبت پیامبرمان از ما و کمی ناصران و یاورانمان و انبوه دشمنانمان و سختی روزگار بر ما.»^۴

۱. بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۲۶۵، غررالحکم، ص ۱۱۶.

۲. کافی، ج ۱، ص ۱۷۱.

۳. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۵۷.

۴. بحار الانوار، ج ۹۵، ص ۲۵۵ و غررالحکم، ص ۱۱۶.

مقدرات الهی

البته لازم به ذکر است که تمامی عملکرد و رفتار و منش و برخوردهای ائمه علیهم السلام هر چند در لوح محفوظ یا کتاب‌هایی چون لوح حضرت زهرا علیها السلام و مانند آن از قبل، ثبت و ضبط شده است، و ایشان بنا به عهده‌ی که از قبل با خداوند متعال بسته‌اند، راضی به قضای او و تقدیرات او می‌باشند، اما این دلیل بر حذف ظواهر امر از سوی ایشان یا بر هم زدن نظام سبب و مسببی برای مواردی از قبیل استنصارشان نمی‌شود تا بعد به اتهام خفت بار بودن این نوع از درخواست‌ها، جهت کنایه و مجازی به آن بدهیم.

اتفاقاً بر اساس همان لوح محفوظ یا لوح فاطمه علیها السلام و بر اساس روایات معتبره‌ای که در کافی است در باب این که هر امامی به هنگام آغاز امامتش در آن لوح می‌نگریسته و بر اساس عهود و شرایط الهی از پیش تعیین شده عمل می‌فرموده است، یکی از آن عهده‌ها، طلب کمک و نصرت از دیگران هم بوده است. لازم به ذکر است که هیچ کس نمی‌تواند این مطلب را رد کند؛ چرا که در برخورد و رفتارهای ائمه این مطلب به وضوح دیده می‌شود که از دیگران کمک خواسته‌اند و ما در ادامه به مواردی از این دست، اشاره خواهیم کرد.

پس در نفس عمل مناقشه‌ای نیست و با توجه به آن که تمام اعمال ائمه علیهم السلام در آن لوح خاص مکتوب شده است، استنصار با کمک خواهی ایشان از غیر هم در آن ثبت شده است؛ چنان که به صورت آشکار آن را در رفتار ایشان می‌بینیم. اما این که بخواهیم از معنای حقیقی نصرت خواهی ائمه علیهم السلام به معنای مجازی با غیر واقع آن به صرف اطلاع ایشان از برنامه‌های آینده، عدول کنیم این نیازمند دلیل آن هم از نوع قرآنی یا روایی و نه عقلی است؛ زیرا همان طور که ما راهی به شناخت آن لوح و تعیین و تکلیف نمودن برای امام علیه السلام در برهه‌های مختلفی

که برای او پیش آمده نداریم. و تنها راه وقوف ما، اعمال و اقوالی است که از امام علیه السلام ظهور و بروز می‌نموده، به همین صورت راهی برای جهت‌کناییه و مجازی دادن به عملکردهای حقیقی و عینی آن حضرات نداریم؛ مگر با قرینه‌ای قرآنی و روایی. و از آن جهت که در آیات قرآن کریم و روایات رسیده از اهل البیت علیهم السلام چنین قرینه‌ای برای تعبیر کمک خواهی ایشان به معنی مجازی با غیر واقع آن به ما نرسیده، نصرت ما ایشان را و کمک خواهی ایشان به معنای حقیقی کلمه منظور است.

اگر کمک خواهی ائمه علیهم السلام از دیگران یا باری دیگران ایشان را و در دایره‌ای بزرگ‌تر، مأمور به ظاهر بودن و مراجعه به اسباب، خفت بار تلفی گردد، در این صورت خداوند متعال نیز با وجود علم به آینده - در حالی که گذشته و آینده برای او معنا ندارد - از طریق همان اسباب ظاهری، تقدیرات خود را امضا فرموده و در عالم هستی به جریان انداخته است.

او که با علم لایزالش از آینده امت‌ها، و انکار و تکذیبشان با خبر است، اما باز رسولانش را به صورت پیوسته و پشت سر هم می‌فرستد و این نشان از سنت جاریه اوست؛ سنتی که بر اساس آن، نظام سبب و مسببی به کنار نمی‌رود مگر به وسیله اعجاز و مانند آن.

او با آن که می‌داند در آینده، فرعون به تکذیب حضرت موسی علیه السلام می‌گراید باز آن حضرت را به قول لَئِنْ سَفَرَشْ می‌کند:
 «لَعَلَّه يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى»^۱ شاید که متذکر شود و به خود آید! زیرا این سنت جاریه اوست که آیات و حجج خود را پیاپی می‌فرستد، شاید که مردم به خود آیند.

«هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ آيَاتِهِ وَيُنَزِّلُ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ رِزْقًا وَمَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا مَنْ يُنِيبُ»^۱

در مسائل مادی و حیاتی نیز آن گاه که می‌خواهد شوره زاری را تبدیل به سبزه زار کند، با آن که با اراده ربوبیش می‌تواند کن فیکون فرماید، اما باز از راه اسباب، اراده اقدسش را به جریان می‌اندازد. دقت کنید:

«وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمِهِ حَتَّىٰ إِذَا أَقْلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا سُقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»^۲

بنابه این آیه، او اول بادهای بشارت بخش رحمتش را پیشاپیش می‌فرستد تا زمانی که ابرها از شدت فشار هوا سنگین و متراکم می‌گردند، قطرات باران خود را بر زمین‌های خشک و بی آب و علف، می‌باراند و از این طریق، میوه‌ها گوناگون را از دل خاک بیرون می‌آورد.

خداوند متعال حتی ابایی ندارد از این که کلاغی را برانگیزاند تا به قاییل نحوه دفن برادرش را بیاموزد!^۳

اگر کسی در خفت بار بودن استنصار ائمه علیهم‌السلام پافشاری می‌کند، باید قبل از آن، به خود خداوند عرضه بدارد که چرا با وجود علم به آینده و قدرت فوق تصور ما، از ما طلب یاری و کمک کرده و فرموده:

«إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ»^۴

اگر خدا را یاری کنید، خداوند هم شما را یاری می‌دهد و ثبات

قدمتان می‌دهد.

۱. سوره غافر، آیه ۱۳.

۲. سوره اعراف، آیه ۵۷.

۳. سوره مائده، آیه ۳۱.

۴. سوره محمد علیه‌السلام، آیه ۷.

چنان که امیرالمؤمنین علیه السلام در توضیح و تبیین این نصرت به معنای حقیقی آن و نه کنایی و مجازیش، جهاد فی سبیل الله آن هم از نوع حضور در میدان نبرد به اذن ولی الله را مصداق نصرت الهی بیان فرمودند.^۱

اگر کسی بگوید این از باب اتمام حجت است، چون بیان قرآن و روایت مخالف آن است، نظری شخصی است و قابل اعتنا و نخواهد بود.

آری، خداوند متعال با آن که به همه حقایق عالم و امورات آگاه است و با قدرت مطلقه اش قادر به انجام هر کاری می باشد، اما نظام عالم را نظام اسباب و علل قرار داده و آن را بر هم نمی زند؛ چنان که وقتی از قوم حضرت موسی علیه السلام خواسته می شود به مصر یا بیت المقدس بروند و با قوم جبار آن دیار مبارزه کنند، آنان خطاب به موسی علیه السلام می گویند: «تو و پروردگارت به جنگ آنان بروید»^۲ و از یاری موسی علیه السلام سر باز می زنند، به عقوبت سرگردانی در بیابان مبتلا می شوند.

نتیجه اینکه انبیا و اولیاء الهی موظفند طبق دستور پروردگار عالم و بر اساس نظام اسباب و علل برای هدایت مردم اقدام کنند و در این راه از همه عوامل مادی و معنوی کمک بخواهند و این تأکید آیات و روایات است و سبب خواری و ذلت ایشان نیست.

ناگفته نماند که برخی می گویند: امام حسین علیه السلام هرگز از مرگ نمی هراسد و لذا برای رهایی خود از کام مرگ از دیگران یاری نمی خواهد! حال آن که امام مظهر تمام عیار دین خداست، و کشتن امام یعنی کشتن دین خدا و هر آن چه پسندیده معروف است، چنان که در زیارت نامه حضرتش می خوانیم: «با کشتن

۱. التهذیب، ج ۶، ص ۱۲۳؛ وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۴.

۲. المائده، آیه ۲۴.

تو اسلام را کشتند و نماز و روزه را معطل گذاشتند.» او اگر ندای هل من ناصرش بلند است، از این باب است. و الا از همان ابتدای ورودش به صحنه نبرد رجزهایی خوانده که لرزه بر بدن دشمن وارد کرده است.

یاری کردن امام عصر علیه السلام

یاری کردن امام عصر علیه السلام شامل اموری است:

اول: دفاع از امام عصر علیه السلام در مقابل ایرادات و اعتراضات باطل مخالفین ایشان است که خود بر دو قسم است: یکی در قول است؛ خواه به گفتن باشد و یا به نوشتن و تألیفات کتب.

و یکی در فعل است، یعنی رفتار، و پیروی از امام عصر علیه السلام به گونه‌ای است که مخالفان و دشمنان ایشان وقتی وی را می‌بینند به یکدیگر می‌گویند سکوت کنید و از اهل بیت بدگویی نکنید چون او دوستدار و هوادار اهل بیت است.^۱

دوم: نصرت و یاری شیعیان و دوستان امام عصر علیه السلام خصوصاً علماء و صلحا و نیز ذریه رسول الله صلی الله علیه و آله است؛ که آن بر دو وجه است: یکی در امر دنیوی که اصلاح جرایع آنهاست که موجب رفع حزن و اندوه از مؤمنین شود خواه یا مال باشد یا به قول و یا به فعل خویش.^۲ دوم: نصرت و یاری شیعیان در امر

۱. امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمودند: افضل شهداء آن کسی است که خدا و رسولش را غائبانه یاری کرده باشد و حرف بد و باطل را دریاره آنها رد نموده باشد. و امام صادق علیه السلام فرمودند: چه بسا بنده‌ای به قصد کاری از منزل خارج می‌شود و بر می‌گردد بدون آنکه عمل خیری انجام داده باشد ولی نامه عملش از حسنات پر می‌شود پرسیدند چگونه؟ فرمودند: وقتی بنده‌ای عبور می‌کند بر جماعتی که بر علیه اهل بیت کلمات ناشایسته می‌گویند آنها به یکدیگر می‌گویند ساکت شوید که او از دوستداران و هواخواهان ایشان است و در همین حال برای او حسنات ثبت می‌شود.

۲. از امام موسی بن جعفر و امام رضا علیه السلام نقل شده که فرمودند: هر صله و احسانی که به صلحا و فقرای شیعیان شود ثواب صله و احسان به ما را دارد. و نیز از موسی بن جعفر علیه السلام روایت شده که فرمودند: هرگاه مؤمنی نزد شما بیاید و حاجتی داشته باشد رحمتی از سوی پروردگار به شما روی کرده است پس اگر او را حاجت روا کردید وصل به ولایت ما شده‌اید که آن اتصال به ولایت الهی است.

اخروی است یعنی هدایت ایشان به راه حق و ایمان که این مقام علماء صالحین است.^۱

سوم: عزم و اراده خالصانه و صادقانه اطاعت از حضرت ولی عصر علیه السلام و اجابت دعوت آن حضرت در هر زمان، با شوق و رغبت و ایجاد آمادگی لازم برای این امر، یعنی تهیه اسب و سلاح برای جهاد در رکاب حضرت.^۲ و اگر ممکن نبود، عزم و اراده قلبی و نیت حقیقی بر یاری آن حضرت داشته باشد.

چهارم: در زمان غیبت حضرت دوستان و شیعیان را متذکر امر حضرت ولی عصر علیه السلام شود و آنان را به حق دعوت و به صبر توصیه نماید که نبادا موضوع آن حضرت به دست فراموشی سپرده شود.^۳

توسل به امام عصر علیه السلام و یاری و نصرت ایشان مشتمل بر اموری است: **امر اول:** دفع نمودن اعتراضات و ایرادات باطلی که مخالفین در امر ایشان باکلیه امور دینی می‌کنند. چه دفع آن اعتراضات به قول باشد یا به فعل، و در قول

و نیز روایت است؛ که هر کس یکی از شیعیان ما را مسرور کند به خدا قسم ما را مسرور کرده، رسول خدا را مسرور کرده و به خدا قسم خدا را مسرور کرده است. هم چنین از موسی بن جعفر علیه السلام روایت است که فرمودند: هر کس حاجتی از دوستان ما را بر آورد، چنان است که حاجتی از جمیع ما بر آورده باشد.

۱. در روایت است که اگر یک نفر که جاهل است به سوی امام زمان هدایت کنید ثوابش از صد سال عبادت صحیح و مقبول بهتر است. و وجود چنین کسی نزد خداوند از هفتاد هزار عابد برتر است. و برتری او نزد خداوند هم چون برتری رسول خدا صلی الله علیه و آله بر امت است. و در قیامت خلعت‌های کرامت از نور بر او پوشانیده گردد.

۲. از امام صادق علیه السلام پرسیدند: آیا قائم شما به دنیا آمده است؟ فرمود نیامده ولی اگر من زمان ایشان را درک کنم تمام عمر در خدمت وی خواهم بود.

۳. و این مصداق آیات سوره مبارکه و العصر است که هم انسان‌ها در زیان و خسران هستند مگر آنان که به رسول خدا صلی الله علیه و آله و کتاب او و اوصیاء و رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان آورده و عمل صالح انجام دهند که عمده‌ترین عمل صالح ولایت اهل بیت عصمت و طهارت است و توصیه به حق در آیه شریفه در حقیقت سفارش به ولایت اهل بیت است. و مقصود از سفارش به صبر، صبر در زمان غیبت بر سختی‌ها و ناگواری‌هاست.

هم، چه به گفتن باشد و چه به نوشتن و تالیف و تصنیف کتاب باشد. حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرمودند:

«افضل شهداء آن کسی است که خدا و رسول او را غایبانه یاری کرده باشد و حرف بد و باطل را درباره‌ی آنها رد نموده باشد.»

اما آنچه مخصوص به فضیلت و اجر عظیم، در دفاع از امام علیه السلام به فعل است، آن است که شیخ صدوق رحمته الله از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: بسا بنده از خانه برای حاجتی بیرون می‌رود و بر می‌گردد، بدون آنکه هیچ عمل خیری از او صادر شود، ولی نامه‌ی عملش از حسنات پر می‌شود. پرسیدند این مطلب چگونه است؟

فرمودند: وقتی شخصی از شیعیان ما بر جمعی که درباره‌ی اهل بیت کلمات ناشایسته می‌گویند عبور می‌کند. او را که می‌بینند، به هم دیگر می‌گویند ساکت شوید، این شخص، ایشان را دوست می‌دارد و هوا خواه آنها است. یکی از آن دو ملک که نویسندگان اعمال اویند به دیگری می‌گوید: «بنویس که این امر هبه‌ی آل محمد علیهم السلام در فلان روز شد.»^۱

امر دوم: نصرت و یاری شیعیان و دوستان آن جناب علیه السلام، خصوصا علماء و صلحاء، و ذریه حضرت رسول صلی الله علیه و آله، خصوصا در حال اضطرار و گرفتاری و حزن آنها می‌باشد و این نصرت بر دو وجه است:

وجه اول؛ آنچه در امر دنیوی آنها باشد که در اصلاح حوائج آنها با مال، یا به قول، یا به فعل. یعنی سعی و کوشش کند بر وجهی که رفع حزن و اندوه آنها شود.

یعنی هر قسم نصرت و محبتی که به شیعیان و دوستان آن حضرت علیه السلام

۱. معانی الاخبار، ص ۱۷۷.

واقع شود به منزله‌ی نصرت و محبت به خود ایشان است. چنانچه فرموده‌اند: «هر صله و احسانی که به صلحاء و فقراء شیعیان شود، ثواب صله و احسان به ما را دارد».^۱

رفع حاجت برادر دینی

هم چنین فرموده‌اند:

«هر کس نزد او برادر مومن او برای حاجتی که دارد بیاید، به درستی که این رحمتی است که خداوند تبارک و تعالی به سوی او کشانده است پس اگر بر آوردن آن را قبول کرد، خود را به ولایت ما وصل کرده و آن وصل به ولایت خداوند است».^۲

و باز فرموده‌اند:

«هر کس یکی از شیعیان ما را مسرور کند و الله، ما ائمه را مسرور کرده، و الله رسول خدا را مسرور کرده، و الله خدا را مسرور کرده است».^۳

و نیز از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایت است که فرمودند:

«هر کس حاجتی از دوستان ما را بر آورد، پس چنان است که حاجتی را از جمیع ما بر آورده باشد».^۴

بر حسب این جمله واضح شد که نصرت شیعیان و دوستان، در حکم نصرت امام عصر علیه السلام خواهد بود. و نصرت ایشان، نصرت خداوند متعال است و فضیلت برخورداری از اجر آن را دارد که قرآن می‌فرماید:

۱. کامل الزیارة، ص ۳۱۹.

۲. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۴۱۳.

۳. کافی، ج ۲، ص ۱۸۹.

۴. بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۱۲۲.

«إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ»^۱

اگر خداوند را یاری کنید او هم شما را یاری خواهد فرمود و از آنکه لغزش پیدا کنید و در خطرات گرفتار شوید، نگاهداری می‌کند.»

و مطلب بعد این است که حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «از جمله الطافی که خداوند بنده‌ی مومن را به آن مخصوص فرموده است، این است که معرفت و شناخت برّ و نیکی در حق برادران ایمانی را به او عطا می‌فرماید و به او فضیلت آن را می‌شناساند، چه خداوند متعال در کتاب مجیدش می‌فرماید:

«وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»^۲

و دیگران را بر خود در آنچه دارند اگر چه در کمال حاجت و اضطرار باشند مقدم می‌دارند. هر کس از بخل نفس خود نگاه داشته شود پس آنهاست کسانی که به رحمت و سعادت ابدی رستگارند، و از هر فتنه و هلاکتی نجات یافته‌اند.»

پس آن جناب علیه السلام فرمودند: هر کس خداوند به او این فضل عظیم را در باب احسان و نیکی کردن شناساند، نشانه‌ی آن است که او را دوست داشته، و هر کس که خداوند او را دوست داشت، روز قیامت اجر او را به مقداری که از حساب بندگان بیرون باشد، اعطا خواهد فرمود. آن‌گاه امام علیه السلام می‌فرماید: این حدیث را برای برادران خود روایت کنید زیرا سبب پیدایش رغبت و شوق در آنهاست تا در نیکی به برادران خود کوشش نمایند.»

وجه دوم؛ نصرت و یاری اهل ایمان و اهل ولایت در امر اخروی آنهاست، که

۱. سوره محمد علیه السلام، آیه ۷.

۲. سوره حشر، آیه ۹.

آن هدایت کردن آنها به معالم اسلام و ایمان، و سایر امور دینی است. این مقام علماء صالحین است. به عنوان مثال:

اگر یک نفر جاهل را هدایت به امر امام زمان نمایند، بهتر از صد سال عبادت صحیح مقبول است، و وجود چنین شخصی نزد خداوند - جل شانہ - بهتر از هفتاد هزار عابد است.^۱ و فضل او بر بقیه مردم مانند فضل حضرت رسول صلی الله علیه و آله، بر تمام امت است و در روز قیامت در صحرای محشر به تعداد کسانی که هدایت شده‌اند و از فتنه‌ی شیاطین و اهل بدعت نجات یافته‌اند انواع خلعت‌های کرامت از نور به او پوشانیده شود.

رفیع ترین مقام آنها آن است که در فرمایش حضرت صاحب الامر علیه السلام به این مضمون وارد شده که:

«در حوادث و امور مهم و حل مشکلات دینی و دنیوی به آنها رجوع کنید که آنها حجت من بر شما هستند و من حجت خدا بر آنها هستم».^۲

و دیگر اینکه؛ هر چه از علوم و معارف دینی را که در کتب می‌نویسد، نزد خداوند - جل شانہ - از خون شهدا که در جهاد ریخته می‌شود برتر است.^۳

لازم به تذکر است که یاری و محبت اهل ایمان و ولایت در حقیقت نصرت امام است که آن نیز به نوبه‌ی خود، نصرت خداوند - جل شانہ - می‌باشد.

امر سوم: در عنوان نصرت امام عصر علیه السلام آن است که مومن تصمیم جدی و عزم راسخ داشته باشد که در هر ساعت و زمانی که حضرت بقیة الله علیه السلام ظاهر

۱. بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۸ و ۱۹، ح ۴۵ و ۶۰.

۲. اکمال الدین، باب ۴۹، ح ۴.

۳. سفینه البحار، ج ۲، ص ۲۲۰.

شود، از ایشان اطاعت نماید و از خداوند - جل شانہ - بخواهد که بر لقاء ایشان را روزی او فرماید، ولو یک تیر باشد، نگاه دارد.^۱

این کیفیت در شیعیان گذشته رسمیت تمام داشته است و فضیلت آن مثل کسی است که در خدمت ایشان حاضر باشد، و هر چه بفرمایند اطاعت نماید و نیز در حکم مجاهدین در رکاب ایشان محسوب می گردد.

از حضرت صادق (علیه السلام) سوال شد آیا قائم شما به دنیا آمده اند؟

«نیامده و اگر من زمان ایشان را درک کنم، در مدت عمرم تا

زنده باشم، خدمت ایشان را می کنم.»^۲

مؤلف گوید: در نظر اهل معرفت و بصیرت، مفاد این فرمایش روشن است که چنین بزرگواری که خود حجت خداوند، و امام، و جد حضرت قائم (علیه السلام) می باشند، و به توسط ایشان امر ولایت و امانات الهیه به آن حضرت انتقال یافته، بفرمایند؛ که من عزم دارم وقت ملاقات ایشان، تمام مدت عمرم خدمت ایشان را کنم. این بیان عظمتی فوق العاده دارد.

از حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) روایت شده: که نامه‌ی هر میتی پس از مرگ پیچیده می شود، و فعل او منقطع می گردد، و به آخر می رسد، جز کسی که در راه خدا مرابطه نموده باشد و عمل او تا روز قیامت زیاد می شود و از آن ملکی که در قبور مرده‌ها را امتحان می کند ایمن می شود.^۳

امر چهارم: آن است که هر گاه تهیه اسب و اسلحه برای یاری امام عصر (علیه السلام) برایش میسر نباشد، اما عزم قلبی، و نیت حقیقی، و برای نصرت و اطاعت امر

۱. غیبت نعمانی، ص ۱۷۳.

۲. اکمال الدین، ص ۶۴۶ و بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۴۸.

۳. منتهی المطلب، علامه حلی، ص ۹۰۲.

امام عصر علیه السلام در زمان ظهورش را داشته باشد؛ آن فضایل مذکور برای او خواهد بود و در حکم انصار و مجاهدین و مرابطین با آن حضرت علیه السلام محسوب خواهد شد.

امر پنجم: از موارد نصرت امام عصر علیه السلام توأسی، یعنی توصیه و سفارش کردن مومنین به یکدیگر، در امر آن جناب علیه السلام است. چنانچه در مفاد این آیه شریفه است:

«وَالْعَصْرُ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَّصَّوْا بِالصَّبْرِ»^۱

تفسیر و بیان از اخبار، آن است که نوع افراد انسان همگی در معرض ضرر و زیانند مگر آن کسانی که به خداوند - جل شانہ - و به رسول و کتاب او، و به اوصیاء رسول او ایمان آورده‌اند، و عمل پسندیده هم انجام داده‌اند که عمده و اصل در آن، ولایت اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام است و یکدیگر را بر وجه تاکید در وظایف اداء حق امام علیه السلام سفارش می‌کنند.^۲

و همچنین سفارش می‌کنند در جهت صبر و تحمل در دشواری‌هایی که پیش آمد می‌شود. خصوصاً در غیبت امام قائم علیه السلام اطاعت از ایشان در کلیه امور دینی، و عمل به وظایف در جهت نصرت و یاری آن حضرت، و محبت و اطاعت از آن حضرت از مصادیق صبر است.

۱. سوره عصر، آیه ۱ تا آخر.

۲. اقبال، ج ۱، ص ۴۵۷.

سیره اجتماعی ائمه اطهار (علیهم السلام)^۱

یکی از مشکلاتی که جوامع بشری همواره دچار آن بوده و از آن رنج برده فاصله طبقاتی حاکم در میان اعضای جامعه است، به گونه‌ای که اعضای جامعه را به دو دسته تقسیم نموده، عده‌ای محروم و تهی دست ضروری‌ترین لوازم زندگی شان از قبیل غذا، مسکن و لباس را نمی‌توانند تهیه کنند، و عده‌ای آن قدر مال و ثروت دارند و غرق در ناز و نعمت که حساب مال و ثروت خود را ندارند.^۲

جامعه صالح و مبتنی بر ارزش‌های والای انسانی، جامعه‌ای است که همه افراد در آن از نعمت‌های الهی، که برای بشر آفریده شده، برخوردار باشند و ترحم و تعاون در بین آنان حاکم باشد؛ زیرا هدف از زندگی اجتماعی، کمک افراد به همدیگر برای آسان تر شدن راه نیل به کمال است.^۳

اسلام به عنوان یک آیین جامع، که تمام نیازمندی‌های مادی و معنوی بشر در آن پیش بینی شده، توجه خاصی نسبت به فقرا و محرومان جامعه مبذول داشته است. از این رو، در آیات و روایات، بر تعاون و دیگریاری و تأمین نیازمندی‌های نیازمندان جامعه سفارش شده است. گذشته از این، در سیره عملی

۱. نوشته: محمد موسی نوری.

۲. تفسیر نمونه، ناصر مکارم شیرازی، ج ۲، ص ۳۱۵.

۳. تفسیر المیزان، علامه طباطبائی، ج ۲، ص ۱۸۹.

پیامبر و ائمه اطهار علیهم السلام، شواهد فراوانی در اقدام به دستگیری از فقرا و محرومان جامعه می‌یابیم.

در نوشتار حاضر، پس از تبیین مفهوم «تعاون» و ضرورت آن، به مبانی نظری تعاون و دیگریاری در قرآن و احادیث پرداخته شده است. سپس به اقدامات معصومان علیهم السلام در جهت تأمین نیازمندی‌ها و گره‌گشایی از مشکلات آحاد جامعه به طور عموم، آن‌گاه به سیره عملی پیشوایان دین علیهم السلام در دستگیری از فقرا و محرومان جامعه پرداخته شده و در نهایت، اقدامات عملی ائمه هدی علیهم السلام در جهت تأمین نیازمندی‌های خواص مورد بحث قرار گرفته است.

تعاون یعنی؛ همکاری، یکدیگر را مدد رساندن و تشریک مساعی در جهت ارضای نیاز مشترک.^۱

از «تعاون» به «دیگریاری» نیز تعبیر شده است.

بر اساس این معنا از «تعاون»، کمک به دیگران بدون داشتن انتظار کمک از کمک گیرنده و یا بدون تصور سهم و نفعی از امری که به کمک او انجام گرفته صورت می‌گیرد. صورت کامل و والای دیگریاری، فداکاری و «ایثار» است که شخص منافع و خواست‌های خود را به نفع ارزش‌های عالی تر نادیده می‌گیرد.

این امر اثرات کاملاً مثبت و پایداری در ایجاد همبستگی اجتماعی دارد.^۲

در سیره عملی ائمه اطهار علیهم السلام بیشترین اقدامات آنان در جهت تأمین نیازمندی‌های دیگران در قالب تعاون - به معنای دیگریاری - انجام گرفته است، که در بسیاری از اوقات، به فداکاری و ایثار نیز منجر شده است. البته تعاون به معنای همکاری و همیاری نیز در سیره ائمه اطهار علیهم السلام مصادیق فراوانی دارد. اما

۱. اصول و اندیشه‌های تعاونی، مهدی طالب، ص ۲.

۲. همان.

برای دیگر معانی تعاون به ندرت می‌توان مصادیق عملی در سیره ائمه اطهار (علیهم‌السلام) پیدا نمود.

تعاون و همکاری در جامعه

بدون تردید، در هر جامعه‌ای افراد نیازمند، فقیر و محروم وجود دارند؛ کسانی که یا توان کار و کوشش ندارند و یا درآمدشان به اندازه‌ای نیست که تمام مخارج و هزینه هایشان را تأمین نماید. به دلیل آنکه در بینش اسلامی، همه افراد بندگان خدایند و تمام ثروت‌ها نیز متعلق به اوست، نیازمندی‌های این گونه افراد در حد ممکن و مورد قبول باید تأمین شوند.^۱ این مسئله به خوبی ضرورت تعاون و دیگریاری را در جامعه به اثبات می‌رساند.

از این رو، مکتب اسلام، تعاون را به عنوان یکی از ضرورت‌های تفکر هنجاری مورد توجه قرار داده و بر خیرخواهی، تقوا و شتاب در همکاری، همیاری و دیگر یاری مؤمنان تأکید نموده و آنان را از هرگونه تعاون در بدی‌ها و دشمنی‌ها، که به نابرابری و بی عدالتی اجتماعی دامن می‌زند، برحذر داشته است.^۲

اسلام مسلمانان را برادر یکدیگر قرار داده و بر این اساس، تضاد منافع را به اشتراک منافع و همدلی و همدردی تبدیل نموده است. در نظام اسلامی، انسان‌ها همانند اعضای یک پیکر محسوب می‌شوند که اگر یکی از آنان دردی احساس نماید و در رنج باشد سایر اعضا نیز در آن احساس با وی شریکند.^۳ بر اساس روایات اسلامی مسلمانان نسبت به یکدیگر حقوق و وظایفی دارند

۱. مبانی اقتصاد اسلامی، دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، تهران، ص ۲۷۲.

۲. ماهنامه تعاون، ش ۱۱۶، ص ۴۶.

۳. دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، پیشین، ص ۱۴۹.

که یکی از آنها «مواسات در مال» است؛ در صورتی یکی از آنان نیازی داشته باشد، دیگران باید در تأمین آن بکوشند.^۱

در قرآن کریم و احادیث اهل بیت علیهم السلام ضمن تأکید بر همکاری، دیگریاری و سعی در رفع مشکلات اجتماعی و اقتصادی فقرا و محرومان جامعه، به مبانی فلسفه آن نیز اشاره شده است. تعلق اموال به جامعه، اعتقاد به حق همه افراد در ثروت‌های طبیعی، برادری اسلامی و مشارکت فقرا در اموال اغنیا از آن جمله است.

از دیدگاه اسلام، اموال و ثروت‌ها در اصل، به جامعه تعلق دارند؛ زیرا خداوند خلافت خود در زمین و وکالت در اموال را به انسان‌ها واگذار نموده است. اموال در اصل، از آن خدایند که آن‌ها را در اختیار انسان‌ها قرار داده است:

«وَأَتَوْهُمْ مِّن مَّالِ اللَّهِ الَّذِي ءَاتَاكُمْ»^۲

بدین سان، اغنیا و کلا و امنای خدا بر اموال هستند و مال نزد آنان ودیعه و امانت است که به مقتضای وکالت و امانت داری باید عمل نمایند.^۳

قرآن مؤمنان و جانشینان واقعی خداوند را این گونه معرفی می‌کند

«وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ»^۴

در احادیث اهل بیت علیهم السلام نیز به این مطلب، که اموال و ثروت‌ها در اصل متعلق به خدایند و در دست اغنیا به امانت قرار داده شده‌اند، اشاره گردیده است. امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

۱. رسول گرامی صلی الله علیه و آله می‌فرماید: کسی که سیر باشد و برادر او گرسنه، به خدا ایمان نیاورده است، و نیز کسی که پوشیده باشد، در حالی که برادرش برهنه، به خدا ایمان نیاورده است.

۲. سوره نور، آیه ۳۳.

۳. مبانی فقهی اقتصاد اسلامی، محمد مهدی کرمی و محمد پورمند، قم، ص ۱۸۲ - ۱۸۳.

۴. سوره معارج، آیه ۲۴ و ۲۵.

«آیا گمان می‌کنی خداوند به آنان که ثروت داده، به سبب گرامی داشتن آنان بوده و هر که را ثروت نداده به سبب خوار داشتن او بوده است؟ هرگز چنین نیست، مال، مال خداست؛ آن را در نزد افراد به امانت می‌گذارد و به آنان اجازه داده است که به اقتصاد بخورند، بنوشند، بپوشند، ازدواج کنند، وسیله سواری داشته باشند، از مؤمنان فقیر عیادت و دستگیری کنند و آشفتگی و پریشانی آنان را جبران نمایند.»^۱

بنابراین، اموال و ثروت‌ها در اصل، به جامعه تعلق دارند و هر یک از افراد جامعه که از آن‌ها استفاده می‌کند در صورتی که به وظیفه امانت داری خود عمل کرده و حقوق محرومان جامعه را در نظر گرفته باشد، حق استفاده دارد، وگرنه این حق را ندارد.

گذشته از تعلق اموال به جامعه، از آن نظر که اموال در اصل از آن خدایند که به امانت به انسان واگذارده، در مورد ثروت‌های طبیعی، در اسلام اعتقاد بر این است که این ثروت‌ها به همه افراد جامعه تعلق دارند؛ زیرا این ثروت‌ها برای همه مردم آفریده شده‌اند، نه برای افراد یا گروه‌های خاص.^۲ قرآن در این زمینه می‌فرماید: «وَالْأَرْضُ وَضَعَهَا لِلْأَنْعَامِ»^۳ و نیز می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا»^۴

بنابراین، ثروت‌های طبیعی، چه آن‌ها که نیاز به استخراج دارند و چه آن‌ها که نیاز به استخراج ندارند، در اصل، حق همه افراد جامعه‌اند.

۱. وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۸، ص ۳۶۶.

۲. مبانی فقهی اقتصاد اسلامی، محمد مهدی کرمی، و محمد پورمند، ص ۱۸۵.

۳. سوره الرحمن، آیه ۱۰.

۴. سوره بقره، آیه ۲۹.

در روایات نیز برخی از ثروت‌ها به عنوان مشترکات و مباحات ذکر شده‌اند. رسول گرامی صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «مردم در سه چیز با یکدیگر شریکند: آب، آتش و مرتع»^۱

ظاهراً یکی از حکمت‌های وضع زکات بر غلات چهارگانه (گندم، جو، خرما و کشمش) همین است، که این غلات به آب نیاز دارند و آب از مشترکات است. و چون تولیدکننده غلات، از این عنصر مشترک بهره می‌گیرد، باید به کسی که قدرت بهره برداری از این عنصر را ندارد سهمی بپردازد.^۲

تعبیر مشارکت فقرا در اموال اغنیا، که در مورد تعاون اجتماعی و تأمین نیازمندی‌های فقرا و محرومان جامعه در احادیث آمده، تعبیر بسیار گویا و عمیقی است.

در برخی از این احادیث آمده است که اغنیا و فقرا با هم شریکند. بنابراین، اغنیا، که دارای مال و ثروت و کالا می‌باشند، با فقرا، که این‌ها را ندارند، باید همانند شریک رفتار نمایند، و معلوم است که در شراکت، هر دو طرف می‌توانند از شیء موردنیاز با در نظر گرفتن رضایت هم و حفظ حق همدیگر استفاده نمایند.^۳

«تعبیر مشارکت، لزوم تعاون و کمک رسانی را روشن می‌سازد. و این اصل را نیز تثبیت می‌کند که بینوایان در مال توانگران ذی‌حق‌اند؛ مانند ذی‌حق بودن شریک. بنابراین، اگر توانگری بخشی از اموال خود را به ناتوانی می‌دهد، در واقع حق و سهم او را پرداخته است. این موضع‌گیری اسلام عمق و اصالت

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۳۳۱.

۲. مبانی فقهی اقتصاد اسلامی، محمد مهدی کرمی و محمد پورمند، ص ۱۸۵.

۳. معیارهای اقتصادی در تعلیم رضوی، محمد حکیمی، ص ۲۳۷.

تعاون اجتماعی را آشکار می‌سازد.^۱

امام صادق علیه السلام در این زمینه می‌فرماید: خداوند ثروتمندان و بینوایان را در اموال شریک قرار داد. پس ثروتمندان حق ندارند به غیر شریکشان بدهند. حضرت علی علیه السلام نیز به مسلمانان دستور می‌دهد که فقرا و محرومان مسلمان را در زندگی شریک خویش سازید.

برادری اسلامی یکی دیگر از مبانی تعاون اجتماعی و تأمین زندگی نیازمندان و محرومان جامعه در اسلام به شمار می‌آید که در قرآن و احادیث نیز بدان اشاره شده است. مسلمانان از آن نظر که باهم برادرند، باید به یکدیگر کمک نمایند. بنابراین، اگر در جامعه فقیر و مستمندی وجود دارد، اجازه ندهد که گرسنه، پابرهنه و بی سرپناه بماند، در حالی که خودش امکانات لازم برای تأمین نیازهای خود و دیگران را داراست.^۲

ابعاد مختلف کمک‌رسانی

کمک‌رسانی در سیره ائمه اطهار علیهم السلام به صورت‌های زیر است:

۱. توجه به مشکلات آحاد جامعه
۲. تأمین نیازهای محرومان جامعه
۳. توجه به خواص و فرهیختگان

۱. توجه به مشکلات آحاد جامعه

مشکلات، گرفتاری‌ها و نیازمندی‌ها به طور طبیعی، ممکن است به سراغ هر انسانی بیایند. در چنین مواقعی که فردی در جامعه دچار مشکل شده و به یاری

۱. همان، ص ۲۴۱.

۲. معیارهای اقتصادی در تعلیم رضوی، محمد حکیمی، ص ۲۴۱.

دیگران نیازمند است، انتظار دارد کسانی که می‌توانند قدمی در جهت حل مشکل وی بردارند و یا گوشه‌ای از نیازمندی‌های او را تأمین نمایند، از حل مشکل و تأمین نیازمندی‌های وی مضایقه نکنند.

در سیره ائمه اطهار علیهم السلام حل مشکلات و تأمین نیازمندی‌های دیگران از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است و بارها از سوی اهل بیت علیهم السلام مورد تأکید قرار گرفته است، به گونه‌ای که با اندک تفحص و جستجو در کتب تاریخ و سیره، به موارد فراوانی برمی‌خوریم که امامان علیهم السلام با ابزارها و وسایل گوناگون همچون نماز، دعا و کمک‌های مالی گره از مشکلات مردم گشوده و نیازمندی‌های آن‌ها را تأمین نموده‌اند که در ذیل به آن‌ها اشاره می‌شود:

الف. بهره‌گیری از ابزارهای معنوی

بهره‌گیری از ابزارهای معنوی همچون نماز و دعا در جهت حل مشکلات و گرفتاری‌های مردم از ابزار و وسایل رایج در سیره معصومان علیهم السلام به شمار می‌آید. بسیار دیده شده که اشخاصی دچار مشکل شده‌اند و برای حل مشکلشان خدمت یکی از امامان معصوم علیهم السلام آمده‌اند و امام نیز با بهره‌گیری از نماز و دعا، گره از مشکلات آنان گشوده‌اند.

گویند: در یکی از سال‌ها، آب فرات زیاد شد، به گونه‌ای که مردم کوفه از غرق شدن در آن هراسناک شدند، خدمت علی علیه السلام آمدند و از آن حضرت مدد خواستند و تقاضای حل این مشکل نمودند.

امام علیه السلام با دیدن این منظره، برخاست، وضو گرفت و به نماز ایستاد، آن گاه دست به دعا برداشت و از خداوند حل مشکلات و گرفتاری‌های مردم را طلب نمود، سپس در حالی که چوبی در دست داشت، به سوی فرات آمد و با چوب



خویش بر آب زد و کم شدن آن را به اذن و مشیت الهی درخواست نمود. به ناگاه، آب پایین رفت تا جایی که ماهی‌ها ظاهر شدند و به آن حضرت با عنوان «امیرالمؤمنین (علیه السلام)» سلام کردند.^۱

ب. تعجیل در تأمین نیازهای مردم

گره گشایی از مشکلات مردم بدون فوت وقت در سیره ائمه اطهار (علیهم السلام) مصادیق فراوان دارد. هرگاه کسانی در جامعه دچار مشکل شده، برای رفع آن به محضر ائمه هدی (علیهم السلام) می‌آمدند، آنان بی درنگ در جهت رفع مشکلات و گرفتاری‌های آنان اقدام می‌کردند و اجازه نمی‌دادند گره گشایی از مشکلات مردم به تأخیر افتد و فرصت‌ها از دست بروند.

از امام باقر (علیه السلام) روایت شده است که حضرت علی (علیه السلام) هنگام گرمای روز، به خانه بر می‌گشت که زنی را مشاهده کرد که از شوهرش شکایت داشت. امام فرمود: صبر کن تا از گرمای هوا کاسته شود. آن زن عرض کرد: اگر دیر کنم آتش غضب شوهرم شعله‌ورتر می‌شود. امام علی (علیه السلام) سرش را تکان داد و قسم یاد کرد که بی درنگ حق مظلوم را بستاند و به یاری وی بشتابد و مشکل وی را حل نماید. از این رو، همراه وی به راه افتاد.

وقتی به در خانه آن زن رسید، شوهرش را، که مردی جوانی بود، به ترس از خدا و عدم آزار واذیت زنش فرا خواند. جوان از سخنان امام برآشفته. اما در این هنگام، وقتی دید مردمی که از آنجا می‌گذرند، به حضرت علی (علیه السلام) سلام می‌کنند، فهمید که این شخص امیرالمؤمنین (علیه السلام) است. به همین دلیل، به دست و پای حضرت افتاد و از گناه و لغزش خویش بخشش خواست، آن‌گاه

۱. مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ذوی القربی، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۳۶۸.

حضرت به زن فرمود تا داخل منزل برود.^۱
چنان که ملاحظه می‌شود، تعجیل در حل مشکلات مردم، به روشنی از این حدیث فهمیده می‌شود، آن گونه که حضرت علی علیه السلام تحمل هوای گرم را بر خویش هموار کرد و اقدام به حل عاجل مشکل آن زن نمود.

ج. حمایت از مردم

ائمّه اطهار علیهم السلام همواره پناهگاه مادی و معنوی مردم بوده‌اند. چه بسا افرادی در درگیری با دستگاه ظلم، از ستم جباران گریخته و به آنان پناه آورده‌اند و ایشان نیز آنان را در پناه خویش قرار داده‌اند. در تاریخ و سیره ائمّه هدی علیهم السلام موارد متعددی از پناه دادن‌ها و وساطت‌ها سراغ داریم که برای نمونه، به یکی از آن‌ها اشاره می‌شود:

سعید بن جبیر، از ستم زیاد بن ابیه گریخت و به سوی امام حسن مجتبی علیه السلام در مدینه آمد. امام او را در پناه خود گرفت و زیر چتر حمایتی خویش قرار داد. زیاد از این ماجرا خشمگین شد و نسبت به ساحت مقدس امام گستاخی کرد و نامه تندی به امام نوشت. امام عین نامه زیاد را به معاویه در شام فرستاد و گله‌گذاری کرد. معاویه هم طی نامه‌ای زیاد را به تبعیت از امام و مقدس دانستن پناه وی فرمان داد.^۲

۲. تأمین نیازهای محرومان جامعه

اسلام نهایت کوشش و تلاش خود را به خرج می‌دهد که در تمام جامعه اسلامی حتی یک فقیر و نیازمند پیدا نشود، اما بدون شک، در هر جامعه‌ای افراد

۱. همان، ص ۱۲۲.

۲. در مکتب کریم اهل بیت، علی قائمی، ص ۳۲۳-۳۲۴.

از کارافتاده آبرومند، کودکان یتیم، بیماران و مانند این‌ها وجود دارند که باید به وسیله بیت المال و نیز افراد متمکن با نهایت ادب و احترام تأمین شوند. توجه و اهتمام به امور معیشتی فقرا، محرومان و نیازمندان جامعه جایگاه ویژه‌ای در سیره ائمه معصوم علیهم‌السلام دارد. حضرت علی علیه‌السلام حمایت از اقشار محروم و درمانده جامعه را جزو برنامه‌های اصلاحی خویش قرار داده بود، آن حضرت در عهدنامه خویش به مالک اشتر، به وی مأموریت می‌دهد که هیچ گاه از اقشار محروم جامعه غفلت نرزد و نیازهای آنان را تأمین کند.^۱

آن حضرت علاوه بر فرمان‌هایی که به کارگزاران خویش در جهت تأمین اجتماعی محرومان جامعه می‌دهد، خود نیز عملاً به تأمین این قشر در جامعه اقدام می‌کند. آن حضرت خود را «پدر یتیمان» معرفی می‌نماید و همچون پدر با آنان رفتار می‌کند.^۲

الف. تحذیر جامعه از غفلت نسبت به یکدیگر

ائمه اطهار علیهم‌السلام ضمن فراخواندن مردم به تأمین زندگی نیازمندان و محرومان، مردم را از غفلت نسبت به این طبقه به شدت برحذر می‌دارند.

حسن بن کثیر می‌گوید: در محضر امام باقر علیه‌السلام از نداری خویش و بی توجهی برادران شکایت کردم، حضرت فرمود: بد برادری است کسی که در حال غنا و بی‌نیازیت، رعایت نماید و هنگام فقری و تنگ دستی ات نسبت به تو بی توجه باشد. آن گاه به غلام خود دستور داد کیسه‌ای را که در آن هفتصد درهم بود بیاورد و فرمود: این‌ها را خرج کن، وقتی تمام شد مرا باخبر ساز.^۳

۱. نهج البلاغه، نامه ۵۳.

۲. اصول کافی، محمدبن یعقوب کلینی، ج ۱، ص ۴۰۶.

۳. الارشاد، شیخ مفید، ج ۲، ص ۱۶۶.

ائمّه هدی علیها السلام همانسان که مردم را به دستگیری از فقرا و نیازمندان تشویق و ترغیب می نمودند و از غفلت ورزیدن نسبت به این طبقه هشدار می دادند، خود نیز در عمل، هیچ گاه از فقرا و نیازمندان غفلت نورزیدند و مایحتاج زندگی آنان را تهیه می نمودند.

در حدیثی آمده است که امام سجّاد علیه السلام در شب ظلمانی از خانه خارج می شد و انبانی را که در آن کیسه های درهم و دینار بود بر دوش خویش حمل می کرد و بر در خانه فقرا می آورد و به آنان می بخشید. زمانی که آن حضرت به شهادت رسید و آن عطاها به مردم نرسید، تازه متوجه شدند که آورنده آن عطایا امام سجّاد علیه السلام بوده است.^۱

ب. ترویج روحیه مواسات

یکی از زیباترین خصلت های معاشرتی «مواسات» است؛ یعنی غم خواری و همدردی و یاری کردن دیگران. «مواسات» از ریشه «اسوه» است؛ یعنی «دیگری را در مال و جان همچون خود دیدن و دانستن، دیگری را بر خود مقدم قرار دادن، به دوستان و برادران دینی یاری و کمک مالی و جانی رساندن».^۲

«مواسی» کسی است که با دیگران همدردی و همراهی دارد و خود را در رنج و غم دیگران شریک می داند و با مال و جان، از آنها دفاع می کند و میان خود و دیگران فرقی نمی گذارد.^۳

در روایات اسلامی، مواسات بسیار ستوده شده است. رسول گرامی صلی الله علیه و آله و سلم در این زمینه می فرماید: کسی که دو لباس دارد یکی را خود بپوشد و دیگری

۱. اصول کافی، محمدبن یعقوب کلینی، ج ۱، ص ۳۸۹.

۲. پیام های عاشورا، جواد محدثی، ص ۱۰۳.

۳. همان، ص ۱۰۴.

را به برادر دینی خویش پیوشاند.^۱

حضرت علی علیه السلام مواسات را موجب افزایش روزی دانسته و نیز بهترین احسان نسبت به برادر دینی را مواسات معرفی کرده است.^۲ و امام صادق علیه السلام مواسات با برادران دینی را وسیله تقرب به خداوند دانسته است.^۳

گویند: وقتی زمان وفات زید بن اسامه فرا رسید، زید گریه می کرد. امام سجاد علیه السلام که بر بالین وی حاضر بود، فرمود: چرا گریه می کنی؟ چه چیزی تو را می گریاند؟ زید عرض کرد: گریه ام برای این است که پانزده هزار دینار دین دارم و چیزی هم به جا نگذاشته ام تا آن را ادا نمایند. امام علیه السلام فرمود: گریه نکن، من از جانب تو دین تو را ادا می کنم و ذمه تو بری خواهد شد. آن حضرت پس از وفات زید، دیون وی را ادا کرد.^۴

در حدیث دیگری به نقل از ابن اسحاق آمده است؛ که در مدینه خانواده هایی بودند که مایحتاج زندگی شان بدان ها می رسید، اما آنان نمی دانستند از کجا می آید. وقتی علی بن الحسین علیه السلام در گذشت، غذاها و مایحتاج آنها قطع شد، تازه فهمیدند که آورنده غذا و مایحتاج آنان، آن حضرت بوده است.^۵

ج. انفاق به فقرا و محرومان

اسلام برای دستگیری از فقرا و محرومان جامعه، راه های زیادی قرار داده است. یکی از این راه ها انفاق کردن به فقرا و مستمندان است.^۶ در این زمینه، آیات

۱. منتخب میزان الحکمه، محمد محمدی ری شهری، ص ۵۳۴.

۲. غرالحکم، عبدالواحد تمیمی آمدی.

۳. بحارالانوار، مجلسی، ج ۷۱، ص ۳۹۵، ح ۲۲.

۴. الارشاد، شیخ مفید، ج ۲، ص ۱۴۹.

۵. الارشاد، شیخ مفید، ج ۲، ص ۱۴۹.

۶. انفاق از دیدگاه اسلام، سید جعفر میر عظیمی، ص ۲۹.

و روایات زیادی وجود دارند که مسلمانان را به انفاق تشویق و ترغیب می‌کنند. اسلام برای انفاق، دایره وسیعی قرار داده است؛ برخی از انفاقات همچون خمس و زکات را واجب ساخته که با نپرداختن آن، فرد متخلف به شمار می‌آید و از نظر قانونی، قابل تعقیب است، و بخش دیگری از انفاقات را، که دامنه گسترده‌ای دارند، مستحب قرار داده و با ایجاد روحیه برادری و تشویق مسلمانان به رسیدگی به یگدیگر، آنان را به این گونه انفاقات واداشته است. انفاقات مستحبی از قبیل اطعام‌ها، هدایا، اوقاف، صدقات مستحبی و نذورات در اسلام، مورد تأکید و سفارش فراوان قرار گرفته‌اند.

در قرآن کریم و نیز روایات اهل بیت علیهم‌السلام به فضیلت «انفاق» اشاره شده است. آنچه در انفاق کردن دارای اهمیت بسیار است یکی نحوه انفاق است، و دیگری مالی که انفاق می‌شود.

در مورد نحوه و روش انفاق، مهم‌ترین مسئله حفظ کرامت فقرا و انفاق به نیازمندان، پیش از عرض حاجت آنان می‌باشد.

در مورد مالی که انفاق می‌شود بنا به دستور قرآن کریم، باید محبوب‌ترین مال نزد انسان باشد: «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ»^۱

۱. انفاق با حفظ کرامت فقرا: یکی از چیزهایی که در هنگام انفاق به فقرا و نیازمندان جامعه باید مورد توجه جدی قرار گیرد مسئله حفظ کرامت آنان است. انفاق باید به گونه‌ای باشد که به کرامت فقرا لطمه‌ای وارد نسازد. از این رو، باید نهایت کوشش را به خرج داد که زمینه‌طوری فراهم شود که شخص نیازمند نزد دیگران احساس شرمندگی ننماید.

محمد بکری نقل می‌کند: وارد مدینه شدم تا پولی به دست آورم و قرضم را

ادا کنم، اما به مقصود نرسیدم. با خود گفتم: بهتر است خدمت امام موسی کاظم علیه السلام بروم. آن حضرت در باغی، که خارج از مدینه قرار داشت، رفته بود. نزد ایشان رفتم. حضرت علت آمدنم را جویا شد، داستان را به عرض رساندم. حضرت به درون باغ رفت و بلافاصله بیرون آمد. غلام خود را مرخص کرد و سیصد دینار پول به من بخشید و خود نیز تشریف برد. من هم بر مرکب خود سوار شدم و شاد و خندان مراجعت کردم.^۱

چنان که ملاحظه می شود، امام برای حفظ کرامت محمد بکری هنگام اعطای پول به وی، غلام خویش را مرخص کرد تا مبادا با اعطای پول در حضور غلام، شخصیت و کرامت وی جریحه دار شود.

۲. اتفاق پیش از عرض حاجت: مطلب دیگری که رعایت آن در هنگام اتفاق کردن به فقرا حایز اهمیت است اینکه پیش از آنکه فقیر و نیازمندی عرض حاجت نماید، نیازمندی های وی تأمین گردد. این امر باعث می شود فقیر و نیازمند غرور و حیثیتش در اثر سؤال کردن جریحه دار نشود.

عبدالله بن زبیر، از عمر بن دینار و عبدالله بن عبید بن عمیر روایت می کند که هرگاه امام باقر علیه السلام را ملاقات می کردیم، نفقه، صله و جامه ای به ما می بخشید و می فرمود: پیش از آنکه با من ملاقات نمایید این ها را برایتان آماده کرده بودم.^۲

۳. مقدم داشتن دیگران بر خویشان: با نزول آیات اتفاق، مسلمانان به قدری تحت تأثیر قرار گرفتند که برخی از آنان نفیس ترین و محبوب ترین اموال خود را در راه خدا به فقرا و مستمندان دادند.

مرحوم طبرسی در مجمع البیان نقل می کند:

۱. آل عمران: ۹۲

۲. الارشاد، شیخ مفید، ج ۲، ص ۲۳۲.

«علی علیه السلام لباسی را خریداری کرده بود که بسیار نفیس و ارزشمند بود، تا حدی که او را به تعجب درآورده بود. ولی آن را در راه خدا انفاق کرد و فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم: هر کسی دیگران را بر خود مقدم بدارد خداوند او را روز قیامت به سوی بهشت بر دیگران مقدم می‌دارد و هر کس چیزی را که دوست دارد برای خدا قرار دهد، خداوند فرموده است: روز قیامت بین بندگان پیوسته به میزان کارهای پسندیده پاداش داده می‌شود، ولی من در آن روز، تو را با بهشت کفایت می‌کنم.^۱

۴. ترویج خدمات پنهان اجتماعی: بدون تردید، انفاق، چه علنی باشد و چه مخفیانه، هر کدام اثر مفیدی دارد؛ زیرا هنگامی که انسان به طور آشکار، مال خود را در راه خدا انفاق می‌کند، اگر انفاق واجب باشد مردم بدان تشویق می‌شوند، و اگر مستحب باشد یک نحوه تبلیغ عملی است و مردم را به کارهای خیر و حمایت از محرومان تشویق می‌کند.^۲

اما آنجا که پای مصالح دیگری همچون تعظیم شعائر مذهبی و تشویق و ترغیب دیگران در میان نباشد، برای رعایت جنبه‌های اخلاقی، اجتماعی و شخصیتی کسی که به او انفاق می‌شود و به خاطر حفظ آبروی وی و نیز خلوص بیشتر، باید انفاق به طور مخفیانه انجام گیرد.^۳

سیره عملی پیشوایان معصوم علیهم السلام نیز بر انفاق مخفیانه مهر تأیید می‌زند. در سیره عملی آنان نمونه‌های متعددی می‌یابیم. آنان گذشته از انفاقات مالی هرگونه خدمتی را که ارائه می‌دادند، کوشش می‌کردند به صورت مخفیانه انجام گیرد،

۱. مجمع البیان، فضل بن حسن طبرسی، ج ۲، ص ۴۳۷.

۲. انفاق از دیدگاه اسلام، سیدجعفر میرعظیمی، ص ۲۹.

۳. همان.

هرگاه گره از مشکل کسی باز می‌کردند و یا نیازمندی‌های فقیر و مستمندی را تأمین می‌نمودند، این کار را به نحوی انجام می‌دادند که خودشان شناخته نشوند. در واقع، آنان با این عملکردشان، در پی ترویج خدمات پنهان اجتماعی بودند. در مورد امام کاظم علیه السلام آمده است: شبانه فقرای مدینه را مورد تفقّد قرار می‌داد؛ انبانی که در آن پول، طلا، نقره، آرد و خرما بود به آن‌ها می‌رساند. این در حالی بود که آنان نمی‌دانستند از کجا می‌آید.^۱

ابوجعفر خثعمی می‌گوید: امام صادق علیه السلام کیسه‌ای به من داد و فرمود: آن را به فلان مرد از بنی هاشم بده، اما به او نگو که من آن را داده‌ام. کیسه را به آن مرد دادم. او گفت: «خدا دهنده آن را پاداش نیکو دهد که گاه گاه چنین کیسه‌ای برای ما می‌فرستد و ما با آن زندگی می‌کنیم. جعفر (امام صادق علیه السلام) با اینکه مال فراوانی دارد. درهمی به من کمک نمی‌کند.»^۲

در مورد حکمت انفاق پنهانی روایاتی از ائمه معصومین علیهم السلام داریم؛ از جمله:

علی بن الحسین علیه السلام شبانه و مخفیانه صدقه می‌داد و می‌گفت:

«صدقه پنهانی غضب خداوند را خاموش می‌کند.»^۳

امام رضا علیه السلام به یکی از نیازمندان صدقه پنهانی داد، یکی از اصحاب آن حضرت (سلیمان جعفری) عرض کرد: فدایت شوم! ترحم کردی و بخشش نمودی، چرا خود را پنهان داشتی؟

امام فرمود: از ترس اینکه مبدا از من خجالت بکشد. آیا نشنیده‌ای که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که صدقه را پنهانی بدهد، مثل این است که هفتاد حج

۱. الارشاد، شیخ مفید، ج ۲، ص ۲۳۱.

۲. مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۲۹۵.

۳. کشف الغمه، علی بن عیسی اربلی، ج ۲، ص ۲۸۹.

به جا آورد، و کسی که گناه را آشکار کند خوار و ذلیل است، و کسی که پنهان انجام دهد بخشوده است؟ آیا کلام پیشینیان را نشنیده‌ای که گفته‌اند: هرگاه برای حاجتی نزد او می‌رفتم در حالی بر می‌گشتم که آبرویم محفوظ مانده بود؟^۱

د. تأمین امنیت روانی نیازمندان

یکی از اموری که همواره فقرا و محرومان جامعه را رنج می‌دهد و آرامش روحی و روانی را از آنان سلب می‌کند. نگرانی‌ها و دغدغه‌هایی است که آنان نسبت به آینده خویش دارند؛ زیرا به دلیل آنکه این طبقه از افراد جامعه درآمد کافی برای تأمین مایحتاج زندگی شان ندارند و با کمک‌های مالی دیگران روزگار خویش را سپری می‌کنند، از اینکه آیا در روزهای آینده این گونه کمک‌ها و انفاقات باز هم در اختیار آنان قرار خواهد گرفت یا نه، نگرانند. با اندیشه کردن در اینکه نکنند این کمک‌ها قطع شود، دلهره و اضطراب به سراغ آنان می‌آید و امنیت روانی را از آنان سلب می‌نماید.

بنابراین، وجود نهاد و مرجعی در جامعه که دغدغه‌های فکری و روانی فقرا و محرومان جامعه را برطرف سازد و امنیت روانی آنان را تأمین نماید، ضرورت می‌یابد.

چنان که ذکر شد، امام باقر علیه السلام علاوه بر تأمین نیازمندی‌های مالی فقرا، امنیت روانی آنان را نیز تأمین می‌نمود. بیان جملائی همچون «پیش از آنکه مرا ملاقات کنید این‌ها برایتان آماده شده بود» و یا «این‌ها را خرج کن و هرگاه تمام شد مرا باخبر ساز»، به روشنی بر تأمین امنیت روانی فقرا و نیازمندان دلالت دارند. ابراز این قبیل جمالات اضطراب و نگرانی نسبت به آینده را از ذهن فقرا دور

۱. مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۹۰ / ص ۳۲۸ / ص ۳۳۰.

می سازد و به جای آن، آرامش روحی و روانی را جایگزین می سازد، به گونه ای که احساس می کنند هر گاه در تنگنا و فشار قرار گیرند، ملجأ و پناهگاهی دارند که به او مراجعه نمایند و در نتیجه، در کمال احساس آرامش روحی و روانی زندگی می کنند.

۳. توجه به خواص و فرهیختگان

ائمّه معصوم علیهم السلام گذشته از حل مشکلات و گرفتاری های کسانی که در موارد خاص دچار مشکل می شدند و نیز تأمین نیازمندی های محرومان و نیازمندان جامعه از نظر مالی و روانی، به خواص و فرهیختگان جامعه توجه ویژه داشتند. در مواردی که آنان دچار مشکل می شدند و یا به تأمین مالی نیاز داشتند، اقدام به حل مشکل آنان می کردند و نیازمندی های آنان را تأمین می نمودند و لزوم توجه به آنان را همواره مورد تأکید قرار می دادند. حال به ذکر چند نمونه از سیره عملی آنان در این زمینه اشاره می شود:

الف. تأمین نیازهای مالی خواص

ابی هاشم جعفری، یکی از خواص و از اصحاب خاص امام حسن عسکری علیه السلام می گوید: از فقر و تنگ دستی به امام حسن عسکری علیه السلام شکایت کردم، آن حضرت با تازیانه خود، خطی بر روی زمین کشید و شمشیر از طلا، که قریب پانصد اشرفی بود، از آن بیرون آورد و فرمود: ای اباهاشم! این را بگیر و ما را معذور دار.^۱

همچنین از او نقل شده است: هنگامی که در زندان بودم، از تنگی زندان و فشار کند و زنجیر به امام حسن عسکری علیه السلام شکایت کردم. حضرت به من

۱. مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۹۰ / ص ۳۲۸ / ص ۳۳۰.

نوشت: امروز نماز ظهر را در منزل خودت خواهی خواند. گوید: هنگام ظهر آزاد شدم و چنان که امام فرموده بود، نماز ظهر را در خانه خود خواندم. او می گوید: چون در فشار و تنگ دستی قرار داشتم، خواستم که از زندان برایش نامه ای بنویسم، کمکی بخواهم، ولی خجالت کشیدم و ننوشتm، اما همین که به خانه رسیدم، حضرت مبلغ صد دینار برایم فرستاد و به من نوشت: هرگاه حاجتی داشتی شرم و ملاحظه نکن و آن را بخواه که هر آنچه بخواهی به تو خواهد رسید - ان شاء الله.^۱

از این موارد در سیره ائمه اطهار علیهم السلام نمونه های فراوانی هست و می توان عدم غفلت از مشکلات و گرفتاری های خواص و تأمین نیازمندی های آنان را به بهترین وجه به دست آورد. آنان با پوزش خواستن از آنچه عطا می کردند، نهایت تواضع در حال بخشش را به نمایش می گذارند.

ب. دفع خطر از خواص

تأمین همه نیازمندی ها و دفع حوادث و اتفاقات نابودکننده از خواص از دیگر اقدامات ائمه هدی علیهم السلام در زمینه توجه به خواص و فرهیختگان جامعه می باشد که مصادیق عملی فراوانی در سیره آنان دارد.

علی بن حسین یمانی، یکی از خواص حضرت مهدی علیه السلام می گوید: در بغداد بودم که کاروانی از یمنی ها آماده بیرون رفتن شدند. خواستم با آنان بیرون روم، نامه ای به امام علیه السلام نوشتم و درخواست اذن کردم: جواب رسید که با آنها مرو، که در رفتن با آنها برای تو خیری نیست؛ در کوفه بمان. او می گوید: من ماندم و کاروان رفت. در بین راه، قبیله «حنظله» بر آنها تاختند و آنها را برانداختند.

۱. مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۹۰.

مجدداً نامه‌ای به امام نوشتم و اجازه خواستم با کشتی بروم، امام اجازه نداد. از کشتی‌هایی که در آن سال به دریا رفته بودند، پرسیدم، معلوم شد که هیچ کدام سالم نمانده‌اند.

می‌گویند: به زیارت امام علیه السلام در سامرا رفتم، با کسی سخن نگفتم و خود را معرفی نکردم. پس از انجام زیارت، در مسجد نماز می‌خواندم که خادمی آمد و گفت: برخیز! گفتم کجا؟ گفت: برویم منزل. گفتم: شاید تو به دنبال دیگری فرستاده شده‌ای. گفت: نه، جز به دنبال تو فرستاده نشده‌ام، تو علی بن حسین فرستاده جعفر بن ابراهیم هستی. مرا برد تا اینکه وارد منزل حسین بن احمد شدیم. سپس با او رازی گفت که من ندانستم، تا آنکه هر چه نیاز داشتم برایم آوردند. سه روز ماندم، آن گاه اجازه خواستم امام علیه السلام را زیارت کنم. اجازه دادند و شبانه امام را زیارت کردم.^۱

چنان که ملاحظه می‌شود، امام علیه السلام با استفاده از علم غیب به علی بن حسین یمانی اجازه سفر با کاروان یمنی‌ها و نیز کاروان دریایی نمی‌دهد و بدینوسیله، حوادث و اتفاقات هلاک‌کننده را از وی دفع می‌نماید، و هنگامی که وی به زیارت امام در سامرا می‌رود، همه نیازمندی‌های وی را تأمین می‌کند. این خود، نهایت توجه به خواص را به اثبات می‌رساند.

ج. هدایت خواص مقدمه هدایت دیگران

در تأمین نیازهای معنوی جامعه و تحریک آن در مسیر توحیدی، توجه به خواص و فرهیختگان در درجه اول اهمیت قرار دارد؛ زیرا هدایت آنان مقدمه هدایت دیگران است و این زمینه را برای هدایت عامه مردم فراهم می‌سازد. از

۱. اصول کافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج ۱، ص ۴۳۶.

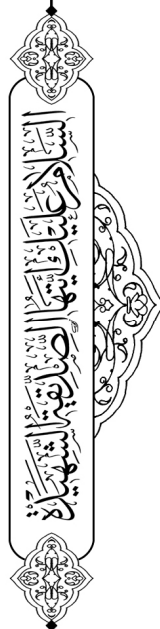
این رو، ابتدا باید به سراغ فرهیختگان جامعه رفت و با بهره گیری از ابزارهای مناسب، به هدایت آنان پرداخت تا به خاطر اثرگذاری که آنان بر توده‌ها و عوام جامعه دارند، هدایت آنان مقدمه هدایت دیگران قرار گیرد.

با نگاهی کوتاه به سیره عملی ائمه شیعه علیهم السلام در می‌یابیم که آنان نیز همین شیوه را در موارد متعدد به کار گرفته‌اند؛ یعنی ابتدا به سراغ فرهیختگان جامعه رفته و آنان را هدایت کرده‌اند تا هدایت آنان مقدمه هدایت توده عوام قرار گیرد.

محمّد بن قولویه (به سند خویش) از رافعی روایت می‌کند که گفت: پسر عمویی داشتم که نامش حسن بن عبدالله بود؛ زاهدترین و عابدترین مردم زمانش بود. چه بسا پیش روی سلطان سخنان درشت در پند و اندرز و امر به معروف و نهی از منکر می‌گفت، که او را به خشم می‌آورد. به همین دلیل، سلطان وقت (حاکم) از جدّیت و کوشش وی در دین پروا داشت.

روزی وی داخل مسجد شد، در حالی که حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نیز در مسجد بود. حضرت به او اشاره کرد، وی نزد امام آمد. حضرت فرمود: ای ابا علی! من این روش تو را بسیار دوست دارم و روش دل‌پسندی است، جز اینکه تو معرفت نداری؛ در جستجوی معرفت باش! آموزاده من گفت: قربانت شوم! معرفت چیست؟ فرمود: برو تحصیل فهم کن و در جست و جوی حدیث باش! عرض کرد: از چه کسی؟ فرمود: از فقهای مدینه، سپس آن‌ها را بر من عرضه کن.

رافعی گوید: حسن بن عبدالله رفت و پس از مدتی احادیثی آورد و بر امام خواند، حضرت همه را رد کرد و بی اعتبار دانست و دوباره فرمود: برو تحصیل معرفت کن؛ آن مرد به دین خود پای بند بود و پیوسته درصدد استفاده و بهره بردن از امام بود.



تا اینکه روزی آن مرد امام را دیدار کرد و اظهار داشت: قربانت شوم! من در برابر خدا دامن شما را می گیرم، مرا به آنچه معرفت آن بر من واجب است راهنمایی فرما. امام علیه السلام او را به جریان خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام و سزاواری وی در خلافت خبر داد و امامت حسن و حسین و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد علیهم السلام را به وی گزارش داد، آن گاه ساکت شد. حسن بن عبدالله گفت: قربانت شوم! امروز امام کیست؟ امام فرمود: اگر برایت بگویم می پذیری؟ عرض کرد: آری، حضرت فرمود: آن امام منم. عرض کرد: نشانه ای دارید (معجزه ای که بدان وسیله، من این را بدانم؟) امام فرمود: (آری) نزد این درخت برو - و با دست خود اشاره به درخت خار مغیلانی کرد - و بگو: موسی بن جعفر علیه السلام به تو می گوید: پیش من بیا! حسن بن عبدالله گوید: من نزد درخت رفتم، به خدا دیدم (از جا کنده شد) و زمین را شکافت و آمد تا اینکه در برابر امام علیه السلام ایستاد. آن گاه امام به او اشاره فرمود که برگردد و آن درخت به جای خود برگشت. پس آن مرد به امامت آن حضرت اقرار کرد و خموشی گزید. از آن پس دیده نشد در جایی سخن بگوید.^۱

د. حل مشکل یاران و اصحاب خاص

گاهی یاران و اصحاب خاص امامان در زندگی شان دچار مشکلی می شدند که با عرضه آن در محضر امام، به دست امام گره از مشکل آنان گشوده می شد. ابوبصیر، از یاران و اصحاب خاص امام صادق علیه السلام، می گوید: همسایه ای داشتم که از راه حرام مالی به دست آورده بود و برای زنان آوازه خوان مجلس آماده می ساخت. خودش هم شراب می نوشید. من بارها شکایت کردم، اما او

۱. الارشاد، شیخ مفید، ج ۲، ص ۲۲۳-۲۲۴.

دست برنداشت. چون اصرار کردم، گفت: من مردی گرفتارم، حال مرا نزد صاحب (امام صادق علیه السلام) عرضه کن. امیدوارم خدا به وسیله تو مرا نجات دهد. ابوبصیر می گوید: چون نزد امام صادق علیه السلام رسیدم، حال وی را بازگو کردم. حضرت فرمود: به او بگو: تو آنچه را بر سرش هستی واگذار، من بهشت را از خداوند برای تو ضمانت می کنم.

چون به کوفه برگشتم، آن مرد نزد آمد، سخنان امام را به وی گفتم. گریه کرد و گفت: تو را به خدا قسم که امام چنین گفته است؟ ابوبصیر گوید: قسم یاد کردم. گفت: کافی است و رفت. پس از چند روز، دنبالم فرستاد. وقتی رفتم، دیدم بر در خانه خود عریان است. گفت: ای ابابصیر! هیچ چیزی در منزل ندارم. پس از چند روز مریض شد و در حالی که جان می داد، گفت: ای ابابصیر! صاحب تو (امام صادق علیه السلام) به وعده خویش در حقم وفا کرد. ابابصیر می گوید: وقتی در ایام حج نزد امام صادق علیه السلام رفتم، زمانی که داشتم وارد خانه می شدم، امام فرمود: ای ابابصیر! در مورد صاحب تو وفا کردم.^۱

نتیجه گیری:

با توجه به آنچه مورد بررسی قرار گرفت، به این نتیجه می رسیم تعاون و یاری دیگران در مکتب اسلام، به عنوان یکی از ضرورت های تفکر هنجاری مورد توجه قرار دارد. گذشته از آیات قرآن و احادیث ائمه اطهار علیهم السلام که مبانی نظری تعاون، دیگرکاری و تأمین اجتماعی اقشار محروم جامعه را به اثبات می رساند، تعاون و دیگر یاری در سیره عملی ائمه هدی علیهم السلام نیز جایگاه بلندی دارد. با تتبع در کتب تاریخ و سیره، درمی یابیم که پیشوایان دین علیهم السلام برای تأمین

۱. اصول کافی، محمدبن یعقوب کلینی، ج ۱، ص ۳۹۵.

نیازمندی‌های آحاد جامعه، به صور گوناگون اقدام نموده‌اند. به دلیل آنکه مشکلات و گرفتاری‌ها به طور طبیعی گه گاه به سراغ هر انسانی می‌آیند، یک سلسله از اقدامات آنان معطوف به رفع مشکلات و گرفتاری‌های افراد می‌شده است، که در این زمینه، به شکل‌های گوناگون همچون نماز و دعا اقدام به رفع مشکلات و گرفتاری‌های مردم می‌نموده‌اند.

برخی از اقدامات آنان، که شاید بیشترین اقدامات عملی شان را به خود اختصاص دهد، در جهت تأمین نیازمندی‌های فقرا و محرومان جامعه (کسانی که قادر به تأمین مایحتاج زندگی شان نمی‌باشند) صورت می‌گرفته است. اقدامات آن‌ها در این زمینه عبارتند از:

هشدار دادن به آحاد جامعه از غفلت ورزیدن نسبت به همدیگر و ترویج روحیه مواسات در بین مردم تا آنان را به کمک نمودن به فقرا و محرومان جامعه ترغیب نمایند.

در همین زمینه، انفاق به فقرا و نیازمندان به عنوان یکی از راه‌های کمک به فقرا و محرومان در دستور کار آن‌ها قرار داشته است. انفاق به فقرا با حفظ کرامت آنان، انفاق پیش از عرض حاجت از طرف آنان، مقدّم داشتن دیگران بر خویشان و ترویج خدمات پنهان اجتماعی با انفاق‌های مخفیانه، از مهم‌ترین اقدامات ایشان در این زمینه به شمار می‌آیند.

لازم به ذکر است که آن‌ها علاوه بر تأمین نیازمندی‌های مادی فقرا و مستمندان جامعه، امنیت روانی آنان را نیز تأمین می‌نموده‌اند. توجه به خواص و فرهیختگان جامعه و تأمین نیازمندی‌های آنان در موارد گوناگون از دیگر اقدامات عملی ائمه اطهار علیهم‌السلام به شمار می‌آید.

شخصیت حضرت زهرا علیها السلام از دیدگاه حضرت آیت الله صافی گلپایگانی
در مقام بیان عظمت اهل بیت علیهم السلام خصوصاً حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و برکات وجودی آن بزرگواران چه می توان گفت، و از کجا باید شروع کرد؟ آنهایی که خداوند متعال، عالم را به واسطه وجود ایشان خلق فرموده است، آنجا که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«لَوْ لَا نَحْنُ مَا خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ وَ لَا حَوَّاءَ وَ لَا الْجَنَّةَ وَ لَا النَّارَ وَ لَا السَّمَاءَ وَ لَا الْأَرْضَ»^۱

اگر به واسطه ما نبود نه آدم و حوا خلق می شد و نه بهشت و جهنم و نه آسمان و زمین.

و یا حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در آن مرقومه ای که به معاویه مرقوم نمودند می فرماید:

«فَإِنَّا صَنَائِعُ رَبَّنَا وَ النَّاسُ بَعْدُ صَنَائِعُ لَنَا»^۲

این عبارت، از نظر معنا خیلی مهم است. بعضی می خواهند بگویند که معنای این روایت این است که مردم تربیت شده یا پرورش یافته مکتب ما هستند، ولی هیچ مانعی ندارد که به این معنا باشد که هدف غایی از خلقت، وجود محمد و آل محمد علیهم السلام است.

۱. عبون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ب ۲۶، ح ۲۲.

۲. نهج البلاغة، نامه ۲۸.

و یا آن حدیث قدسی که خداوند خطاب به پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید:

«خَلَقْتُكَ لِأَجْلِي؛ تو را برای خودم آفریدم»^۱

و در حدیثی دیگر می‌فرماید:

«لَوْلَاكَ مَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاكَ؛ اگر تو نبودی افلاک را نمی‌آفریدم»^۲.

اصلاً انسان نمی‌تواند بفهمد که خداوند متعال که می‌فرماید: تو را برای

خودم خلق کردم و همه افلاک را برای تو خلق کردم چه معنایی دارد؟

آنچه از همه این سخنان معلوم می‌شود این است که ارتباط آن‌ها با خداوند

متعال بسیار بالاست، چرا که خداوند متعال، بالا و بالاست، البته خود پیغمبر

اکرم ﷺ اظهار عجز می‌کند و اظهار می‌دارد:

«مَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ؛

آن‌چنان که باید تو را شناختیم»^۳

باید دانست که ما هر چه داریم از اهل بیت ﷺ داریم. غیر از آنها هر کس هر

چه می‌گوید، وقتی انسان آنها را ملاحظه می‌کند می‌بیند به جایی متصل نیست

و نمی‌شود به آن اعتماد کرد.

همه چیز در مکتب اهل بیت ﷺ است که پیامبر فرمود: إني تارك فيكم الثقلين

کتاب الله و عترتی، یعنی همه چیز را از اهل بیت بگیرد و از غیر اینها نگیرد.

حضرت رسول ﷺ فرمود: نه از اینها جلو بیفتید و نه عقب، که اگر جلو

بروید گمراه می‌شوید و اگر عقب بیفتید هلاک می‌گردید. و نیز می‌فرماید:

«لَا تَعْلَمُوهُمْ؛ چیزی یادشان ندهید، فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ از تمام

مردم، اینها عالم‌تر هستند.»

۱. الجواهر السنية، شیخ حر عاملی، ص ۷۱۰.

۲. بحار الانوار، ج ۱۵، ب ۱، ح ۴۸.

۳. همان، ج ۶۸، ب ۶۱، ح ۱.

حال در میان اهل بیت علیهم السلام، حضرت زهرا علیها السلام یک محوریت خاصی دارند؛
ملاحظه کنید وقتی اهل بیت علیهم السلام معرفی می شوند ایشان در صدر هستند؛

«هُمْ فَاطِمَةُ وَ أَبُوهَا وَ بَعْلُهَا وَ بَنُوهَا»

ایشان فاطمه است و پدر فاطمه، و شوهر فاطمه و فرزندان فاطمه علیهم السلام»^۱

آن حضرت در بین اهل بیت علیهم السلام، مقام و عظمت خاصی دارند که همه
ائمه علیهم السلام به وجود ایشان افتخار می کنند. در واقع، آن وجود مقدس برای همه
اهل بیت علیهم السلام حجت است، یعنی برای حقانیت خودشان و برای بطلان غاصبین
و ستمگران به وجود آن بزرگوار احتجاج می کنند. همه اهل بیت علیهم السلام حجتند،
ولی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام از این جهات، حجّتش از همه بیشتر است.

فاطمه زهرا علیها السلام سیده نساء العالمین، بضعة الرسول و قرینه ولیّ الله، بانویی که
در مباحله به حکم قرآن مجید، اختصاصِ شرکت داشت، و از اهل بیت علیهم السلام هم،
یگانه بانویی بود که به مقام عصمت و طهارت چون پدر و همسر و فرزندانش
آراسته بود، و در آن اجتماع که حتی امّ سلمه هم اجازه حضور نیافت (حدیث
کساء) و از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله جواب «إِنَّكَ عَلَى الْخَيْر» شنید، فقط یگانه بانویی که
حضور داشت آن حضرت بود.

او در غیر مقام نبوت، در اخلاق و علم و کمالات نسبت به پدر نسخه‌ای
مطابق اصل بود، و مثل سائر ائمه علیهم السلام سیره و رفتار و گفتارش، دین و شرع
و دلیل احکام الهی است.

امروز ما به تأسی به آن حضرت احتیاج داریم. جامعه ما به پیروی از روش
همسرداری و تربیت فرزند - که آن حضرت بهترین طریقه و روش را داشتند -
احتیاج دارد.

او امامت به معنای علم و هدایت را حائز بود، و به عنوان یک بانوی اول اسلام در ستر و عفاف و عصمت و کرامت، وجودش الگو و اسوه است.

خطبه فدکیه

یکی از معجزات حضرت زهرا علیها السلام خطبه فدکیه آن حضرت بود که بالبداهیه بیان شد. آن بزرگوار در آن جو اختناق و کودتای بزرگی که شده بود، با آن مصیبت جانکاه و عظمای ارتحال حضرت رسول صلی الله علیه و آله و بعد مصائب دیگر، این خطبه را که در اوج فصاحت و بلاغت است انشاء کرد و سخنرانی جامع، گویا، کوبنده و ماندگاری ایراد کرد.

عظمت حضرت صدیقه طاهره علیها السلام باعث شد که در آن اجتماع تاریخی و محاکمه بزرگ نتوانستند مانع خطبه خواندن ایشان شوند و چنان بود که گویی شخص حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله حضور یافته‌اند و بسیاری از مردم حاضر وقتی آن حقایق بیان می‌شد گریه می‌کردند. و این خطبه از معجزات اهل بیت علیهم السلام است. البته فضائل آن حضرت بسیار زیاد است؛ همین حدیث مشهور نبوی که:

«إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَغْضَبُ لِعُضْبِ فَاطِمَةَ وَ يَرْضَى لِرِضَاهَا»

به درستی که خدای متعال خشم می‌کند به سبب خشم فاطمه و خشنود می‌شود به سبب خشنودی فاطمه.^۱

در عین اختصار، معنای والا و مهمی دارد. حقائق و مطالب مهم ولایی تا حضرت مهدی علیه السلام از این روایت استفاده می‌شود، یا این حدیث که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هنگامی که می‌خواهند حضرت فاطمه را دلداری و تسکین خاطر بدهند می‌فرمایند:

۱. صحیفه امام رضا علیه السلام، ص ۴۵، ح ۲۲.

«أُبَشِّرِي يَا فَاطِمَةُ إِنَّ الْمَهْدِي مِنْكَ»

ای فاطمه! بشارت بر تو باد که مهدی از توسست»^۱

این بسیار مهم است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شخص اول عالم امکان، برای آرامش روان و آماده ساختن دختر عزیز و یگانه خود برای تحمل مصایب و مسائلی که پیش می آید این گونه دل داری می دهند که مهدی از توسست، یعنی؛ همه از تو و برای توسست، و سیر جهان به سوی تو، و پیروزی حق بر باطل و نور بر ظلمت برای تو است. به هر حال سخن در عظمت حضرت زهرا علیها السلام بسیار زیاد است.

گرامیداشت فاطمیه و مواضع فاطمه، سیره فاطمه، زهد فاطمه، عبادت فاطمه، علم و حکمت فاطمه باید همیشه جزء برنامه ها باشد و در سخنرانی ها، تألیفات و در هر فرصت مناسب باید آن را بازگو کرد.

مصائبی که بر آن حضرت وارد شده است و آن قدر فاش و آشکار است که حتی اهل سنت این مصائب را بازگو کرده اند.^۲

ابن اثیر در النهایة، در توضیح لغت (هنبث) این دو شعر را از حضرت زهرا علیها السلام استشهاد می آورد که اجمالی از آن مصایب و هتک حرمت ها به آن بانوی یگانه اسلام است که هر کس و هر شخص آگاهی، همه چیز را از آن می فهمد، و شدت ناراحتی حضرت زهرا علیها السلام و رنج و غم او و اعتراض او را به آنچه واقع شد نشان می دهد.

می فرماید:

قد كان بعدك انباء و هنبثة لو كنت شاهدا لم يكثر الخطب

۱. البرهان، متقی هندی، ص ۹۴.

۲. النهایة، ابن اثیر.

انافقدناک فقد الأرض وابلها فاختل قومک فاشهدهم و لاتعب

باید تاریخ را برای مردم بیان کرد، کلمات حضرت زهرا علیها السلام مخصوصاً آن خطبه عظیمه و بلیغه را که از معجزات ایشان است به گوش جهانیان رساند. باید در این فاطمیه‌ها، شخصیت ملکوتی آن حضرت تجلیل و تعظیم شود و همه مردم در این ایام، ارادت و مودت خود را به یگانه بانوی اسلام دخت گرامی پیامبر رحمت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام اثبات کنند.

امروز ما به تاسی به آن حضرت احتیاج داریم. جامعه ما به پیروی از روش همسرداری و تربیت فرزند - که آن حضرت بهترین طریقه و روش را داشتند - احتیاج دارد.

امروز کلمات آن حضرت باید سرمشق زندگی همه بانوان و بلکه مردان باشد. آن حضرت، مقام واقعی و کرامت حقیقی زن را به دنیا ابلاغ کرد و فرمود: بهترین زن آن است که نه او مرد نامحرمی را ببیند و نه مرد نامحرمی او را ببیند. این است که حضرت زهرا علیها السلام را تا امروز و تا قیامت، در دل‌های مردم آگاه و خداپرست و حق‌جو زنده نگه داشته است.

فاطمیه یک تاریخ است، فاطمیه یعنی فریاد بر سر ظالمان، فاطمیه یعنی جهاد برای پیروزی حق بر باطل و بالاخره فاطمیه یعنی روز حکومت جهانی و الهی حضرت مهدی علیه السلام.

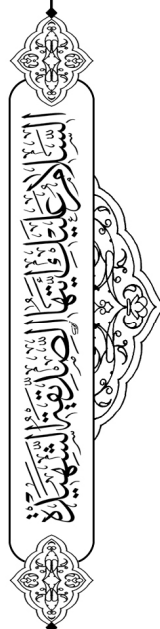
آری! فاطمیه عاشوراست، فاطمیه شب قدر است، فاطمیه غدیر و نیمه شعبان است و فاطمیه یعنی روز پیروزی نور بر ظلمت.

در پرتو بیان فضائل آن حضرت، همه ابعاد دین و ولایت ائمه طاهرين علیهم السلام، و دعوت اسلام و قرآن و مکتب اهل بیت و در کل، رسالت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را باید تبلیغ کرد.

باید با بدعت‌ها، با بیگانه‌گرایی‌ها، با نابسامانی‌ها، با گناه، با شیوع مناه‌ی و ملاحی، با فساد، با جهل و ضلالت مبارزه کرد.

مکتب اهل بیت علیهم السلام، مکتب معرفت، مکتب علم و بیداری، مکتب آگاهی و عدالت و برابری و رشد عقلی و اندیشه‌های نورانی است که همه باید آن را در این فرصت‌ها بازگو کنیم و همه باید قدردان مجالس نورانی فاطمی علیها السلام باشیم و از برکات آن کمال استفاده را کرده و مهم‌ترین وظیفه خود را دعا با تضرع و انابه به درگاه خداوند متعال برای تعجیل در فرج فرزند عزیز فاطمه، حضرت مهدی علیه السلام قرار دهیم.

اللهم عجل فرجه الشریف و اجعلنا من اعوانه و انصاره و المستشهدین بین یدیه.^۱



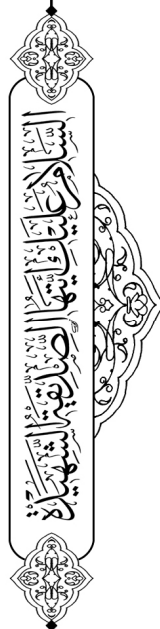
خاتمه

جلد چهارم کتاب «فاطمه علیها السلام تجلیگاه انوار آفرینش» به پایان رسید. امیدوارم خداوند به برکت صدیقه طاهره، زهراى مرضیه، فاطمه شهیده علیها السلام، ما را قدردان نعمت ولایت ایشان قرار داده و توفیق پیروی از راهشان را در دنیا و شفاعت ایشان را در آخرت نصیب فرماید. و هرچه زودتر فرج مولایمان امام عصر علیه السلام را برساند و ریشه ظلم و ستم را بیرون آورد.

قم المقدسه - سید مجتبی برهانی

کتابنامه

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه
۳. آداب نماز
۴. آسیب شناسی شخصیت زن
۵. اثبات الوصیه
۶. احکام القرآن
۷. الاختصاص
۸. الاستیعاب
۹. اصول کافی
۱۰. اعلام النساء
۱۱. اعلام الوری
۱۲. اقبال الاعمال
۱۳. الامالی
۱۴. الامالی
۱۵. الامالی
۱۶. الامالی
۱۷. الامام علی بن ابی طالب علیه السلام
۱۸. الامامة و الخلافة
۱۹. الامامة و السياسة
۲۰. انوار البهیة
۲۱. اوصاف الاشراف
۲۲. بحار الانوار
۲۳. البداية و النّهاية
۲۴. تاریخ ابی الفداء
۲۵. تحریر الوسيلة
۲۶. تفسیر الكبير
۲۷. تفسیر روح المعانی
۲۸. تفسیر نمونه
- امام خمینی علیه السلام
- محمدرضا کوهی
- مسعودی
- جصاص
- شیخ مفید
- ابن عبد البر
- شیخ کلینی
- عمر رضا کحاله
- شیخ طبرسی
- سید بن طاووس
- شیخ صدوق
- شیخ طبرسی
- شیخ طوسی
- شیخ مفید
- عبد الفتاح عبد المقصود
- ابن قتیبه
- ابن قتیبه دینوری
- محدث قمی
- خواجه نصیر الدین طوسی
- علامه مجلسی
- ابن کثیر دمشقی
- ابوالفداء
- امام خمینی علیه السلام
- فخر الدین رازی
- آلوسی بغدادی
- ناصر مکارم شیرازی



- | | |
|---------------------------|--|
| عروسی حویزی | ۲۹. تفسیر نور الثقلین |
| ابو الحجاج یوسف بن الزکی | ۳۰. تهذیب الکمال |
| شیخ طوسی | ۳۱. التهذیب |
| محمد بن جریر طبری | ۳۲. جامع البیان |
| نیشابوری | ۳۳. جامع الصحیح |
| انصاری قرطبی | ۳۴. الجامع لاحکام القرآن |
| علامه مجلسی | ۳۵. جلاء العیون |
| شیخ صدوق (ابن بابویه) | ۳۶. الخصال |
| جلال الدین سیوطی | ۳۷. الدرّ المشور |
| ابوجعفر طبری | ۳۸. دلائل الامامه |
| غلامرضا سازگار | ۳۹. دیوان اشعار |
| فتال نیشابوری | ۴۰. روضة الواعظین |
| رسولی محلاتی | ۴۱. زندگانی امیرالمؤمنین (علیه السلام) |
| محدث قمی | ۴۲. سفینه البحار |
| بیهقی | ۴۳. السنن الکبری |
| ابن ماجه | ۴۴. سنن |
| ترمذی | ۴۵. سنن |
| نسائی | ۴۶. سنن |
| شمس الدین ذهبی | ۴۷. سیر اعلام النبلاء |
| امام خمینی (علیه السلام) | ۴۸. شرح چهل حدیث |
| امام خمینی (علیه السلام) | ۴۹. شرح حدیث جنود عقل و جهل |
| ابن بطلال البکری | ۵۰. شرح صحیح بخاری |
| ابن ابی الحدید | ۵۱. شرح نهج البلاغه |
| بخاری جعفی | ۵۲. صحیح |
| مسلم | ۵۳. صحیح |
| ابن حبان | ۵۴. صحیح |
| عبدالوهاب ابن احمد شعرانی | ۵۵. طبقات الکبری |
| شیخ صدوق | ۵۶. علل الشرایع |
| سید مرتضی | ۵۷. عیون المعجزات |
| علامه امینی | ۵۸. الغدیر |
| عبدالواحد بن محمد تمیمی | ۵۹. غرر الحکم |

- | | |
|------------------------|-----------------------|
| ۶۰. فتح القدير | شوکانی |
| ۶۱. فرائد السمطين | جوينی |
| ۶۲. قرب الا سناد | عبدالله بن جعفر حمیری |
| ۶۳. قصص الانبياء | شيخ صدوق |
| ۶۴. الكامل | ابن اثیر |
| ۶۵. كتاب العين | خليل بن احمد فراهیدی |
| ۶۶. الكشف | زمخشری |
| ۶۷. كشف الغمّه | اربلی |
| ۶۸. محجّة البيضاء | ملا محسن فيض کاشانی |
| ۶۹. المراجعات | علامه شرف الدّین |
| ۷۰. المستدرک | حاکم نیشابوری |
| ۷۱. مسکن الفؤاد | شهید ثانی |
| ۷۲. مسند | احمد حنبل |
| ۷۳. مصباح المتجهدين | شيخ طوسی |
| ۷۴. مصباح | کفعمی |
| ۷۵. المصنف | ابن ابی شیبہ |
| ۷۶. معجم مقاييس اللغة | ابن فارس |
| ۷۷. معراج السّعادة | ملا احمد نراقی |
| ۷۸. مفاتيح الغیب | فخر رازی |
| ۷۹. مقتل الحسين | مقرّم |
| ۸۰. مقتل | خوارزمی |
| ۸۱. الملاحم | سليم بن قيس |
| ۸۲. من لا يحضره الفقيه | شيخ صدوق |
| ۸۳. مناقب | ابن المغازلی |
| ۸۴. مناقب | ابن شهر آشوب |
| ۸۵. منهاج السنّة | ابن تیمیہ |
| ۸۶. مواعظ العديده | آيت الله على مشكینی |
| ۸۷. المواقف | عصّد الدين ایجی |
| ۸۸. میزان الحکمة | محمّدی ری شهری |
| ۸۹. النهاية | ابن اثیر |